



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

انوار اخلاقی جلد ۱

وہابی سائبریا عظیم الشان بائبر المؤمنین علیہ السلام



مکتبہ اشرفیہ اسلامیہ، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): انوار اخلاقی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد علی علوی گرگانی

ناشر چاپی:

فقیه اهل بیت علیهم السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی جلد ۲	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۰
مجلس ۶۰: ویژگی برادران امیرالمؤمنین (علیه السلام)	۱۴
مجلس ۶۱: ویژگی دوستان و محتین امیرالمؤمنین (علیه السلام)	۲۰
مجلس ۶۲: رضایت خداوند متعال ثمره برادری با امیرالمؤمنین (علیه السلام)	۲۶
مجلس ۶۳: علی (علیه السلام) و شیعیان او دلیل نزول رحمت های الهی	۳۰
مجلس ۶۴: مقام و منزلت علی (علیه السلام) و شیعیان ایشان نزد خدا و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)	۳۶
مجلس ۶۵: استغفار پیامبر برای گناهان شیعیان علی (علیه السلام)	۴۴
مجلس ۶۶: مقام شیعیان علی (علیه السلام) نزد اهل آسمان و زمین	۵۰
مجلس ۶۷: فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر مردم	۵۶
مجلس ۶۸: نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند	۶۴
مجلس ۶۹: هشت خصلت سزاوار مؤمن	۶۸
مجلس ۷۰: عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه	۷۳
مجلس ۷۱: حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت	۷۶
مجلس ۷۲: سرعت در عقوبت چهار چیز	۸۲
مجلس ۷۳: قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در بهشت	۸۷
مجلس ۷۴: کفر ده دسته به خدای متعال	۹۱
مجلس ۷۵: موارد دادن ولیمه و چند سفارش اخلاقی	۹۵
مجلس ۷۶: علائم شخص تنبیل و مسیر درست زندگی عاقل	۱۰۰
مجلس ۷۷: مکارم اخلاق و مواظبت بر چهار چیز	۱۰۷
مجلس ۷۸: کراهت خداوند متعال از برخی اعمال امت رسول الله	۱۱۲

- مجلس ۷۹ : عدم قبولی نماز هشت طایفه ----- ۱۱۶
- مجلس ۸۰ : شرایط بناء خانه ای در بهشت و بهترین مردم بودن ----- ۱۲۴
- مجلس ۸۱ : دور بودن سه طائفه از رحمت خدا ----- ۱۳۰
- مجلس ۸۲ : سه حقیقت از حقائق ایمان ----- ۱۳۸
- مجلس ۸۳ : مردن قلب در مجالست با سه دسته ----- ۱۴۴
- مجلس ۸۴ : سه سفارش که موجب نجات انسان می شود ----- ۱۴۷
- مجلس ۸۵ : علائم مؤمن، متکلف و ظالم ----- ۱۵۴
- مجلس ۸۶ : علائم منافق ----- ۱۶۰
- مجلس ۸۷ : متواضع و رفعت مقام او بوسیله خداوند متعال ----- ۱۶۶
- مجلس ۸۸ : دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض ----- ۱۷۰
- مجلس ۸۹ : سفارشات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد خانم ها ----- ۱۸۲
- مجلس ۹۰ : حب اهل بیت علیهما السلام اساس و پایه اسلام ----- ۱۸۹
- مجلس ۹۱ : عاقبت سوء خلق اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۱۹۶
- مجلس ۹۲ : ثمرات مسواک زدن و اقسام خواب ----- ۲۰۴
- مجلس ۹۳ : شبیه ترین انسانها به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۲۱۸
- مجلس ۹۴ : عقل محبوب ترین آفریده خداوند متعال ----- ۲۲۴
- مجلس ۹۵ : هفت دستور طلایی ----- ۲۳۲
- مجلس ۹۶ : نام علی بر پایه های عرش الهی ----- ۲۴۲
- مجلس ۹۷ : مقام علی (علیه السلام) نزد خداوند متعال ----- ۲۴۶
- مجلس ۹۸ : سفارشات طلایی به دو صحابی گرامی ----- ۲۵۰
- مجلس ۹۹ : علائم یقین ----- ۲۵۸
- مجلس ۱۰۰ : آفات برخی اعمال درست انسان ----- ۲۶۷
- مجلس ۱۰۱ : محبوب ترین اعمال نزد خداوند متعال ----- ۲۷۸
- مجلس ۱۰۲ : زینت های الهی ----- ۲۸۶
- مجلس ۱۰۳ : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۱) ----- ۲۹۱
- مجلس ۱۰۴ : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۲) ----- ۲۹۸

- مجلس ۱۰۵ : هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم ۳۰۳
- مجلس ۱۰۶ : اسباب هلاکت و نجات انسان ۳۰۸
- مجلس ۱۰۷ : کذب حَسَن و صدق قبیح ۳۱۴
- مجلس ۱۰۸ : چهار عمل ضایع کننده ۳۲۰
- مجلس ۱۰۹ : علائم مؤمن و متکلف ۳۲۵
- مجلس ۱۱۰ : علائم منافق ۳۳۲
- مجلس ۱۱۱ : جهل بدترین نوع فقر ۳۳۶
- مجلس ۱۱۲ : سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد رعایت چهار خصلت ۳۴۳
- مجلس ۱۱۳ : تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت ۳۴۸
- درباره مرکز ۳۵۶

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی جلد 2

مشخصات کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

انوار اخلاقی

جلد 2

حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

عنوان و نام پدیدآور : پندهای رسول اعظم (ص) به عبدالله بن مسعود: انوار اخلاقی [کتاب] / محمدعلی علوی گرگانی.

مشخصات نشر : قم: دارالعلم، 1389

مشخصات ظاهری : 168 ص.؛ 21×14/5 س م.

فروست : انوار اخلاقی؛ 2.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی : 3633792

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) (انوار اخلاقی) ج 2

مؤلف: ... حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

ناشر: ... فقیه اهل بیت (علیه السلام)

تیراژ: 1000 جلد

قیمت: 70000 ریال

نوبت چاپ: ... اول 1392

قطع و صفحه: ... وزیری 348 صفحه

نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

خیابان شهدا، کوچه 26، پلاک 8 تلفن / 37741132 دورنگار (253774369)

تهران/ خیابان ری، میدان قیام، بلوار قیام تلفن 02133124476

مشهد/ چهار راه شهدا، خیابان آزادی (آیت الله بهجت) آزادی 7، تلفن (0511) 2252932

گرگان/ خیابان امام خمینی رحمه الله کوی سرچشمه، جنب درمانگاه هاشمی، پلاک 10 تلفن / (2247777) (0171)

پایگاه اطلاع رسانی www.gorgani.ir پست الکترونیکی info@gorgani.ir پیامک 100006020

ص: 2

- مجلس 60 : ویژگی برادران امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 7
- مجلس 61 : ویژگی دوستان و محبتین امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 13
- مجلس 62 : رضایت خداوند متعال ثمره برادری با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 19
- مجلس 63 : علی (علیه السلام) و شیعیان او دلیل نزول رحمته ای الهی ... 23
- مجلس 64 : مقام و منزلت علی (علیه السلام) و شیعیان ایشان نزد خدا و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 29
- مجلس 65 : استغفار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گناهان شیعیان علی (علیه السلام) ... 37
- مجلس 66 : مقام شیعیان علی (علیه السلام) نزد اهل آسمان و زمین ... 43
- مجلس 67 : فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر مردم ... 49
- مجلس 68 : نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند ... 57
- مجلس 69 : هشت خصلت سزاوار مؤمن ... 61
- مجلس 70 : عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه ... 66
- مجلس 71 : حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت ... 69
- مجلس 72 : سرعت در عقوبت چهار چیز ... 75
- مجلس 73 : قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در بهشت ... 80
- مجلس 74 : کفر ده دسته به خدای متعال ... 84

- مجلس 75 : موارد دادن ولیمه و چند سفارش اخلاقی ... 88
- مجلس 76 : علائم شخص تنبل و مسیر درست زندگی عاقل ... 93
- مجلس 77 : مکارم اخلاق و مواظبت بر چهار چیز ... 100
- مجلس 78 : کراهت خداوند متعال از برخی اعمال امت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 105
- مجلس 79 : عدم قبولی نماز هشت طایفه ... 109
- مجلس 80 : شرائط بناء خانهای در بهشت و بهترین مردم بودن ... 117
- مجلس 81 : دور بودن سه طائفه از رحمت خدا ... 123
- مجلس 82 : سه حقیقت از حقائق ایمان ... 131
- مجلس 83 : مردن قلب در مجالست با سه دسته ... 137
- مجلس 84 : سه سفارش که موجب نجات انسان می شود ... 140
- مجلس 85 : علائم مؤمن، متکلف و ظالم ... 147
- مجلس 6 علائم منافق ... 153
- مجلس 87 : متواضع و رفعت مقام او بوسیله خداوند متعال ... 159
- مجلس 88 : دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض ... 163
- مجلس 89 : سفارشات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد خانم ها ... 175
- مجلس 90 : حب اهل بیت علیهما السلام اساس و پایه اسلام ... 182
- مجلس 91 : عاقبت سوء خلق اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 189

- مجلس 92 : ثمرات مسواک زدن و اقسام خواب ... 197
- مجلس 93 : شبیه ترین انسانها به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) .. 211
- مجلس 94 : عقل محبوبترین آفریده خداوند متعال ... 217
- مجلس 95 : هفت دستور طلایی ... 225
- مجلس 96 : نام علی (علیه السلام) بر پایه های عرش الهی ... 235
- مجلس 97 : مقام علی (علیه السلام) نزد خداوند متعال ... 239
- مجلس 98 : سفارشات طلایی به دو صحابی گرامی ... 243
- مجلس 99 : علائم یقین ... 251
- مجلس 100 : آفات برخی اعمال درست انسان ... 260
- مجلس 101 : محبوبترین اعمال نزد خداوند متعال ... 271
- مجلس 102 : زینت های الهی ... 279
- مجلس 103 : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (1) ... 284
- مجلس 104 : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (2) ... 291
- مجلس 105 : هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم ... 296
- مجلس 106 : اسباب هلاکت و نجات انسان ... 301
- مجلس 107 : کذب حَسَن و صدق قبیح ... 307
- مجلس 108 : چهار عمل ضایع کننده ... 313

مجلس 109: علائم مؤمن و متکلف ... 318

مجلس 110 : علائم منافق ... 325

مجلس 111 : جهل، بدترین نوع فقر ... 329

و مجلس 112 : سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد رعایت چهار خصلت ... 336

مجلس 113 : تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت ... 341

ص: 6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ كُلُّ طَاوٍ وَرَاكٍ مُجْتَهِدٍ، يُحِبُّ فِيكَ وَ يُبْغِضُ فِيكَ ، مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، عَظِيمُ الْمَنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله صلى الله عليه وسلم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ كُلُّ طَابٍ وَرَاكٍ» عده زیادی پای منبر حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) نشسته بودند که ایشان در محضر این همه جمعیت، آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مخاطب قرار داد که یا علی، برادران تو افراد پاکیزه، پاکدامن، با تقوا و با تزکیه هستند. برادران عزیز، هر چه هم ملا شوید، هر چه درس بخوانید، هر چه هم مجتهد شوید اما تزکیه نشده باشید فایده ندارد مثل ظرف مسی می ماند که قدیم می بردند و سفیدش می کردند، می گفتند که زنگ آن را از بین ببریم و تمیزش کنیم؛ چرا این کار را می کردند؟ برای اینکه اگر این کار را انجام نمی دادند سفیدی آن از بین می رفت. به یک آب زدن و چهار بار شستن از بین می رفت.

دلی که تزکیه نشده باشد هر چه درس بخواند برقرار نمی ماند و به صاحبش توفیق نمی دهد و صاحبش را موفق نمی کند.

ص: 7

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر «زکی» را پشت سر طهارت گذاشته است یعنی دوستان تو آن کسانی هستند که هم پاکیزه هستند و هم تزکیه شده هستند یعنی واقعاً قلبشان معنویت دارد، نورانیت دارد نه اینکه تنها پاک شوند و بعد آن را رها کنند، خیر اینطور نیست.

«مُجْتَهَد» همیشه در حال تلاش هستند این طور نیست که ما تا مسلمان شدیم مساله تمام شود، خیر باید همیشه در رشد و تکامل باشیم. هر چه آیات الهیه را می بینیم و می خوانیم باید به تزکیه نفس ما اضافه شود. شیطان ما را رها نمی کند و شب و روز در حال گول زدن است و گفته که من همه انسان ها را اغوا می کنم. شیطان همیشه در کمین است. ما هم باید در مقام جواب او باشیم. نگذاریم محبت دنیا را به دل ما بگذارد. مبادا شیطان باعث شود این زرق و برق دنیا چشم ما اهل علم را بگیرد. ماشین آن چنانی را ببیند و به دلش بیافتد که من هم باید چنین ماشینی داشته باشم، خیر اشتباه می کنید، اگر محبت دنیا در دلتان وارد شود آن علمی که بخواهد توأم با محبت و زینت دنیا باشد به جایی نمی رسد.

آقایان و برادران عزیز، عمده این است که انسان تزکیه شود، معنویت پیدا کند و محبت دنیا او را عوض نکند. خیلی حرف است که انسان به دنیا برسد اما خودش را گم نکند. «گر به عزت برسی مست نگردي، مردی».

ممکن است انسان تا به جایی نرسیده است بگوید: «الحمد لله رب العالمین» من تزکیه شدم اما با رسیدن به مقام، اگر خودت را گم نکردی هنر است. با امتحان معلوم می شود که چگونه هستی اما بودند افرادی در همین لباس مقدس روحانیت که آن قدر مردمان پاک و متدینی بودند که مصداق کامل این حدیث شریف هستند.

مرحوم آیت الله دستغیب رحمه الله نقل می کند: من دوستی داشتم به نام جناب آقای حاج مهدی خلوصی که بیست سال بود با ایشان رفیق بودم. ایشان این قضیه را برای من نقل کرد که: در زمان قدیم، مرحوم حاج محمد حسن یزدی رحمه الله که

از علمای بزرگ شیراز بود و شخصیت بسیار والایی داشت برای اقامه نماز به مسجد وکیل، نزدیک بازار می رفت و همه تجار و کسبه بازار در موقع نماز به مسجد می آمدند و پشت سر آقا نماز می خواندند. در آن زمان، تجار شیراز نوعاً لباس روحانیت بر تن می کردند.

روزی در باغ حکومتی مجلس جشنی گرفته شد و این تجار هم در آن شرکت و کردند و این مجلس از مجالسی بود که همه گونه کار حرامی در آن صورت گرفت. بعد از جشن، خبر به گوش حاج محمد حسن یزدی رسید. حاج محمد حسن خیلی ناراحت شد. روز جمعه که شد ایشان نماز عصرش را که خواند بلافاصله بالای منبر رفت و نگذاشت که مردم متفرق شوند. با صدای بلند گفت: آقایان بنشینند، و با حالت عصبانیت گفت: وای بر ما، وای بر ما، ای تجاری که در آن جلسات می روید و شرکت می کنید، بجای این که بروید نهی از منکر کنید خودتان هم در آن جلسه می مانید؟ وای بر شما، این کار شما جگر مرا سوراخ کرد، دل من را آتش زد، اگر من طوری شدم خون من گردن شما است.

آقا این حرف را گفت و تشریف برد و شب دیگر برای نماز نیامد. فردا هم نیامد. وقتی از آقا خبر گرفتند، گفتند: مریض شده و دکتر ایشان را جواب کرده است. حاج مهدی خلوصی می گوید: یک مرتاض هندی از هند به شیراز آمده بود و می گفتند شخص ریاضت کشیده ای است و گاهی بعضی خبرها را می دهد. من در مغازه پدرم بودم که این مرتاض از جلوی مغازه رد شد. تار د شد پدرم به من گفت: سریع برو او را صدا بزن. رفتم و مرتاض هندی را صدا زدم و نزد پدرم آمد. نشست و گفت: بله بفرمایید، امرتان چیست؟ پدرم قضیه را نگفت، فقط گفت: مال التجاره ای را به جایی فرستاده ام. به من بگو آیا این

مال التجاره به سلامت به مقصد می رسد یا نه؟

پدرم سلامتی آقا را نیت کرده بود. از آن طرف، حاج محمد حسن را بیرون از شهر برده بودند بلکه آب و هوا عوض شود و از مریضی نجات پیدا کند. پدرم

سلامتی و برگشت آقا را نیت کرد و به مرتاض هندی این حرف را زد. مرتاض هندی بعد از کلی بالا و پایین کردن وسایلش گفت: نه مثل این که بلد نیستم اما می بینم این جوابی که دستگاه به من می دهد با حرف شما یکی نیست. پدرم پرسید: چرا؟ گفت: دستگاه جواب می دهد که یک شخصیت ملا و تارک دنیا است و در روی زمین مثل چنین شخصیتی کم پیدا می شود، حال مریض شده و او را به سفر برده اند. نظر این است که به سلامت می رسد اما شما می گوید مال التجاره است و این جواب به نیت شما نمی خورد. یک مرتبه پدرم گفت: درست است، احسنت، احسنت، من هم نظرم سفر همین آقا بود. مرتاض گفت: حالا که چنین است می گویم که این دستگاه به من نشان می دهد که این آقا تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نمی ماند. همینطور هم شد آقا سر شش ماه از دنیا رفتند.

ببینید چطور یک مرد ملا با شنیدن چنین جریانی اینطور از پا درآمد و کمرش شکست. این ها چه ایمانی داشتند. برادران ببینید، ایمان انسان وقتی بالا برود تا کجا می رسد یعنی گاهی شنیدن بعضی مسائل، انسان را آن چنان ناراحت می کند که انگار بند دلمان پاره شده است.

«يُحِبُّ فَيْكَ وَيُبْغِضُ فَيْكَ» اگر دوستی دارند برای خاطر تو است، اگر هم دشمنی دارند برای خاطر تو است. مُحِبُّ تورا دوست و مُبْغِضُ تورا دشمن دارند.

«مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ» آن ها کسانی هستند که در چشم مردم خیلی کوچک هستند. مردم به آن ها به کوچکی و خفت نگاه می کنند. محبتین اهل بیت این طوری هستند. در نزد دنیا پرستان ارزشی ندارند. شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کن که مالم زیاد شود. نمی دانم چرا علاقه به زیاد شدن مال دارم. حضرت (علیه السلام) فرمود: برای چه می خواهی اموات زیاد شود؟ گفت: می خواهم به وسیله آن بتوانم زن و بچه ام را آبرومندانه اداره کنم، به

همسایه ها کمک کنم. حضرت (علیه السلام) فرمود: اینکه مال دنیا نشد پس بگو من مال را برای آخرت می خواهم.

ممکن است انسان دنیا را داشته باشد ولی برای آخرت داشته باشد؛ به بیچاره ها برسد، دست مردم را بگیرد، افتاده ای را بلند کند، عیبی ندارد. اینطور نیست که خیال کنید داشتن مال دنیا خلاف است؛ بنابراین متوجه باشید، چهره روحانیت نزد مردم دنیادار یعنی آن هایی که علاقه به دنیا برای خودشان دارند محبوب نیست، ما را خیلی کوچک می دانند، ممکن است که به شما تهنه بزنند، بی حرمتی و بی توجهی هم بکنند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودند. یک دفعه یک خانم حبشیه که یک بقچه بزرگی روی سرش بود خواست از محلی رد شود که یک نفر از آن طرف، یک مرتبه تهنه ای به او زد و بقچه زن از سرش پایین افتاد. تا افتاد آن زن بلند شد و گفت: وای به روزی که آن عادل، روی کرسی حکم بنشیند. آن روز، خدا به داد تو برسد. تا این را گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: بارک الله و خیلی از معرفت این زن خوشش آمد و این حرف، آن شخص را تکان داد.

«عَظِيمُ الْمُنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ» برادران عزیز، درست است که برخی شما را به چشم کوچکی نگاه می کنند اما از آن طرف هم، عده ای هستند که کمال احترام را به شما می گذارند. عده ای هستند که وقتی چشمشان به شما می افتد خوشحال می شوند، در حقیقتان دعا می کنند. آن ها افرادی هستند که ایمانشان بالا است. خواهش من این است متوجه باشید که چه کسانی شما را دوست دارند و چه کسانی دوست ندارند. مقامشان نزد خدا خیلی بالا است.

پنج یا شش ماه قبل از فوت آیت الله حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله فردی به نام حاج ابوالقاسم عطاری با اضطراب زیادی نزد ایشان آمد و گفت: حضرت آقا، به قبرستان رفته بودم و چیز عجیبی دیدم. قبری را دیدم که نصف جنازه از قبر

بیرون آمده و چشمش به آسمان است. بچه ها او را اذیت می کنند ولی او اصلاً اعتنا نمی کند و همینطور چشمش به آسمان است. حاج ملا هادی گفت: من خودم باید بیایم و آن را ببینم. به قبرستان رفت و دید بله، نصف این بدن زیر خاک و نصف بدن بیرون است. رفت بالای سرش و گفت: بنده خدا، من تو را می بینم نمی توانم بگویم که تو دیوانه هستی، این کار تو به دیوانگی نمی خورد. از آن طرف هم، کاری که انجام داده ای کار عاقلانه ای به چشم نمی آید. شرح حال خودت را بگو تا بدانم که کیستی؟

یک مرتبه این آقا به سخن درآمد و گفت: همینطور که گفتید دیوانه نیستم ولی دو مطلب مرا مضطرب کرده است: یکی اینکه من نگاه می کنم که دنیا دارد از دست من می رود. خدا در این دنیا عمری به من داد، من چه کاری توانستم انجام دهم؟ چه عملی انجام داده ام که خدا از من راضی باشد؟ این فکر مرا پریشان کرده است دوم اینکه، به طرفی می روم که نمی دانم منزلگاه من به کجا ختم می شود. بعد به حاج ملا هادی گفت: تو فکر آخرتت را کرده ای که به کجا خواهی رفت؟ گفت: نه، من هم نمی دانم. گفت: پس من دیوانه نیستم که این حالت را به خودم گرفتم. بعد از این جریان آیت الله حاج ملا هادی به منزل آمد و دیگر حال خوشی نداشت. شش ماه بیشتر زنده نماند و تا زمانی که زنده بودند فقط در فکر بود تا عاقبت از دنیا رفت.

برادران عزیز، بیایید از این کلمات حق، موعظه بگیریم. مطالب را استفاده کنیم و از خدا توفیق عمل بخواهیم.

خدایا، تو را به حق مقربین درگاهت، توفیق عمل به این دستورات به ما مرحمت بفرما. دل ما را به نور ایمان خودت تقویت بفرما. خدایا، عنایت خودت را از ما سلب نگردان. خدایا گرچه ما بنده گناه کاریم ولی به بزرگواری و کرم خودت ما را مورد عفو و رحمت بی پایان خود قرار بده، انشاء الله .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّوكَ جِيرَانُ اللّٰهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ، لَا يَتَأَسَّفُونَ عَلَيَّ مَا خَلَقُوا مِنَ الدُّنْيَا. يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِي لِمَنْ وَالَيْتَ وَأَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ. يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي. يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ الذُّبُلُ السَّفَاءُ تُعْرَفُ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي وَجُوهِهِمْ يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنَا شَاهِدُهُمْ وَأَنْتَ، وَعِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ، وَعِنْدَ الْعَرْضِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ إِذْ سُئِلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنِ إِيمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِيبُوا» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّوكَ جِيرَانُ اللّٰهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ» دوستان و محبتین تو همسایگان حضرت احدیت در دار فردوس هستند یعنی مهمان ذات حضرت حق هستند. چون همسایگان مورد عنایت خدا هستند و در جایگاه فردوس قرار دارند تعبیر به «جیران الله» کرده اند، خوشا به حالشان .

ص: 13

«لَا يَتَأَسَّفُونَ عَلَىٰ مَا خَلَّفُوا مِنَ الدُّنْيَا» دوستان تو برای آنچه که در دنیا باقی گذاشته اند تأسف نمی خورند. اینطور نیستند که تأسف بخورند که ای وای، این همه اموال را در دنیا گذاشتیم. حقیقتش هم همین طور است چون نوعاً کسانی تأسف می خورند که یک سلسله اموال و املاکی را از دست بدهند و در مقابل دستشان خالی بماند اما چنانچه بدانند که اگر ببخشند در عوض مالشان چندین برابر به آن ها داده می شود دیگر جای تأسف نیست. خداوند تبارک و تعالی آنچنان آن ها را در فردوس پذیرایی می کند و مورد عنایت خودش قرار می دهد که هیچ گاه تأسفی برای آنچه که در دنیا گذاشته اند، نمی خورند.

از اینجا معلوم می شود که یک عده هم فردای قیامت نسبت به آنچه که داشتند و در دنیا گذاشتند و نتوانستند همراه خودشان ببرند تأسف می خورند. چرا تأسف می خورند؟ تأسف آن ها از این است که از چنین اموالی جدا شدند. شاید هم تأسفشان از این مهم تر باشد که خدا این همه اموال را در اختیارشان گذاشت که به وسیله آن بتوانند آخرت را برای خود تهیه کنند ولی متأسفانه چه داشتند برای دنیا مصرف کردند و هیچ به فکر آخرت نبودند چون چندان اعتقاد به آخرت نداشتند و خیال می کردند که هدف از خلقت و آوردن در دنیا، خوردن و خوابیدن بوده است و والسلام؛ اگر انسان فکر این باشد که در آخرت نیاز به داشتن اعمال نیک دارد هیچ گاه این طوری عمل نمی کند که

یک عمر در دنیا باشد، این همه اموال داشته باشد ولی هیچ چیزی برای خودش به عنوان ذخیره قبر و آخرت همراه نداشته باشد.

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) این بیانات را بالای منبر تذکر داد که باید گوش دل داشته باشیم و توجه کنیم. اگر چیزی را هم در دنیا داشتیم آن را برای آخرت بخواهیم، برای خدا بخواهیم. عده ای هستند که اموال زیادی در دنیا دارند ولی نه تنها خودشان برای آخرت استفاده نکرده اند، بلکه بچه هایشان هم از آن استفاده نمی کنند. اموال را در غیر امر شرعی به کار می برند حال باید پدر جوابگو باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم در چندین جا و به صورت های گوناگون می فرماید: این همه نعمت به شما دادیم، همه را در دنیا گذاشتید و آمدید مثل مسافرینی که می خواهند به جایی بروند اما وسایلی همراه خود نمی برند و دستشان خالی است. سؤال می کنند: حالا چه می کنید؟ از چه کسی می توانید بگیرید؟ آیا کسی حاضر است به شما چیزی بدهد؟ برادران، مواظب باشید برای خودتان در دنیا دینی نگذارید، حق الناس گردنتان نماند. تا می توانید در دنیا حقوق همدیگر را بدهید.

روزی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به مغازه قصابی تشریف برد که مقداری گوشت بگیرد. وقتی خواستند پول بدهند متوجه شدند که پول همراهشان نیست. همان جا برگشتند و گوشت نگرفتند. صاحب قصابی به آقا گفت: آقا جان، بپرید و بعداً پولش را بیاورید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خیر هر وقت پول داشتم می آیم و می گیرم. صاحب قصابی گفت: آقا، من به شما اجازه می دهم، مشکل ندارد. فرمود: بله، این دنیا را نگاه نکن که اجازه می دهی، در عالم آخرت به دنبال کسی هستی که مقداری بار را سبک کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نگذارید که حق الناس به گردنتان بیافتد. هیچکس حاضر نمی شود که از خودش به شما چیزی بدهد چون روز سختی در پیش دارید. همه دنبال این هستند که خودشان را نجات دهند.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِيُّ لِمَنْ وَالَيْتَ وَ أَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ» من دوست آن کسی هستم که با تو دوستی کند و دشمن هستم با آن کسی که با تو دشمنی کند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي» هر که تو را دوست داشته باشد مثل این است که مرا دوست داشته است و هر که با تو دشمنی کند مثل این است که با من دشمنی کرده است.

ممکن است عده ای بگویند که ما هم جزو دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستیم. باید گفت که صرف گفتن دوستی دلیل نمی شود. باید دید که آیا نشانه ای هم دارید؟ اگر نشانه ای دال بر این حرف باشد علامت دوستی است و الا صرف

ادعا کردن که درست نیست و هر کس می تواند بگوید من دوست امیر المؤمنین (علیه السلام) هستم. حال با چه نشانه ای می توانیم دوست آقا را بشناسیم؟

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ الذُّبُلُ الشَّفَّاهُ تُعْرَفُ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي وُجُوهِهِمْ» آنها کسانی هستند که لب هایشان از بیان ذکر حضرت احدیت بیکار نمی ماند. همیشه ذکر می گویند. برای خدا کار می کنند و لب هایشان خشک است کنایه از این که همیشه دائم الذکر هستند. به یاد خدا هستند. رهبانیت در صورت آن ها نمایان است و نشان می دهد که اهل عبادت و تقوا هستند. جداً افرادی که اهل تقوا هستند همین اوصاف را دارند که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود. صورتشان نشان می دهد که افراد متدین و با تقوایی هستند. واقعاً چهره نورانی دارند؛ پس نتیجه می گیریم امور معنوی در صورت انسان اثر دارد.

در مقابل، اگر خدای ناخواسته دنبال خلاف برود جداً در چهره اش احساس تیرگی می کند. وقتی نگاهش می کنیم می بینیم در دل جا نمی افتد. علاقه به او پیدا نمی کنیم. این امدادهای غیبی واقعیت هایی است که قابل انکار نیست. تا می توانید دنبال تقوا و پاکی و پاکیزگی بروید تا صورتتان نورانی شود. روایت دارد هر کس بتواند خودش را موفق به خواندن نماز شب کند و آن را ترک نکند خدا صورت او را نورانی می کند و وقاری در چهره او قرار می دهد که دیدن او یک حالت هیبت بوجود می آورد.

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: لب های علاقمندان و محبین تو مشغول گفتن ذکر خدا است و در چهره آنها رهبانیت و زهد و تقوا دیده می شود.

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ» محبین تو در سه جا خوشحال می شوند:

«عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنَا شَاهِدُهُمْ وَأَنْتَ» از جاهایی که محبین امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی خوشحال می شوند در موقع جان دادن است چون روایت دارد خدا به دوستان و محبین جایگاهشان را نشان می دهد و از این جهت خوشحال می شوند. به به، علی جان، موقع جان دادن هم من بالای سر آن ها هستم و هم تو.

چرا قبر مرحوم وحید بهبهانی رحمه الله در کربلا است؟ ایشان شخصیت عجیبی بود و از مراجع تقلیدی بود که در کربلا ماند. نوعاً مراجع در شهر نجف می ماندند اما ایشان در کربلا بود. روزی طلبه ها به او گفتند: آقا، به نجف بیایید. تمام آقایان و مراجع نجف هستند. آقا در جواب گفت: من حرفی ندارم مایلم بیایم. عاقبت در اثر همین اصرارها تصمیم گرفت به نجف مشرف شود. تا این تصمیم را گرفت شب، حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را در خواب دید و آقا به او فرمود: آقا وحید، تو باید در کربلای من بمانی. وجود تو در اینجا لازم است. این خواب را که دید فردا در جلسه درس، بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. فرمود: طلاب عزیز، من می خواستم خواسته شما را اجابت کنم ولی چه کنم که صاحب قبر به من اجازه ندادند و فرمودند که شما در کربلا بمانید.

حالا چرا امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: بمان؟ مرحوم وحید رحمه الله با ماندنش در کربلا اخباری ها را بیرون کرد. آن ها آنقدر در کربلا- رخنه کرده بودند که اگر یک طلبه ای می خواست یکی از کتاب های فقها را در دست بگیرد حق نداشت و باید آن را در پارچه می پیچید که کسی نفهمد که این کتاب، کتاب فقها است. ماندن ایشان باعث شد کل اخباری هایی که در کربلا بودند بیرون رانده شوند. واقعاً باید دید که آن ها چه کسانی بودند که ارتباطشان با امام (علیه السلام) اینطور بوده است؟ این علامت محبین اهل بیت است.

«وَ عِنْدَ الْمَسَاءِ لَ فِي قُبُورِهِمْ» یکی دیگر از جاهایی که خدا آن ها را خوشحال می کند در قبر است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشریف می آورند و آن جا هم خوش حالتان می کند.

«وَ عِنْدَ الْعَرَضِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ إِذْ سَبَّلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنِ إِيْمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِئُوا» سومین مکان، در پیشگاه حضرت حق است وقتی که محشور می شوند و در موقع رفتن به صراط، آنجا هم خدا محبین آقا را خوشحال می کند آن زمانی که سؤال می شود از ایمانشان، که آقا ایمانتان به چه صورت است؟ اگر ولایت نداشته باشید چه می خواهید جواب بدهید؟ بی مایه فتیر است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما دو گونه ایمان داریم: ایمان مستقر و ایمان مستودع. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: بعضی ها ایمانشان تا موقع مرگ است، اگر چیزی هم دارند تا نزدیک به مردن است. وقتی می میرند از آن ها گرفته خواهد شد اما بعضی ها ایمانشان مستقر است یعنی می ماند. اینطور نیست که بعد از مرگ آن ها را رها کند. وقتی آقا این فرمایش را گفتند راوی گفت: آقا جان، چه کار کنیم که ایمان ما مستقر شود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بعد از هر نماز واجب این را بخوانید: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا...» (1) چون عقاید ایمانی در این دعا آمده است یعنی همان چیزهایی که در قبر از من و شما می پرسند.

روایت دارد که اگر یک کافر یا یهودی یا نصرانی را دیدید، بگویید خدایا، تو را شکر که خدای من تو هستی، پیغمبر من حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ولی من امیر المؤمنین (علیه السلام) است. معلوم می شود اگر انسان بعد از نماز این دعا را بخواند دیگر بعد از مرگ چیزی را فراموش نمی کند و برایش ملکه می شود یعنی روحش تقدس پیدا می کند که تا از او سؤال کنند: من ربُّک؟ بلافاصله می گوید: الله جل جلاله، و به ترتیب همه را می گوید.

پروردگارا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قسم می دهیم ما را جزو محبتین امیر المؤمنین (علیه السلام) قرار بده. بین ما و اهل ولایت جدایی نیانداز. دنیا و آخرت ما را با آن عزیزان محشور بگردان. قلب مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ما راضی و خشنود بگردان.

ص: 18

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ، مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَا عَلِيُّ بَشْرُ إِخْوَانِكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ إِذْ رَضِيَكَ لَهُمْ قَائِدًا وَرَضُوا بِكَ وَلِيًّا» (1)

نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ» هر کس محارب امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد محارب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و هر کس محارب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد محارب خدا است. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من و امیرالمؤمنین از یک درخت هستیم؛ در واقع وجود مبارکش در خارج جدا است لذا هر کس با هر کدام از این دو بزرگوار در جنگ قرار بگیرد و محاربه کند محاربه با هر دو آن ها کرده است و جنگ با آن ها جنگ با خدا است.

«مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» هر کسی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوب و درست رفتار کند مثل این است که با خداوند متعال درست رفتار کرده است. «سالم» از باب مفاعله است یعنی مسالمت طرفینی و دو جانبه. هم شما نسبت به امیرالمؤمنین

(علیه السلام) مسالمت دارید و هم ایشان نسبت به شما. وقتی با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: 19

آقایی داشتید قهراً ایشان هم با شما آقایی دارد. وقتی که حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رعایت کردید صد در صد ایشان هم حق شما را رعایت می کند و هر که با ایشان مسالمت و رفتار خوب داشته باشد با خدا این رفتار را داشته است.

«يَا عَلِيُّ، بَشِّرْ إِخْوَانَكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ» یا علی، به برادران و دوستانت مژده بده که خدا از آنها راضی است. برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودن خیلی حرف است. یکی از بزرگان هر وقت تعبیر به عنوان برادر می شد بی اختیار اشکش سرازیر می شد. می پرسیدیم: آقا، چرا گریه می کنی؟ می گفت: آیا ما لیاقت داریم که بگوییم برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستیم؟ خوش به حال کسی که لیاقت این عنوان و منسب را داشته باشد که به او بگویند: تو برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستی مثل اینکه الان به شما بگویند که برادر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستی چقدر مقام بالایی است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: به برادرانت مژده بده که خدا از آنها راضی است، همین بس است. مرحوم میرزا جواد ملکی رحمه الله می گفت: دیگر چه می خواهید؟ آیا از این منسب بالاتر هم داریم؟ آیا در عالم وجود، منسبی بالاتر از رضای خدا داریم؟ خدای عزوجل در هیچ کجا مبالغه نمی کند، اهل مبالغه نیست مثل من و شما نیست که درباره افراد مبالغه کند.

روزی آقایی بنا کرد به تعریف کردن از امام رحمه الله. مرحوم امام گفت: چه خبر است؟ مرز بزرگان را حفظ کنید. ما کجا و ائمه علیهما السلام کجا؟ زبانتان را کنترل کنید. الان اینطور شده است. هر کسی را به هر منسبی نسبت می دهند چه باسواد باشد، چه کم سواد و یا بی سواد به او لقب های آن چنانی می دهند. علت همه این ها به ضعف دین بر می گردد. وقتی دین کنترل نداشته باشد زبان هم کنترل ندارد و هر چیزی را به هر کسی می گوید اما خدا اهل مبالغه نیست، اهل پشت هم اندازی نیست، خدا هر چیزی را به مقدار حقش ادا می کند.

فردی از بس اوصاف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را شنیده بود نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و سؤال کرد: آقا این پیغمبر چه کسی بود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: من چه بگویم درباره

کسی که خدا در این عالم به این پهناوری، به پیغمبرش بگوید: تو خُلقِ عظیم داری، دیگر من چه می توانم بگویم؟

«إِذْ رَضِيَ بِكَ لَهُمْ قَائِدًا وَرَضُوا بِكَ وَليًّا» وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خودشان علت این رضایت الهی را بیان کرده اند. فرمودند: دلیل این رضایت این است که این ها حاضرند تو را پیشوای خود قرار دهند. راضی شدند که تو برای آنها قائد و باشی. راضی شدند که تو ولی آن ها باشی. همین که در شهادت های اذان، شهادت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهید، همین قدر که ولی ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شد، بس است. بیشتر از این چه می خواهیم؟ کلّ مشکلات را باید در خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) برد. رفتن به در خانه ایشان، رفتن به در خانه خدا است مخصوصاً ما روحانیون ارتباطمان با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید ارتباطی خاص باشد. اگر از فرزندش، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهید، باز از این بزرگوار هم بخواهید یعنی آقا را واسطه قرار دهید که فرزندشان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ما بیشتر همکاری داشته باشد. حل مشکلات به دست مبارک ایشان است.

مرحوم شیخ طوسی رحمه الله خیلی کتاب نوشته اند اما یک کتاب ایشان، خیلی سر و صدا درست کرد. عده زیادی در عمل به این کتاب به شک افتادند. کتاب در رابطه با فقه بود. این کتاب به نام «نهایه» تقریباً نمونه رساله های ما است که در زمان شیخ طوسی رحمه الله در حوزه علمیه به عنوان رساله آقا بود. بعد از انتشار این کتاب در بین بزرگان اختلاف افتاد که آیا به این رساله یا به این کتاب می توانند عمل کرد یا خیر؟ شخصیت های بزرگی به نام همدانی، قزوینی و عبدالجبار از جمله کسانی بودند که اعتراض داشتند. جلسه ای تشکیل دادند و گفتند: چه کنیم؟ شیخ، شخصیتی بزرگوار است، این کتاب را هم منتشر کرده است آیا ما می توانیم آن را قبول کنیم؟ بعد از کلی صحبت، تصمیم گرفتند به خدمت شیخ بروند. وقتی به محضر

ایشان رسیدند، پرسیدند: یا شیخ، چرا این کتاب را نوشتی؟ شیخ گفت: من به وظیفه ام عمل کردم. هر چه شیخ می گفت، این آقایان زیر بار نمی رفتند.

در آخر، سه شخصیت معترض با هم قرار گذاشتند که به نجف بروند و سه شبانه روز در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بمانند و به آقا متوسل شوند تا این مسأله حل شود که آیا ما به کتاب نهایی شیخ می توانیم عمل کنیم یا نه؟ همین کار را هم کردند. سه شبانه روز در حرم مولا روزه گرفتند و شب جمعه که شد غسل کردند، نمازهایشان را خواندند و در کنار قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گذاشتند که هر کس، هر خوابی دید

خوابش را برای کسی بیان نکند فقط عین خوابش را روی کاغذ بنویسد.

هر سه نفر در حرم خوابیدند و هر کدام خواب دیدند که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خوابشان آمد و فرمود: در فقه اهل بیت علیهم السلام، کتابی که سزاوار اعتماد و اقتدار و رجوع به او باشد کتاب نهایی شیخ طوسی است. بعد فرمود: می دانی چرا؟ به علت این که صاحب این کتاب، اخلاص بسیاری برای خدا داشت و این کتاب را بدون هیچ غرضی نسبت به احدی نوشت. بعد حضرت (علیه السلام) فرمود: به این کتاب عمل کنید و در صحت این کتاب شک نکنید.

هر سه نفر هنگام نماز صبح از خواب بیدار شدند و خوابهایشان را روی کاغذ نوشتند. وقتی نوشته های یکدیگر را خواندند، فهمیدند خواب هر سه نفر به یک صورت است. به منزل شیخ طوسی رفتند و قبل از اینکه آن ها حرفی بزنند ایشان فرمود: هر چه من به شما گفتم، قبول نکردید تا آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شما گفت.

آقایان، ببینید نویسنده که بود و آن هایی که می خواستند عمل کنند که بودند. خوشا به حال هر کسی که به این خانواده بیشتر نزدیک شود حالا چه روحانی باشد چه غیر روحانی .

پروردگارا، حب ولایت علی را در دل ما منور بگردان. خدایا تورا به حق

قرآنت قسمت می دهیم ما را مورد خشم خودت قرار نده. خدایا، این قرآن را انیس و مونس ما قرار بده. این نظام عزیز ما را از هر گونه شری مصون بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الْمُتَّجِبُونَ وَلَوْلَا أَنْتَ وَشَيْعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ، وَلَوْلَا مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) در بیاناتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» این لقب فقط برای وجود مبارک آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار برده شده است همان زمان ولادت آقا به ایشان داده شد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد و ایشان را به دست مبارک پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) دادند بر حسب نقل روایات و احادیثی که در این رابطه داریم چشمان مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسته بود. وقتی آقا را به دست ایشان دادند چشمان مبارکش را باز کرد که یکی از مختصات و خصایص امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین بود که اولین نظر را به وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) انداخت در حالی که هیچ یک از انسان های متعارف اینطور نیستند.

نوعاً وقتی بچه ها به دنیا می آیند در همان جا چشمانشان را باز می کنند ولی بر حسب نقل روایات، وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داده شد

ص: 23

چشمان مبارکش را با نگاه به صورت ایشان باز کرد و شروع کرد به خواندن این آیات «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (1) تا این جمله را فرمود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در جواب فرمود: «وَأَنْتَ أَمِيرُهُمْ»، علما در این رابطه بحث کرده‌اند که در آن زمان هنوز وحیی و قرآنی بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل نشده بود لذا بر چه مبنایی حضرت (علیه السلام)، شروع به خواندن این آیات مبارکه کرده‌اند؟ این بحثی است که بزرگان در رابطه با آن صحبت کرده‌اند.

علی ای حال، منظور این است که این لقب اولین بار توسط پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) داده شد و از القاب مختصه ایشان است حتی به امام‌های دیگر هم لقب «امیر المؤمنین» را نمی‌دادند و فقط مختص ایشان است. اینجا هم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همین لقب را به کار برد. می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». نگاه کنید، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این جمله را بالای منبر و جلوی جمعیت، خطاب به آقا می‌فرماید. این

بیان ایشان نشان می‌دهد که خلافت را به دست مبارک ایشان داده‌اند.

بعد فرمود: «وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی. این لفظ «پیشانی سفید» کنایه است از افرادی که دارای کمالات و علم زیاد هستند که در پیشانی‌شان نور است یعنی نور دارها، آن‌هایی که صورتشان نورانی است. آن‌هایی که بهشتی هستند. در همین جا هم بهشتی‌اند. به خدا قسم، بهشت همین جا است. بهشتی‌ها همین جا بهشتی‌اند. همین جا پیشانی‌شان نورانی

است، چرا؟ چون کسی که مرتب موفق به خواندن نماز شب است قسم می‌خورم خدا نورانیت عجیبی در صورتش قرار می‌دهد این‌ها اثرات معنوی است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید که تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی.

ص: 24

خدا مرحوم آیت الله ستوده را رحمت کند. یکی از اساتید عزیز و جلیل القدر ما بود. از اساتیدی بود که بنده خیلی با ایشان رفیق بودم. هر هفته کمتر یا بیشتر خدمتشان می رفتم و از محضرشان استفاده می کردم. خیلی مرد با اخلاقی بود. از نکاتی که ایشان به آن توجه داشت این بود که به بنده می فرمود: از چیزهایی که بنده از شما دیدم و خیلی دوست دارم این است که شما همیشه در درس، دوزانو جلو می نشینید و توجهتان به طرف صورت و پیشانی من است مثل اینکه می خواهید به دستورات عمل کنید. من عرض کردم: بله، البته من این دستور را از پدر بزرگوام گرفته ام. پدر بزرگوام همیشه به بنده این سفارش را می کرد که اولاً هر وقت می خواهی درس بخوانی سعی کن دوزانو بنشینی. برای درس، ادب قائل باش. در ثانی، مواظبت کن که مقابل استادت بنشینی و توجهت به پیشانی استاد باشد.

بینید عزیزان من، تا می توانید به این دستورات اهمیت بدهید. این موارد را سبک نشمارید. یادتان باشد یکی از دستورات ما این است که استاد وقتی وارد می شود همه بلند شوند. هر کس این دستورات دین را سبک بشمارد خدا هم او را سبک می شمارد. اخبار را مطالعه کنید، ببینید در روایات چه گفته شده است. بدانید که هر کاری انجام دهیم نتیجه آن متوجه خود ما است و به خدا ضرر نمی زنیم. گوش دل فرا دهید. در روایات آمده است که خدا به بشر دو گوش داده است گوش سر و گوش دل و گوش دل، یعنی عمل کردن.

«يَا عَلِيُّ شِدِّ يَعْتُكَ الْمُتَّجِبُونَ» علی جان، شیعیان تو نجیب هستند. «انتجاب» از ماده «نجب» است. اللهم اجعلنا من شيعته. مولا جان، یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از خدا بخواهید که ما را جزو شیعیان قرار بدهد و همسایه ائمه علیهما السلام باشیم، انشاء الله.

«وَلَوْلَا أَنْتَ وَشِيعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ» علی جان، اگر تو و شیعیان تو نباشند برای خدا دینی برقرار نمی ماند. اگر دین محافظت شود در حقیقت توسط تو و شیعیانت حفظ شده است. دینی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حفظ می کند با دین دیگران خیلی فرق می کند. اسلام آن ها نیرو و قدرت به انسان نمی دهد. آن اسلامی که به انسان نیرو و ارزش و قدرت مقابله با دشمن می دهد همان اسلامی است که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، امام حسین (علیه السلام) دارد. امام حسین (علیه السلام) دین پدر بزرگوارش را حفظ کرد و حاضر نشد دست مبارکش را برای بیعت و

از بین بردن دین حقیقی دراز کند. فرمود: من دست بیعت بدهم ابداً، بچه ها و خانواده و اموال و جانم همه و همه فدای دین شخص دین دار این گونه است. انسان با دین حاضر نمی شود دینش را به اندک چیزی از دست بدهد.

خدا مرحوم آیت الله عبدالکریم جزایری را رحمت کند. ایشان از علمای نجف بود. در زمانی که انگلیسی ها وارد عراق شده بودند و جنگ بود، مرحوم شیخ عبد الکریم درس خارج میداد و شاگردان زیادی داشت. یکی از شیوخ عرب خیلی به ایشان اظهار علاقه می کرد و آقا را دوست داشت. آقا هم نسبت به او محبت می کرد. گاه گاهی خانه اش می رفت و او نیز خدمت ایشان می آمد. علاوه بر اینکه ابراز علاقه می کرد هر وقت محضر شیخ عبد الکریم رحمه الله شرف یاب می شد پول زیادی تقدیم می کرد و می گفت: آقا، این پول را بگیرد و از آن به شاگردانتان بدهید. هر دفعه که به خدمت آقا می آمد پولی محبت می کرد آقا هم متقابلاً خیلی اظهار محبت می کرد.

وقتی که جریان انگلیسی ها پیش آمد و بعد از مدتی بنا شد که اشغالگرها بروند و عراق را خالی کنند، انگلیسی ها تلاش کردند که برای ماندنشان توافق نامه ای بگیرند تا بتوانند از نفت عراق و دیگر امکانات این کشور استفاده

کنند. مردم عراق هم دو دسته شدند، یک دسته می گفتند باید انگلیسی ها بروند و دسته دیگر می گفتند نه، باید بمانند چون امنیت ما را این ها نگه می دارند. نکته اصلی عرض بنده این است که این شیخ عرب که مورد توجه آیت الله جزایری بود جزو دسته ای بود که با ماندن انگلیسی ها در عراق موافقت کرده بود و گفته بود که این ها باشند. به آقا گفتند: خبر دارید که چه شده است؟ فلانی که شما به منزلشان می رفتید و ایشان به اینجا می آمد جزو دسته ای است که با ماندن انگلیسی ها موافقت کرده است. آقا فرمود: عجب، عجب، انسان مسلمان و با تقوا حاضر نمی شود که با کافر همنشین شود، و از آن زمان به بعد ارتباطش را با آن شیخ عرب قطع کرد.

گذشت و گذشت و شیخ عرب دید مدتی است که آقا به منزلش نمی رود. با خود گفت: چطور شده که حضرت آیت الله به ما سری نمی زند؟ بلند شد و خدمت آیت الله جزایری آمد. به او گفت: حضرت آیت الله، چه شده که دیگر خبری از ما نمی گیرید؟ آقا فرمود: من چگونه می توانم خبر از تو بگیرم؟ شیخ عرب گفت: چرا؟ مگر طوری شده است؟ آقا گفت: تقابل بین من و شما تقابل کفر و ایمان است، مگر می شود مؤمن، کفر را بپذیرد؟ گفت: من؟ آقا گفت: بله، شنیدم که تو موافق هستی که انگلیسی ها بمانند، تو چرا این کار را کردی؟ خدا تو را در همین چاه می اندازد، همین انگلیسی ها تو را بیچاره خواهند کرد.

همین هم شد، طولی نکشید که انگلیسی ها با پهلوی برنامه ریزی کردند و او را به زندان پهلوی در ایران بردند و همان جا او را کشتند. برای چه این تذکرها را می دهند؟ این تذکرها به خاطر این است که مثل بنده و شما حواسمان را جمع کنیم. مواظب باشیم که در خلال عمرمان، این مسائل یکی پس از دیگری پیش می آید انشاء الله بتوانیم تصمیم درستی بگیریم.

«وَلَوْلَا مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلْنَا السَّمَاءَ قَطْرَهَا» علی جان، اگر شما شیعیان در زمین نباشید آسمان بارانش را نخواهد فرستاد. می گویند در منطقه شمال که شالی کاری می کنند وقتی برنج می کارند در کنار برنج ها گیاهی به نام «کُللمبه» هم در می آید، تقریباً چیزی شبیه درخت شالی است و این آبی که صاحب زمین به شالی هایش می دهد باعث سیراب شدن این گیاه هم می شود مثلاً این گیاه با خود می گوید: ای جان من، چه خوب مرا آب می دهد، اما خبر ندارد که چند وقت بعد همان شالی کار به جانش می افتد و آن را درو می کند که شالی راحت باشد و بتواند بهتر رشد کند؛ پس، این آب را به او نمی دهند بلکه به شالی می دهند. حالا یک عده تارک الصلوات ها خیال می کنند که این باران ها و رحمت ها برای آنها است. آن هایی که دین ندارند خبر ندارند که خدا این را از تصدق خوب ها مرحمت می کند و بلاها را به خاطر نماز خوان ها و روزه گیرها دور می کند.

خدایا، تو را به حق مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پسر عم بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم می دهیم که به ما لیاقت مقام شیعه گری مرحمت بفرما. ما را جزو خوبان خودت قرار بده. خدایا، خودمان اعتراف می کنیم که بدی داریم ولی به کرم و آقایی خودت ما را مورد بخشش و عفو قرار بده. خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این نظام مقدس جمهوری عزیز ما که الان در این دنیای پر تلاطم، بهترین نظام دنیا است خدایا، زیر سایه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محفوظ بدار. شر اشار، کید کفار را به خودشان برگردان. ملت مظلوم عراق را از چنگال ابر قدرت ها نجات مرحمت بفرما. والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو قَرَنِيَّهَا، شِيعَتُكَ تُعْرَفُ بِحِزْبِ اللَّهِ. يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشِيعَتُكَ الْقَائِمُونَ بِالْقِسْطِ وَخَيْرَةُ اللَّهِ خَلْقِهِ. يَا عَلِيُّ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَأَنْتَ مَعِيَ ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ. يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْقُونَ مَنْ أَحْبَبْتُمْ وَتَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ وَأَنْتُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ يَفْرَعُ النَّاسُ وَلَا تَفْرَعُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا تَحْزَنُونَ فَيُكْمِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ* لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1). يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ وَأَنْتُمْ فِي الْجَنَانِ تَسْتَعْمُونَ» (2)

ص: 29

1- سوره مبارکه انبياء آيات 101 الى 103 .

2- بحار الأنوار، ج 39، ص 307 .

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» یا علی، برای تو در بهشت گنجی است. مراد از گنج چیست؟ مرحوم صدوق رحمه الله در رابطه با این حدیث فرمود: یعنی تمام کلیدهای نعمت های بهشت دست مبارک تو است. مراد از گنج، همان کلید در بهشت است و از القاب آقا «قسیم النار و الجنة» است. بعضی از آقایان می گویند: علت اینکه کنیه وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ابو القاسم است به اعتبار وجود مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قاسم (قسمت کننده) بهشت و جهنم است و همان طور که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) پدران ما هستند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم هست و وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) «قاسم» گویند به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم «ابوالقاسم» می گویند.

مرحوم صدوق می فرماید: مراد از «لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» این است که کلید در بهشت را خدا به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهد. بعد ایشان می فرماید: من از اساتید و مشایخ شنیدم که ممکن است مراد از این جمله پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضرت محسن (علیه السلام) فرزند سقط شده حضرت زهرا علیها السلام باشد که شهیدش کردند و آنها نیز دلایل خاص خود را بیان کرده اند. ممکن است مقام حضرت محسن (علیه السلام) برای خیلی ها مخفی باشد ولی در عالم قیامت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقام ایشان معلوم می شود که یکی از اسباب شفاعت امت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایشان است لذا از این جهت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را به «کنز الجنة» تعبیر کرده اند.

«وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهِمَا» که احتمالاً کنایه از مغرب و مشرق است، مانند اینکه مغرب و مشرق بهشت مال تو است یا ممکن است مراد از «قرنین»، حسن و حسین (علیه السلام) باشد. این امکان هم هست که مراد از «قرنین»، ضربت خوردن

امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد چون قرن به طرف پیشانی و جلو است و اشاره به آن دو ضربتی باشد که به فرق مبارک ایشان خورد؛ حالا خدا می داند که کدام تعبیر منظور آقا است؟

«شَيْعَتُكَ تُعْرَفُ بِحِزْبِ اللَّهِ» حزب الله که در قرآن بیان شده است رستگار و موفق هستند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسانی که اطراف تو هستند شیعیان تو هستند و به حزب الله شناخته شده‌اند و به حق هستند.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شَيْعَتُكَ الْفَائِزُونَ بِالْقِسْطِ وَ خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ» تو و شیعیان و پیروان تو بر پا کننده قسط و عدل یعنی پرچمدار عدل در جامعه هستید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که این گروه، در تمام امور زندگی عدالت را رعایت می کنند. عنوان حزب الله تحت این نکته است یعنی کسی که به آداب و دستورات اسلام عمل کند و قائل به قسط باشد. در اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که شیعیان تو و خودت در جامعه بر پا کننده قسط هستید. هر کجا که باشید پرچمدار عدل و عدالت و برگزیده شدگان خدا روی زمین بوده و صاحب کمالات می باشید.

بنده خیلی سفارش می کنم به شما نور چشمان و روحانیت که در مطالعه کردن تنها به آیه و روایت اکتفا نکنید. کنار آیه و روایت، تاریخ گذشتگان را مطالعه کنید، آن هایی که دارای کرامت هستند واقعاً انسان را تکان می دهد.

«يَا عَلِيُّ، أَمَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَ أَنْتَ مَعِيَ ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ» اولین کسی که در قیامت، سر از خاک بر می دارد من هستم. خاک را از سر خودم کنار می زنم و تو هم با من هستی بعد از آن سایر مردم همه دوباره زنده می شوند برای اینکه درباره شما قضاوت شود که چه کردید؟ سی سال چهل

سال، پنجاه سال، هفتاد سال، هشتاد سال، در دنیا عمر کردید، در این مدت چه کارهایی کردید؟ باید حساب پس بدهید.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشَيْعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْتَقُونَ مَنْ أَحْبَبْتُمْ» تو و شیعیان تو سر حوض کوثر هستید و آنجا هر کسی را که بخواهی و دوست داشته باشی سیراب می کنی تا از آب حوض استفاده کند.

«وَتَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ» هر کسی که تو با او ناسازگاری داشته باشی و مکروه شما باشد او را از آب ممنوع می سازید. داشتن آب حوض کوثر در قیامت چه خصوصیتی دارد؟ چه تناسبی دارد که آقا ساقی آن حوض است؟ ساقی کوثر بودن، یکی از چند منصبی است که خدا فردای قیامت به دست مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهد. روایات زیادی داریم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) چندین منصب را بیان می کند. از جمله لقب «قسیم النار و الجنة» است. مردمی که می خواهند به بهشت و جهنم بروند به دست مبارک مولا علی (علیه السلام) تقسیم می شوند. آن هایی که ولایت آقا را قبول می کنند یا آن هایی که جاهل هستند و در آخرت برایشان روشن می شود و می پذیرند راهی بهشت خواهند شد.

ممکن است کسی در دنیا جاهل باشد و خیال کند حق با دیگران است، بعد که قیامت می شود تازه عظمت آقا را می فهمد اما با این حال، ته قلبش پاک بوده و لذا حضرت (علیه السلام) را می پذیرد، خدا آنها را هم مورد عفو قرار می دهد مثل اهل سنت. حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در گهواره بودند که مردی به خدمت امام حسن عسگری (علیه السلام) آمد و به آقا گفت: مسأله ای داشتم. حضرت (علیه السلام) فرمود: از پسر کوچکم پرس. او حجت خدا است. بعد پرسید: آن هایی که اهل سنت هستند آیا آن ها جهنمی هستند؟ حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: اینطور گمان نکن. در آنها هستند کسانی که جاهل قاصر هستند. عده ای از آن ها می آیند و می پذیرند و هدایت

می شوند. معلوم می شود در عالم قیامت، افرادی که واقعاً قلبشان آمادگی پذیرش دارد ولی در این عالم به حقیقت نرسیدند مورد بخشش قرار می گیرند.

یکی از بزرگان نقل می کند: جوانی در مسجد الحرام در گوشه ای به نماز ایستاده بود و از اهل سنت بود. آن چنان سر نماز اشک می ریخت و گریه می کرد که من به او حسرت خوردم. من شیعه بودم ولی از حالت این جوان خیلی تعجب کردم. گفتم لا اله الا الله، عجب اشکی می ریزد. پیش خودم گفتم: خدایا، او با این حالتی که دارد آیا به جهنم می رود؟

واقعاً اگر چند جلسه با آنها صحبت کنیم ممکن است روشن شوند. بنده بارها به خودم گفته ام که چقدر باید خدا را شکر کنیم که در دامن پدر و مادر شیعه بزرگ شده ایم؛ واقعاً جای شکر دارد. اگر خدای ناخواسته ما هم در دامن آن طور پدر و مادر بودیم معلوم نبود که الان ما هم شیعه بودیم یا خیر.

بنابراین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) القاب و منصب های زیادی دارند مثلاً پرچم به دست مبارک ایشان است که یک عده زیر پرچم ایشان هستند یا منصب «ساقی الحوض». در روایات داریم که دو نهر آب در بهشت است یکی متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که ساقیشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و یکی متعلق به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حوض کوثر همان حوض نبوت است و حوض امیرالمؤمنین (علیه السلام) حوض ولایت حوض ولایت است که ساقی حوض را خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانند.

حال می خواهیم بدانیم مگر در روز قیامت، وضع چگونه است که انسان احتیاج به آب پیدا می کند؟ از نفس اخبار بر می آید که آب داشتن آنجا دو جنبه دارد یکی اینکه در قیامت خیلی هوا گرم است. روزی است که اصلاً سایه ای در آن پیدا نمی شود مگر سایه حضرت پروردگار. آن روز آن چنان حرارت دارد که عرق از سر و صورت افراد می ریزد. علت تشنگی، هوای گرم قیامت است که قبل از اینکه

بهشتیان را به مقصد برسانند از این آب به آن ها میدهند؛ پس یکی از علت های داشتن آب در آنجا، شرایط روز قیامت است که شیعیان از برکت نوشیدن این آب، از حرارت در امان هستند و زیر سایه عرش خدا هستند.

ابوبصیر به خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد، آقا: روایتی از شما نقل کرده اند، من آمدم از خودتان پرسیم و ببینیم آیا این روایت درست است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: چه شنیدی؟ گفت: شنیده ام که شما فرموده اید فرق است بین مُسَلِمِ مؤمن و مسلم غیر مؤمن. حضرت (علیه السلام) فرمود: بله، مگر اینطور نیست؟ گفت: مگر مسلمان با مؤمن فرق می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله فرق می کند. عرض کرد: یابن رسول الله، چگونه است؟ فرمود: مسلم کسی است که شهادتین را بگوید، نماز را به جا آورد، زکاتش را بدهد و.... همینطور شمردند،

بعد فرمود: این را مسلم می گویند اما مؤمن کسی است که شهادتین را می گوید، نماز می خواند، زکات می دهد، روزه می گیرد، حج می رود و خدا را ملاقات نمی کند با گناهی که وعده آتش به آن داده شده است؛ اگر هم گناهی کرده است باید توبه کند که خدا او را عفو کند و جزو مؤمنین قرار گیرد.

ناامید نباشید، البته همه ما مرتکب گناه شده ایم ولی توبه را از دست ندهیم. اگر حسد داریم، کینه داریم و یا هر صفت زشتی که در وجود ما است از برکت آن آب، همه پاک می شود. آنگاه است که آماده رفتن به بهشت می شویم. ان شاء الله خدا بهشت را نصیب همه ما بگرداند.

«وَأَنْتُمْ الْأَمِينُونَ يَوْمَ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ» شما و شیعیانت آن روزی که روز وائفسا است در زیر سایه عرش خدا هستید. «فرع الأكبر» یکی از القاب روز قیامت است. خوش به سعادتتان ان شاء الله دست از دامن ولایت نکشید .

«يَفْرَعُ النَّاسُ وَلَا تَفْرَعُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا تَحْزَنُونَ» مردم همه فریاد می کنند اما شما و شیعیانت اهل داد و فریاد نیستید. مردم همه در غم و غصه هستند ولی شما حزن و غصه ای ندارید. مؤمنین و برادران عزیز، اگر ایمانتان را قوی کنید بالاترین مقام از آن شما است. «فِيكُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ» علی جان، این آیه درباره شما وارد شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسِرَّ مَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1)

امروز آن روزی است که ما به شما وعده دادیم که صبر کنید، اذیت ها و سختی ها را تحمل کنید، منتظر باشید که روزی آزاد و راحت دارید که روز استراحت شما آن روز است.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشِيعَتِكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ» مردم در آنجا دنبال شما می گردند. مدام می گردند و می گویند: علی و شیعیانش کجا هستند؟ از آن ها می پرسند: با آن ها چه کاری دارید؟ می گوید: می خواهیم پیدایشان کنیم و دست به دامنشان شویم؛ بنابراین، در موقع قیامت گروهی از مردم که خودشان را در شرایط سخت می بینند دنبال شما می آیند .

مرحوم آیت العظمی بروجردی رحمه الله نقل می کرد: شبی قیامت را خواب دیدم. در عالم رؤیا دیدم مردم در حال گذر هستند و در شرایط خیلی سختی، سریع رد می شوند. گفتم: خدایا، من چرا ایستاده ام؟ یک مرتبه حرکت کردم که بروم.

ص: 35

1- انبیاء، 101 الی 103 (کسانی که از قبل وعده نیک از سوی ما به آن ها داده شده [مؤمنان صالح] از آن دور نگاه داشته می شوند * آن ها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند * وحشت بزرگ، آن ها را اندوهگین نمی کند و فرشتگان به استقبالشان می آیند (و می گویند:) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد)

تا کمی رفتم دستی جلو آمد و مرا نگه داشت. ندا رسید: سید حسین نرو. من ایستادم باز دیدم همینطور گروه گروه می روند. وحشت چنان مرا گرفت که فریاد زدم: خاک بر سر من الان چه کار کنم؟ فقط من اینجا ماندم. دوباره جرأت کردم و حرکت کردم. تا آمدم بروم دوباره دستی جلوی من را گرفت و گفت: سید حسین نرو، بایست.

مرتبه سوم آنچنان شدت اضطراب مرا گرفت که حالم دگرگون شد. فهمیدم مثل اینکه من در اینجا پرونده دارم. بنا است که خدا به حساب من برسد. یک دفعه صدایی بلند شد و اسم مرا صدا کرد که ترس و بایست. من تو را اینجا نگه داشتم که عده ای به وسیله شفاعت تو به بهشت بروند. تو هم بعد از آنها به بهشت خواهی رفت.

«وَأَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ تَتَعَمَّرُونَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یا علی، دنبال شما می آیند و طلبتان می کنند در حالی که شما در بهشت متنعم هستید.

عزیزان، یک چنین روزی در پیش داریم. خدا به من و شما رحم کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَيُنَصِّحُونَ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا عَلِيُّ شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَعْمَالَ شَيْعَتِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ» (1)

در حدیث شریفی، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ» شیعیان تو کسانی هستند که وقتی در پنهان قرار می گیرند از خدا ترس دارند یعنی در خلوت هم از خداوند خوف دارند و دست به گناه نمی زنند.

«وَيُنَصِّحُونَ فِي الْعَلَانِيَةِ» آن ها کسانی هستند که وقتی در آشکارا قرار بگیرند در میان مردم بیکار نمی نشینند بلکه خیرخواه هستند و برای خدا همدیگر را نصیحت می کنند. این عبارت نشان می دهد که دوستان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسانی نیستند که فقط به فکر خودشان باشند و فقط خودشان را نجات دهند

ص: 37

بلکه در صدد نجات دیگران هم هستند یعنی تنها دنبال نجات خودشان نیستند بلکه دیگران را هم بواسطه نصیحت کردن از عذاب خدا نجات می دهد.

البته هستند کسانی که فقط خودشان را دوست دارند چون محبت به خود، یک نوع محبت ذاتی است و مخصوص انسان ها هم نیست بلکه حیوانات هم دارند و خداوند، ذاتاً خود دوستی را در گزینه قرار داده است لذا هر زمانی احساس می کند دشمن به او نزدیک می شود، فرار می کند. این فرار، نشان دهنده محبت به نفس است چون حب نفس دارد. اگر انسان بخواهد حب نفس داشته باشد با حیوانات در این وجه مشترک است و امتیاز خاصی برای انسان نیست؛ پس اگر می خواهد امتیازی جدا از سایر حیوانات داشته باشد علاوه بر اینکه

خودش را دوست می دارد، باید دیگران را هم دوست بدارد. از صدمه خوردن دیگران ناراحت شود. از اینکه دیگران در رنج هستند، متأثر گردد.

پیروان حضرت علی (علیه السلام) چون خودشان را اهل نجات می بینند خیر خواهانه دست دیگران را هم می گیرند. برای خدا دیگران را ارشاد می کنند و آن ها را نیز نجات می دهند. شاید خیرخواهی اشاره به همان امر به معروف و نهی از منکر باشد. شیعه همیشه اهل امر به معروف و نهی از منکر است، چرا؟ برای اینکه مبادا دوست و برادرش به جهنم برود. خودش که به بهشت می رود دوست دارد دیگران را هم بهشتی کند پس ان شاء الله سعی کنیم جزو این سلسله از شیعیان باشیم. طوری باشیم که زیر بغل دیگران را بگیریم.

این حدیث واقعاً زیبا است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کرده است که یا علی، شیعیان تو این خصوصیات را دارند که در پنهان از خدا می ترسند؛ چون خیلی از انسان ها هستند که در پنهانی کارهایی می کند که در آشکارا نمی کنند. انسان باید در جایی که جز خودش و خدا کس دیگری نیست خوف از خدا داشته

باشد؛ و از طرفی خیر خواه دیگران هم می باشد تا آن ها را هم هدایت کند و از گرفتاری های جهنم نجات دهد.

«يَا عَلِيُّ، شَرِّعَتِكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ» خوش به سعادت این افراد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: شیعیان تو کسانی هستند که در درجات بهشتی، خوشحالی و سرور دارند و هر چه چشم آن ها به آن درجات می افتد که خدا برایشان در نظر گرفته است، در این درجات خوش گذرانی می کنند. حالا برای چه اینقدر خوشحال هستند؟ منشأ این خوشحالی کجا است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) علت آن را فرموده اند :

«لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ» چون این ها خدا را ملاقات می کنند در حالی که هیچ گونه گناهی ندارند. روایتی در کتاب کافی مرحوم کلینی رحمه الله و مصباح کفعمی از امام باقر (علیه السلام) بیان شده است که در ذیل آیه مبارکه «يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (1) فرموده اند: روزی را می بینید که هر چیزی که انسان از پیش فرستاده است به او نشان می دهند. این نکته را داشته باشید که هر کاری انجام دهید در محضرتان قرار می دهند. اگر خدای ناخواسته عملی را نباید انجام می دادید اما انجام دادید، آن را در حضور شما می گذارند. آن وقت در آنجا دسته ای می نشینند و حسرت می خورند که ای کاش من خاک بودم و زیر قدم های بشر کوبیده می شدم و چنین روزی را نمی دیدم.

علما و مفسرین تعبیر کردند و در روایت هم دارد، اینکه کفار می گویند «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» منظورشان این است که ای کاش ما هم شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم؛ چون ابوتراب از القاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. روزی پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) دیدند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در خاک خوابیده اند. با دیدن این حالت، لقب ابوتراب

ص: 39

را به ایشان دادند؛ لذا کافر هم در قیامت می گوید: ای کاش من خاک بودم. یعنی ای کاش جزو شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودم

بعد امام باقر (علیه السلام) بالای منبر تذکر داد و فرمود: سه نوع گناه داریم. اول، گناهی که بخشیده شده است و خداوند آن گناه را می بخشد یعنی اگر بنده ای گناهی کرد و عقوبت گناهش را در دنیا کشید، خدا آن گناه را می بخشد. حالا به هر شکلی که خدا صلاح می داند از نظر مریضی، از نظر گرفتن فرزند، از نظر گرفتن مال، یا از نظر لطمه خوردن مقام و به هر صورت که در مقابل آن گناه عذاب داده شد، گناه آن بنده بخشیده می شود زیرا خداوند کریم بزرگ تر از آن است که بخواهد بندهاش را دو بار عذاب بدهد. وقتی عذاب گناهش را در دنیا دید، خدا آن گناه را می بخشد.

قسم دوم از گناهان، گناهی است که خدا اصلاً آن را نمی بخشد. عرض کردند یابن رسول الله (علیه السلام) کدام گناه است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: گناهی است که بندگان نسبت به همدیگر ظلم می کنند. ظلم به حدی است که اگر دستمان به دیگری برخورد کند، از آن به ظلم تعبیر می کنند. الله اکبر، مگر اینکه از آن شخص حلالیت بطلبیم یا اینکه مثلاً اگر حیوان شاخ داری به حیوان بی شاخی، شاخ زده باشد، خدا حق او را از آن حیوان می گیرد و باید این عوض داده شود.

نوع سوم از گناهان: گناهی است که صاحب گناه بین خوف و رجاء می ماند. عرض کردند: آقا جان، یعنی چه؟ فرمودند: گناهی که بنده انجام داده است اما توبه به هم می کند؛ حالا نمی داند که خدا آن را بخشیده است یا نه؟

بندگان خدا بیشتر به گناه سوم گرفتارند. همه ما بشریم و معصوم نیستیم و گناه از همه ما سر می زند، حتماً توبه به هم می کنیم اما نمی دانیم در چه حالی هستیم. در حالت خوف و رجاء به سر می بریم. خبر نداریم که خدا ما را بخشیده است یا نه. ای کاش انسان بفهمد که مرتکب گناه شده است تا برای آن چاره ای بیندیشد.

اگر نفهمد یا نخواهد بفهمد چه بلایی به سرش می آید؟ گاهی انسان گناہانی انجام می دهد که به آن افتخار می کند، آیا این گناہان قابل بخشش است؟

بنابراین، حضرت (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) می فرماید شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین (ؑ) در درجات بہشتی تفریح می کنند، چرا؟ چون وقتی خدا را ملاقات می کنند هیچ گناہی ندارند و خدا گناہان آن ها را بخشیده است.

در ادامه حضرت (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) به امیرالمؤمنین (علیہ السلام) مژده داد و فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْمَالَ شِعْيَانِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ» در هر جمعہ، اعمال شیعیان را در محضر مبارک ذات حضرت حق ارائه می دهند. نہ تنها به محضر خدا بلکه به محضر مبارک رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) نیز می برند «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» (1) پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمود: اعمال شیعیان تو را در هر جمعہ به من عرضه می دارند، خوشحال می شوم کہ بحمداللہ می بینم شیعیان تو عمل خوب انجام می دهند و من برای گناہان شما طلب مغفرت می کنم. مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمہ اللہ در کاظمین، بالای منبرشان جملہ ای گفت کہ صدای گریہ مردم بلند شد. آقا بالای منبر فرمود: ایہا النَّاسُ، من امروز به اینجا آمدم تا مطلبی را به شما بگویم. ایشان شروع کرد، گفت و گفت تا اشک ها جاری شد. فرمود: شما را به خدا قسم، پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) را شرمندہ نکنید. او را اذیت نکنید. هیچ می دانید جمعہ به جمعہ عمل ما را به محضر مبارک پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) می برند؟ اشک ایشان با دیدن گناہان ما سرازیر می شود. بیایید پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) را نزد خدا خجالت ندهید. خدا رحمتش کند، مرد عالم و بزرگواری بود.

ص: 41

1- سوره مبارکہ توبہ آیہ 105 (خداوند و فرستادہ او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و بزودی بسوی دانای نھان و آشکار، بازگردانده می شوید)

یکی از علما می گفت: آقایان، مواظب باشید که شما را از لیست روضه خوان ها و ذاکرین امام حسین (علیه السلام) بیرون نکنند. ممکن است امام حسین (علیه السلام) دست رد به سینه بعضی ها بزند. ایشان می گفت: امام حسین (علیه السلام) با این انسان ها به دو روش برخورد دارد. عده ای را رسوا می کند. آن ها را از لباسی که بر تن کرده اند بیرون می کند.

عمامه هایشان را بر می دارد و به آنها می فرماید: برو، من تو را قبول ندارم؛ اما عده دیگر را محترمانه از لباس بیرون می کند. با اینکه جزو ذاکرین بودند، منبر می رفتند، روضه می خواندند، اشک می ریختند اما امام حسین (علیه السلام) آنها را محترمانه رد می کند، چرا؟ چون وقتی به مقامی رسیدند، روضه خواندن برای امام حسین (علیه السلام) را کنار گذاشتند. گفتند: در شأن بنده نیست که به منبر بروم.

آقای شیخ جعفر شوشتری رحمه الله صاحب رساله بود. ملا و مجتهد بود. اهل فتوا بود ولی هیچ وقت دست از ذاکری امام حسین (علیه السلام) برنداشت. می گفت: من این افتخار را از منبر جدا نمی کنم. واقعاً بعضی از کلمات، انسان را تکان می دهد. ان شاء الله قدر خودتان را بدانید. در منبر رفتن خیلی زحمت بکشید. مایه دار باشید. منبرتان پر محتوا باشد. مصیبت جانسوز بخوانید. طوری باشید که اول خودتان منقلب شوید و گریه کنید، وقتی این حالت را داشته باشید قطعاً مردم

را هم منقلب می کنید.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قسم می دهم در درجه اول پرچم اسلام را سرفراز بگردان. پرچم کفر را سرنگون بگردان. ملت اسلام در هر سرزمینی که هستند، پیروز بگردان خدایا، شر دشمنان اسلام را به خودشان بگردان. خدایا، فرج آقای ما حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نزدیک بگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ذِكْرُكَ فِي التَّوْرَةِ وَذِكْرُ شَيْعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ فَاسْأَلْ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ وَأَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلَيَا مَعَ عِلْمِكَ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، وَإِنَّ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ لَيَتَعَاظُمُونَ إِلَيَا وَمَا يَعْرِفُونَ شَيْعَتَهُ وَإِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَجِدُونَهُ فِي كُتُبِهِمْ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرَهُمْ فِي السَّمَاءِ أَعْظَمَ مِنْ ذِكْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ فَلْيَفْرَحُوا بِذَلِكَ وَلْيَزِدُوا اجْتِهَادًا. يَا عَلِيُّ، أَرْوَاحُ شَيْعَتِكَ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَيْلَالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَلَمَّا يَرُونَ مِنْ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (1)

در ادامه حدیث شریفی که در جلسه قبل بیان شد، پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، ذِكْرُكَ فِي التَّوْرَةِ وَذِكْرُ شَيْعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ» علی جان، خداوند تو و شیعیانت را در تورات به خیر یاد کرده است

ص: 43

قبل از اینکه هنوز پا به عالم خلقت بگذارید. شیعیان تو دسته ای هستند که کارشان به خیر است و بلکه در انجیل هم چنین مطلبی آمده است و خودت و شیعیانت و عمل هایتان همه به خیر یاد شده است.

«فَأَسْأَلُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ وَأَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلِيَا مَعَ عِلْمِكَ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» از اهل انجیل و تورات سؤال کن تا آن ها به تو جریان را خبر دهند با اینکه تو می دانی و خبر داری. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تورات به نام «الیا» نام برده شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برو و سؤال کن، و این کنایه از این است که فکر نکنید من می خواهم بگویم بلکه خودت هم می دانی، علم کتاب انجیل و تورات همه نزد تو است و خدا به تو مرحمت کرده است.

«وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ» خداوند تبارک و تعالی به تو علم کتاب را مرحمت کرده است.

«وَإِنَّ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ لَيَتَعَاظُمُونَ إِلِيَا وَمَا يَعْرِفُونَ شَيْعَتَهُ» اهل انجیل به الیا تعظیم می کنند، به او احترام می گذارند اما متأسفانه نمی دانند او کیست؟ یعنی تو را نمی شناسند.

«وَإِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَجِدُونَهُ فِي كُتُبِهِمْ» فقط آنچه که در کتابشان گفته شده است را می بینند یعنی در حقیقت پی به وجود تو نمی برند.

واقعیت هم همینطور است. الان ما این طوری هستیم و هنوز به واقعیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست نیافته ایم و شیعیان واقعی او را هم نشناخته ایم. چه کسی واقعاً شیعه است؟ ما می گوییم: خدایا، ما را جزو شیعیان قرار بده، اما شیعه ای که خدا قبولش دارد آیا در وجود ما هست؟

در کتابی از مرحوم آیت الله آقای نجم آبادی رحمه الله نقل شده است که روزی سیّد الشهداء (علیه السلام) در میان کوچه راه می رفتند که مردی یهودی کنار حضرت (علیه السلام) قرار گرفت و شروع به بوسیدن آقا کرد و گفت: حیف از این آقا که امتش او را

می کشند و شهیدش می کنند. بعد وقتی از او سؤال کردند که شما این قضیه را از کجا خبر داری؟ گفت: من در تورات خوانده ام که این آقا را امتش به شهادت می رسانند. از این داستان مشخص می شود که خداوند، تمام وقایعی را که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد از ایشان بوجود می آید، در کتاب های پیشین بیان فرموده است. این است که خدا در قرآن می فرماید: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (1) خدا می فرماید، ما کتب آسمانی دیگر و قرآن را به سوی شما فرستادیم، آن ها همدیگر را تصدیق می کنند؛ لذا می بینیم خیلی از

افراد، جریان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می دانستند. این ها نشان می دهد که تمام این وقایع را خداوند در کتب قبلی بیان کرده است؛ از جمله همین روایت که یا علی، اسم تو و شیعیان تو و خصوصیات شما و شیعیان شما در کتب آسمانی قبلی بوده است و خداوند بوسیله آن حجت را تمام کرده است.

هیچکس نمی تواند بگوید من امکانات نداشتم، خبر نداشتم، نمی دانستم «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (2) یعنی خداوند حجت را به حد بلوغ رسانده است. «حجت بالغه» یعنی حجت را کامل کرده است یعنی هیچ بنده ای را در مقابل عملی که انجام می دهد، بدون حجت قرار نداده است. حجت باطنی همان عقل است و حجت ظاهری هم بزرگان هستند پس عزیزان، بدانید حجت برای ما تمام شده است. خیلی مواظب باشید. کارها و برنامه های زندگی روزمره را طوری انجام دهید که جزو شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشید.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرَهُمْ فِي السَّمَاءِ أَعْظَمُ مِنْ ذِكْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ» اسم شیعیان و اصحاب و پیروان تو در آسمان ها به خوبی یاد شده است. مردمان خیر و خوبی هستند اهل آسمان ها بهتر از اهل زمین می دانند، چرا؟ برای

ص: 45

1- سوره مبارکه آل عمران، آیه 3.

2- سوره مبارکه انعام، آیه 149 .

اینکه در روایات و اخبار داریم که بدون استثنا یک نمونه و نسخه از کل برنامه های ما، از بد و خوب، آنچه که مربوط به مرد و زن، عالم و جاهل است، نزد خدا قرار دارد «إِنَّا كُنَّا نَسَخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (1) «تمام عمل های شما، رفتار و کردار و حرکات شما را ما نسخه برداری می کنیم».

یکی از بزرگان در علم اخلاق، تشبیه و بیان زیبایی راجع به اینکه زمین و آسمان نسبت به عمل ما چگونه است، کرده بود. ایشان می فرمود: آقایان، فرض کنید آسمان برای ما مثل یک آینه است. انسان در مقابل آینه هرگونه حرکتی انجام دهد، آن را می بیند حالا چه کم باشد، چه زیاد، چه ریز باشد چه درشت. هر کاری شما در مقابل آینه انجام دهید آینه آن را نشان می دهد. عمل های ما هم در پیشگاه خداوند همینطور است. تمام عمل های ما در پیشگاه ذات اقدس باری تعالی قرار دارد البته افرادی که مورد عنایت خدا هستند اگر یک حرکت نامناسبی که نباید انجام می دادند، انجام دادند خداوند آن را از چشم ملائکه و فرشتگان مخفی می کند.

خدا بندگان را خیلی دوست دارد. چه بسیار گناهایی که انجام می دهند و خداوند آن را می پوشاند. چه بدی هائی که بندگان مرتکب می شوند و خدا آن ها را نادیده می گیرد چون خدا ستار العیوب است. نمی خواهد آبروی بندگان برود اما اگر خدای ناخواسته آن گناه را مکرر انجام داد و از خدا شرم نکرد در آخر، حجاب کنار می رود خداوند حجاب را کنار می زند و آن گاه همه آن را می بینند. پروردگار می فرماید: من در آن روز او را رسوا می کنم. واقعاً همین طور است. وقتی انسان بی شرم و بی حیا باشد و اصلاً خجالت نکشد، اگر در پیشگاه مقدس خدا گناهی را انجام دهد حتی توبه هم نکند و باز دوباره آن را انجام دهد مسلماً خدا او را رسوا می کند؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 46

می فرماید اسم شما شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خوبی در پیشگاه خدا برده شده است حتی بیشتر از آنچه که در زمین است.

«فَلْيَفْرَحُوا بِذَلِكَ وَ لِيَزِدُوا اجْتِهَادًا» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: حالا که چنین است خوشحال باشید، ای پیروان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ای شیعیان آقا علی بن ابیطالب (علیه السلام) خوشحال باشید که شما را اینطور به خوبی یاد می کنند؛ پس تلاش خود را بیشتر کنید، بیشتر زحمت بکشید بیشتر به طرف خدا بروید، چرا؟ برای این که اهل آسمان ها حواسشان به خیر و خوبی شما باشد و فردا شهادت بر شما دهند. گاهی نیز خدا بعضی از چیزها را از آن ها می پوشاند و آن ها نمی فهمند و خدا شاهد آن است. قربان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم، می فرماید: «(وَبِرَحْمَتِكَ أَلْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ» (1) خدایا، از بس آقایی، از بس که رحمت و فضل و کرم داری، بدی ها و گناهان بندگان را می پوشانی که آن ها رسوا نشوند مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را؛ البته ما معصوم نیستیم اما اگر از ما گناه سر زد باید توبه کنیم و کاری نکنیم که خدا ما را رسوا کند.

یکی از بزرگان می فرمود: خدایا، من کاری ندارم که مرا به جهنم می بری یا نمی بری، بهشت می روم یا نمی روم ولی چیزی که برای من مهم خیلی برایم سخت می گذرد این است که بینم عده ای از بندگان خدا که به وسیله من هدایت شده اند در جلوی چشم من به بهشت می روند اما خودم جا بمانم. ایشان همینطور می گفت و گریه می کرد. می گفت: آقایان، برادران اهل منبر، جایگاه بزرگی را به دست گرفته اید. مواظب خودتان باشید. مردم را ارشاد و هدایت کنید و ممکن است از برکت وجود شما صدها نفر هدایت شوند که واقعاً هم می شوند، بنده یقین دارم چون منبرها خیلی مؤثر هستند.

گاهی نفس شما در منبر طوری است که مردم را منقلب می کند. از محبتی که مردم به ولایت دارند و شما سخنرانی می کنید، علاقمند می شوند و عمل

ص: 47

می کنند اما مواظب باشید جای پای خودتان خراب نباشد. مبدا طوری باشد که فقط به مردم بگوییم اما خودمان در مقام عمل، خدای ناخواسته کوتاهی کنیم و به خاطر این خدا بگوید: حالا بایست، این آقا را نگذارید برود «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (1) او را نگهدارید بایست و جواب این همه جمعیت را بده.

روایت دارد هدایت شدگان می آیند و به این شخص می گویند: آقا، بفرمایید برویم؛ اما او می گوید: شما بروید، من نمی توانم بیایم. چقدر حسرت و پشیمانی دارد.

«يَا عَلِيُّ، أَزْوَاحُ شَيْعَتِكَ تَصَّعَّدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ارواح شیعیان شما به آسمان می روند. خدا آن ها را دوبار به آسمان می برد، یک بار در موقع خوابیدن یعنی وقتی در رختخواب هستند؛ البته این حالت فقط برای شیعیان است. خدا همه را به آسمان نمی برد. آن هایی که غیر شیعه هستند بالا نمی روند، و یک بار هم، زمانی که فوت می کنند. ممکن است این سؤال برای شما پیش بیاید که چرا خدا روح را بالا می برد؟

«فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَالِالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَلِمَا يَرَوْنَ مِنْ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: از بس که ملائکه علاقه دارند که شما را ببینند دوست دارند صورت شیعیان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببینند. از بس که مشتاق شیعیان امیرالمؤمنین هستند. چرا مشتاق هستند؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: به خاطر اینکه می بینند شیعیان در پیشگاه خدا مقام و منزلت دارند. از بس منزلتشان بالا است، آن ها هم طالب دیدار شما می شوند.

خدایا، تو را به آبروی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بهترین نخبه های وجود خودت هستند قسم می دهم که ما را جزو شیعیان آقا قرار بده. خدایا، دست پر گناه ما را از دامن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) جدا مگردان. چشم ما را به جمال منور عزیز ما حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نورانی بگردان.

ص: 48

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«فَكُنْ بِهِمْ رَحِيمًا وَاقْتَعْ بِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بَعْلَمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ وَخَلَقَهُمْ مِنْ طَيِّبَتِنَا وَاسْتَدْعَاهُمْ سِرْنَا وَالْزَمَ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ وَجَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا، لَا يُؤْثِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يُزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ... أَيَّدَهُمُ اللَّهُ وَسَلَّكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى فَاعْتَصَمُوا بِهِ وَالنَّاسُ فِي غَمْرَةِ الضَّلَالِ، مُتَحَيِّرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْمَحَبَّةِ وَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُمْ يُمَسُونَ وَيَصِدُّونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَشِبَعَتِكَ عَلَى مِنْهَاجِ الْحَقِّ وَالْإِسْتِقَامَةِ، لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مَنْ خَالَفَهُمْ، لَيْسَتْ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَلَيْسُوا مِنْهَا، أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى» (1)

سفارشاتى كه پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعیان ایشان دارند، بیانات بسیار زیبا و آموزنده ای است که دلالت بر فضیلت و عظمت و جلال شیعه دارد. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرموده اند که ای علی، شیعیان تو کسانی هستند که در راه محبت ما هرگونه مشکلاتی را تحمل می کنند، سختی ها را با

ص: 49

خودشان همراه می کنند و دست از نصرت و یاری ما برنمی دارند بلکه

خونشان را در راه ما بذل می کنند.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند :

«فَكُنْ بِهِمْ رَحِيمًا» علی جان، تو هم نسبت به این شیعیان مهربان باش؛

«وَ أَقْنِعْ بِهِمْ» و به این تعداد شیعیان قانع باش و قناعت کن یعنی اگر چه کم هستند اما از کمی آنها ناراحت نباش .

یکی از شیعیان خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و اظهار ناراحتی کرد که دشمنان در میان کوچه و بازار با ما بد برخورد می کنند و به ما جسارت و بی حرمتی می کنند و خیلی از این وضعیت ناراحت شده بود و درد دل می کرد. امام صادق (علیه السلام) یک مرتبه نشست و با حالت ناراحتی فرمود: دوست نداری جزو این دسته باشی که قرآن کریم فرمود: «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؟ ⁽¹⁾

معلوم می شود که بنا است قناعت به قلیل شود شیعه ها و اهل حق اندک و هستند ولی نباید از کمی خودشان ناراحت باشند. در اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به این نکته اشاره می کنند که ای علی جان، تعداد شیعیان تو کم هستند «وَ أَقْنِعْ بِهِمْ» به این ها قانع باش ولو تعدادشان کم است.

«فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بِعِلْمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ» زیرا خداوند متعال این افراد را به علمش از میان خلق برگزیده و این دسته را برای ما اختیار کرده است. خداوند، شیعیان را برای ما خلق کرده است.

«وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِنَا» اینها از سرشت ما آفریده شدند.

«وَ اسْتَوْدَعَهُمْ سِدْرَنَا» خدا سیدر ما را در این ها به امانت گذاشته است یعنی این دسته هستند که اسرار اهل بیت علیهما السلام را حفظ می کنند .

ص: 50

1- سوره مبارکه سبأ، آیه 13 (عده کمی از بندگان من شکرگزار هستند)

«وَأَلْزَمَ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا» خدا در دل شیعیان و در قلب آنها معرفت ما را قرار داده است. این ها با ما عجین شده اند.

«وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ» خدا به این ها شرح صدر داده است.

عزیزان، اسلام که به ما شرح صدر میدهد در مقابل ضیق صدر است که به دشمنان اسلام داده می شود. ببینید، خدا در قرآن هم تعبیر به شرح صدر می کند. هر کس به خدا و رسولش ایمان داشته باشد و هم چنین به قیامت و سایر اعتقادات معتقد باشد شرح صدر پیدا می کند. کفر، ضیق صدر و تنگی می آورد. کافر هر چه به مرگ نزدیک می شود نفسش تنگ تر می شود، اضطرابش زیاد می شود، وحشت پیدا می کند اما مؤمن بر عکس است هر چه به مرگ نزدیک تر می شود، به طرف آخرت می آید شرح صدرش بیشتر می شود، ایمانش بالاتر می رود، امیدش به رحمت خدا بیشتر می شود.

«وَجَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ حَبِلًا» خدا این ها را جزو متمسکین به حبل الله قرار داده است «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (1) همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید این هائی که متمسک به ریسمان الهی می شوند، شیعیان امیرالمؤمنین هستند. شما جزو متمسکین به حبل الله هستید. خیلی قدر خودتان را بدانید. چقدر پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) تعریف شما را کرده است. اگر واقعاً ما قابلیت و لیاقت داشته باشیم، خیلی مقام است.

«لَا يُؤْتِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يَزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ» شیعیان هیچ وقت حاضر نیستند مخالفین ما را بر ما جلو بیاندازند ابداً، هیچ وقت اینطور نیست که بخواهند مخالفین ما را بر ما مقدم بدارند حتی اگر دنیایشان از دستشان برود.

واقعاً هم این طوری است یک نمونه را برایتان بگویم ابن زیاد یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) را دستگیر کرد. نزد ابن زیاد تمام کاغذها را خورد. ابن زیاد خیلی آتش گرفته بود. گفت: چرا این کار را کردی؟ برای چه کاغذها را خوردی؟ گفت

ص: 51

برای اینکه اسامی دوستان و شیعیان امام حسین (علیه السلام) در آن ها بود و نمی خواستم به دست خبیث تو بیافتد. ابن زیاد گفت: می کشمت. گفت: بکش، چه افتخاری از این بالاتر که من شهید راه امام حسین (علیه السلام) بشوم. بارک الله، بارک الله به این معرفت، ببینید او حاضر بود کشته شود و به شهادت هم رسید. ابن زیاد او را کشت ولی حاضر نشد کاغذ را به دست دشمنان اهل بیت علیهما السلام بدهد.

واقعاً این شخصیت ها خیلی عجیب اند. این است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند این ها کسانی هستند که اگر دنیا هم از دستشان برود، حاضر نیستند در مقابل محبت اهل بیت علیهما السلام شرمنده باشند. با تمام وجود از آن ها در برابر دشمنان دفاع می کنند. ما که اهل بیت علیهما السلام را داریم همه چیز داریم .

«أَيُّدَهُمُ اللَّهُ وَ سَلَّمَ لَكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى» اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا می کند و می فرماید: خدا این ها را کمک کند و خدا این ها را هدایت کند و راه هدایت و نجات را به این ها مرحمت کند .

«فَاعْتَصِمُوا بِهِ» دور این گروه جمع شوید و به دامن شان اعتصام بجوئید. این ها ملت بسیار خوبی هستند. قدر این ها را بدانید.

«وَ النَّاسُ فِي غَمْرَةِ الضَّلَالِ» اما مردم در بندگی گمراهی هستند، مردم در گرداب سختی به سر می برند. ببینید الان چند میلیون جمعیت به نام اسلام می گویند مسلمانیم ولی کجا از دستورات دین اسلام بویی برده اند؟ چقدر از دستورات اسلام را خراب کرده و بر عکس مطرح می کنند. بیچاره ها یک عمر زحمت می کشند و رنج می برند ولی چیزی عایدشان نمی شود. خداوند سزای این ها را بدهد که از این طریق چه بسیار از انسان ها را منحرف کرده اند.

«مُتَحَبِّرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْحُجَّةِ وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اینها سرگردانند. گرفتار هوای نفس هستند. هواهای نفسانی این ها را بیچاره کرده است، اینها را

کور کرده است. این خودخواهی های شیطانی آنچنان فضا را آلوده کرده است که از دیدن حجت الهی محروم و کور شده اند و حجت خدا را نمی توانند ببینند. ائمه علیهما السلام ما در میان این ها بودند ولی یک عده کمی کنار امام (علیه السلام) بودند. امامان علیهما السلام ما خانواده ای بودند که علم و عبادت و اخلاق نیکشان قابل توصیف نیست ولی متأسفانه عده ای از مردم کور شدند و نتوانستند وجود مقدس و با برکت ائمه علیهما السلام را ببینند.

«فَهُمْ يُمَسُونَ وَيُصَدُّ بِحُورٍ فِي سَخَطِ اللَّهِ» این ها صبح و شب می کنند اما در سخط و غضب خدا هستند؛ چون دنبال هوای نفس خودشان هستند، دنبال آنچه که از طرف خدا آمده، نیستند.

«وَشِيعَتُكَ عَلَىٰ مِثْهَاجِ الْحَقِّ وَالْإِسْتِقَامَةِ» یا علی، شیعیان تو در راه حق هستند و استقامت عجیبی دارند.

«لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مَنْ خَالَفَهُمْ» هیچ وقت با دشمنان اهل بیت علیهما السلام انس نمی گیرند.

«لَيْسَتِ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَلَيْسُوا مِنْهَا» شیعیان تو از دنیا نیستند و دنیا نیز از آنها نیست؛ پس آقایان مواظب باشید و وحشت نداشته باشید نه دنیا از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و نه آن ها از دنیا هستند.

«أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) سه بار تکرار کرد که اینها چراغ هایی هستند که در تاریکی های جوامع می درخشند. آقایان طلبه ها، ببینید علما در سابق چطور درس می خواندند. هم مباحثه مرحوم آیت الله میرزا هاشم قزوینی رحمه الله که از بزرگان مشهد بود می گفت: ما با آقا داشتیم در اصفهان مباحثه می کردیم یک دفعه دیدیم حاج ملا هاشم افتاد و بیهوش شد. ما از اضطراب بلند شدیم و ایشان را گرفتیم. سریع رفتیم و دکتر را آوردیم. دکتر معاینه نمود و گفت: یک مقدار آب قند بدهید. بلافاصله رفتیم

آب قند آوردیم و به دهان حاج ملا هاشم ریختند. آقا کم کم چشم هایش را باز کرد و نشست. گفت: کجا را داشتیم مباحثه می کردیم؟ به من گفت: کجا بودیم، بحث ما به کجا رسید؟ من بلند شدم که دکتر را مشایعت کنم. دکتر که بیرون رفت پرسیدم: آقای دکتر جریان چه بود؟ گفت: آقا از شدت گرسنگی اینطور شده است. برگشتم به حاج ملا هاشم گفتم قضیه شما اینطور بوده است؟ فرمود: درست است، من دو روز است که غذا نخورده ام یعنی غذا نداشتم که بخورم.

خدا هم این شخصیت عالی را به آن مقام والا رساند. اینها واقعاً در این راه سختی های زیادی دیده اند و زحمت کشیده اند که این کتاب های با ارزش را نوشتند. شما خیال می کنید این آثار با برکت، مجانی به دست ما رسیده است؟

امروز برخی از ما مطالعه میک نیم اما چه مطالعه ای؟ یک ساعت گوشه ای می نشینیم و مطالعه می کنیم بعد سریع بلند می شویم و دنبال کار دیگری می رویم. الان درس خواندن ما و مطالعه کردن برخی اینطوری است. یک واقعیتی است که نمی شود انکار کرد. حالا نمی خواهم خدای ناخواسته همه را بگویم ولی اکثراً اینطوری است. قدیم اینطور نبود.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله آقا زاده ای دارد بنام مرحوم شیخ حسن رحمه الله که او هم ملا است. ایشان می گفت: پدر بزرگوار ما شیخ جعفر کاشف الغطاء نوعاً شب ها برای تهجد و شب زنده داری بلند می شد در دل شب خیلی گریه می کرد و اشک می ریخت. ما می دانستیم که پدر ما اهل نماز شب است و تهجد دارد و گریه می کند. یک شب بلند شد و دیدیم خیلی سر و صدا می آید. از خواب بلند شدیم. دیدیم ای بابا، پدرمان آنچنان دارد بر سر و سینه اش

می زند و گریه می کند که حد و حساب ندارد. ما بلند شدیم و به زحمت دست آقا را گرفتیم. به یک زحمتی آقا را آرام کردیم ولی پدرم طاقت نمی آورد. مدام گریه می کرد. گفتیم: آقا جان، چه شده است؟ شما اینقدر ناراحتید؟

برادران، تو را به خدا گوش کنید. این ها را برای شما می گویم که ببینید چقدر ما عقب هستیم. شیخ حسن گفت: ما به زحمت آقا را آرام کردیم و گفتیم آقا چه شده؟ گفت: امشب نشسته بودم و کتاب مطالعه می کردم. به یک مسأله ای رسیدم و هر چه این طرف و آن طرف گشتم روایتی برای این مسأله پیدا نکردم. چهار ساعت نشستم دنبال حدیث گشتم ولی چیزی پیدا نکردم. من هم عصبانی شدم و این حرف از زبانم در آمد، گفتم: وای بر این علما، چرا باید فتوایی بدهند که هیچ روایت و حدیثی برایش نیست؟ وای بر این علما این را گفتم و کتاب را بستم و با ناراحتی رفتم خوابیدم.

همین که خوابیدم در عالم خواب، خودم را در صحن مبارک مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) دیدم. کنار ایوان حضرت (علیه السلام) برای خواندن زیارت نامه ایستادم. دیدم علمای زیادی نشسته اند و یک منبر بسیار زیبا و نورانی آنجا است و یک عالم بزرگوار نورانی بالای منبر نشسته است. پای منبر، تمام علما و مراجع را دیدم. بزرگان همه نشسته بودند. دیگر جا نبود. من هم نشستم. از آقایی که کنار من نشسته بود سؤال کردم: این آقا که بالای منبر است، کیست؟ گفت نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفت: حضرت آیت الله محقق، صاحب شرایع است. گفتم: الحمد لله، من هم جزو علمای امامیه هستم. بعد از گوشه و کنارها جلوتر رفتم که یک مقدار نزدیک تر باشم و بروم خدمت آقا و از درس و بیان مرحوم محقق استفاده کنم.

نزدیک منبر که رسیدم به آقا سلام کردم. جناب محقق نگاهی به من کرد و یک جواب سردی به من داد و رویش را برگرداند. برای من این برخورد، یک مقدار سنگین بود. عرض کردم: حضرت آیت الله، ببخشید، من هم جزو علمای امامیه هستم. با این برخورد مثل اینکه شما از من گله دارید. آقا فرمود: بله، گله دارم. عرض کردم: چرا؟ آقا، من چه بی ادبی کردم؟ گفت: این کمال

بی ادبی است که چهار ساعت می روید و می نشینید و کتاب را باز می کنید و وقتی روایت را پیدا نمی کنید به علما جسارت می کنید. علما مطلب را بی سند گفتند؟ شما خیال می کنید با این چهار ساعت می خواهی که فقه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به کجا برسانی؟ همین آقای که پای منبر من نشسته است در چهار جای کتاب خودش، روایت این مسأله را نقل کرده است. شما حال کار کردن ندارید.

پرسیدم: این آقا کیست؟ گفتند: آقای حاج ملا محسن فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی. تا ایشان را نگاه کردم شناختم و از خواب بیدار شدم و حالا به سر خودم می زنم که خاک بر سر من، چرا این اشتباه را کردم؟ چرا این جسارت را به علما کردم؟

جناب محقق رحمه الله راست می گوید. ما سه چهار ساعت می نشینیم و یک کمی کار می کنیم، خیال می کنیم دنیا را به هم زده ایم و می گوئیم وای، چقدر کار کردم. واقعاً چقدر کار کردی؟ امروز هم که کار کردن همه با کامپیوتر شده است. همه راحت شده اند. دیگر کاری ندارد. چه زحمتی می کشد، با یک انگشت زدن کار تمام می شود. آیا قدیم اینطوری بود؟

من مژده پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به شما بدهم ان شاء الله که مصابیح الدجی باشید خدا کند. ان شاء الله ما هم چراغ هدایت برای مردم باشیم. خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام همه ما را به توفیقات الهی و ربانی موفق بدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُوجَلٍ لَمْ تَنْقُضْ أَيَّامَهُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَدُنْيَاةٍ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَتِهِ وَ مَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كِرَامَةً» (1)

از جمله وصایایی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به پسر عم بزرگوار و داماد عزیزشان مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند این است که :

«يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُوجَلٍ لَمْ تَنْقُضْ أَيَّامَهُ» «جبال رواسی: کوه هایی هستند بسیار سنگین و سخت که اگر بخواهی آنها را بلند کنی و از بین ببری، راحت تر از آن است که بخواهی ملکی را که هنوز ایامش تمام نشده است نابود کنی مثل صدام خبیث و ظالم. گاهی حکمت خداوند این است که بعضی از انسان های خبیث روی زمین بمانند و به آن ها مهلت داده شده است یعنی اگر همه دنیا جمع شوند نمی توانند او را نابود کنند.

ص: 57

«يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَدُنْيَاةٍ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَةِ يَتِهِ» آن کسی که نه از دینش منفعت می بری و نه از دنیایش، برای تو خیر و خوبی ندارد که با او همنشین شوی یعنی دوستان خود را بسنجید و بدانید با چه کسانی همنشین هستید. همه خرابی ها و بدی های ما به خاطر همین دوستان است. مرحوم والد رحمه الله، همیشه به من سفارش می کردند: مواظب باش چه کسی را دوست خود قرار می دهی. کسی را دوست خود قرار بده که اهل نماز شب، مطالعه و مباحثه باشد. با افرادی نشین که فقط می خواهند اوقاتشان را با خوش گذرانی بگذرانند.

مرحوم شیخ ابوالقاسم رحمه الله می گفت: طلبه اول باید «حمار» باشد تا عالم شود. ما آن زمان نمی فهمیدیم منظور آقا چیست؟ روزی از ایشان سؤال کردیم: حضرت آیت الله، منظور شما از این تعبیر چیست؟ آقا گفت: منظورم این است که طلبه هنگام درس خواندن در دیدگاه مردم مثل حمار به نظر بیاید، مردم بگویند چقدر خُل و دیوانه است، هیچ چیزی نمی فهمد، در جلسات و برنامه های ما شرکت نمی کند، رهایش کنید اما بعد می بینند این آقا خل نبوده است بلکه عقل کل آنها بوده است. می گویند: این همان کسی بود که می گفتیم

دیوانه است اما حالا عالم شد. همه علمای گذشته ما اینطور بوده اند همیشه مشغول درس بودند نه اینکه مشغول جلسه و شام دادن و بازی و امثال این ها؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود با اینگونه افراد همنشین نباش.

«وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كَرَامَةَ» کسی که به تو احترام نمی گذارد تو هم به او احترام نگذار. مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله نقل می کند: نوه مرحوم میرداماد رحمه الله به نام سید عبدالحسین، از جد بزرگوارشان نقل می کند که ایشان می گفت: یک روز به قم آمدم و برای زیارت به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم. در آنجا نماز عصر را خواندم و تعقیبات را به جا آوردم یک مرتبه دیدم

حالم دگرگون شد. نه خواب بودم و نه بیدار دیدم یک فرد نورانی الهی جلوی چشمم مجسم شد و دیدم این آقا به سمت راست تشریف برد. برایم سؤال پیش آمد که این آقا کیست. به من الهام شد این آقا مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و پشت سر ایشان وجود مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار دارد. یک مرتبه حضرت (علیه السلام) مرا صدا زد: محمد بن باقر عرض کردم: بله آقا. فرمود: من حرزی را می خوانم و تو حفظ کن. حضرت (علیه السلام) شروع کردند کلمه به کلمه خواندن و من می خواندم. وقتی تمام شد دوباره آقا برگشت و کلمه به کلمه خواند. حضرت (علیه السلام) چندین بار این حرز را خواند تا من آن را حفظ کردم. بعد فرمود: حالا که حفظ کردی این حرز را همیشه بخوان. همین که آن را حفظ کردم حالم عوض شد و دیگر آن صحنه را ندیدم و چقدر متأسف شدم که چرا بیشتر در محضر آقا نبودم.

حرز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مرحوم میرداماد رحمه الله این بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِمَامِي وَفَاطِمَةٌ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَوْقَ رَأْسِي وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ عَنِ يَمِينِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْمُتَنْتَظِرُ أَيْمَتِي صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ عَنِ شِمَالِي وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمُقَدَّادُ وَ حَذِيفَةَ وَ عَمَّارٌ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ مِنْ وَرَائِي وَ الْمَلَائِكَةُ حَوْلِي وَ اللَّهُ رَبِّي تَعَالَى شَانُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مُحِيطٌ بِي وَ حَافِظِي وَ حَفِيفِي «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (1) «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (2)» (3).

ص: 59

- 1- سوره مبارکه بروج، 20 الی 22.
- 2- بحار الأنوار، ج 91، ص 371.
- 3- سوره مبارکه یوسف آیه 64.

خداوند توفیق عمل به دستورات دینی را به ما مرحمت بفرماید .

ص: 60

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ، يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ الْهَوَاءِ، وَصَبْرٌ عِنْدَ الْبَقَاءِ وَشُكْرٌ عِنْدَ الرَّحَامِ وَفُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَلَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ، بَدَتْهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» (1)

از جمله فرمایشاتی که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ» سزاوار است شخص مؤمن این هشت ویژگی را داشته باشد :

«وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَازِ» در مقابل مشکلاتی که در زندگی برایش پیش می آید وقار خودش را از دست ندهد، شخصیت خود را حفظ کند، زود خود را نبازد و شکایت به خدا نکند. در اخبار زیادی نیز بیان شده است که اگر وقار خود را حفظ کند قطعاً خدا به او کمک خواهد کرد.

«وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ» امکان ندارد که انسان در زندگی هیچ گونه بلایی نبیند. اگر انسان خاطرات زندگی خودش را از اول به صورت کتابی درآورد، می بیند در

ص: 61

زندگی اش یک سلسله فراز و نشیب هایی وجود داشته است. گاهی در سختی بوده گاهی در خوشی بوده، گاهی بلاهایی داشته و گاهی بلاها رفع شده است.

انسان همیشه متنوع المزاج است و این خود، توافقی بین انسان و عالم طبیعت است چون خدا این عالم را متنوع آفریده است. گاهی شب است، گاهی روز است، گاهی تابستان و گاهی زمستان است؛ خدا خواسته به ما بگوید شما فرزند این چرخ و فلک هستید، نباید تصور کنید که همیشه روزگارتان روز باشد. اگر انسان خود را برای اینگونه مسائل آماده کند یعنی همیشه در فکر این باشد که باید در چنین شرایطی زندگی خود را بچرخاند اگر اینطور فکر داشته باشد هیچ وقت خودباختگی بوجود نمی آید.

یکی از علت هایی که مردم، زود رنجیده خاطر می شوند و زود لحن شکایت را به درگاه خدا می برند این موضوع است. خدا چنین وعده ای به ما نداده است که هیچگونه مشکلی در دنیا نداشته باشیم، خدا چنین تعهدی را نکرده است و نخواهد کرد. به نظر بنده، این یکی از حکمت های الهی است که بشر را با این مسائل سرگرم کرده است و الا اگر بنا بود که همیشه روزگار خوب باشد این بشر هیچ وقت تسلیم خدا نمی شود. امروز بشر با اینکه این همه مشکل و سختی دارد باز تسلیم خدا نمی شود؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: شخص مؤمن وقار خود را در مقابل سختی ها از دست نمی دهد و در مقابل

سختی ها صبر و شکیبایی دارد.

«وَشَكَرٌ عِنْدَ الرَّحْمَاءِ» انسان همیشه که در سختی نیست، گاهی هم فراوانی است. همه این ها هست. روزگار دنیا را ورق بزنید، هر صفحه مطالب مخصوص به خود را دارد. از آن طرف، نه در موقع بلا خودتان را ببازید و نه در مواقع خوشی، شکر خدا را فراموش کنید.

«وَقُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» شخص مؤمن قانع است. مؤمن قانع است به هر چیزی که خدا برای او قرار داده است. هر کسی در زندگی خودش، روزی مقسومی دارد اگر بنا است فلان پول به شما برسد حتماً می رسد حتی اگر جمعیت دنیا همه بخواهند آن پول پول به شما نرسد.

«لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ» شخص مؤمن هیچ وقت نسبت به دشمنش ظلم نمی کند. این بیان نشان دهنده این است که تمام کارهای مؤمن حساب شده است.

«وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ» شخص مؤمن اینطور نیست که وقتی کنار دوستانش قرار می گیرد بارش را به دوش آن ها بیاندازد و بگوید فلانی رفیق من است، رفیق بودن ملاک نمی شود که تمام کارهای خودت را به دوش او بیاندازی.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اصحاب خود را طوری تربیت کرده بودند که وقتی شخصی سوار شتر بود و وسیله اش روی زمین می افتاد به کسی که پایین شتر بود نمی گفت وسیله مرا بده بلکه خودش از شتر پایین می آمد و آن را بر می داشت.

«بَدَأَتْهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ» بدن مؤمن از نظر خودش در رنج است. چه بسا برای او زحمت است که مرتب بلند شود و کار کند ولی می گوید: من خودم اذیت شوم بهتر از این است که شما را اذیت کنم.

«وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» مردم از دست او راحت هستند مثلاً ممکن است با یک نفر هم اتاق شود، ممکن است آرام بیاید و آرام برود و خودش را اذیت کند ولی هم اتاقی خود را آزرده نمی کند، اینطور نیست که مدام برود و بیاید و در را محکم بکوبد که هم اتاقی اش از دستش ناراحت و آزرده شود.

یکی از دوستان بنده، پیرمردی نورانی از اهالی بروجرد بود به نام مرحوم شریعتی که در ادبیات هم بسیار قوی بود. ایشان نقل می کرد: وقتی آیت الله بروجردی رحمه الله به بروجرد تشریف آوردند ما در رکاب آقا بودیم. شخصیت های

محترم بروجرد هر کدامشان گاه گاهی آقا را با عزت و جلال و وقاری به منزلشان دعوت می کردند. سفره های گسترده ای پهن می کردند که در شأن آقا باشد. بعضی از این شخصیت ها از آقا می خواستند که وقتی برای شام به منزل ما تشریف می آورید برای استراحت هم در منزل ما بمانید؛ منظورشان این بود که آقا یک نماز شبی در خانه آن ها خوانده باشد.

ایشان نقل می کرد: من هم یک شب همراه آقا در یکی از این مهمانی ها و از خادم آقا تقاضا کردم اگر می شود من هم بمانم. خادم آقا گفت: هیچ اشکالی ندارد. من آن شب مخصوصاً ماندم که حالات آقا را ببینم. تا صبح در رختخواب بودم ولی تمام حالات آقا را زیر نظر داشتم و تا صبح بیدار ماندم. هنگام خوابیدن، دیدم آقا دست برد و فیتیله چراغ نفتی را خاموش کرد یعنی اینکه همه ما بخوابیم و خودشان هم به ظاهر به رختخواب رفتند. حدود نیم ساعتی که گذشت و آقا مطمئن شد که همه ما خواب هستیم و بنده هم خودم را به خواب زده بودم، یکدفعه دیدم آقا از رختخواب بلند شد، فیتیله چراغ را بالا کشید و مشغول نوشتن کتاب شد. من هم مراقب آقا بودم. دو سه ساعت گذشت. آقا هم اصلاً متوجه بیداری من نشده بود.

آقا بعد از دو سه ساعت، دوباره چراغ را پایین کشید و برای استراحت به رختخواب رفت. یک ساعت که گذشت، دیدم آقا دوباره بلند شد، رفت وضو گرفت و مشغول نماز شب شد سر به سجده و گریه و تهجد گذاشت و بعد از مدتی، بلند شد و رفت و کمی خوابید.

خلاصه دیدم صبح، مرحوم آیت الله بروجردی چندین بار بلند شدند مختصر خوابیدند تا اینکه موقع اذان صبح شد. ایشان وضو گرفتند. همچنین حاج احمد آقا هم رفت و وضو گرفت و برگشت. تا برگشت پای رختخواب آمد و گفت آقای شریعتی، آقای شریعتی و مرا برای نماز صبح صدا زد.

تا ایشان مرا صدا زد یک مرتبه آقای بروجردی عصبانی شد و گفتند: حاج احمد، چرا بیدارش می کنی؟ تو وظیفه نداری بیدارش کنی. خجالت نمی کشی کار خلاف کردی؟ اگر خودش بیدار شد که شد و گرنه حق نداری او را صدا بزنی. آقای شریعتی می گفت: من خیلی تعجب کردم که تا چه اندازه آقای بروجردی مراقب هستند. ببینید به خاطر همین کارها است که این شخصیت ها، اسمشان می ماند و روز به روز عظمتشان بیشتر می شود.

مرحوم سید عبدالله تَستری رحمه الله به پسرشان می گفت: پسر جان، آن روزی که علمای جبل آمل به من اجازه اجتهاد دادند و به من گفتند: ملا عبدالله، تو می توانی به رأی خودت عمل کنی، از آن روز به بعد من دیگر عمل مباح به جا نیاوردم و بیشتر سعی کردم یا معلم واجب باشد یا رنگ استحباب به آن بدهم.

وقتی مرحوم تستری به خدمت شیخ بهایی رحمه الله رسید شیخ بهایی به او گفت: یا الله، معطل نکن، زود جلو برو که وقت نماز است، من می خواهم پشت سر تو نماز بخوانم. ملا عبدالله با تعجب گفت: پشت سر من نماز بخوانی؟ گفت: بله، من می خواهم افتخار کنم و پشت سر تو نماز بخوانم و ملا عبدالله را وادار کرد تا نماز را بخواند. همین که می خواست نماز را شروع کند یک مرتبه راهش را کشید و بیرون رفت و نماز نخواند. شیخ بهایی به او گفت: چه شد، چرا نماز نخواندی؟ ملا عبدالله گفت: وقتی خواستم دستم را بالا ببرم و الله اکبر بگویم یک دفعه با خودم گفتم: من چه شخص بزرگی هستم که شیخ بهایی پشت سر من ایستاده است، تا این را در درونم حس کردم گفتم: این نماز دیگر برای خدا نیست و تصمیم گرفتم نماز نخوانم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أَهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ الدَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَالْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ، وَطَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَطَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّتَامِ، وَالِدَاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرِّ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ، وَالْمُسْتَخَفُّ بِالسُّلْطَانِ، وَالْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَالْمُقْبَلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ» (1)

از جمله فرمایشاتی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أَهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» هشت طایفه هستند که اگر به آن ها اهانت و جسارتی شد نباید مردم را ملامت کنند و بگویند مردم ادب ندارند بلکه باید خودشان را مورد ملامت قرار دهند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید بی جهت مردم را سرزنش نکنید. اگر می خواهید سرزنش کنید خودتان را سرزنش کنید یعنی عمل خودتان باعث شده که این بلا به سرتان آمده است.

«الدَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا» گروه اول کسانی هستند که سر سفره میهمانی می روند در حالی که دعوت نشده‌اند و بی دعوت می روند. چرا باید بی دعوت سر سفره ای بروید که دعوت نشده اید؟ اگر در آن سفره و میهمانی به شما بی احترامی شد خود را ملامت کنید نه صاحب میهمانی را و نه آقایانی که در آن میهمانی هستند.

«وَالْمُسْتَخَفُّ بِالسُّلْطَانِ» دومین گروه، کسانی که در یک جا دعوت می شوند و مرتب به صاحب خانه دستور می دهند مدام به صاحب خانه می گویند آقا فلان

ص: 66

کار را انجام بده. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا می فرماید اگر به او جسارت شد خودش را ملامت کند. هیچ گاه به صاحب خانه دستور ندهید، شاید امکانات نداشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ» سوم، کسی که از دشمنش انتظار خیر داشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ» چهارم، کسی که پست باشد و تواز او انتظار فضل داشته باشی. اشتباه می کنی. هرگز از آدم پست چیزی درخواست نکن. اگر چیزی هم می خواهی از انسان بزرگ زاده، آقا و فهمیده بخواه.

امیر کبیر که از اول امیر کبیر نبود، اسمش میرزا تقی بود و بعداً امیرکبیر شد. ایشان نوکر بود و برای پسر قائم مقام غذا می برد. پدرش هم آشپز بود. قائم مقام، معلمی را گرفته بود که به پسرانش درس بدهد. میرزا تقی خان هم نزدیکی های ظهر که می شد برای پسری که معلم به او درس می داد غذا می آورد. وقتی غذا می آورد کمی می ایستاد و درس های استاد را گوش می داد و آن ها را فرا می گرفت. برعکس، پسر قائم مقام درس نمی خواند.

بعد از مدتی، قائم مقام استاد را همراه پسرش صدا زد و سؤالاتی از پسرش پرسید. در همان لحظه که داشت سؤال می کرد میرزا تقی خان غذا را آورد. سؤالی را پرسید که پسر بلد نبود. میرزا تقی خان که آنجا بود گفت: جناب آقا، اگر اجازه دهید من جواب بدهم. مطلب دوم را پرسید باز پسرش جواب نداد و دوباره میرزا تقی خان جواب داد. قائم مقام همینطور چند سؤال کرد و دید نوکر جواب می دهد اما پسرش نمی داند. قائم مقام به میرزا تقی گفت: ای پسرک، مگر تو درس خوانده ای؟ میرزا گفت: نه، وقتی من غذا برای آقا زاده شما می آوردم استاد که درس می داد من هم گوش می دادم که یاد گرفتم. قائم مقام گفت: آفرین، بارک الله، در عین حال هم خیلی تعجب کرده بود.

روزی میرزا از قائم مقام پرسید: شما از غذا آوردن من راضی هستید؟ قائم مقام گفت: بله، یک مرتبه میرزا شروع کرد به گریه کردن. قائم مقام پرسید: چرا گریه می کنی؟ مگر به تو جسارتی کرده اند؟ گفت: نخیر جناب آقا. گفت: پس چرا گریه می کنی؟ میرزا گفت: متأسفانه نوکر شما هستم و باید به شما خدمت کنم.

خیلی دوست دارم درس بخوانم ولی متأسفانه من کسی را ندارم که کمکم کند. اگر می شود در حق من آقایی کنید و به معلم آقا زاده تان بگویید به من هم درس بدهد. قائم مقام خیلی خوشش آمد و وقتی دید یک نوکر اینطور علاقه به درس دارد و برای آن گریه می کند فکری کرد و گفت: چشم.

به معلم گفت: اگر می شود به این بچه هم درس بدهید، من حاضرم خرجش را بدهم. معلم هم گفت: چشم، و به او درس داد و میرزا تقی خان به این صورت تبدیل به امیر کبیر شد.

«وَالدَّاخلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرِّ لَمْ يُدْخِلْهُ فِيهِ» مورد پنجم این است که وقتی دو نفر با هم در گوشی صحبت می کنند چرا گوشت را جلو می بری؟ وقتی دو نفر با تلفن و به صورت سری صحبت می کنند چرا گوشی دیگر تلفن را بر می داری؟ آنها تو را در صحبتشان داخل نکرده اند و خودت، خودت را وارد کردی. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر به تو جسارت کردند آن ها را ملامت نکن بلکه باید خودت را ملامت کنی.

«وَالْمُسْتَخْفُ بِالسُّلْطَانِ» ششمین نفر، کسی است که به انسان های بزرگ جسارت می کند و آن ها را سبک می شمارد. اگر به این فرد اهانت شد باید خودش را سرزنش کند.

«وَالجَّالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ» هفتمین مورد این است که فرد در جایی بنشیند که جای او نیست مثل کسانی که اهل علم نیستند ولی در کنار مقام های بزرگ می نشینند. جای خودتان را بشناسید

«وَالْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ» مرحوم امام رحمه الله در همین رابطه می گفت: ای طلبه ها، هر حرفی را به هر کسی نگویند. بسنجید و ببینید که آیا بیان این حدیث از تو سزاوار است؟ به سود اسلام است یا به ضرر اسلام؟ اگر حدیث را به شخصی بگویند که گوش به حرف او نمی دهد اگر به او جسارت کرد ناراحت نشود و خودش را ملامت کند.

ان شاء الله این هشت مورد را یاد بگیرید و خدا توفیق عمل را هم به شما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدَنِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ يَا عَلِيُّ طُوبَى لِمَنْ طَالَ عَمْرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ يَا عَلِيُّ لَا فَيَذْهَبَ بِهَاؤُوكَ وَلَا تَكْذِبُ فَيَذْهَبَ نُورُكَ، وَإِيَّاكَ وَخَصَلْتَيْنِ: الصَّجْرَةَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَيَّ حَقٌّ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدَنِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» خداوند بهشت خودش را حرام کرده است بر هر کسی که زبان بد داشته باشد و دهانش به فحش و بدگویی و جسارت عادت کرده باشد و آدم پستی باشد که این سخنان، مربوط به جهنمیان است.

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: انسان مؤمن نباید دهانش را به فحش عادت بدهد. خداوند متعال بهشت را برای این دسته حرام کرده است که اگر این ها را به بهشت ببرد بهشت را هم خراب می کنند. برخی افراد، غیرت و شخصیت خود را از دست داده اند. هر حرف زشتی که به او بزنند ناراحت نمی شود. کسی که عادت به فحش دادن و فحش شنیدن پیدا کرد دیگر هیچ چیز بر او اثر ندارد.

ص: 69

«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ» خوش به حال آن بنده ای که عمرش طولانی باشد و اعمال خوبی هم داشته باشد یعنی هر چه عمرش زیاد شود ذخیره آخرتش را زیاد می کند. هم عمر طولانی دارد و هم ذخیره خوب جمع می کند. کسی که فقط عمر طولانی دارد ولی اعمالش درست نیست هر چه بیشتر در این دنیا بماند بیشتر برای خودش بدبختی ذخیره می کند. حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

خداوندا، اگر قرار است عمر طولانی من چراگاه شیطان باشد مرا زودتر از دنیا ببر. عمری خوب است که انسان آن را در راه خدا مصرف کند. اگر در اعمال نیک مصرف کرد خوش به سعادتش؛ بنابراین، مراد، عمر طولانی با حسن عمل است همانند حضرات ائمه علیهما السلام و اولیاء الله و مانند این ها، خوشا به سعادتشان.

«يَا عَلِيُّ، لَا تَمْرَحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ» هیچگاه شوخی نکن. شوخی کردن بها و آبروی مؤمن را می برد یعنی آن هیبت و وقاری که خدا در صورت شما قرار داده است و آن عظمتی که به شما اعطا کرده است با شوخی کردن از دست می رود اثر شوخی کردن این است. از آن طرف، هیچ وقت هم دروغ نگو. اگر دروغ بگویی نورانیت از دست می رود. خدا نکند که مردم درباره شخصی فکر کنند که او دروغگو است. دیگر در چهره او نوری نمی بینند. نورانیت چهره مبارک شما که نماز شب می خوانی و عبادت می کنی با دروغ گویی از دست می رود. طلبه ها، هیچ وقت نماز شب را ترک نکنید. نماز شب جزو ضروریات عرفیه است. اگر می خواهید در مردم جایی داشته باشید و الگوی مردم باشید نماز شب را رها نکنید.

یکی از عزیزان نقل می کرد در جبهه که بودیم آقایان اهل علم هم می آمدند بچه ها تا سحر مشغول نماز شب و تهجد می شدند ولی متأسفانه طلبه ای آمد که چند بار نماز صبحش قضا شد. هر چه صدایش می کردند بلند نمی شد. ایشان می گفت: ما جلوی این بچه ها شرمند می شدیم. روزی در خلوت، آن طلبه را

صدا زدم و گفتم: آقا شما اهل علم هستید، آقای ما هستید، تو اگر بخواهی بخوابی و نماز صبح را نخوانی پس چه انتظاری از این بچه ها است؟

مرحوم پدرم رحمه الله می فرمود: من در نجف، سحرها پیش از نماز صبح که به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می رفتیم شاید قریب صد نفر از طلبه ها در حرم مشغول عبادت و نماز شب خواندن بودند و دعای ابوحمزه ثمالی را از حفظ در نماز شب می خواندند اما الان روحانیت به کجا رسیده است؟ آن وقت ما از این روحانیت امروز چه انتظاری باید داشته باشیم؟ چه نوع میوه ای می خواهد بدهد؟ شما را به خدا از حالا تصمیم بگیرید. اگر نماز شب خوان هستید خوش به سعادتتان ولی اگر واقعاً نماز شب نمی خوانید بیایید عوض شوید، نماز شبتان را ترک نکنید.

«وَإِيَّاكَ وَخَصَمَتَيْنِ: الصَّجْرَةَ وَالْكَسَلَ» یا علی، مواظب باش این دو خصلت را نداشته باشی، البته امیرالمؤمنین (علیه السلام) این دو خصلت را نداشتند و این جملات، در حقیقت برای من و شما است. یکی این که تنگی نفس و تنگی دل نداشته باش و دیگر اینکه کسل نباش، چرا؟ علت را خود آقا فرموده است:

«فَإِنَّكَ إِنْ صَدَّ جَرَّتْ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقِّ وَإِنْ كَسَلَتْ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا» انسان تنگ نفس و تنگ دل و تنبل صبر بر حق ندارد و نمی تواند حق را ادا کند. طلبه ای که دارای این صفات باشد نمی تواند طلبگی اش را اداره کند چون طلبگی یعنی صبر در مشکلات و تحمل ناملايمات. روحانی باید جسارت ببیند، زخم زبان بشنود، فحش و ناسزا بشنود. فکر نکنید در طلبگی، راحتی و آسایش است. مردم جاهل آن زمان، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گفتند: تو شب ها به دزدی می روی. به بزرگان ما تهمت دزدی، زنا، دیوانگی و امثال این ها می زدند.

سید هاشم خطاب رحمه الله یکی از علمای بزرگ نجف بود. در زمان ایشان، نادر شاه با دو هزار نفر از لشکریان به نجف آمد بعد از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت بروم و از علمای بزرگ نجف دیدن کنم. به او گفتند به دیدن سید هاشم برو

وقتی نادر شاه به دیدن ایشان رفت دید که سید هاشم که از بزرگان و آیت الله های نجف بود روی حصیر نشسته است. چند لحظه ای نشست و بعد از آن، به آقا گفت: حضرت آیت الله، بنده نادر شاه افشار، پادشاه ایران هستم. من قدرت مندترین مردم هستم و الان قدرت در دست من است. هر امری دارید بفرمایید تا انجام دهم. آقا فرمودند: نادر شاه تو هستی؟ گفت: بله. آقا فرمودند: شنیدم نادر شاه از ایران آمده است پس شما هستی، می خواهی من از تو چیزی بخواهم؟ گفت: بله. آقا گفت: ببخشید نادر شاه خیلی معذرت می خواهم این پشه ها مرا خیلی اذیت می کنند، موقعی که می خواهم مطالعه کنم و درس بخوانم خیلی مرا اذیت می کنند، اگر ممکن است دستور دهید که مرا اذیت نکنند و از اتاق من بیرون بروند.

تا این را فرمودند، نادر شاه گفت: آقا، من این قدرت را ندارم که پشه را بیرون کنم، منظورم از قدرت، از نظر پول و مال بود ولی پشه را نمی توانم بیرون کنم. سید هاشم گفت: تو زورت نمی رسد پشه را بیرون کنی؟ گفت: نه آقا جان. سید هاشم گفت: من درد دلم را به کسی می گویم که هم بتواند پشه ها را از من دور کند و هم پول به من بدهد، چرا به تو بگویم؟

همین آقای سید هاشم رحمه الله در نجف هیزم جمع می کرد و می فروخت و به این وسیله زندگی اش را اداره می کرد تا اینکه ملا شد. روزی یکی از تجار می خواست به مکه برود که وارد نجف شد. در نجف سؤال کرد من پول زیادی دارم، می خواهم نزد یک نفر امانت بگذارم تا به مکه بروم و برگردم، به چه کسی بدهم؟ به او گفتند: فلان تاجر مرد بسیار شریف و مؤمنی است. او هم تمام پول و زر و زیورهایش را داخل یک کوزه گذاشت و پیش تاجر برد. وارد که شد سلام کرد و گفت: می خواهم به مکه بروم، بعد از اینکه برگشتم این امانت را از تو پس می گیرم. به من گفته اند شما از همه بهتر هستید. تاجر هم گفت: چشم، و این آقا راهی مکه شد.

وقتی برگشت پیش تاجر رفت تا پول هایش را پس بگیرد. به او گفت، آقا محبت کنید پول ها و زر و زیور مرا بدهید. تاجر گفت: بله؟ چه پولی؟ چه زری؟ آن آقا گفت: شوخی نکنید من آنها را به شما دادم. فردی که پول ها را گرفته بود گفت: خیر شما من چیزی ندادید. خلاصه هر چه گفت، تاجر زیر بار نرفت. خیلی ناراحت شد که چه کار کند. هیچ پولی هم نداشت. تمام اموالش را به تاجر داده بود. با همین حال غمگین داخل کوچه های نجف آمد. شخصی به او برخورد کرد و گفت: چه شده؟ خیلی در فکری؟ تاجر هم جریانش را تعریف کرد. آن شخص به او گفت: اگر چیزی به تو بگویم به حرفم گوش می دهی؟ گفت: بله. گفت: اگر قرار باشد مسأله تو حل شود فقط به دست آیت الله سید هاشم حطاب حل می شود، پیش او برو. گفت: چشم و پیش سید هاشم رفت.

محضر آقا که رسید گفت: آقا جان حاجتی داشتم. آقا گفت: چه حاجتی؟ قضیه را نقل کرد که چه بر سرش آمده است. سید هاشم به او گفت: فردا من به مغازه این تاجر می روم و با او صحبت می کنم، وقتی از مغازه بیرون آمدم تو بلافاصله داخل برو و پولت را مطالبه کن و چیز دیگری هم نگو. گفت: بله آقا. فردا سید به مغازه این تاجر رفت. چند دقیقه ای نشست و با تاجر صحبت کرد. وقتی از مغازه بیرون آمد بلافاصله این آقا وارد مغازه تاجر شد، سلام کرد و گفت: آقا من امانتی در دست شما دارم اگر امکان دارد آنها را بدهید. تاجر

هم گفت: چشم، چشم و بلافاصله رفت و پول و زر و زیورها را آورد. وقتی به صاحبش داد صاحب پول خیلی تعجب کرد که چه شده است. او منکر پول های من بود اما الان آنها را به من داد. تا آن ها را گرفت به تاجر گفت: مگر این امانتی مال من نیست؟ گفت: بله. گفت: من این ها را نمی برم مگر اینکه جواب سؤال مرا بدهی. گفت: چه سؤالی؟ گفت: من پیش آمدم و از تو پول هایم را خواستم اما تو انکار کردی و گفתי چنین پولی به من نداده ای. حالا چطور شد؟

تاجر گفت: بله من انکار کردم. وقتی تورفتی، در کوزه را باز کردم و دیدم که داخل آن پر از طلا است. حرص درونی من، مرا گول زد. پیش خودم گفتم: حیف نیست این همه طلا را پس بدهی و اینطور شد که آن روز، امانتت را پس ندادم اما می دانی چرا الان آن ها را به تو برگرداندم؟ چون سید باعث شد. اینجا آمد و به من گفت: من یک پول عراقی به یک نفر بدهکار بودم که قبل از اینکه بدهی ام را به او پردازم از دنیا رفت. شبی در خواب دیدم در عالم قیامت هستم و آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) هم در آن جا هستند. یک دفعه دیدم آقا فرمود: این سید را به طرف جهنم ببرید. من گفتم: آقا برای چه؟ آقا فرمود:

برای اینکه تو به فلانی بدهکار هستی و بدهی ات را پس نداده ای. خواستم به طرف امیر المؤمنین (علیه السلام) بروم بروم که آقا فرمود: ببریدش. خیلی ناله کردم و از ایشان خواهش کردم که آقا جان شما بزرگواری کن؛ آقا فرمود: اگر حق الله بود من واسطه می شدم که خدا از تو بگذرد ولی چون حق مردم است من هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم. تا امیر المؤمنین (علیه السلام) این حرف را به من زد یک دفعه دیدم یک آدم سیاه از جهنم سرش را در آورد. دقت که کردم دیدم آن همان کسی است که من به او بدهکار بودم. به من گفت: سید هاشم پول مرا بده. گفتم: ندارم. گفت: نداری؟ یک مرتبه با انگشت شصتت به ران پای من زد و گفت: پول مرا بده. تا انگشتش را زد پایم آتش گرفت و از ترس آتش، از خواب بیدار شدم. تاجر به صاحب پول ها گفت: سید هاشم شلوارش را بالا زد و جای سوختگی پایش را به من نشان داد. سید هاشم به من گفت: خدا نکند تو به کسی بدهکاری داشته باشی و مال مردم نزدت باشد. من وقتی پای آقا را دیدم به گریه افتادم و همان جا گفتم: خدایا غلط کردم و تصمیم گرفتم اموالت را پس بدهم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ، يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً: رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً، وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ، وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَوَفَّيْتَهُ لَهُ وَغَدَرَ بِكَ، وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ. يَا عَلِيُّ مَنْ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ الضُّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ» (1)

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه فرمایشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ» هر گناهی که از شخص مسلمان مؤمن سر بزند می تواند از آن گناه دست بردارد و توبه کند ولی فقط یک گناه است که توبه ندارد یعنی نمی تواند توبه کند. هر چه از آن توبه کند باز هم گرفتار می شود. آن گناه چه گناهی است که نمی توان از آن نجات پیدا کرد؟

«الْأَسْوَأُ الْخُلُقِ» پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود از هر گناهی می توان توبه کرد مگر گناه بد اخلاقی چرا؟

ص: 75

«فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ» انسانی که بد اخلاق و بد خلقی است هر چه توبه می کند باز دوباره عصبانی می شود باز دوباره وارد گناه می شود پس باید از خدا کمک بگیریم که این بیماری در ما نباشد بودن بیماری بد اخلاقی خیلی مشکل است.

حاکمی در جلسه ای بین بزرگان، مسأله ای را مطرح کرد و گفت: می خواهم از شما سؤالی کنم لطفاً جواب بدهید. حضار گفتند: بفرمایید. گفت: بدترین دردها چه دردی است؟ چه نوع بیماری است که از همه بدتر و سخت تر است؟

یکی گفت: من فکر می کنم بدترین دردها در زندگی، زن بد است. زن بد برای انسان خیلی درد آور است و زندگی را برایش سخت و تلخ می کند. حاکم گفت: خیر، این جواب را نمی پسندم. دومی گفت: به نظرم سخت ترین دردها اولاد بد می باشد. اولاد اگر بد باشد خیلی برای پدر و مادر سخت و سنگین است. حاکم گفت: خیر، من هنوز جوابم را نگرفته ام. سومی گفت: بدترین دردها همسایه بد است که مرتب انسان را آزار می دهد. باز حاکم گفت: نه، من هنوز قانع نشده ام و جوابی که من به دنبالش هستم هنوز نداده اید.

بعد حاکم به آن ها گفت: بیایید یک کار دیگری انجام دهیم. بیایید از اینجا بیرون برویم و به هر شخصی که اول رسیدیم از او پرسیم که بدترین دردها چیست همه قبول کردند. حاکم با آن افراد از قصر به سمت بیرون حرکت کردند. در بیرون، پیرمردی را دیدند که در سر و صورتش وقار خاصی بود و

با یک کوزه و کاسه سفالی، در حال گذر بود. حاکم گفت: برویم و از همین آقا سؤال کنیم. جلو آمد و صدا زد: پیرمرد بایست، سؤالی از شما دارم. گفت: بفرمایید. حاکم گفت: بدترین دردها برای انسان چه چیزی است؟ این آقا گفته

زن بد، این یکی گفته اولاد بد و دیگری هم گفته همسایه بد اما جواب های آنها برای من کافی نیست و دل مرا راضی نکرد.

گفت: این آقایان در جواب هایشان اشتباه کردند. این آقا که می گوید زن بد بدترین درد است راست می گوید ولی اگر زن انسان بد باشد می تواند طلاقش بدهد، کاری ندارد و از شرش راحت می شود. مشکل مهمی نیست. این آقا هم می گوید اولاد بد بدترین درد است اگر اولاد انسان زیادی اذیت کند و پدر و مادر را آزار دهد، آخر او را بیرون می کنند و از خودشان جدایش می کنند. همچنین این که می گوید همسایه بد، بدترین درد است درست می گوید، همسایه بد انسان را اذیت می کند ولی اگر غیر قابل تحمل باشد از آن خانه می رود و در جای دیگر، خانه می گیرد و خودش را نجات می دهد. این دردها راه و چاره دارد.

حاکم گفت: شما بفرمایید. پیرمرد گفت: بدترین دردها اخلاق بد برای انسان است. آدمی که بد خلق باشد چشم دیدن مردم را ندارد. کسی که اخلاق بد دارد هیچ کاری نمی تواند انجام دهد تا از شرش راحت شود. همیشه گرفتار است و به اندک چیزی برخورد می کند، عصبانی می شود و مردم از او دوری می کنند. هیچ کس نمی تواند با انسان کج خلق کنار بیاید خدای متعال به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: یا رسول الله، من که خالق الخلق هستم بر همه چیز قدرت دارم اما بدان اگر بد اخلاق باشی مردم از کنار تو دور می شوند و من هم نمی توانم آنها را به تو نزدیک کنم. فکر نکنی چون پیغمبر هستی من آنها را به تو نزدیک می کنم. این به ما درس می دهد که روحانی نباید عصبانی مزاج باشد. روحانی در میان مردم نباید بد خلقی کند.

یکی از بزرگان که بسیار ملا بود و در ادبیات قوت داشت ولی متأسفانه خیلی عصبانی مزاج بود. هیچکس جرأت نمی کرد به او چیزی بگوید. وقتی در مجلسی حضور پیدا می کرد هیچکس را آدم حساب نمی کرد هر عالم بزرگواری وارد

می شد حتی اگر مرجعی به آن جلسه وارد می شد اصلاً از جایش بلند نمی شد و عرض ادب نمی کرد. از نظر درس های علمی کامل کامل بود ولی متأسفانه اخلاق نداشت و واقعاً دلم به حالش می سوخت. وقتی از مجلس بیرون می رفت و یا داخل مجلس می شد اصلاً به کسی تعارف نمی کرد. چندین بار در مجالس با مردم دعوا می کرد. هیچ کس دور او نمی رفت و همیشه از او جدا بودند .

بنده می دانستم که او زجر می کشد. دلم به حال غربتش می سوخت. گاه گاهی خیلی کم او را در مجالس دعوت می کردند. ایشان به مرض سوء الخلق گرفتار بود و این مرض نوعاً در علم نحو بیشتر بوجود می آید. در روایت است یکی از کارهایی که انسان را مغرور و متکبر می کند علم نحو است. خدا نکند که انسان ادیب مغرور شود. دیگر هیچ کس را آدم به حساب نمی آورد مگر اینکه خیلی به نفسش مسلط باشد. برادران عزیز، اگر می خواهید در میان مردم زندگی کنید مردمی باشید. روحانی باید مثل زمین برای مردم باشد مثل یک

گهواره که مردم با وجود شما احساس آرامش کنند.

در ادامه، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: من چهار چیز را می خواهم به شما یاد بدهم. این چهار مورد عقوبتش به سرعت انسان را می گیرد. بعضی از گناهان هستند که خداوند در این دنیا عذابش را نمی دهد بلکه انسان عاقبتش را در آخرت می بیند ولی بعضی از گناهان هستند که انسان عذابش را در همین دنیا می بیند.

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعَتْ شَيْءٌ عُقُوبَةً» چهار چیز است که انسان عقوبتش را خیلی سریع و در دنیا می بیند و عقب نمی افتد:

«رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً» اول مردی که به او خدمت و احسان کرده ای اما او در برابر احسان تو بدی کند. ما در روحانیت این مورد را زیاد داشته ایم. در همین متن انقلاب خیلی از همین روحانیون عزیز، آمدند

و به بعضیها کم لطفی کردند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اینگونه افراد خیلی باید بترسند که در برابر خوبی دیگران بدی می کنند. مبادا چوبش را همین جا بخورند. خدا می فرماید من اینجا دیگر صبر نمی کنم.

«وَرَجُلٌ لَا تَبَغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبَغِي عَلَيْكَ» دوم، کسی که نسبت به او هیچ ظلم و سرکشی نکرده‌ای ولی او نسبت به تو سرکشی می کند.

«وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ فَوَقَّيْتَهُ لَهُ وَغَدَرَ بِكَ» سوم، مردی که با او قرارداد بسته‌ای و تو وفای به عهد کرده‌ای ولی او حاضر نیست کارش را انجام دهد و وفا به عهدش کند. می فرماید او هم نتیجه کارش را خواهد دید.

«وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ» چهارم، مردی که صله رحم می کند ولی آنها با او قطع رحم می کنند و حاضر نیستند در مقابل صله رحم او صله رحم کنند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ اسْتَوَلَىٰ عَلَيْهِ الضُّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هر کس به خودش ضجر را مستولی کند، بخواهد چشم تنگی کند و نتواند مردم را در ناز و نعمت ببیند این شخص اصلاً آسایش نخواهد داشت. همیشه در این فکر است که فلانی عجب خانه ای خرید، فلانی عجب ماشینی دارد، فلانی چه و چه دارد، تو به این کارها چه کار داری؟ به حال خودت باش. آقا می فرماید: علی جان، هر کس این حالت در او باشد راحتی در زندگی ندارد. حسود هیچ وقت آقا نمی شود. برای چه آقا نمی شود؟ چون لازمه آقایی، از خود گذشتگی و ایثار است. هر کس سعه صدر داشته باشد آقا می شود.

خداوند توفیق عمل به این دستورات را به ما بدهد انشاء الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَيْنٍ: لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٍ

مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ حَيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ وَ سَمَّقَهَا الزَّبْرَجَدَ وَ حَصَاها اللُّؤلُؤَ وَ تُرَابُهَا الرَّعْفَرَانُ وَ الْمِسْكَ الْأَذْفَرُ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي. فَقَالَتْ: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (1) قَدْ سَدَّ مَنْ يَدْخُلُنِي. قَالَ اللَّهُ جَلَّ جلاله وَعزتي وَجلالي لَا يَدْخُلُهَا مُدَمِّنٌ خَمْرٍ وَلَا نَمَامٌ وَلَا شَرْطِي وَلَا مُخْتَفٌ وَلَا نَبَسٌ وَلَا عَشَارٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَلَا قَدْرِي» (2)

پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَيْنٍ» خداوند تبارک و تعالی بهشت خودش را از دو نوع آجر ساخت جنس این آجرها از چیست؟

«لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٍ مِنْ فِضَّةٍ» یکی از جنس طلا است و جنس دیگری از نقره. البته طلا و نقره آن دنیا با طلا و نقره این دنیا که ما در آن هستیم تفاوت

ص: 80

1- سوره مبارکه بقره، آیه 255.

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 48.

دارد. طلائی که خدا در آن دنیا می خواهد به ما بدهد با طلای دنیایی فرق دارد. در اینجا بر سر چند مثال طلا دعوا است و به جان همدیگر می افتند ولی در آنجا خدا هر آجری را از جنس طلا و نقره درست کرده است.

خداوند یک چنین خانه ای را برای ما آماده ساخته است آیا حاضرید به آنجا سفر کنید؟ نه، باز با این کیفیت حاضر نیستید که از این دنیا بروید یعنی اگر حضرت عزرائیل تشریف بیاورد و به من و شما بگوید بفرمایید برویم، فکر نمی کنم آماده رفتن باشیم. علتش چیست که حاضر نیستیم برویم؟ جهش این است که نمی توانیم باور کنیم که خداوند یک چنین بهشتی را برای ما قرار داده است و الا اگر انسان باور کند چنین بهشتی دارد چرا حاضر نشود به آنجا برود؟

«وَجَعَلَ حِيطَانَهَا الْيَاقُوتَ» خدا دیوارهای بهشت را از جنس یاقوت آفریده است. ببینید، این خبری است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ما داده است که متصل به منبع وحی

«وَسَقَفَهَا الزَّبْرَجَدَ» سقفش را هم خدا از جنس زبرجد قرار داد.

«وَحَصَاها اللَّوْلُو» سنگ ریزه های آن تماما از لؤلؤ است.

«وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ وَالْمِسْكُ الْأَذْفَرُ» و خاک بهشت را از جنس زعفران و عطر آن را از اذفر قرار داد.

«ثُمَّ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي» خداوند وقتی چنین بهشتی را آفرید فرمود: ای بهشت، سخن بگو. طلا و نقره و زعفران چگونه سخن بگویند؟ مگر بهشت و جهنم زبان دارند و صحبت می کند؟ «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (1) «خانه آخرت حیات دارد و زنده است اگر بدانند» یعنی اگر می دانستند عالم آخرت حیات دارد و صحبت می کند، آنقدر بندگان نافرمانی ما را نمی کردند. فردای قیامت، بهشت صحبت می کند، جهنم صحبت می کند،

ص: 81

مؤمن در بهشت هیچگاه احساس غربت نمی‌کند؛ به دلیل اینکه با در و دیوار هم صحبت می‌شود مثل اینکه افرادی که تنها در خانه زندگی می‌کنند خودشان را با رادیو و تلویزیون سرگرم می‌کنند و این وسایل موجب سرگرمی آنها می‌شود که از غربت نجات پیدا کنند.

پس اگر در و دیوار بهشت با انسان صحبت کند آن هم صحبت‌هایی که به میل او است در آنجا دیگر مؤمن احساس غربت نمی‌کند، پس معلوم شد بهشت و جهنم سخن می‌گویند که وقتی عده‌ای به سمت جهنم می‌روند خدا به جهنم می‌گوید: پر شدی؟ جهنم می‌گوید: خیر، باز جا هست. اینجا هم خداوند به بهشت می‌گوید: سخن بگو.

«فَقَالَتْ: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»» بهشت به سخن در می‌آید و اولین سخن آن، شهادت به وحدانیت باری تعالی است خدای یگانه که حی است یعنی به من حیات داده، قیوم است یعنی به من قیومیت داده، شهادت می‌دهد که ساختمان مرا چنین خدایی ساخته است، آن خدایی که حیات دهنده است.

«قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِي» خوش به سعادت کسی که در من وارد شود. چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟ ان شاء الله اهل ولایت، کسانی که خداوند امروز و فردا را برایشان عید قرار داده است. آن‌هایی که متمسکین به ولایت هستند که در دعا می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (1) خدا را شکر که نعمت را برای ما کامل آفرید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی به گردن ما حق دارد و ما باید خیلی به ایشان احترام بگذاریم و خیلی مقام ایشان والا است. حالا آیا هر کسی می‌تواند وارد بهشت شود؟ خود ذات باری تعالی عده‌ای را نام برده است که آن‌ها رنگ بهشت را نخواهند دید.

ص: 82

«قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا» قسم به عزت و جلال خودم داخل نمی شود :

«مُدْمِنٌ خَمْرٌ» کسی که شراب خوار است این شخص به بهشت وارد نمی شود.

«وَلَا نَمَامٌ» کسی که سخن چین است و بین دو نفر را به هم می زند، ذهن ها را نسبت به هم بدبین می کند.

«وَلَا شَرْطِي» کسی که سر راه مردم را می گیرد مثلاً در لباس انتظامی است و مردم را اذیت می کند در عین حال که باید مقررات رعایت شود ولی چه بسا افرادی هستند که گاهی اعمال و نظرات شخصی خودشان را به افراد تحمیل می کنند و حس بدبینی نسبت به یک گروه و قشری دارند مثلاً با روحانیت بد هستند، این هم رنگ بهشت را نمی بیند.

«وَلَا مُخَنَّتٌ» او او هم رنگ بهشت را نمی بیند .

«وَلَا تَبَاشٌ» کسی که نبش قبر می کند.

«وَلَا عَشَارٌ» گمرکی هایی که از مردم بیچاره گمرکی های ناحق می گیرند آنها هم به بهشت وارد نمی شوند.

«وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ» مواظب باشید با کسی بد نباشید. بنده اهل علمی را سراغ دارم که سی سال است هنوز منزل برادرش نرفته است و بعد هم می گوید این از افتخاراتم است که پایم را خانه برادرم نگذاشته ام. کسی که قطع رحم کند رنگ بهشت را نخواهد دید.

«وَلَا قَدْرِي» آن هایی که قضا و قدر الهی را انکار می کنند. این افراد کسانی هستند که رنگ بهشت را نخواهند دید.

پس عزیزان، اگر ما جزو این افراد نیستیم دعا کنید که به سبب ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) ان شاء الله همه ما اهل این بهشت باشیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةَ الْقَتَاتِ، وَالسَّاحِرِ، وَالِدَيْوُتِ، وَنَاكِحِ الْمَرْأَةَ حَرَامًا فِي دُبْرِهَا، وَنَاكِحِ الْبُهِيمَةَ، وَمَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ، وَالسَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ، وَبَايَعَ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ، وَبَايَعَ الزَّكَاةِ، وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ» (1)

در ادامه مواعظ پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةَ» علی جان، ده گروه به خدای بزرگوار کافر شده اند:

«الْقَتَاتِ» کسی که سخن چین است و کاری میکند که بین دو نفر را به هم می زند و کارش نامی است.

«وَالسَّاحِرِ» روایات زیادی در رابطه با سحر داریم. کسی که جادوگری می کند و بین مردم را به هم می زند، محبت های کاذب درست می کند یا بین دو نفر را به هم میزند به طوری که زن و شوهرها را از هم جدا می کند که الان در

ص: 84

جامعه، عده ای هستند که به همین وسیله نان می خورند این گروه ساحر هم جزو کسانی هستند که کافر به خدا هستند.

«وَ الدُّيُوثُ» کسی که رفت و آمد مردهای نامحرم و مردهای بیگانه را به منزل و به خانواده خودش روا بدارد. کسی که اصلاً غیرت ندارد. این گروه هم کافر کافر به خدا هستند.

«وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي دُبُرِهَا» کسی که با زن نامحرم آن هم در دبر این عمل زشت را مرتکب شود. از اینجا معلوم می شود این نوع عمل حرام، مهم تر از مسأله زنا است یعنی عمل زنا که آن هم حرام است و عقوبت دارد جزو موارد کفر بالله نیامده است.

«وَ نَاكِحُ الْبَيْمَةِ» کسی که بخواهد با بهایم جمع شود فلذا در غسل جنابتش هم آقایان بحث کرده اند که آیا با غسل جنابت بهایم می توان نماز خواند یا خیر؟ و آیا عرقش نجس است؟

«وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ» خدای ناخواسته کسی بخواهد با محرم خودش جمع شود که آقایان در رساله هایشان هم نوشته اند و حکم به سنگسار داده اند. منظور از نکاح هم در اینجا مراد عقد نیست بلکه نکاح به معنای جمع شدن است.

«وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ» دسته دیگر که کافر به خدا هستند کسانی می باشند که سعی میکنند در بین مردم آتش فتنه را روشن کنند می خواهند کاری کنند که در جامعه و یا حوزه سر و صدایی ایجاد شود یک کلامی می گوید و یا قدمی بر می دارد که باعث فتنه می شود. این همه احکام در دین است، این همه مطالب است اما می آید با دین مردم بازی می کند، سعی اش این است که دین مردم را تضعیف کند. می دانید در مقابل این کار، چقدر عمرها و نفس ها و سخن ها مصرف می شود؟ چقدر وقت مردم بیچاره به هدر می رود؟ چقدر

اعصاب های یک عده خورد می شود؟ چقدر افراد به طرفداری همدیگر کشته می شوند؟ این چیزها فردای قیامت به حساب چه کسی نوشته می شود؟

شخصی از بنده سؤال کرد که در روایات آمده است اگر فلان کار زیاد شد مثلاً عمل زنا در جامعه زیاد شد مرگ به صورت سکنه زیاد می شود، چرا؟ گاهی سکنه به سراغ کسی می رود که می بینیم یک شخصیت بزرگ است و یا یک جوان با ایمان یا یک روحانی متدین است، شخصیتی که نافع است این ملازمه ای که بیان شده، چه می شود؟ فلان شخص زنا کرده است چرا این آقای پاک از دنیا رفت؟

بنده گفتم: این چند وجه دارد. یکی اینکه گاهی خدا آن نعمت را فقط از آن شخص می گیرد و گاهی آن را از یک ملت می گیرد یا اینکه درست است او را برد اما گناه سکنه آن مرد بزرگوار که از عمل زشت آن فرد گناهکار سکنه کرده است برای او نوشته می شود مثل اینکه شخصی دستش به سیم لخت باشد و من برق را وصل کنم و بنده خدا از بین برود، خدا فردای قیامت مردن او را به حساب من می نویسد و می فرماید: تو فلان روز فلان عمل زشت را انجام دادی و اثرش این شد.

از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند: هر کس اعمال خودش را که انجام داده است می داند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خیلی چیزها است که به عنوان عمل فرد در نامه اعمالش نوشته شده است در حالی که خودش از آن خبر ندارد. پوست خربزه را در کوچه انداختی و بنده خدایی خواست رد شود یک مرتبه پایش را گذاشت روی این پوست خربزه و افتاد و مرد، مرگ این آقا به حساب چه کسی نوشته می شود؟ به حساب شما، چرا؟ برای اینکه شما سبب مرگ این فرد شده اید.

ما از اینگونه عمل ها زیاد داریم گاهی حرکت های ما فتنه ای در جامعه ایجاد می کند و باعث می شود عده زیادی مبتلا شوند فردای قیامت پرده ها عقب زده می شود و یک مرتبه می بینیم پرونده ای را به دستمان داده اند پر از قتل، گرفتاری، دست شکستگی، پا شکستگی و امثال آن. می گویند من این کارها را نکرده ام.

در غیبت نیز باز حساب ها جابجا می شود. اگر غیبت آقایی را بکنید فردای قیامت، عمل او برای شما و عمل شما برای او نوشته می شود شما کاری نکردید و او عمل زشتی انجام داده است اما با غیبت کردن شما نسبت به او، گناهان او برای شما نوشته می شود و ثواب های شما برای او خدا به داد ما برسد که فردای قیامت باید جواب اعمال دیگران را هم بدهیم، چقدر سخت است. خدایا، تو را به حق آبروی پیغمبر و آلش علیهما السلام ما را به اعمال خودمان و به اعمال دیگران که در نامه ما است مبتلا مگردان.

«وَبَائِعِ السَّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ» کسی که اسلحه را به دست غیر ما بدهد. سلاح حمل کند برای کسی که در حال جنگ با ما است.

«وَمَنْعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات مالش را ندهد مثلاً سکه ای را در خانه گذاشتید برای روز مبادا که از حد نصاب بالاتر است و عنایت ندارید که این زکات دارد .

«وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ» کسی که وضع مالی اش خوب است و بمیرد در حالی که حج را به جا نیاورده است.

کلمه «کفر» که در ابتدای روایت است را به دو صورت می توان در نظر گرفت. یکی اینکه این صفت بر کسی اطلاق می شود که به این کار ادامه می دهد تا بمیرد و مرگش با این صفت برسد و دیگری اینکه کفر را به صرف وجود یک مرحله حمل کنیم که در این صورت کار خیلی مشکل می شود یعنی زمانی که این کار را مرتکب می شود کافر به خدا است و در روایات نیز داریم شخصی که دزدی می کند نمی تواند در حال دزدی مؤمن باشد و کسی که شراب می خورد در حال شرب خمر غیر مؤمن است؛ باز خداوند می داند .

ان شاء الله خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيْمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ؛ فَالْعُرْسُ التَّرْوِیجُ، وَالْخُرْسُ التَّفَاسُ بِالْوَلَدِ، وَالْعِذَارُ الْخِتَانُ، وَالْوِكَارُ فِي شَرَى الدَّارِ، وَالرِّكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ. ي-الِي لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي تَكَاتٍ مَرْمَةٍ لِمَعَاشِرٍ أَوْ تَرَوْدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ... يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللّٰهَ أَخَافَهُ اللّٰهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (1)

از آدابی که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود در رابطه با ولیمه و اطعام است. در پنج مورد خوب است که انسان اطعام بدهد فلذا فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيْمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ» علی جان، ولیمه دادن موردی ندارد الا در پنج مورد: عرس، خُرس، عِذار، وکار و ریکاز، و معنای هر یک از اینها در ادامه روایت بیان شده است.

«فَالْعُرْسُ التَّرْوِیجُ» در عروسی خوب است انسان ولیمه بدهد. دخترش عروس می شود یا پسرش داماد می شود اطعام بدهد.

ص: 88

«وَ الْخُرْسُ النَّفْسُ الْوَالِدِ» وقتی خدا به انسان اولاد می دهد مستحب است اطعام بدهد.

«وَ الْعِدَارُ الْخِتَانُ» عذار ختنه کردن برای فرزند پسر است.

«وَ الْوَكَاؤُ فِي شِرَى الدَّارِ» اگر خانه ای ساخته ای یا خریده ای خوب است سفره بیاندازی .

«وَ الْرِكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ» کسی که از مکه می آید سفره اطعام بیاندازد خوب است.

از دیدگاه اسلام ولیمه دادن در این پنج مورد مستحب است. اسلام خیلی سفارش کرده است که اطعام بدهید. در ماه مبارک رمضان مستحب است افطاری بدهید و به نظرم می آید که در این پنج موردی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند، عنایت خاص است و آن جهت خاص این است که ممکن است دیدگاه مردم نسبت به این دسته خوب نباشد و مورد آسیب قرار گیرند فلذا خدا چون بندگان را دوست دارد و می خواهد بندگان را از آسیب ننگه دارد این موارد را به صورت خاص بیان کرده است.

یکی از راه های محفوظ ماندن از چشم بد و آسیب ها و آلام که در روایت آمده، این است که خون حیوان ریخته شود و گوشت آن برای اطعام داده شود که خیلی مؤثر است. از امام (علیه السلام) سؤال کردند: آیا می شود به جای آن پولش را داد، حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، خونس را بریز امروز مردم به این مطالب معنوی خیلی توجه نمی کنند و عده ای اینها را جزو خرافات می دانند در حالی که در روایات است برای چشم بد و زخم زبان ها خون بریزید. بعضی می گویند: بین فلانی مکه رفت، خدا به فلانی بچه داد، این ها ممکن است مشکلاتی ایجاد کند که خون ریختن بسیار مؤثر است. در اطعام، محبت هم خوابیده است. کینه ها از بین می رود، دل ها به هم نزدیک می شوند؛ لذا فرمود به حج رفتید، خانه ای ساختید، خدا فرزندی به شما داد، فرزندان را ختنه کردید یا عروسی گرفتید سفره بیاندازید و اطعام بدهید.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست برای انسان که حرکتی کند یا سفر برود مگر برای این سه چیز: «مَرَمَةٌ لِمَعَاشٍ» تلاش برای امر معاش کند. مسافرت، برای بدست آوردن روزی و تأمین کسری زندگی باشد.

«أَوْ تَزْوَدَ لِمَعَادٍ» مسافرت کند برای اینکه توشه ای برای آخرت خود بردارد. مسافرت می رود تا به خدمت عالمی برسد و از محضرش استفاده کند و مسایل دینی و اخروی خود را حل کند.

«أَوْ لَدَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» اگر مسافرت می کند برای تفریح باشد به شرطی که جنبه حرام در آن نباشد. اهل و عیال خود را به مسافرت می برد تا آب و هوایی عوض کنند.

«يَا عَلِيُّ أَوْفَةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِيحَارُ» ممکن است انسان دارای خانواده جلیل القدر و شریفی باشد که این مسأله آفتی دارد و آن افتخار کردن است. هر جا می نشینند به رخ مردم بکشند که من فرزند فلانی هستم، از بیت فلانی هستم. در معاملات و کارهایش به رخ مردم بکشند که شما می خواهید با من هم وابسته به فلان شخصیت هستم، این چنین رفتار کنید؟ می دانید من چه کسی هستم؟ با حسب و نسب افتخار به خرج می دهد. در حقیقت باید گفت این آدم حسب و نسب خود را از دست داده است. به افرادی که به حسب و نسب خود افتخار می کنند باید گفت: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (1) چه حسبی و چه نسبی، فردا که نفخ صور می شود نگاه نمی که تو پسر چه کسی هستی، به خودت نگاه می کنند که چه چیزی داری؟ حسب و نسب سر جایش درست است اما آن را نباید وسیله خودت قرار دهی.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ» کسی که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او به وحشت می اندازد. رعب و وحشت او را به دل دیگران

ص: 90

1- سوره مبارکه، مؤنون آیه 101 (هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آن ها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)

می اندازد. دیگران می گویند او دارای عظمت و هیبت است. این هیبت الهی است زیرا از خدا می ترسد.

«وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» هر کس از خدا نترسد از همه چیز می ترسد. به عبارت دیگر، هر کس از خدا بترسد از هیچ چیز نمی ترسد. رحمت خدا بر آیت الله میلانی در جریان انقلاب، رئیس شهربانی خدمت ایشان آمده بود و آقا نصیحت می کرد که این حرکات به صلاح شما نیست. ممکن است شکست بخورید و عده ای هم از بین بروند و شما موفق نشوید. آقا فرموده بود: مسأله این نیست که ما حرکتی کنیم و حتماً پیروز شویم بلکه ما می خواهیم انجام وظیفه کنیم، این خودش پیروزی است. ما چه موفق شویم چه به شهادت برسیم، پیروزیم.

خدا از ما چه می خواهد؟ روحانی باید این نکته را در نظر داشته باشد همان گونه که لباس او لباس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است باید باطن او هم روحانی باشد. اگر باطن او معنویت نداشته باشد و فقط لباس و عمامه روحانیت سر او باشد مصداق آیه «وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ الدُّ الْخِصَامُ» (1) می باشد.

یکی از بزرگان نقل می کرد که قدیم در بعضی از مغازه ها تابلویی نصب می کردند که در یک طرف تابلو عکس روحانی مرتب و منظم، با عبا و قبا و عمامه و نعلین و در مقابل او، عکس یک زن فاحشه نامناسب را می کشیدند بعد هم شعری می نوشتند که:

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی *** هر روز به دام دیگران پیوستی

زن گفت هر آنچه گفتمی هستم *** آیا تو چنانچه مینمایی هستی؟

آقایان عزیز، آیا همانطوری که در مناطق تبلیغی هستید در خانه هم همانطور هستید؟ در شهر قم هم همینطور هستید؟ نماز شب و دعای ندبه و دعای توسل می خوانید و ناله می کنید یا نه؟ در مناطق تبلیغی چنان هستید که بگویند قربان این آقا برویم، خدایا آخوند خوبی به ما داده ای؟

ص: 91

1- سوره مبارکه بقره آیه 204 (و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند.)

در روایتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا به حضرت موسی (علیه السلام) خطاب کرد: «یا مُوسَى، مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَزْيَنَ مِنْ بَاطِنِهِ فَهُوَ عَدُوٌّ حَقًّا» (1) هر کس ظاهرش زیبا و باطنش خراب باشد حقیقتاً دشمن من است، «وَمَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ سَوَاءً فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا» و هر کس ظاهر و باطنش یکی باشد مؤمن است، «وَمَنْ كَانَ بَاطِنُهُ أَزْيَنَ مِنْ ظَاهِرِهِ فَهُوَ وَلِيٌّ حَقًّا» و هر کس باطنش زیباتر از ظاهرش باشد ولی و دوست من است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيًّا وَظَاهِرًا جَمِيلًا» (2) چقدر زشت است برای انسان که باطنش علیل و مریض باشد و ظاهرش زیبا باشد. مبدا فقط به ظاهر، دوست اسلام باشیم.

روزی ناصرالدین شاه گفت: بروم از باغ وحش دیدن کنم. به رئیس باغ وحش اطلاع دادند که ناصرالدین شاه می خواهد از اینجا دیدن کند. تا این را شنید سخت به وحشت افتاد. به او گفتند: چرا می ترسی؟ گفت: در باغ وحش شیری بوده که از دنیا رفته است، می ترسم شاه بیاید این شیر را ببیند و ناراحت شود. چکار کنم؟ شخصی را آوردند و به او گفتند: پوست شیر را داریم. تو پوست شیر را بپوش و فقط راه برو تا شاه بیاید و برود. قراری بستند و پولی تعیین کردند و آن بنده خدا در پوست شیر رفت و در قفس شروع به راه رفتن کرد. وقتی ناصرالدین شاه آمد، گفت: برویم از محل شیر هم دیدن کنیم. آمد دید که شیر در حال راه رفتن است به رئیس باغ وحش گفت: برو پلنگ را هم باز کن تا دست و پنجه ای نرم کنند. آن بنده خدایی که در پوست شیر بود تا دید پلنگ دارد می آید مثل بید شروع کرد به لرزیدن. پلنگ وقتی دید او دارد می لرزد گفت: من هم مثل تو هستم؛ حالا نکنند ما در پوست روحانیت باشیم. آیا واقعاً در روحانیت شیر هستیم یا پوست آن در تمنان است؟

ص: 92

1- جامع الأخبار، ص 185 .

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 696 .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«وَلِلْكَسْلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطَ، وَيُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ، وَيُضَيِّعُ حَتَّى يَأْتُمَّ (1)... يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ طَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَرَوُّدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» (2)

در ادامه نصایحی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند چنین آمده است که :

«وَلِلْكَسْلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» یعنی افرادی که کسل و تنبل هستند، سه نشانه دارند:

«يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطَ» سستی می ورزند، بی حالی می کنند و با بی حالی کار را پیش می برند تا به حد تقصیر برسند.

«وَيُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ» تقریب هم می کنند، تقصیر هم می کنند تا به حدی که آن کار را ضایع کند یعنی تا به حد ضایع کردن کار پیش می روند چون گاهی تقریب منجر به ضایع شدن می شود. می فرماید اولاً سستی می ورزند تا حدی که به تقصیر

ص: 93

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64.

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 49.

برسد یعنی عقل هر عاقل و دانشمندی می فهمد که این شخص در این کار مقصر بوده و در تقصیر هم تفریط می کنند تا به حدی که آن عمل را ضایع می کنند.

«وَيُضَيِّعُ حَتَّىٰ يَأْتُمَّ» آن عمل را در ضایع کردن به حدی می رسانند که دیگر به منزله گناه می شود یعنی آن تکلیف دیگر آورده نمی شود و افرادی که کسل اند نوعاً این طوری هستند که عمل را درست انجام نمی دهند چون تبلی می کنند و حاضر نیستند آن وظیفه ای را که دارند درست تحویل بدهند. چه بسا در تبلی کردن کار به جایی برسد که منجر به گناه هم بشود یعنی آن عملی را که باید بیاورند رفته رفته هدر می دهند و خودشان را مستحق عذاب می کنند.

ان شاء الله امیدواریم ما جزو این افراد نباشیم. خداوند تبارک و تعالی در قرآن یکی از نشانه های منافق را همین قرار داده است: «وإذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى» (1) خداوند متعال می فرماید: این ها نماز هم که می خوانند با حالت کسالت نماز می خوانند؛ یعنی نشاط ندارند، روحیه ندارند؛ چون اصلاً قبول ندارند و ریشه اش بر می گردد به اینکه ایمانشان ضعیف است. هر چه اعتقاد انسان بالا برود، عقیده اش قوی تر شود، عبادت ها و عمل هایی که انجام می دهد بهتر انجام می دهد و دلگرم تر می شود.

یکی از اصحاب خاص حضرت صادق (علیه السلام) خدمت آقا حاضر شد و عرض کرد: یابن رسول الله، نمی دانم چرا شب ها برای نماز شب یا هر برنامه دیگری که می خواهم انجام دهم خیلی حال ندارم. آن حالت و نشاطی که همیشه داشتم اکنون ندارم، چکار کنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بدان که ایمانت به ضعف کشیده شده است، خودت را عرضه بدار. عرض کرد: آقا جان، به کجا عرضه بدارم؟

ص: 94

فرمود: برو به طرف قبرستان و به قبور مسلمین نگاه کن، چشمت را به آخرت بینداز. بین آخر کار انسان به کجا کشیده می شود. یک مقداری بیدار شو.

بعضی از بزرگان می گفتند: خیال نکنید که رفتن به قبرستان فقط در عصر پنجشنبه خوب است و فضیلت دارد، بلکه باید همیشه به یاد اموات باشید و آن خیلی ثواب دارد چون اموات چشم انتظار ما هستند. ما هم می گوئیم برویم برای زیارت اهل قبور، اموات چشم انتظارند. سلامی بدهیم و فاتحه ای برایشان بخوانیم. بزرگان می گویند: رفتن به قبرستان و خواندن فاتحه برای اموات یک طرف قضیه است. طرف دیگر آن که خیلی مهم است خودت هستی. قبرستان که رفتی اصلاً فاتحه هم نخوان، فقط مقداری بایست و تأمل کن. بین چه کسانی بودند که الان زیر خاک رفتند که از شما ملاتر و مؤمن تر و بالاتر بودند. گاهی اوقات امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصحابشان را به کنار خرابه ها می برد. خطاب به آن ها می کرد و می فرمود: به این خرابه ها نگاه کنید صاحبانشان کجا هستند؟ این ها را چه کسانی ساختند؟ الان در کجایند؟ آن هایی که روزی در میان این خانه ها می نشستند و سکونت می کردند، همه آن ها رفتند.

بعضی مواقع که انسان به محله های قدیمی می رود واقعاً یک حالت عجیبی به او دست می دهد. اگر حواسش به خودش باشد و دقت کند این بناهای قدیمی و آثار قدیمی را که ارزیابی می کند به خودش می گوید: خدایا، سازنده آن کجاست؟ واقعاً آدم را بیدار می کند. بشر همیشه در غفلت است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که اکثر شان غافلند. غفلت آنها را فرا گرفته است از بس چشم و گوش و دلشان به دنیا و زن و بچه و کار و گرفتاری مشغول شده است. خدای تبارک و تعالی راست می گوید. واقعاً خودش می داند ما چه

بندگانی هستیم. الان زمان ما به مراتب بدتر از زمان قدیم است. در قدیم این

همه وسایل نبود. قدیمی ها تجمل گرایی نمی کردند. برنامه هایی که امروز داریم اصلاً و اصلاً وجود نداشت. خیلی زندگی ساده ای داشتند.

صاحب جواهر رحمه الله چطور صاحب جواهر شد؟ ایشان در نجف اشرف یک اتاق تاریک و نمناکی داشت و در آنجا می نشست و جواهر را می نوشت. سی سال طول کشید تا این جواهر الکلام را نوشت. چقدر این مرد موفق بوده است. در این سال چقدر کتاب مطالعه کرده است ولی ما دو سه تا کتاب می بینیم دیگر تمام می شود. آن ها مثل ما نبودند. شاگردها که به درسشان می آمدند، تشنه بودند.

خدا مرحوم شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم را رحمت کند. می گفت: پدرم نقل می کرد ما درس میرزای شیرازی رحمه الله می رفتیم. ساعت نه صبح که م یرفتم درس ساعت یازده تمام می شد. از بس که این درس لذت داشت. فضلا بودند و بحث می کردند. بنده درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله شرکت می کردم. حتی درس هم که تمام می شد باز بحث می کردند. ایشان مطلب را سر دوراهی می گذاشت و می فرمود: با یکدیگر بحث کنید. بعد از بحث و گفتگو منتظر

می ماندیم ببینیم نتیجه چه می شود. بعد از لحظاتی، آقا دوباره شروع می کردند و نتیجه بحث را اعلام می کردند. بنده به نظرم چنین می رسد که ایشان مطلب را خوب توضیح می دادند. ما خیلی از درس ایشان لذت می بردیم.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله ستوده را ایشان وقتی یک نفر از سر درس بلند می شد خیلی عصبانی می شد. همان جا می گفت: آقا بنشین، از فردا هم دیگر به درس من نیا. خدا مرحوم آقای فلسفی را رحمت کند، ایشان هم به این صورت بودند. منظورم این است که الان زمانه اینطور شده است و زمان سابق اینطور نبود. قدیم، حال و حوصله بیشتر بود، ادب بیشتر بود، روحیه ها قوی تر بود، احترامات بیشتر بود، الان همه چیز افت کرده است. هر چه هم به آینده برویم بدتر می شود.

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ایمان ما را قوی بگرداند. عزیزان، هر چه می توانید خودتان را عرضه بدارید به اماکنی که انسان را متحول می کند و تکان می دهد. به قبرستان بروید و تفکر کنید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید می دانید عاقبت کسالت به کجا می رسد؟ به گناه، این سستی ها به افراط و بعد به تفریط می رسد از تفریط به مرحله ضایع شدن و ضایع شدن هم به مرحله گناه منجر می شود، خیلی باید مواظب باشید.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست انسان با عقل، انسان با خرد، انسان با اندیشه، هر مسیری را برود و هر حرکتی را برای خودش راه بیاندازد. انسان با خرد نباید هر کاری را برای خودش روا بدارد. حرکت انسان باید در این سه چیز باشد:

«مَرْمَةٌ لِمَعَاشٍ» اول اینکه انسان معاش خود را تأمین کند مثلاً زندگی اش را اداره کند، خرجش را در بیاورد؛ البته رزق و روزی من و شما دست خدا است و دست خودمان نیست. هر چه خدا بخواهد همان را می دهد؛ اما خودش فرموده است که شما فعالیت و تلاش کنید تا من هم روزیتان را بدهم. شما حرکت کنید تا من برکت دهم. هر کسی هم که منت بگذارد، بیخود منت می گذارد. منت گذاشتن ندارد روزی را خدا می دهد. روزی هر یک از من و شما را خداوند تأمین می کند ولی حرکت باید از خود ما باشد. نباید آدم برود گوشه ای بخوابد بعد بگوید روزی ام می آید. باید حرکت کنی و تلاش نمائی تا خدا روزیت را بدهد. فرمایش آقا شاخص بودن به معنای حرکت است.

حرکت باید از شما باشد. اگر حرکت نکنید خدا دیگر ضمانتی ندارد. خدا ضامن روزی است اما ضمانت زیر سایه حرکت است؛ بنابراین، در مورد امرار معاش شاخص بودن اشکالی ندارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید از جمله جاهایی که دعا مستجاب نمی شود یکی همین جا است که کسی در گوشه خانه اش بنشیند و بگوید: اللهم ارزقنی، این دعا که فایده ندارد. سربار جامعه بودن و نشستن و تنبلی کردن و در کنارش دعا کردن چه سودی دارد؟ حرکت کن، برو جلو تا خدا کمکت کند و روزیت را بدهد.

«أَوْ تَزَوَّدَ لِمَعَادٍ» دوم اینکه برای خاطر قیامت و معاد گام بردارد مثل همین نماز خواندن، دعا خواندن، قرآن خواندن و انجام دادن کارهای نیک دیگر که همه برای قیامت و آخرت است. این هم یکی از وظائف مهم ما است که تلاش مان فقط برای دنیا نباشد بلکه به فکر آخرتمان هم باشیم. برای قیامت مان نیز حرکت کنیم و توشه ای بفرستیم. انسان باید مقداری از وقتش را برای کار آخرت و معاد بگذارد در واقع دنیای بدون آخرت مذموم است و آخرت بدون دنیا نیز مذمت شده است یعنی مؤمن باید هم برای تأمین دنیایش همت کند تا سربار مردم نشود و از طرفی برای آخرتش نیز باید گام های مفید بردارد.

«أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» سوم اینکه اگر از لذت های زندگی استفاده می کند مواظب باشد حلال باشد و از حرام استفاده نکند. لذت بردن از حلال از مصلحت هائی است که خدا قرار داده و از حکمت ها و روزی های او است که نصیب ما کرده است .

ساعاتی که برای این سه مورد یعنی امرار معاش و گام برداشتن برای آخرت و لذت بردن از حلال مصرف می شود خیلی محبوب خدا است و خدا برای عاقل آن را قرار داده است.

اما حرکت هایی که در غیر از این موارد صورت می گیرد فایده ندارد مثل اینکه ما به جلسات شب نشینی برویم. در آنجا بگوییم و بخندیم، صحبت و اختلاط داشته باشیم، از این آقا و از آن آقا بدگویی کنیم و به تضييع حقوق دیگران و

غیبت کردن مردم پیردازیم و عمر گران مایه را برای دیدن بعضی از فیلم ها که هیچ فایده ای ندارند بگذرانیم. اینگونه رفتار و کردار چه ارزشی دارد؟

بعضی مواقع وقت ما خیلی بیهوده می گذرد. ارزش عمرهای ما کم شده است. سابقاً خیلی برای عمر ارزش قائل بودند. کتاب ها را نگاه کنید. حالات علما را مطالعه بفرمایید. چقدر آنها وقت را برای خودشان غنیمت می دانستند. کتاب «روضات الجنة» مرحوم خوانساری رحمه الله را مطالعه کنید که مربوط به علما است. ایشان چقدر زحمت کشیدند و این ها را جمع آوری کردند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: انسان باید یکی از این سه کار را داشته باشد: یا باید در راه تأمین معاش باشد که عیبی ندارد یا باید گام برای آخرت بردارد که این هم عیبی ندارد یا در طریق لذت و استفاده حلال باشد.

مرحوم آقای محدث رحمه الله در کتاب «احادیث القدسیه» روایتی نقل می کند که می فرماید: فردای قیامت برای هر بنده ای اتاقی وجود دارد که در آن اتاق صندوق هایی هست که یکی یکی باز می شود. یک صندوق را باز می کنند می بینند در آن انوار است. دیگری را باز می کنند می بینند در آن ظلمات است. یکی دیگر را باز می کنند می بینند خالی خالی است. می پرسد این چیست؟ می گویند: این عمرهای شریف شما است که بی خود هدر دادید. این بنده خدا وقتی این را می بیند خیلی حسرت می خورد و می گوید: وا حسرتا.

حالا چقدر از اوقات ما بی جهت می گذرد و چقدر از حرکات ما بیهوده است خدا می داند. واقعاً اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف بیاورند آیا حرکت ما طلبه ها را امضاء می کنند؟ به جدم نمی دانم.

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام اعمال من و هم چنین شما عزیزان را مورد رضایت و خوشنودی خودش قرار بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحُلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بَادِرُ بَأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» سه صفت است که اگر کسی دارای این سه حالت باشد جزو کسانی است که دارای مکارم اخلاق هستند یعنی این صفات از اخلاق کریمه است. هر کس نمی تواند دارای این سه صفت باشد. واقعیت هم همینطور است. شخص دارای این سه صفت، دارای مکارم اخلاق است هم در این دنیا و هم در آخرت که خود پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای این مقام بودند.

«أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» کسی که به شما ظلم کرده و اذیت و آزار رسانده است شما ظلم و ستم او را نادیده بگیرید، او را کلاً عفو کنید و هیچ حالت انتقام در

ص: 100

وجود شما نماند. خیلی سخت است و این از صفات بزرگ انسان است چون بشر حالتی دارد که در مقابل هر حرکتی انتقام جویی کند. دلش می خواهد که انتقامی حتی بالاتر از او بگیرد. این است که می بینیم سخت است انسان بتواند بر نفس خود قالب شود و کسی که در حقش ظلمی کرده است را عفو کند.

«وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَ» کسانی که با شما فامیل هستند خواهر، برادر، بستگان، مخصوصاً اگر از طرف مادر با انسان نسبت دارند اگر آن ها با شما قطع رحم کردند و به دید و بازدید شما نمی آیند و به تعبیر الان خیلی با شما سرسنگین هستند، اگر یک چنین حرکاتی دارند شما در مقابل، سرسبک باشید، به دیدنشان بروید، صله رحم کنید، این از مکارم اخلاق است. اینطور نباشد که در مقابل آن ها باشی که اگر آن ها صمیمی هستند شما هم صمیمی باشید و اگر نیستند شما هم نباشید، خیر اینطور عمل نکنید، شما به وظیفه خود عمل کنید و مقابله به مثل نکنید. البته در بعضی موارد خود مقابله به مثل هم وظیفه است و خود ائمه علیهما السلام هم فرموده اند این مقابله را انجام بده ولی در مواردی که دستور بر عدم مقابله است باید به دستور عمل کنید.

«وَتَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ» حلم بورزد درباره کسی که نسبت به او جهل و نادانی به کار برده است. ما روحانیون بیشتر به این مصیبت مبتلا هستیم چون در میان مردم هستیم و سرپرستی مردم را داریم. در این جلساتی که می روید امکان ندارد که با اینگونه افراد برخورد نداشته باشید. به نظر بنده، همه با این گونه افراد برخورد داشته اید که نادان و جاهل هستند و حرکت های ناشایستی در مورد شما انجام می دهند. حالا یا با زبان خود و یا در عمل به شما بی حرمتی می کنند مثلاً بعد از منبر رفتنتان، با لحن خیلی خفت آمیز به شما می گویند: این چه منبری بود که رفتی؟ وقت ما را با این اکاذیب به هدر دادی.

بالاخره اگر کسی چنین برخوردی کرد وظیفه ما در مقابل او چیست؟ آیا ما هم باید مقابله کنیم؟ پرخاشگری کنیم یا اینکه حلم و بردباری داشته باشیم؟ آقا می فرماید در چنین مواردی بهترین برخورد، حلم است که گفته اند: وقتی انسان پستی را دیدی بهترین بزرگواری تو نسبت به او بی اعتنایی است یعنی کسی که این تعبیرات از دهانش بیرون می آید معلوم می شود تشخیص و قوه عاقله ندارد پس آدم نادان را رها کن، بگذار دیگران او را ملامت کنند که نمونه اش را نسبت به ائمه علیهما السلام و بزرگان دیده ایم.

شخصی مقابل حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آمد در حالی که همه بزرگان و اصحاب نشسته بودند و شروع کرد ناسزا گفتن به ایشان. حضرت (علیه السلام) سکوت کرد و جوابی نداد. بعد که رفت، فرمود: می دانم چطور جوابش را بدهم. فردای آن روز حضرت (علیه السلام) به در خانه اش رفت پرس و جو کرد، گفتند به مزرعه رفته است. حضرت (علیه السلام) حرکت کرد و نزد همان شخص رفت. تا نزدیک او رسید یک مرتبه همان شخص با دیدن آقا داد و بیداد راه انداخت. گفت: نیا که زراعت مرا به هم می زنی. حضرت (علیه السلام) به حرف او اعتنایی نکرد و جلورفت و با روحیه ای که داشت با آن شخص برخورد کرد و شخص را کاملاً از این رو به آن رو کرد.

به آن شخص فرمودند: امروز آمده ام که جواب تو را بدهم. آن شخص گفت: نمی خواهد بیایی، تو به من ضرر می زنی. حضرت (علیه السلام) فرمود: محصولی که داری چقدر برایت درآمد دارد؟ شخص گفت: مگر من علم غیب دارم؟ فرمود: نگفتم که دقیق بگو، گفتم شما درآمد امسالت را چقدر تخمین می زنی؟ آن شخص مبلغی را بیان کرد. حضرت (علیه السلام) فرمود: من دو برابر آن را به تو می دهم. وقتی دو برابر مبلغ را به او داد یک مرتبه آن شخص از این رو به آن رو شد و بنا کرد دست آقا را بوسیدن و اظهار پوزش کردن.

نمونه های زیادی از حضرات ائمه علیهما السلام وجود دارد که اینطور عمل کرده اند یعنی خودشان هم به وسیله حلم عمل می کردند مگر در جایی که وظیفه، مقابله باشد. در روایات بیان شده است که تواضع در مقابل متواضع صدقه است ولی تکبر در مقابل متکبر عبادت است چون انسان متکبر می خواهد خودش را بالا ببرد لذا دستور داریم که در مقابلش تکبر بورز که بیشتر از این خودش را گرفتار نکند. اگر در مقابل متکبر، تواضع کنی تکبرش بیشتر می شود که در حقیقت این عمل تو، خدمت به این افراد است.

«يَا عَلِيُّ، بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه می فرماید: علی جان، به چهار چیز قبل از چهار چیز مبادرت کن:

«سَدِّ بَابِكَ قَبْلَ هَرَمِ مَكِّ» جوانی را قبل از اینکه به پیری برسی دریاب که اگر انسان وقتی جوان است به حال خودش برسد بهتر است چون انسان در سن پیری دیگر حالی ندارد که بخواهد به کار خودش برسد.

«وَصَحَّتِكَ قَبْلَ سُدِّ قَمِيحِكَ» تا سلامتی داری و عافیت در وجود مبارکت است قدر خودت را بدان. به خودت بیشتر توجه کن قبل از اینکه مریض شوی. خدا هیچ یک از بندگانش را مبتلا به مرض نکند.

«وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ» آنگاه که توانایی داری کارت را انجام بده قبل از این که به روز تهی دستی بیافتی.

«وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» تا زنده هستی کارهایت را بکن، وصیتت را بنویس، اینطور نباشد که امروز و فردا کنی که می بینیم آقای از دنیا رفته است و خیلی هم شخص محترم می بوده ولی وصیت نامه ندارد. برادران عزیز، یادتان نرود وصیت نامه را بنویسید حتی روایت دارد وصیت را زیر متکا بگذارید که کنایه است از اینکه همیشه همراهت باشد. ما می بینیم شناسنامه را همراه می برند اما

وصیت نامه را خیر حتماً لازم نیست که انسان مال داشته باشد بلکه منظور از وصیت، اصل شهادت نامه است. مؤمن باید آن را بنویسد و بعد از آن اگر سفارشی هم دارد آن را هم بنویسد که چه کار کنند.

دست خالی از دنیا نروید که در روایات آمده است: آنچه سخت است، مرگ و قبر می باشد ولی سخت تر آن است که انسان دست خالی وارد قبر شود. خدای تبارک و تعالی می فرماید: من یک سوم اموالت را برای خودت گذاشتم تا بتوانی برای خودت ذخیره کنی اما تو هیچ کاری نکردی و دست خالی آمدی. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: یکی از چیزهایی که خدا بر بندگانش منت گذاشت این است که یک سوم مالش را بعد از مرگش برای خودش قرار داد. خدایا، ما را عامل به این سفارشات قرار بده، انشاء الله.

ص: 104

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي: الْعَبْتُ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنُّ فِي الصَّدَقَةِ، وَإِيَانُ الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالصَّحْكُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالتَّطَلُّعُ فِي الدُّورِ، وَالتَّظَرُّعُ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى، وَكَرِهَ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجِمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ، وَكَرِهَ التَّوَمَّ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْرِمُ الرِّزْقَ، وَكَرِهَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِرْرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (1)

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي الْعَبْتُ فِي الصَّلَاةِ» کراهت گاهی به معنای حرمت به کار می‌رود و گاهی هم به معنای کراهت اصطلاحی است. در این روایت هر دو قسم آن به کار رفته است، هم قسم حرام و هم مکروه. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: خدا بدش می آید برای امتم که بخواهند در نماز سرگرم بازی باشند مثلاً با ریش خود بازی کنند، خدا این کار را خوش ندارد.

«وَالْمَنُّ فِي الصَّدَقَةِ» خدا دوست ندارد که وقتی انسان صدقه ای می دهد منت بگذارد.

ص: 105

«وَإِثْيَانِ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا» نباید انسان در حال جنابت وارد مسجد شود، چرا که خدا بدش می آید که اگر با مکث در آنجا باشد حرام است و اگر عبوری باشد شاید کراهت داشته باشد.

«وَ الصَّحِيحُ بَيْنَ الْقُبُورِ» نباید انسان در قبرستان خنده، صحبت، شوخی و اختلاط کند آنجا جای عبرت است. انسان وقتی به طرف قبرستان می رود باید حواسش به این باشد که چه روزی در پیش دارد و کجا خواهد رفت. چه کسانی بودند و الان در کجا خوابیده اند. قدری فکر کنند فلذا خدا خنده کردن در بین قبرستان را دوست ندارد حتی در بعضی از روایات آمده است که اگر انسان در قبرستان خنده کند به مرض فشار قبر مبتلا می شود پس یکی از عواملی که برای انسان فشار قبر می آورد خندیدن در قبرستان است. شما عزیزان خیلی مواظب باشید هر وقت به زیارت اهل قبور یا برای تشییع جنازه ها می روید صحبت و خنده نکنید.

«وَ التَّطَلُّعُ فِي الدُّورِ» مثلاً در ساختمان هایی که بلند است و به خانه همسایه اشراف دارد خدای ناخواسته بخواهد جلوی پنجره برود و به خانه مردم کند این کار خیلی بدی است حتی در بعضی روایتها دیده شده که اگر کسی در همان لحظه تیر بزند و به چشم بیننده بخورد و چشم او را کور کند چه بسا مشکلی نباشد. اینجا هم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است که مواظب باشد خدا از این کار بدش می آید.

«وَ النَّظَرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى» یکی از دلایل کوری چشم بچه ها همین است. اگر انسان به عورت زن نگاه کند ممکن است که موجب کوری چشم شود.

«وَكْرَهُ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ» صحبت کردن در موقع جماع، ممکن است بچه را لال کند. این احتمال وجود دارد دلیل اینکه گاهی زبان برخی از بچه ها گیر می کند همین موضوع باشد زیرا روایت دارد در هنگام انعقاد نطفه اگر قسمتی از بدن بخواهد کاری کند مثلاً انسان تکلم کند به همان نسبت نیروی آن قسمت از بدن بچه گرفته می شود الا اینکه در آن حال ذکر خدا را بگویند که اثر خوبی دارد این هم جای تعجب دارد؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این را هم رعایت کنید. حرف، موجب لالی بچه می شود و مسئولیت او به گردن شما می افتد.

«وَكْرَهُ التَّوَمَّ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْرُمُ الرِّزْقَ» خدا بدش می آید که انسان بین العشائین بخوابد یعنی دو ساعت بعد از مغرب، اگر کسی بخوابد کراهت دارد. پرسیدند: چرا؟ برای اینکه انسان روزی اش را از دست می دهد.

«وَكْرَهُ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ» اگر می خواهید غسل کنید زیر انجام ندهید مگر اینکه چیزی مانند لنگ دور خود پیچیده باشید. برهنه زیر آسمان غسل نکنید.

«وَكْرَهُ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِثْرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُدَّ كَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» در نهر آب هم بدون اینکه چیزی در اطراف خود پیچیده باشد، نرود و نباید لخت باشد. چه اشکالی دارد که انسان بدون لنگ در آبی مثل خزینه هایی که سابق بود، برود؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کراهت دارد چون در آب، سکانی از ملائکه هستند که انسان نباید عریان باشد. پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: من وقتی می خواهم دستشویی بروم سرم را می پوشانم برای اینکه از ملائکه خجالت می کشم.

یکی از بزرگان نقل می کرد: امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر وقت که می خواستند به توالت بروند به دو ملک راست و چپ خود اشاره می کرد و می فرمود: بفرمایید پایین، من قصد دارم دستشویی بروم و برگردم، من از شما خجالت می کشم.

عزیزان روحانی، توجه کنید ببینید ائمه علیهما السلام و بزرگان ما چگونه بودند. یکی از بزرگان می فرمود: عقیده من بر این است طلبه ای که نماز شب نخواند هیچگاه موفق نخواهد شد. طلبه ای که موفق به نماز شب خواندن شود و واقعاً معتقد باشد مراقب ملائکه هایی که در اطرافش هستند، می باشد. ده ملک در روز و ده ملک در شب مراقب من و شما هستند. خودمان را رها نکنیم که هر کاری را انجام دهیم.

ایشان نقل می کرد: قاتل مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمه الله طلبه من بود. قبل از اینکه مرحوم مطهری را به شهادت برساند وقتی به او نگاه می کردم قیافه اش به طلبگی نمی خورد. چهره اش چهره نفاق بود. روزی به او گفتم: آقا از اینجا بیرون برو و با من نباش. او را از مدرسه بیرون کردم. رفت و آمد زیادی کرد. شکایت مرا نزد علما برد که این آقا مرا از حوزه بیرون کرده است. بعد به من زنگ زدند و پرسیدند که چرا فلاّن طلبه را بیرون کردید، ایشان طلبه خیلی خوبی است. گفتم: خیر، این آقا به دلم نمی نشیند. حالت طلبگی ندارد. نفاق دارد. تا این که طولی نکشید و شهید مطهری رحمه الله را به شهادت رساند. وقتی او را گرفتند گفتم: متوجه شدید، من آن روز در چهره اش این نفاق را می دیدم.

انشاء الله خداوند متعال همه ما را در زیر سایه لطف و مرحمت خود حفظ و حمایت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ: الْعَبْدُ الْأَبْقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلِيهِ، وَ النَّاشِرُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِدٌ، وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ تَارِكُ الْوُضُوءِ، وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، وَ إِمَامٌ قَوْمٍ يُصَلِّي بِهِمْ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ السَّكْرَانُ، وَ الزَّبِينُ وَهُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ» (1)

از جمله سفارشات پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ» هشت دسته و طایفه هستند که نماز این ها پذیرفته نیست و قبول نمی شود. البته در اینجا مراد از قبول اعم از عدم صحت است یعنی اگر نماز قبول نمی شود چه بسا صحیح هم نباشد به قول ما اصلاً نماز نیست تا صحت داشته باشد. در مقابل، بعضی ها نمازشان صحت دارد ولی خدا قبول نمی کند.

می فرماید: هشت دسته هستند که نماز آنان قبول نیست و پذیرفته نمی شود :

ص: 109

«الْعَبْدُ الْأَمْبِقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهِ» آن بندهای که گریز پا باشد و فرار کرده باشد، نماز و عبادتش قبول نیست تا اینکه به طرف مولای خودش باز گردد. عبدی که فرار کرده باشد نمازش صحیح نیست. ما همه عبد خدا هستیم. آیا ما از خدا فرار نکردیم؟ این را باید خودتان قضاوت کنید. ان شاء الله ما بندگان گریز پا نباشیم. خیلی باید مواظب باشیم که جزو بنده هایی نباشیم که سر به فرمان خدا نمی برند؛ چون فرار عبد برای این است که نمی خواهد تحت فرمان مولایش باشد. فرار می کند که از امر مولا سرپیچی کند. خدا نماز این

عبد را قبول نمی کند تا به طرف مولایش برگردد. عزیزان، اگر می خواهید نماز ما هم قبول باشد به طرف خدا بروید. از فرمان خدا سرپیچی نکنید.

«وَالنَّاسِئِرُ وَرَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ» زنی که از فرمان شوهرش سرپیچی کند و ناشزه باشد یعنی تمکین برای شوهر نداشته باشد و شوهر نسبت به او ناراحت باشد. او هم نمازش صحیح و قبول نیست.

«وَمَنْعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات مالش را پرداخت نکند یعنی کل وجوهات واجبه را، چون منظور از زکات فقط زکات خاصه نیست. زکات به معنای عام است یعنی زکات مال و حقوق واجبه الهی روایات متعددی داریم که هر جا در قرآن اسم زکات آمده است و با صلاة مقرون شده است منظور از آن، زکات واجب معمولی ما نیست. مراد کلّ حقوق واجبه است.

چند چیز را خدا کنار هم قرار داده است یکی صلاة و زکات است. «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (1) در قرآن ملاحظه کنید. در بیشتر موارد تا اسم نماز برده می شود، در کنارش زکات هم بیان می شود. این دو تا کنار هم هستند.

ص: 110

دیگری شکر خود خدا و شکر والدین است. این را خدا کنار هم قرار داده است. «أَنْ شَكَرْتُمْ لِي وَأُوَالِدِي» (1) از خداوند سپاسگزاری کنید و از پدر و مادر خود تشکر نمایید.

یکی هم، الله با رَحِم است «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (2) خدا خودش را با رحم، کنار هم قرار داده است یعنی سر پل صراط از دو چیز سؤال می کنند. یکی از خدا می پرسند که چه کار کردید؟ بترسید از آن خدایی که همه از او سؤال می شوید. دیگری از ارحام نیز سؤال می شود. یکی از جاهایی که رد شدنش سخت است مسأله رَحِم است. با رحم چگونه رفتار کردید؟ حواستان جمع باشد.

این ها را بیان کردم و خواستم بگویم که در قرآن، نماز و زکات با هم آمده اند؛ پس معنای زکات عام می شود چون امام (علیه السلام) می فرماید مراد از زکات، فقط زکات واجب مال نیست که ده یک است بلکه مراد کل حقوق واجبه است یعنی هر چیزی که مال و بدن را پاک می کند پس خمس را هم در بر می گیرد، کفارات را هم شامل می شود، مظالم را در بر می گیرد این ها همه جزو حقوق واجبه است.

پرسیدند: آقا جان، پس کدام آیه است که صرفاً زکات واجبه را بیان می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این آیه است «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ...» (3) و آیه مخصوص خمس «أَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» (4) است اما این زکاتی که در قرآن در کنار نماز زیاد تکرار می شود، اعم از وجوه مالیه

ص: 111

-
- 1- سوره مبارکه لقمان، آیه 14 .
 - 2- سوره مبارکه نساء، آیه 1 .
 - 3- سوره مبارکه توبه، آیه 60 .
 - 4- سوره مبارکه انفال، آیه 41 .

است؛ پس خداوند متعال عبادت بدنی را با عبادت مالی کنار هم قرار داده است. عبادت بدنی نماز است و عبادت مالی زکات؛ پس کسی که نماز بخواند ولی خمس ندهد، نمازش قبول نیست چه اهل علم باشد و چه غیر اهل علم. بعضی از اهل علم هستند که می گویند مگر ما هم باید سال خمسی داشته باشیم؟ عزیز من، مگر شما اهل علم شدی نباید خمس بدهی؟

خدا مرحوم آیت الله آقا میرزا ملکی تبریزی را رحمت کند. استاد اخلاق مرحوم امام و دیگر مراجعی رحمه الله که در محضرش بودند. ایشان یکی از چیزهایی که خیلی در زمان خودشان به طلبه ها تذکر می دادند این بود که می فرمود: مبدا طلبه ای پای منبر من باشد که وجوهات نداده باشد. من راضی نیستم چنین طلبه ای به درس من بیاید. نمی شود شخصی روحانی باشد ولی در واجبات کوتاهی کند. این یکی از واجبات مسلم بر همه ما است. از مرجع بگیر تا پایین تر، بر همه واجب است و ما باید سال خمسی داشته باشیم و وجوهات بدهیم. ممکن است بگویید آقا ما چیزی نداریم، خب نداشته باشید، ایرادی ندارد مگر شما باید حتماً چیزی داشته باشید تا سال داشته باشید. اصلاً به مسأله نداشتن سال فکر نکنید اگر یک تومان در اول سال در جیب مبارکتان باشد، خمس دارد. اگر نداشته باشید ایرادی ندارد. می بینید دستتان خالی است، ایراد ندارد. بگو خدایا امسال من چیزی نداشتم، مسأله ای نیست؛ اما اینکه اصلاً حساب و کتابی نداشته باشید، نمی شود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: کسی که خدای ناخواسته در رسیدگی به مالش کوتاهی کند و زکات مالش را نپردازد خدا نمازش را قبول نمی کند.

«وَتَارِ الْوُضُوءِ» کسی که وضو را رها کند، نمازش قبول نیست. وضو که نگیرد، نمازش هم صحیح نیست. بعضی ها گفته اند شاید «تارک الوضوء» (به فتح واو) باشد، خب تارک الوضوء دیگر کیست؟ یعنی کسی که - معذرت

می خواهیم - شستشو نمی کند و مواظب رفتارش نیست و دست هایش کثیف و آلوده است. اهل نظافت نیست یعنی با حالت کثیفی سر نماز می رود. خدا نماز این ها را قبول نمی کند، چرا؟ چون «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (1) وقتی که می خواهید به سجده گاه خدا بروید و هنگامی که می خواهید سر به سجده بگذارید، لباس تمیز بپوشید، لباس مخصوص داشته باشید.

خدا قدیمی ها را رحمت کند. یکی از بزرگان وقتی که می خواست برای نماز جماعت بیاید حتی عبا و قبا و سجاده نمازش را عوض می کرد. من از ایشان پرسیدم: چرا عبا را عوض می کنید؟ گفت: این عبا و قبا مخصوص نماز است. من آنها را بیرون نمی برم؛ چون ممکن است ترشحاتی به آنها شده باشد و من نفهمیده باشم. می خواهم به دیدن خدا بروم. چه عقیده هایی داشتند لباس مخصوص برای نماز، عبا یا مخصوص برای نماز، اینقدر مقید بودند. من خودم چندین بار بزرگی

که تا داخل محراب می نشست، لباس هایش را عوض می کرد. تمام اثاث داخل جیش را در می آورد و همه را داخل یک دستمال می گذاشت، بعد برای نماز می ایستاد. می گفت: مبادا بعضی از این وسایل مسأله دار باشد و من ندانم و پیش خدا تقرب پیدا نکنم. آیا این کارها نشانه عقیده قوی و بلند انسان نیست؟ اگر انسان عقیده نداشته باشد دنبال این کارها می رود؟

«وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بغيرِ خِمَارٍ» جاریه، کنیزی است که به حالت رشد رسیده و بالغ شده است ولی وقتی میخواهد نماز بخواند بدون خمار می خواند که نمازش قبول نیست. نماز به غیر خمار یعنی چیزی روی سرش نیندازد. منظور همان کنیز است چون بحث فقهی در مورد زن های آزاد با زن های کنیزه درباره پوشش در نماز مورد اختلاف است.

ص: 113

«وَإِمَامًا قَوْمٍ يَصَفَىٰ لَهُمْ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ» ما چقدر امام جماعت های اجباری در مساجد داریم. خدا به داد ما برسد چرا امام جماعت اجباری مردم می شوید؟ وقتی مردم تو را نمی خواهند، نباید برای نماز جلو بایستی. متأسفانه همه اصول اولیه دارد زیر دست و پا می رود. چرا باید اینطور بشود؟ امام جماعت را مردم باید انتخاب کنند نه بنده و شما بنده بیایم بگویم حتماً باید فلانی امام جماعت باشد یعنی چه؟ مگر می توانم این کار را انجام دهم؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: نمازی که این آقا برای مردم می خواند در پیشگاه خدا قبول نیست.

در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که در دوره آخر الزمان، عده ای از امت من احکام را تغییر می دهند و سنت مرا عوض می کنند. مبدا خدای ناخواسته ما جزو آن دسته باشیم. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (1) سنت خدا را دست نزنید. هر چه معصومین علیهما السلام و پیشینیان ما داشتند همان سنت را احیا کنید که راه سعادت همان است.

یکی از بزرگان که امام جماعت محلی بود، وقتی از دنیا رفت بعد از مدتی او را در خواب دیدند. پرسیدند: آقا، حالتان چطور است؟ گفت: گرفتارم. پرسیدند: برای چه گرفتاری؟ گفت: خدا مرا به حساب و کتاب کشانده و هر روز می آیند و چند دفعه مرا شلاق می زنند. پرسیدند: چه موقع می آیند و شلاق می زنند؟ گفت: همان ساعت هایی که من برای مردم نماز می خواندم.

آن آقای امام جماعت گفته بود: آخر پرسیدم: مگر من چه گناهی کرده ام که شما این ساعت ها مرا تازیانه می زنید؟ گفتند: گناهت این است که امام جماعت اجباری شدی و برای مردم نماز زوری خواندی. مردم که نمی خواستند تو امام جماعت باشی. ممکن است بگویند که ای حاج آقا، این ها خواب است ولی اگر

ص: 114

1- سوره مبارکه، فاطر آیه 43 (و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت)

رفتیم آن دنیا و این خوابها برای ما واقعیت پیدا کرد آنجا چه کسی به داد می رسد؟ میگویند که تو پای منبر نشسته بودی، پای سخنان فلانی بودی، حاج آقا هم برایت گفت ولی تو آن روز همه چیز را به مسخره گرفتی، حالا امروز بیا ببینیم این خواب بود و مسخره یا واقعیت. آیا انسان آنجا می تواند کاری کند؟

برادران عزیز و بزرگوار، از خدا بترسید. خیلی مواظب باشید ماه رمضان در پیش است. در برخی مساجد می بینیم بحث است که این آقا از طرف فلان آقا آمده است پس این فرد باید امام جماعت باشد. آن آقا از طرف فلان آقا آمده است پس او باید امام جماعت باشد، پناه بر خدا؟

در زمان سابق این حرف ها نبود. اگر می فهمیدند شخصیت بزرگواری، یک نفر روحانی را به جایی فرستاده است بسیار احترام و عزت می گذاشتند، می گفتند از طرف فلان آقا آمده است؛ اما الان این حرف ها نیست. چرا این آقا باشد ولی فلان آقا نباشد؟ یا می نشینند چهره فلان آقا را خدشه دار می کنند. مرجعی که سال های سال در حوزه زحمت کشیده است یک نفر بلند می شود و می رود تمام چهره این بزرگوار را از بین می برد. با چند تن از این مراجع بزرگ صحبت شد. به من گفتند: حاج آقا علوی، این طوری شده است. یک آقای می رود این آقا را می کوبد. یک آقای می رود آن آقا را می کوبد. چرا برخی چنین کارهایی می کنند؟ چرا مردم را نسبت به روحانیت بدبین می کنند؟ شمایی که می روید فلان آقای بزرگوار را می کوبید مردم نه به آن آقا اعتماد می کنند و نه به خود شما. خدای ناخواسته از این کارها نکنید که گناه بزرگی مرتکب می شوید. شما اگر آقای را قبول دارید صفات همان آقا را بگو.

مگر ما مثل شما نبودیم؟ در زمان ما مراجع نبودند؟ در زمان خود بنده چند تن از مراجع بزرگوار بودند. بنده مگه مشرف می شدم و مقلدین مراجع همراه من بودند. در موقع حج می آمدند و می گفتند: حاج آقای علوی، ما چکار کنیم؟

می گفتم هر کدام از شما آقایی را که به عنوان مرجع انتخاب کرده اید بفرمایید تا من فتوایش را بگویم.

عزیزان، بار سنگینی بر دوش شما است مواظب باشید کاری نکنید که عمل مردم باطل شود و فردای قیامت بازخواست شوید. هر کس هر بزرگواری را قبول دارد شما نظر مرجع تقلیدش را برایش بگویید. اگر از خود شما پرسیدند که نظر شما با کیست؟ نظرتان را بگویید ایرادی ندارد ولی مواظبت کنید.

«وَ السَّكْرَانُ» نماز انسان مست قبول نمی شود. حالا مست چه باشد؟ آیا مست شراب منظور است یا نه، مست ریاست و مقام و مست مال دنیا هم مراد است؟ ان شاء الله که شامل قسم دوم نشود و الا خیلی سخت می شود که خداوند نماز کسانی که مست دنیا هستند را نپذیرد.

«وَ الزَّيْنُ» و مورد آخر که مورد هشتم است و خدا نمازش را قبول نمی کند «زین» است. «زین» دیگر کیست؟ فرمود: «وَ هُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبُؤْلَ وَ الْغَائِطَ» کسی که نماز می خواند در حالی که دستشویی دارد ادرار دارد تنبلی می کند و توالیت نمی رود با همان وضع، وضو می گیرد و نماز می خواند. خدا نماز این انسان ها را نیز قبول نمی کند.

در شرح لمعه آمده است یکی از جاهایی که برای نماز گزار کراهت دارد «مدافعة الاخبثین» است یعنی انسان بخواهد ادرار خودش را نگهدارد و نماز بخواند خدا نماز او را قبول نمی کند.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به این وصیت را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَرَحِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ، يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» (1)

از جمله وصایای وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» هر کس که دارای این چهار خصلت باشد، خدا برای او در بهشت خانه ای می سازد کسی که در بهشت خانه دارد، حق مطالبه خانه خودش را دارد که بتواند به طرف خانه خودش برود. این علت می شود که خداوند حتماً انسان را به بهشت ببرد .

ص: 117

«مَنْ أَوَى الْيَتِيمَ» کسی که بتواند یتیمی را پناه دهد، بچه ای که پدر ندارد، مادر ندارد و بی سرپرست است را سرپرستی کند.

«وَرَحِمَ الضَّعِيفَ» کسی که به ضعیفا رحم داشته باشد، به بیچارگان عنایت داشته باشد، دارای صفت و خصلت رحم باشد رحمانیت خداوند او را هم به بهشت می برد.

«وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ» کسی که نسبت به پدر و مادر خود مهربان باشد. فرقی هم نمی کند که پدر و مادر در قید حیات باشند یا از دنیا رفته باشند. اشفاق به والدین اختصاص به حال حیات آنها ندارد چون این صفت کلی است یعنی چه زنده باشند و انسان دسترسی حضوری به پدر و مادر داشته باشد و یا اینکه از دست رفته باشند باز انسان باید مهربانی کند یعنی آنها را فراموش نکند، به یاد آنها باشد، برای آنها خیرات بفرستد.

از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند آیا عاق والدین برای کسانی است که پدر و مادرشان در قید حیات می باشند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، اختصاص به حال حیات ندارد. چه بسا افرادی که در حال حیات نسبت به پدر و مادر خیلی مهربانی دارند و اشفاق و لطف دارند ولی بعد از مرگ آنها مورد عاق قرار می گیرند و عاق والدین می شوند. عرض کردند: وقتی پدر و مادر از دنیا رفته اند چگونه مورد عاق آن ها قرار می گیرد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود اگر فرزند یادی از پدر و مادر نکند، این اجحاف در حق پدر و مادر کرده است و در واقع حقوق آنها را رعایت نکرده است و این خودش باعث می شود که آنها در آن عالم او را عاق کنند. پس عاق والدین در هر دو عالم ممکن است اگر کسی در حق پدر و مادر مهربان باشد، این هم باعث می شود که در بهشت خانه ای برای او ساخته شود.

«وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ» و مدارا و رفق داشته باشد با افرادی که زیر دستش هستند. عزیزان من، نسبت به کسانی که به شما خدمت می کنند، به افرادی که خدمت گذارتان هستند مهربان باشید، رفق و مدارا داشته باشید. اینجا هم سبب می شود که خداوند متعال در بهشت خانه ای برایتان در نظر بگیرد. امیدوارم که خداوند عمل به این صفات را هم به ما عنایت کند و توفیقی بدهد که این صفات را دارا باشیم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ» سه چیز است که هر کس خدا را به این سه چیز ملاقات کند او جزو افضل مردم است. آن شاء الله ما جزو این ها باشیم این سه صفت چیست؟

«مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ» هر که پیش خدا بیاید با این حال که آنچه را خدا برای او واجب کرده است همه را آورده باشد، خوش به سعادتش این آقا از نظر عبادت، از همه پیشی گرفته است و عابدترین مردم است.

«وَمَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» هر کس که از محارم خدا و از حرام خدا اجتناب کند و پارسایی داشته باشد و حریم خدا را در محرمات حفظ کند، نزدیک حرام نرود، این فرد از پارساترین مردمان است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ» هر کس قانع است به آن خدا روزی او قرار داده است او بی نیازترین مردم است منظور از روزی هم، فقط خوراک نیست بلکه هر چیزی است که خداوند متعال در این دنیا و در حال حیاتمان به ما می دهد. هر کسی در دنیا یک روزی هایی دارد، یک سرانجامی دارد، یک سرنوشت هایی دارد هر که راضی باشد به آنچه که سرنوشت او است و به هر آنچه که خدا برای او تعیین کرده است، او بی نیازترین مردم است.

بنده یک سرنوشت دارم. شما یک سرنوشت دارید. سرنوشت انسان ها مثل هم نیست. نباید من به جنابعالی نگاه کنم و شما هم به من نگاه بکنید و بگوییم چرا فلانی اینطور شد و من نشدم؟ چرا فلان شخص دارد ولی من ندارم؟ چرا فلان مصیبت من را گرفتار کرد ولی فلانی گرفتار نشد؟ برادران من، این چراها را کنار بگذارید. شخص قانع دیگر محتاج کسی نیست و احتیاج به کسی ندارد زیرا دارای سرمایه ای بزرگ است که او را آرامش می دهد. این سرمایه بزرگ قناعت است که خیلی انسان را قوی می کند.

امشب، شب ولادت با سعادت منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شب ولایت صاحب ما است. افتخار ما این است که در رعیت چنین بزرگواری قرار گرفتیم چقدر سعادت بزرگی است.

یکی از بزرگان می فرمود که از کلام بعضی از ائمه علیهما السلام چنین بر می آید که آرزو داشتند یک چنین زمانی را درک کنند. لا اله الا الله، گدائنه امامی بگوید که کاش در زمان رعیتگری صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودم. امامی که دارای منسب امامت است، خودش محور قطب عالم امکان است، یک چنین شخصیتی چنین مطلبی را بگوید.

حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه مقامی دارد که من و شما قدرش را نمی دانیم؟ دو تا از خدمتگذاران ساحت مقدس امام حسن عسگری (علیه السلام) به نام نسیم و ماریه نقل می کنند که وقتی حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قدم به این عالم گذاشت، به حالت دوزانو بودند و سر به سجده گذاشتند و سرشان را بلند کردند و جمله ای فرمودند. آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) با انگشت سبابه اشاره به آسمان کردند و حمد خدا را به جا آوردند. بعد از آن فرمودند که ظلمه فکر می کنند دیگر آفتاب حجت الهی افول کرده است؟ اگر به ما اجازه سخن می دادند و ما لب به سخن باز می کردیم، برای احدی شک و تردید باقی نمی ماند.

دنیا لحظه ای بدون

حجت نمی تواند بماند در حقیقت وجودشان وجودی است که از منبع فیاض الهی افاضه شده است.

آقا جان، نگذار دوستانان اذیت بشوند. کدام دشمن می تواند با توجه به وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) طمعی کند. وقتی که ما قدر نعمت خدا را ندانستیم، خدا می گوید حالا که بنا است قدر نعمت را ندانید پس شما را گوشمالی می دهم؛ ولی اگر ما قدر نعمت خدا را بدانیم و نعمت های خدا را قدردانی کنیم به خدا قسم دست ولایت نمی گذارد کسی به ما ظلم کند .

یکی از بزرگان در قضیه جنگ جهانی دوم، خیلی مضطرب بود. وقتی جنگ شد، انسان های زیادی از بین رفتند. این آقا به مسجد سهله می رفت و ناله می کرد: یا بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، آقا جان، ایران ما یک عده شیعه دارد و دارند از بین می روند. در یکی از این شب های چهارشنبه که می رفت و گریه می کرد، در راه آقای بزرگواری را دید و آقا اسم او را صدا زد. گفت: بله. گفت: چرا اینقدر اضطراب داری و مسجد سهله می آیی و ناله می کنی؟ عرض کرد: آقا، چه کار کنم؛ چون ایران مرکز تشیع است. الان دنیا در حال جنگ است. اگر این شیعیان از بین بروند، ما چه خاکی به سرمان کنیم؟ ما کسی را نداریم. یک مرتبه آقا فرمود: تو خیال کردی ایران بی صاحب است. من صاحب ایران هستم. تا مادامی که مملکت صاحب دارد، چه کسی جرأت دارد به آن کج نگاه کند.

ای قربانت بشوم، یا بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ما به صاحب گری قبولت داریم. به حق مادرت زهرا علیها السلام قبولت داریم ولی به اعمال بد ما طلبه ها نگاه نکن. ممکن است وظیفه را انجام نداده باشیم و خدمتگذار نباشیم و قدر تو را ندانیم ولی شخصیت و آقایی شما ایجاب می کند با آقایی خودت با ما رفتار کنی. آقا جان، نگاه به این عقل بچگانه ما نکنید. ما هنوز به عقل نرسیده ایم. اگر به عقل رسیده بودیم، باید بیشتر از این ها حواسمان را به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جمع می کردیم .

برادر بزرگوار، امام (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را چطور شناختی؟ انسان چطور باید ایشان را بشناسد؟ آقا فرمود که امام را اینطور بشناسید که «واجب الطاعة» است. هر چه آقا می گوید باید بگوییم چشم. در مقابلش چون و چرا نداریم. خوش به حال آن کسی که امامش را اینطور شناخته باشد.

حضرت (عجل الله تعالى فرجه الشريف) فرمود: «أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَشِيعَتِي» (1) این را بدان، من پایان تمام اوصیاء الله هستم و بدان که خداوند بواسطه من بلا را از شیعیانم دفع می کند.

خدایا، پروردگارا، تو را به حق صاحب امشب ما را جزو شیعیان این بزرگوار قرار بده. خدایا، محبت ما را نسبت به این خانواده بیش از این بگردان. خدایا، شایستگی معرفت به این خانواده را به ما عنایت بفرما. خدایا، بیش از این دشمنان اسلام و شیعیان را خوار بگردان. خدایا، دشمنان را بر ما مسلط مگردان. خدایا، ابرقدرت ها را هر چه زودتر نابود بگردان. ملت های مستضعف جهان را از چنگال آنان نجات مرحمت بفرما. خدایا، در استجابت این دعاها بر ما منت بگذار فرج صاحب الامر امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را نزدیک بگردان .

ص: 122

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةَ: آكَلَ زَادَهُ وَحَدَهُ، وَرَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَهُ، وَ النَّائِمَ فِي بَيْتِ وَحَدَهُ. يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يُتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ، وَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَهُ ... يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْبَارِ، وَ إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةَ» خدا سه طایفه را لعن کرده است. منظور از لعن این است که از رحمت خدا دور هستند و معنای دوری هم این است که آن عنایتی که خدا به همه دارد را از این افراد سلب می کند.

«آكَلَ زَادَهُ وَحَدَهُ» کسی که غذای خود را تنها بخورد و کسی را کنار سفره خودش قرار ندهد. مراد، این است که تنها غذا نخورد. دو نفر باشید یا بیشتر

ص: 123

مگر آن که معذور باشید. تنها غذا خوردن خطر دارد زیرا انسان گاهی در سر سفره برایش حالاتی پیش می آید که نیازمند کمک است. اگر تنها باشد کسی به دادش نمی رسد. یکی از بزرگان می گفت: شخصی تنها غذا می خورد. هر چه به او گفتم: تنها غذا نخور، می گفت: این حرف ها چیست؟ بالاخره روزی سر سفره غذا در گلوش گیر کرد و خفه شد. تنها غذا خوردن نوعی بی حرمتی به دیگران نیز هست لذا دین از آن منع کرده است.

«وَرَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَهُ» کسی که در سفر بیابان تنها برود. خود من به شخصی تذکر دادم بیرون می روی، تنها نرو زیرا روایت داریم بیابان، تنها نروید. به من گفت: خدا هست و توکل بر خدا روزی برای شکار رفت و حالش به هم خورد و مرد. کسی نبود که به دادش برسد با ماشین تنها نروید به هر حال دشمن است و گرفتاری هم هست کسی باشد که به شما کمک کند.

«وَالتَّائِمَ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ» در خانه تنها نخوابید. چه بسا در عالم خواب عوارضی برای انسان پیش آید که باید کسی باشد که انسان را نجات بدهد.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ» علی جان، سه چیز است که خوف آن می رود انسان را دیوانه کند:

«التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ» رفع حاجت کردن در قبرستان شاید دلیلش این باشد که به قبور اموات و بزرگان بی حرمتی میشود

«وَالْمَسِيُّ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ» با یک کفش راه برود یعنی با یک لنگه کفش راه رفتن. حالا نسبت دیوانگی به او می دهند یا واقعاً دیوانه می شود به هر حال، این ترس وجود دارد که دیوانه شود.

«وَالرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَهُ» کسی که تنها بخوابد خوف دیوانه شدن او وجود دارد لذا روایت دارد هرگاه در اتاقی بودید و کسی کنار شما نبود و خواستید بخوابید یک آیه الکرسی بخوانید و قرآن را بالای سرتان بگذارید و خودتان را به خدا بسپارید که انشاء الله از شر اشرار مصون و محفوظ بمانید. در تنهایی ممکن است برای انسان مشکلاتی پیش بیاید. بچه ای که تازه به دنیا آمده و هنوز آب به سر و صورتش نخورده است را تنها نگذارید چون جن و پریانی هستند که دوست دارند بچه ای را که به خون نفاس آلوده است اذیت کنند و او را به

حالت غش می اندازند.

در شرایط زندگی باید به سراغ خدا رفت. دوری از خدا انسان را گرفتار

می کند. خدا خواجه نصیرالدین طوسی را رحمت کند، وقتی در حال نوشتن شرح اشارات بود در نهایت سختی قرار داشت. با اینکه غذا نداشت و گرسنه بود اما از علم لذت می برد. می فرمود: اگر پادشاهان و سلاطین می دانستند در علم چه لذتی است این را هم از ما می گرفتند. ایشان وقتی کتابش را تمام کرد در آخرش نوشت: خدایا، تو می دانی این کتاب را با چه سختی هایی نوشتم.

به یاد خدا باشید و همیشه از خدا کمک بگیرید. مرحوم آیت الله قوچانی رحمه الله می فرماید: با چه زحمتی از مشهد به اصفهان رفتم. هوا خیلی سرد بود. پیاده به طرف روستایی در نجف آباد رفتم. در این فکر بودم که شب در کجا بخوابم. اگر به مسجدی هم بروم آنجا هم سرد است غافل از اینکه باید از خدا کمک بگیرم. به بنده خدایی گفتم: امشب هوا سرد است ممکن است مرا به منزل ببرید؟ یک نگاهی به من کرد و گفت: آقا شیخ، برو منزل داییت بخواب. خیلی ناراحت شدم و از این حرف بدم آمد. چوبی در دستم بود خواستم به او

ص: 125

حمله کنم و کنکش بزنم به خودم گفتم: چرا این کار را می کنی؟ چرا خدا را فراموش کردی؟ به مسجد برو شاید خدا کمکت کند.

رفتم مسجد دیدم چه مسجد گرمی، ای کاش از اول به مسجد می آمدم. ایستادم تا دو رکعت نماز بخوانم چند نفر آمدند و دو تا جنازه آوردند و گفتند: آقا شیخ در مسجد است و جنازه ها را گذاشتند و رفتند. من نماز را تمام کردم. تنها بودم. ترسم گرفت، خدایا، چکار کنم و از طرفی به خودم گفتم سزایت همین است چون خدا را فراموش کردی. تا ساعت چهار صبح تحمل کردم سپس بیرون آمدم و در ایوان مسجد دیدم در مسجد باز است و چند تا سگ داخل شده اند. به سختی سگ ها را فراری دادم. آیت الله قوچانی رحمه الله خودش می گویند: آن شب، شب اول قبرم بود؛ بعد می گوید: آقایان طلبه ها، دلیل این مسائل این بود که از خدا دور شدم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز از حقیقت ایمان است و ایمان در وجودش قرار دارد :

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ» در سختی ها انفاق کند. کسی که دستش تهی است و چیزی ندارد با این حال به بیچارگان انفاق می کند. کسی که مال و اموال دارد و دستش پر است اگر انفاق کند هنر نکرده است چون وضع او خوب است ولی کسی که خود نیازمند است و با این حال کمک می کند عملش ناشی از اعتقادش است. می گویند چراغی که به خانه فرض است به مسجد حرام است اما او خود نیازمند است و باز هم انفاق می کند.

مصدقش خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است. لباس مبارکش را به فقرا داد. همین کار را دختر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام کرد. لباس شب عروسیش را به فقیر داد.

وقتی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کرد: چرا دادی؟ پاسخ داد: پدر جان، من از شما یاد گرفتم. چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «فِدَاهَا أَبُوهَا»؟ زیرا این بزرگواران دارای کمالات بودند. اینها فرمودند و عمل کردند. خدا به ما هم توفیق عمل بدهد.

«وَإِنصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا، حاضری مردم را از جانب خودت انصاف بدهی یعنی هر چه را برای خودت می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چه برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدانی؟ خیلی کارها را اگر دیگران در حق شما انجام دهند بدتان می آید، می گویند: چرا دیگری با من این رفتار را کرد؟ اما خودتان این رفتار را انجام می دهید، این از ضعف ایمان است. آدم با ایمان و با حقیقت، آنچه را برای خودش می خواهد برای دیگران هم دوست دارد و آنچه را برای خودش کراهت دارد برای دیگران هم نمی خواهد و واقعاً انصاف داشتن کار سختی است.

«وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه در خیلی موارد بدل علم نیست بلکه معامله علم است. تا حق التدریس نباشد بدل علم نمی شود همه کارها پولی شده که نباید این طوری باشد علم فقه علم کلام و علم معرفه الله نباید به دنیا آلوده شوند. این ها علوم اسلامی و مقدس هستند باید از آلودگی ها محفوظ بمانند، برای خدا آموخته شوند و برای خدا یاد داده شوند.

قدیم می گفتند: منبری ها برای منبر پول نمی گیرند حالا تا قرارداد نبندند منبر نمی روند. علما می فرمودند: ای مردم، شما وظیفه دارید با جان و دل به اهل علم و روحانیون خدمت کنید و برای خدا خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و مسأله گفتن پول بدهید و ای طلاب عزیز، شما هم برای خدا منبر بروید. ما

به وظیفه عمل نکردیم و مردم هم به وظیفه خود عمل نکردند. اگر ما برای خدا صحبت کنیم دل های مردم را به سوی خدا جلب می کنیم و اگر غیر از این باشد تأثیری ندارد. علم را برای خدا یاد بگیریم و برای خدا به دیگران برسانیم اگر چنین شد ارزش دارد .

وقتی مرحوم حاج ملا- محسن فیض کاشانی رحمه الله شنید که سید هاشم بحرانی رحمه الله به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند تصمیم گرفت به شیراز برود و از ایشان تحصیل علم کند لکن در شک بود. آیت الله سید هاشم بحرانی کسی است که صاحب جواهر در باب نیت وقتی برای تقوا می خواهد مثال بزند نام ایشان را می برد. آیت الله ملا محسن فیض استخاره کرد که این آیه آمد: «لَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَفْتَقَهُوا فِي الدِّينِ» (1) با خود گفت: چشم، می روم؛ لذا برای علم این همه راه می رفتند و به همین خاطر به درجات بالا رسیدند و صاحب تألیفات بسیار گران بهایی شدند.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی رحمه الله می گوید: در اول طلبگی که درس می خواندم ضمن اینکه خیلی مراعات می کردم، به مرض وسواس مبتلا بودم. هر چه نماز با تانی می خواندم به دلم نمی نشست. در درس شیخ بهائی رحمه الله شرکت می کردم. روزی در مسجد جامع قدیم اصفهان به آقا گفتم: می خواهم نماز شب بخوانم ولی نمی توانم چون وسواس هستم. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی راهی به تو نشان می دهم که هم نماز شبت باشد هم نماز قضای تو. از این به بعد یک نماز ظهر و یک نماز

ص: 128

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

عصر و یک نماز مغرب بخوان به عنوان نماز قضا ولی قصد کن نماز شبت حساب شود.

این کار را انجام دادم تا اینکه روزی در مسجد به حال خودم گریه ام گرفت و به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عرض کردم: مولای من، آیا درست است که من در این گرفتاری باشم؟ حالی به من دست داد که نه خواب بودم و نه بیدار. دیدم وجود مقدس حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در جلوی من هستند. خودم را روی پای حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انداختم که پای آقا را ببوسم ایشان نگذاشت و فرمود: بلند شو دست آقا را بوسیدم.

جریان گرفتاری ام را به آقا گفتم و عرض کردم: اکنون نماز شب را به

دستوری که استادم فرموده است می خوانم. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: دیگر اینطور نماز شب نخوان. این نماز شب، مصنوعی است. نماز شب بخوان و وسواس نداشته باش. عرض کردم: چشم، کتابی را به من معرفی بفرمایید تا به دستور آن عمل کنم. فرمود: کتابی را به ملا- تاج محمد داده ام، برو و از او بگیر. از در دار البطیخ بیرون رفتم و به نزد ملا- تاج محمد رسیدم و گفتم: حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین فرمودند کتاب را گرفتم و خدمت ایشان آوردم و نشان دادم. فرمودند: این را داشته باش و طبق آن عمل کن.

به حال خودم آمدم دیدم نه حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و نه کتاب تا صبح گریه کردم. فردا نزد استاد رفتم. دیدم شیخ بهائی نشسته اند. گفتم: استاد، به نظرم ملا محمد تاج شما هستید؛ چون شیخ بهائی نامش محمد و معروف به تاج بود. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی، تو عالم به علوم آل محمد علیهما السلام هستی و علوم الهی و معارف دین را متحمل می شوی. فرمایش استاد اضطراب مرا از بین نبرد. بعد از درس حالم منقلب شد و دوباره به دارالبطیخ رفتم. دیدم همان

آقایی که دیده بودم آنجا است یعنی ملا محمد تاج. گفتم: آقا، دارم دنبالت می‌گردم. فرمود: ملا محمد تقی، یک سری کتاب های فقهی دارم و چون تو کسی هستی که بدان عمل می‌کنی بیا یکی از این کتاب ها را بردار. پیش خودم گفتم: همان حواله حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

به خانه ملا- محمد تاج رفتم و در کتاب خانه را باز کرد. اولین کتابی که برداشتم همان کتابی بود که آقا فرموده بود. کتاب را گرفتم و به خدمت شیخ بهائی رسیدم. کتاب را به شیخ دادم، فرمود: ما هم دنبال چنین کتابی می‌گشتیم. گفتم: این چه کتابی است؟ فرمود: این «صحیفه کامله سجادیه» است به نسخه مرحوم شهید ثانی رحمه الله که ایشان از عمید الرؤسا ابی سکو و ایشان از ابن ادريس و ایشان بلا واسطه از حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرفته اند.

خدایا به محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به دستورات را به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ، وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَدْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» (1)

از جمله مواعظی که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرمود این است که :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز است که هر کس داشته باشد، روح و حقیقت ایمان در کالبد او دمیده شده است. خوش به سعادت کسانی که این حالات در آن ها باشد. آقا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این سه عمل از حقیقت ایمان برخواسته است یعنی از جمله کسانی است که ایمان با وجودش کاملاً آمیخته شده و حقیقت ایمان را داراست، نه اینکه به صورت ظاهری بگویند مسلمان و مؤمن هستند. حال این سه عمل چیست که اینقدر مهم عمل چیست که اینقدر مهم است؟ فرمود:

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ» یکی این که انسان در سختی ها انفاق داشته باشد. آدمی که دستش خالی است و چیزی ندارد مع ذلک در همین وضع و شرایط سختی که دارد دست از انفاقش بر نمی دارد و به بیچارگان کمک می کند این انسان ایمان

ص: 131

بالایی دارد و نسبت به کسی که از وضع مالی خوبی برخوردار باشد و انفاق کند کارش خیلی با ارزش تر است. البته این آقای پولدار هم کار خوبی کرده ولی هنری نکرده است. خدا به او مال داده و الحمد لله دستش پر است، حالا چند تومانی هم به بیچاره ای کمک کرده است. این دو مورد خیلی با هم فرق دارند. قربان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بشوم که مصداق بارز آن نوع انفاق، خود وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. ایشان حتی لباس تن مبارکشان را در آورد و به فقیر داد. به این اندازه در راه خدا انفاق می کرد. دختر گرامیشان حضرت زهرا علیها السلام نیز چنین بودند. وقتی حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به ایشان اعتراض کرد که چرا لباس شب عروسی ات را به فقیر دادی؟ حضرت علیها السلام فرمود: پدر جان من از شما یاد گرفتم. خودتان لباس تتان را به فقیر دادید در حالی که لباسی نداشتید.

بینید این ها درس هایی است که واقعاً بزرگان ما به آن عمل می کردند. بی خود نبود که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به دخترش می فرمود: «فِئْدَاهَا أَبُوهَا» (1) بابا جان به قربان تو بشوم. ایشان دارای کمالات بودند. حقیقت ایمان را دارا بودند. هم برای مردم فرمودند و هم خودشان به آن عمل کردند. ای کاش که ما هم همینطور باشیم. ای کاش ما هم همینطور که می گوئیم توفیق عملش را خدا به ما بدهد که ان شاء الله در عمل هم موفق باشیم.

«وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا حاضرید مردم را از طرف

خودتان انصاف بدهید؟ یعنی هر چیزی که برای خودتان می خواهید برای دیگران هم بخواهید و هر آنچه را که برای خودتان بد میدانید برای دیگران هم بد بدانید؟ آیا اینطور هستیم؟ نه، فکر نمی کنم اینطور باشیم؛ چون در بعضی از مواقع می بینیم خیلی کارها را اگر دیگران در حق ما انجام دهند،

ص: 132

ناراحت می شویم و بدمان می آید، بلافاصله می گوئیم چرا فلانی با من این رفتار را کرد؟ اما می بینیم خودمان با دیگران همین رفتارها را داریم. این ها همه از ضعف ایمان ما است و معلوم میشود ما هنوز به حقیقت ایمان نرسیده ایم. انسان با ایمان و با حقیقت، آنچه را که برای خودش می خواهد برای دیگران هم می خواهد و آنچه را که برای خودش کراهت دارد آن را برای دیگران نیز نمی پسندد. این انصاف داشتن و مردم را به جای خود دانستن واقعاً سخت است.

«وَبَدُلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه زمانه طوری شده است که کم کم این بذل از حوزه مقدسه علمیه قم در حال جمع شدن است و دیگر بذل وجود ندارد. به جای آن، معامله علم با متعلم برقرار شده است بذل کجاست؟ الان آن حقیقت ها از بین رفته است. خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را، یادم هست در آن روزها در حوزه علمیه مشهد می گفتند: هیچ درسی در آن پول حساب نمی شود به جز درس مرحوم ادیب؛ البته علما و فقها می گفتند مسأله ای نیست اگر پول گرفته شود چون علم ادبیات است و باید با پول جلو برود اما علمی که نباید پول وارد آن شود، علم فقه و فقهات است، علم خداشناسی است، علم کلام و معرفت پروردگار است، این علوم است که نباید آلوده به دنیا شود؛ اما الان طوری شده که بسیاری از انگیزها پول شده است.

علمای قدیم به روحانیون می گفتند: زمانی که منبر تشریف می برید، پول نگیرید؛ اما حالا برخی تا قرارداد نبندند کارشان را شروع نمی کنند و منبر نمی روند. از آن طرف هم به مردم می گفتند: ایها الناس، زمانی که روحانی برایتان منبر می رود، شما وظیفه دارید با جان و دل به او خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و یا بحث علمی چیزی بدهید، برای خاطر خدا بدهید چون این آقا زحمت کشیده است. من بارها این مسأله را در منبرها تذکر داده ام و هر جایی

که بودم گفتم که عزیزان، روحانی شما برای خدا منبر بروید و ایها الناس شما هم می خواهید به آقا خدمت کنید برای خاطر خدا خدمت کنید نه به خاطر منبر. ما اگر به وظیفه عمل کردیم، اگر برای خدا بالای منبر سخن گفتیم، به خدا قسم سخنانمان به دل مردم می نشیند والله اگر برای خاطر خدا صحبت کنیم خدا آنچنان دل ها را به طرف ما متوجه می کند که دیگر نمی گذارد ما به سختی بیفتیم. چقدر خوب است انسان به دنبال علم برود، بعد این علم را برای خدا به دیگران برساند. اینجا این علم ارزش پیدا می کند. خدا رحمت کند آن مردی را که علم را یاد بگیرد تا با این علم مردم را روشن کند.

وقتی مرحوم آیت الله حاج ملا محسن فیض رحمه الله شنید که مرحوم آیت الله حاج سید هاشم بحرینی رحمه الله به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند با خودش گفت: من هم به خدمت این مرد بزرگ و سید جلیل القدر بروم تا مقداری از ایشان تحصیل علم کنم؛ اما مرد بود. مرحوم حاج ملا- محسن فیض رحمه الله در این فکر بود که آیا به شیراز بروم و یا نه؟ به ذهنش آمد که استخاره بگیرد. قرآن را برداشت و استخاره کرد. این آیه مبارکه آمد «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (1) دیوان مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) را هم برداشت و تقالی به آن زد و بعد به طرف شیراز حرکت کرد و به خدمت آن عالم بزرگوار برای کسب علم و دانش رسید. ایشان برای بدست آوردن علم این همه راه را طی کرد که تحصیل علم کند و چیزی یاد بگیرد امروز کتاب «وافی» را با این عظمت می بینید که از آثار با برکت ایشان است. خوش به سعادتش .

ص: 134

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

عبدالله بن عباس سیزده ساله بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت. این مرد چقدر در راه علم زحمت کشید. چه شد که «حبر هذه الامة» شد؟ این القاب را برای چه به ابن عباس دادند؟ از بس که به دنبال علم فقه می‌رفت ابن عباس علاقه عجیبی به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت روزی ایشان برای سر زدن به خاله اش که همسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود به خانه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت بعد از سلام و احوال پرسی، ایشان از خاله اش پرسید: خاله جان، به من بگو که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وضو گرفته یا نه؟ خاله اش گفت: نه، چطور؟ بلند شد و رفت آب آورد و آماده کرد و صبر کرد تا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد. وقتی که ایشان به خانه آمد و خواست وضو بگیرد، ابن عباس صدا زد: آقا جان، من این آب را برای وضوی شما آماده کرده ام. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ابن عباس، تو اینقدر معطل شدی تا من بیایم و این آب وضو را به من بدهی؟ گفت: بله، من خواستم که خودم این آب وضو را به دست مبارکتان بدهم. من باید افتخار کنم که آب وضوی شما را به دست مبارک شما دادم. روایت دارد یکی از جاهایی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعای خاص کرد، در اینجا بود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا آب را از دست ابن عباس گرفت، دستان مبارکش را به طرف آسمان را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ» (1) خدایا او را در دین و فقه قوی کن و در تأویل آیات او را ملا کن و همینطور هم شد.

در جایی دیگر، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ابن عباس، می‌خواهم چیزی به تو یاد بدهم که اگر از آن مواظبت کنی و این کلمات را یاد بگیری آنچه از خیر شدنیا و آخرت بخواهی در آن هست و دیگر خیالت جمع می‌شود. ابن عباس گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) آن کلمات چیست؟ فرمود: «إِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ وَإِحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ»

ص: 135

أَمَامَكَ» (1) خدا را نگه دار تا خدا تو را حفظ کند. اگر خدا را حفظ کردی و همیشه به یاد خدا بودی خدا را جلوی چشم خودت می بینی یعنی مثل آن است که در محضر مبارک خدا هستی. خدا را حفظ کن تا خدا تو را حفظ کند. همیشه خدا را مقابل خودت می بینی و کسی که خدا را مقابل خودش می بیند، دیگر دست به هر کاری نمی زند.

بعد فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ» هر گاه می خواهی از کسی سؤالی کنی از خدا سؤال کن «وَ إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» اگر از کسی کمک می خواهی از خدا کمک بگیر و به در خانه خدا برو. هر چیزی می خواهی از خدا بخواه.

به قدری مقام ابن عباس بالا رفت به قدری ترقی و رشد کرد که وقتی از دنیا رفت این جمله را محمد حنفیه پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد او گفت: «اليوم مات عالم الربّاني هذه الامة» عالم ربّانی این امت امروز از دنیا رفت.

خدا ان شاء الله همه ما را جزو علمای ربّانی قرار بدهد. استدعای من از شما این است که مقداری بیشتر به خودتان برسید. مراقب خودتان باشید. نیت هایتان را برای خدا خالص کنید. این قصه ها و داستان ها برای آگاهی ما است. توجه مان را به خدا بیشتر کنیم. به خدا قسم هر چه بخواهید خدا به شما می دهد. اگر در جایی دیدید غیر منتظره پولی به شما رسید بدانید از بالا حواله شده است.

خدایا، پروردگارا، معرفت ما را نسبت به ساحت مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر کن. خدایا ما را مشمول دعاهای این شخصیت بزرگ قرار بده.

ص: 136

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

« ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ، وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْيَاءِ،

وَ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ » (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ» سه دسته هستند که نشست و برخاست با آنها قلب را می میراند یعنی آن صفا و روحی که قلب باید داشته باشد دیگر ندارد. سه دسته کدامند؟

مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ» نشست و برخاست کردن با مردمانی که خیلی پست هستند، افرادی که خیلی ضعیف العقل هستند اگر با آن ها خیلی نشست و برخاست کنید دل انسان می میرد.

«وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْيَاءِ» نشست و برخاست با پولدارها. اگر کنار او بنشینی همه اش صحبت از دنیا می کند، صحبت از مال می کند، این هم باعث دل مردن می شود. انسان اگر در عفونت کار وارد شد اگر عفونت هم نگیرد بوی عفونت را می گیرد. وقتی در کثافت ها زیاد رفتی کم کم بوی آن را می گیری. با پولدارها

ص: 137

نشستن آلودگی دنیا را به همراه دارد. روحانیون بزرگوار نباید با آنها نشست برخاست کنند.

نمی‌خواهم بگویم که قطع رابطه کنید و آنها را راه ندهید که از روحانیت و دین فرار کنند اما اگر خیلی هم رفاقت داشته باشی و با تو خیلی زیاد نشست و برخاست کنند کم کم تو را هم از خدا دور می‌کنند مگر اینکه واقعاً هدف مقدسی داشته باشی که او را به طرف خدا بکشانی، دلش را نرم کنی و بیشتر توجه او را به ایتم و بیچارگان و مساجد و غیره جلب کنی. اگر هدفشان این باشد جداً خوب است اما اگر هدف این باشد که رفیق فلانی باشی و به او نزدیک شوی تا کم کم دست شما هم چرب شود این‌ها بسیار بد است.

«وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ» اینکه زیاد با زن بنشینند و صحبت و اختلاط کند. البته اینطور هم نباشد که به اتاق مطالعه برود و مشغول مطالعه باشد و بگذارد همسرش به حال خودش باشد. ببینید چقدر دستور زیبایی به ما داده اند یعنی زندگی را مختل نکنید؛ خلاصه اینکه، آنها ضعیف اند و صحبت کردن زیاد با آنها ممکن است آنها را اذیت کند و خود شما هم صدمه ببینید. خیلی مراقبت کنید با اغنیا نباشید، با آن‌ها نباشید، با نساء نباشید. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید زیاد نشستن با آنها قلب را می‌میراند اما گاهی بعضی برنامه‌ها به انسان نتیجه مثبت می‌دهد و قلب را زنده می‌کند. گاهی شخص خودش را به طرف طبقات ضعیف می‌برد، چرا؟ می‌گوید: مبادا مرا غرور بگیرد و با این کار تکبر را از خودش دور می‌کند.

روزی شخصی از درباریان شاه عباس به شاه عباس گفت: خبر دارید این آیت الله که می‌گویی مرجع تقلید ما است و خیلی به او می‌بالید، چه کار می‌کند؟ شاه عباس گفت: چه کار می‌کند؟ گفت: این آقا در کوچه‌ها به راه می‌افتد و با

بچه هایی که در کوچه مشغول بازی هستند بازی می کند. با آنها با زبان لطافت صحبت می کند. هر کس او را در این حالت می بیند می گوید این چه آیت الهی است. شاه عباس گفت: شما اشتباه نمی کنید؟ گفت نه. منظور آن آقا، آیت الله میرفندرسکی رحمه الله بود. سید جلیل القدر عالم ربّانی که کلیسا را به حرکت درآورد. خیلی مرد عجیبی بود که شیخ بهایی رحمه الله با آن همه مقام می گفت: من کجا و میرفندرسکی کجا.

شاه عباس قبول نکرد و گفت: این بار که آقا آمد خودم با او صحبت می کنم. روزی آیت الله میرفندرسکی به ملاقات شاه عباس آمد. شاه سر بسته به آقا گفت: بعضی از اندیشمندان و دانشمندان توجه ندارند. گاهی می بینیم با بچه ها و کودکان در کوچه ها نشست و برخاست می کنند؛ چرا مواظب خودشان نیستند؟ میرفندرسکی گفت: جناب شاه عباس بنده همیشه اینجا هستم و چنین اندیشمندانی در اینجا ندیده ام که با بچه ها اینطور باشند. تا اینطور گفت، شاه عباس گفت: شما همیشه هستید؟ میرفندرسکی گفت: بله شاه گفت: به من گفته اند شما اینطور هستید اما من قبول نکردم. آیت الله میرفندرسکی گفت: اشتباه کردید که قبول نکردید. باید قبول می کردید. این نفس انسان دارای طغیان است، اگر کمی ببیند که دستش را می بوسند و به او بله قربان، بله قربان می گویند خودش را گم می کند و این نفس باید مهار شود. وقتی میتوانیم مهارش کنیم که با بچه ها بنشینیم.

همچنین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گاه گاهی با بچه ها بازی می کرد این برای چیست؟ برای مهار کردن نفس است.

انشاء الله خداوند متعال توفیق مهار نفس را به همه ما عطا بفرماید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَّاتٌ: ... خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ. يَا عَلِيُّ لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ وَلَا يُثَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ يَا عَلِيُّ سِرٌّ سَنَّتَيْنِ بَرٍّ وَالِدَيْكَ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) در یکی از سفارشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَّاتٌ» سه چیز موجب نجات انسان می شود:

«.. خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ» ترس از خدا هم در پنهانی و هم در آشکارا. انسان در هر دو حالت از خدا بترسد.

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» انسان در تمام حالات معاش و زندگی اش میانه رو باشد یعنی افراط نداشته باشد. در حد متعادل زندگی اش را پیش ببرد. در زمانی که کار دارد و به حمدالله وضع مالی اش خوب است اسراف نکند و

ص: 140

افراط نوزد و همچنین در زمانی که فقیر و تهی دست است یعنی دستش خالی است که قهراً در آنجا دیگر نمی تواند تندروری کند؛ البته امکان دارد بعضی افراد فقیر و تهی دست باشند که خرج های ندانم کاری می کنند و ما این چیزها را در جامعه می بینیم بعضی ها در آمدشان کم است و زندگی شان کفاف نمی کند ولی وقتی پولی به دستشان می رسد اسراف می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: چه در زمانی که دارا است و چه در زمانی که تهی دست است، باید میانه روی کند .

«وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ» در زمانی که انسان خوشحال و مسرور است، عدالت را رعایت کند که طبیعتاً در زمان خوشحالی و سر دماغ بودن، انسان دوست دارد و دلش می خواهد تا حدی که بتواند روش عادلانه را پیش گیرد ولی رعایت عدالت در زمان ناراحتی و غضب سخت است؛ لذا فرمود زمانی که در حال سخط و غضب است حال اعتدال خودش را از دست ندهد .

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» (1) مبدا خدای ناخواسته وقتی از کسی ناراحت و یا از او عصبانی هستید، این ناراحتی شما را وادار کند به اینکه عدالت را کنار بگذارید. حالا که عصبانی شدید، باز مواظب باشید، آنچه را که خدا می خواهد همان را اجرا کنید. نگوئید من می خواهم انتقام بگیرم.

این موارد واقعاً جزو چیزهایی است که انسان را نجات می دهد. انصافاً اگر انسان خودش را در این مراحل مراقبت کند به مرحله نجات می رسد.

ص: 141

فرمایشات اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام که قربانشان بشوم همه واقعیت و حقیقت دارد ولی عقل ما نمی رسد.

در جمله بعدی، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) یک مسأله فقهی را بیان می کند. ایشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ» علی جان، بعد از فطام رضاعی نیست یعنی وقتی بچه به سن و سالی رسید که باید از نظر شیر خوردن از مادر جدا شود در این صورت احکام رضاع را ندارد. «فطیم» آن زمانی را می گویند که از نظر اسلام، دیگر بچه حق ارتضاع را ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم اتمام رضاع را به حولین الکاملین گرفته است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که بعد از فطام، رضاعی نیست یعنی بعد از اینکه بچه به سنی رسید که باید از شیر خوردن جدا شود، اگر بخواهد شیر بخورد دیگر رضاع نیست یعنی حکم رضاع را دارا نیست؛ چون موضوع رضاع، خودش دارای یک سلسله احکامی است. رضاع احکامی دارد چه درباره خود بچه و چه درباره دیگران و چه درباره مادر و پدر و چه برای بستگان.

ما در چه مواردی می توانیم احکام رضاع را بار کنیم؟ بر رضاعی که به مرحله فطام نرسیده باشد میتوان مسائل رضاع را بار کرد و اگر به مرحله فطام رسید، دیگر تمام شد. البته مرحوم شهیدین و هم بقیه فقها رضی الله عنه این مسأله را بیان کرده اند که آیا بعد از دو سال شیر دادن حرام می شود یا نه؟ این بحثی است که علما در مورد نهی موجود در آن نظر داده اند که چه نهی است. شاید هم از باب ارشاد باشد چون شیر بعد از فطام، استخوان بچه را بی حس می کند.

در روایات است که حضرت (علیه السلام) می فرماید اگر بچه بیش از دو سال شیر بخورد استخوان های محکم شده اش سست می شود لذا ذات اقدس حق، جلو شیر دادن

را گرفته و فرموده است که از دو سال به بالا بچه را شیر ندهند که متأسفانه بعضی ها ناآگاهند. می بینیم بیشتر از دو سال هم بچه را شیر می دهند.

«وَلَا يُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ» کسی که به حد احتلام برسد دیگر یتیم نیست یعنی کسی که در رشد احتلامی به حد جنابت رسید و محتلم شد این دیگر حکم یتیم را ندارد. این هم از باب احکام صغیر است که از نظر اسلام تا چه وقتی صغیر است؟ تا زمانی که به حد احتلام نرسیده باشد. اگر محتلم شد دیگر در مورد او یتیم صدق نمی کند. همه این احکام تا زمانی است که به حد احتلام نرسیده باشد. حالا این بحث در جای خودش مفصل است که این احتلام درباره نساء هم می آید یا فقط در مورد ذکور است. بعضی از آقایان می گویند که هر دورا می گیرد. هم دختر و هم پسر را بعضی ها می گویند: نه، در مورد پسر است و شارع حد بلوغ دختر را به گونه ای دیگر تعیین کرده است.

«يَا عَلِيُّ سِرُّ سَتِّينَ بَرِّ وَالِدَيْكَ» بعضی از پدران و مادران در پاکی و

پاکیزگی شان کاری کرده اند که بچه هایشان را بهشتی کرده اند. خوشا به سعادتشان. قدم اولی که برای ولادت بچه ها گذاشتند روی پاکی و پاکیزگی بود که همه فرزندان شان اهل بهشت می شوند. همه اهل سعادت می شوند.

در حالات مرحوم شیخ انصاری رحمه الله نقل شده است که ایشان با اینکه به درس خیلی اهمیت می داد و خیلی آدم محتاطی بود روزی برای درس نیامد. شاگرد ها گفتند: چطور شده شیخ نیامده است؟ به خودشان گفتند: حتماً حال آقا بد شده است و الا شیخ اصلاً بنا نداشت درس را تعطیل کند. شاگردان تصمیم گرفتند که به منزل ایشان بروند و خبر بگیرند. طلبه ها به طرف خانه شیخ حرکت کردند و وقتی به در منزل رسیدند ایشان را دیدند. پرسیدند: آقا چرا درس تشریف نیاوردید؟ مگر خدای ناخواسته کسالتی پیش آمده است؟

فرمود: نه، گفتند: پس چرا درس تشریف نیاوردید؟ فرمود: مشغول پرستاری از مادرم بودم. مادرم مریض شده بود و پرستاری مادرم را می کردم.

توجه کنید شیخ انصاری آنقدر به مسأله اهمیت داده اند که خودشان حاضر شده اند درس را تعطیل کنند تا پرستاری مادر را انجام دهند.

در همین عصر خودمان، مرحوم آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی رحمه الله این قضیه را نقل می کنند: ما در نجف اشرف بودیم پدرم در فوقانی خانه مشغول مطالعه درس بود و من هم پایین بودم که مادرم مرا صدا کرد که شهاب الدین، برو بالا و پدرت را صدا بزن، بگو ناهار حاضر است. (پدر بزرگوار ایشان، مرحوم آیت الله سید محمود مرعشی رحمه الله از علما نجف بود) من هم بلافاصله حرکت کردم. رفتم طبقه فوقانی که پدر بزرگوارم را صدا بزنم وقتی رسیدم دیدم پدرم همینطور که دراز کشیده بودند و مطالعه می کردند، خوابشان برده و کتاب هم روی سینه ایشان است. آیت الله مرعشی رحمه الله فرمود: من مردد ماندم و نمی دانستم چه کار کنم. آیا پدر را صدا بزنم و اطاعت امر مادر را کنم؟ می ترسم پدر از خواب بیدار شده و رنجیده خاطر شود. از آن طرف پدر را صدا بزنم ما در امر کرده است، چه کار بکنم؟

همینطور در فکر بودم پدر را بیدار کنم یا نکنم، آخر چاره ای ندیدم و رفتم لبم را گذاشتم کف پای پدرم و بنا کردم پای پدر را بوسیدن. دو سه بوسه که زدم، پدرم چشم هایش را باز کرد. گفت: آقا شهاب تو هستی؟ گفتم: بله. فرمود: چکار می کنی؟ گفتم: مادر می گویند ناهار حاضر است. آقا فرمود: پدرم در همان لحظه دستش را به دعا بلند کرد و فرمود: ای پسرم حالا که تو این قدر به پدرت احترام گذاشتی، خدا به تو در دنیا و آخرت عزت بدهد و تو را جزو خادمین اهل بیت علیهما السلام قرار دهد. بعد مرحوم آیت الله مرعشی رحمه الله می فرمود:

من این مقامی که الان دارم، به همین اندازه ای که خدا به من داده، از برکت دعای آن لحظه پدرم است.

آقایان بزرگوار، نور چشم های من، شما خیلی باید بیشتر از این ها رعایت پدر را بکنید. بعضی از مردم را می بینم خیلی به این مسأله توجه ندارند و خودشان را بالاتر از پدر می دانند.

پدر یکی از علما از عوام بود. وقتی این عالم می خواست همراه پدرش در مجلسی حضور پیدا کند از پدر جلو نمی افتاد. به او می گفتند: آقا، شما ملاً و آیت الله هستید. می فرمود: نه، پدر حقش آن قدر زیاد است که من نباید جلوی او راه بروم. واقعاً حق مطلب هم، همین است؛ چون در روایتی امام صادق (علیه السلام) در رابطه با پدر می فرماید: «لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَّيْهِمَا وَلَا تَقْدِّمُ قَدَامَهُمَا» (1) هیچ وقت صدایتان را بلندتر از صدای پدر و مادر نکنید. هیچ وقت دستتان را از ایشان بالاتر نگیرید و هیچ وقت از آنها در راه رفتن پیشی نگیرید. باور کنید بعضی ها بی سواد هستند اما از اهل علم، جلوتر هستند. خدا را گواه می گیرم بعضی از مردم در رعایت آداب و مسائل دینی از بعضی آقایان اهل علم پیشی دارند. خدا نکند دو تا اهل علم با هم قهر کنند و با هم درگیری داشته باشند. صد مرتبه بدتر از مردم عوامند. مردم عوام اگر با هم درگیر می شوند، بعد از مدتی با هم آشتی می کنند ولی خدا نکند روحانی با کسی بد بشود. نمونه هایش هست. روحانی خودش عمل نمی کند ولی بالای منبر که می رود به مردم می گوید: ای مردم، چنین باشید، چنان کنید.

ص: 145

جوانی در شب عروسی اش عروس را به خانه آورد و داخل حجله رفتند. اتاق پدرش کنار اتاق حجله بود و پدرش آنجا بود. شنید پدرش مدام سرفه می کند و از شدت سرفه نمی تواند بخوابد. جوان از اتاق عروس بلند شد، آمد بیرون و رفت داخل آشپزخانه و برای پدرش مقداری فالوده سیب درست کرد و برای پدرش برد و به او داد تا سینه اش آرام گرفت. خود جوان تعریف می کرد می گفت: تا این کار را کردم و دوباره به حجله برگشتم، یک دفعه در دلم احساس کردم که میل دارم نماز شب بخوانم در حالی که در عمرم نماز شب نخوانده بودم. بلند شدم رفتم وضو گرفتم و نماز شب خواندم و از آن شب به بعد تا الان که بیست و هفت سال از عمر من می گذرد از برکت احترام به پدرم، نماز شب می خوانم و در این بیست و هفت سال یک شب، نماز شب من ترک نشده است. خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به من و شما عزیزان توفیق شنیدن و عمل کردن به این اخبار و روایات را مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ، وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَصَرَ وَ يَعْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَسْمَعُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ يُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ» (1)

از جمله سفارشاتى كه رسول گرامى اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امير المؤمنين على (عليه السلام) فرمود اين است كه مى فرمايد :

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مى فرمايد شخص مؤمن داراى اين سه علامت است. ظاهر بيان هم اين است كه مؤمن هر سه را دارد نه اينكه يكي را داشته باشد يعنى شخص مؤمن داراى اين سه جهت است.

اول اينكه نماز مى خواند لذا «تارك الصلاة» نخواهد شد.

دوم اينكه زكات و حقوق واجبه ماليش را ميدهد حالا هر نوع واجبي كه باشد. زكات بدن، زكات اموال و يا حقوق واجبه ديگر. مؤمن آنچه را كه خدا برايش واجب مى كند ادا مى كند برخى بزرگان مى گویند: زكات همه اقسام را در

ص: 147

بر می‌گیرد چون یک معنای جامع است انسان یک گناهی کرده و می‌خواهد کفاره بدهد، آن کفاره دادن زکاتش است یا واجبی را می‌خواهد انجام دهد که در آن نصابی تعیین کرده، باز تزکیه مال است؛ فلذا زکات اسم جامعی است نه اینکه زکات فقط زکات به معنای خاص باشد. در روایات هم اشاره شده که در قرآن هر جا اسم زکات برده می‌شود آن را به معنای خاص نگیرد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: علامت مؤمن سه مورد است اگر این سه را دارد، مؤمن است و اگر یکی از این سه را نداشته باشد، معلوم می‌شود که ایمان ندارد.

سوم هم روزه گرفتن است که اهل روزه داری است زیرا نمی‌شود مؤمن باشد و روزه نگیرد. اگر عذر شرعی داشته باشد اشکالی ندارد ولی اگر عذر ندارد، مسلماً این روزه را خواهد گرفت. این نعمت - ان شاء الله - در ما هست و از خدا می‌خواهیم که این صفتها در ما باقی بماند.

«وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ» بعضی افراد حالتی دارند که همیشه می‌خواهند بار مردم را به دوش بکشند. طوری هستند که به قول ما بارکش دیگرانند. بابا، تو چرا این طوری هستی؟ تو کار خودت را انجام بده. بار خودت را بکش. چرا همیشه دنبال مردم هستی؟ چرا بارشان را تو به دوش می‌گیری؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: انسان متکلف کسی است که خودش را همیشه به درد سر میاندازد همیشه گرفتار است.

علامت انسان متکلف، سه چیز است :

اول اینکه هر وقت به انسان میرسد بنا میکند به تملق کردن. وقتی نزد انسان می‌آید شروع می‌کند به تملق کردن حتی گاهی می‌بینی یک چیز ارزشمندی را وسیله تملق قرار می‌دهد.

می‌بینی یک تفسیر مفصلی را نوشته که مجلل هم هست اما این تفسیرش را بهانه برای دنیا قرار داده است و آن را برای پادشاه فرستاده که او خوشش بیاید و از

اینجا بتواند منصبی را از دست او بگیرد. از جمله تفاسیر که برای دنیا نوشته شد تفسیر یکی از علما است که مرکز رجوع هم می باشد و تفسیرش مورد عنایت است. انسان زحمت کشیده ای بود ولی همین تفسیر را وسیله دنیا برای خودش قرار داد که آن تفسیر «بیضاوی» است. در حال حاضر یکی از تفاسیر مشهور بین شیعه و سنی است ولی این تفسیر بیضاوی چرا به این اسم معروف شد؟ به خاطر همین کارش بود. این کتاب تفسیر را نوشت و انصافاً زحمت هم کشید و خیلی خوب نوشت اما این تفسیر را برای سلطان وقت نوشت که وقتی سلطان، تفسیر را نگاه کرد و خواند، خیلی خوشش آمد و نامه نوشت که ای صاحب تفسیر، اگر چیزی از من می خواهی طلب کن چون از این تفسیر خوشم آمده است.

صاحب تفسیر بلافاصله نامه ای به پادشاه داد که اگر بنا است واقعاً شما پاداشی برای این عمل به من بدهید، من یک خواهشی از شما دارم اگر می شود مرا به عنوان قاضی در منطقه بیضاو منصوب کنید که در آنجا قاضی شوم. سلطان وقت هم دید که این آقا خیلی به درد منصب قضاوت نمی خورد، حالا اطلاعاتش به اندازه کافی نبوده یا تجربه کاری نداشته است، نمی دانم. پادشاه یک مدتی حرف این آقا را پشت گوش انداخت و نادیده گرفت. صاحب تفسیر وقتی دید خبری

نیست نزد آقا شیخ محمد کامیجانی رفت که مقرب درگاه پادشاه بود. رفت و گفت: حضرت آقا، شما کاری برای ما بکنید. ایشان هم گفت: چه کار کنم؟ گفت: شما بروید و پادشاه را راضی کنید که قضاوت را برای ما امضا کند.

شیخ محمد در یک شب جمعه ای نزد شاه رفت و به ایشان گفت: ببخشید، من مطلبی می خواستم به شما بگویم. شاه گفت: بگو. گفت: این بنده خدا صاحب تفسیر، آمده و خواهش می کند یک قطعه زمین از زمین های جهنم را به او بدهید. شاه فهمید و گفت: آقا شیخ محمد، مثل اینکه حق آقای بیضاوی را می خواهی؟ گفت: بله، ایشان پیش من آمده و به من متوسل شده است. شاه

گفت: خیلی خوب، به او می دهیم. ما می خواستیم او را به آتش جهنم نفرستیم. اگر دلش می خواهد برود مهم نیست. می خواهیم بگویم شما ببینید، انسان گاهی در بحث دنیا به جایی می رسد که ممکن است اهل جهنم بشود.

خدا مرحوم امام را رحمت کند. ایشان کتابی نوشته اند در «آداب الصلاة». در آنجا تقسیم بندی هایی برای علما می کند. ایشان خیلی با قلم خوب و زیبا در رابطه با آن آقایانی که منکر کرامات و مقامات علما هستند، نوشته اند: بعضی از این علما اعتقادشان آن طوری که باید باشد، نیست. مثلاً قبول نمی کنند مرحوم بحر العلوم و دیگر علماء رحمه الله دارای کراماتی بوده اند. ایشان می فرمایند: یک عده از آقایان هستند که از حالاتشان می فهمیم که مقام علم را انکار نمی کنند. مقام عرفان و معرفت را واقعاً قبول دارند و می گویند که واقعاً اگر عالم، عالم باشد و اهل عمل باشد، هیچ اشکالی ندارد دارای کراماتی باشد، اشکالی هم ندارد که کفش جلوی پایش جفت بشود، اشکالی هم ندارد دستش را بلند کند و یک حاجتی از خدا بخواهد و خدا آن را مستجاب کند، این را قبول دارند اما مراقبت و مواظبت نمی

کنند که خودشان به کمال رسند و به مقام عرفانی دست پیدا کنند. ایشان می فرماید: این دسته از علما همانند آن مریض هایی هستند که خودشان قبول دارند که مریض هستند، خودشان هم می گویند که مریضیم ولی آنقدر حرص شکم دارند که نمی توانند جلوشکمشان را بگیرند و مدام در حال خوردن هستند. بابا، تو که می دانی مریضی، چرا اینقدر می خوری؟ این دسته از علما این طوری هستند که می گویند مریضیم ولی حال خودشان را مراقبت نمی کنند که به آن مقام برسند.

اما دسته دیگری از علما، کسانی هستند که درس می خوانند و زحمت می کشند و ملا می شوند ولی ملایی که فقط الفاظ و اصطلاحات را یاد گرفته و وقتی صحبت می کنند می بینی با الفاظ بازی می کنند یک جمله ای که پر از الفاظ و

اصطلاحات است درست می کنند. یک مشت اصطلاحات جمع کرده و تحویل مردم می دهند که دل های مردم بیچاره را به زنجیر بکشند. این دل هایی که جایگاه خدا است را محل تاخت و تاز خودشان می کنند. نمی دانند که این دل ها محل خدا است و مأوای پروردگار عالم است.

بعد می فرماید: این گونه افراد، آن هایی هستند که برای ارشاد کردن فقط به دنبال اغنیا هستند. فقرا را ارشاد نمی کنند و به دنبال پولدارها و سرمایه دارها می روند و آن ها را ارشاد می کنند و این هم به خاطر این است که می خواهند به دنیا برسند.

می فرماید: می دانید این دسته مثل چه کسانی هستند؟ مثل مریض هایی هستند که خودشان می دانند مریض هستند ولی خودشان را به جای اطبا و طبیب جا می زنند. خودش مریض است اما می گوید من دکترم، بابا، تو که خود مریضی، چه دکتری هستی؟ فرمود: این ها هستند که جامعه را به هم میریزند؛ چرا؟ زیرا همیشه به فکر نام و نشان و شهرت هستند. به این افراد نمی شود گفت انسان، برای اینکه مردم مؤمن و بیچاره را اسیر کرده اند برای یک مشت الفاظ. هیچ وقت دنبال واقعیت و حقیقت ها نیستند. آقایان، نور چشم های من، مواظب باشید. شما عزیزی که در بساط علم قرار گرفته اید، مراقب باشید جزو این مصادیق نباشید.

«وَيُعْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی پشت سر شما قرار می گیرد، بنا می کند به غیبت کردن ای بابا، تو الان دنبال این آقا بودی و تملق او را می کردی برایش پول درمی آوردی. چرا این طوری شدی؟ نگاه کنید باز هم بارکش دیگران شد. آنجا تملق می کرد و بارکش بود و با تملق کردن پول درمی آورد و خودش را از آقایی بیرون می آورد که خداوند می فرماید: تو آقایی، تملق نکن. اینجا هم که پشت سرش قرار گرفته است چه کار می کند. پشت سرش هم بنا می کند به غیبت کردن. باز با غیبت کردن بار آن آقا را به دوش می کشد، لا اله الا الله.

«وَيَسْأَلُ مَتَّ بِالْمُصِيبَةِ» اگر هم مصیبتی پیش بیاید، بنا می‌کند به شماتت کردن که بله، سزای فلانی این بوده است. ای داد، ای بیداد، چرا این حرف را می‌زنی و چرا اینطور قضاوت میکنی؟

«وَلِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» شخص ظالم سه نشانه دارد:

«يَقْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ» اگر ظالم و ستمگر در مقابل فردی قرار بگیرد که از خودش پایین تر است، سعی می‌کند که زورگویی کند و به هر صورت به او غلبه داشته باشد و طرف را بیچاره کند.

«وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ» و اگر در مقابل بالاتر از خودش هم قرار بگیرد سرپیچی می‌کند. بنده درستی نیست کارگر درستی نیست با عصیان و سرپیچی کردن زور می‌گوید.

«وَيُظَاهِرُ الظُّلْمَةَ» شخص ظالم با چه کسی می‌خواهد بگردد؟ قهراً به دنبال هم نوع خودش می‌رود. همیشه افرادی که خیلی ظلم دارند، تظاهر می‌کنند.

انسان با این سه علامت می‌فهمد که طرف مقابلش ظالم است و می‌خواهد ظلم و زورگویی کند یا نه؛ پس - ان شاء الله - در زندگیمان مواظبت کنیم و در برنامه‌های کاریمان دارای این صفات رذیله نباشیم. خدای ناخواسته، کاری نکنیم که جزو این دسته افراد باشیم نصایح پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اختصاص به طایفه و دین خاصی ندارد چه اهل علم باشند و چه غیر اهل علم، منتها ما اهل علم، سزاوارتر به قبول کردن و عمل نمودن هستیم.

یادتان هست فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که فرمودند اگر همه مردم تقوا داشته باشند و نزدیک گناه نروند، خیلی خوب است ولیکن چقدر خوب است که علما و اهل علم دنبال این کارها نروند. واقعیت این است صفاتی را که آقا بیان می‌کنند من و شما باید بیشتر به آن‌ها عامل باشیم. خداوند ان شاء الله توفیق عمل به این روایات را به ما مرحمت بفرماید. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أَنْتَمَنَ خَانَ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) علامات را برای شناخت شخص منافق به وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرموده اند که در ادامه به آنها اشاره می شود :

«إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ» انسان منافق این طوری است که اگر حرف می زند و صحبت می کند دروغ می گوید. انسان نمی تواند به حرف هایش اطمینان کند. صحبت های زیادی هم می کند ولی دو تا جمله راست از آن در نمی آید. حرف هایی می زند که ریشه ندارد. این ها عمل نفاق است. انسان باید حرف را در حدودی بزند که راست باشد و واقعیت داشته باشد. چرا انسان خدای ناخواسته صحبت هایی کند که واقعیت نداشته باشد؟ متأسفانه بعضی از عزیزان را می بینیم که گاهی می نشینند و صحبت هایی می کنند که هیچ واقعیت خارجی ندارد .

حالا یا تعریف از خودش است یا تعریف از یک شخصی است. مطالبی را می گوید که وقتی شنونده می شنود باور کردن برایش سخت است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم)

ص: 153

می فرماید این نفاق است. ان شاء الله سعی کنیم اینطور نباشیم. در حرف زدن ها عین واقعیت را بگوییم. از خودمان چیزی اضافه و کم نکنیم.

در قدیم خیلی به بیان مسأله اهمیت می دادند، مخصوصاً در بیان اخبار و روایات خیلی دقت می کردند. عین کلام امام (علیه السلام) را بیان می کردند حتی یک واو را کم و زیاد نمی کردند. هر چه از امام (علیه السلام) آمده بود همان را می گفتند؛ حتی در سلسله سند مواظب بودند یک کلمه کم یا زیاد نشود. در معنا کردن بسیار دقت می کردند. در گذشته منبرها این طوری بود. اینطور نبود که هر کسی منبر برود. حالا بعضی ها منبر می روند و می گویند: بله، فرمایش امام (علیه السلام) این است و من نقل به معنا کردم. چرا نقل به معنا کردی؟ چرا کلام امام (علیه السلام) را این طوری نقل کردی؟ چرا این بلا را بر سر کلام معصومین علیهما السلام درآوری؟ ما این کارها را خیلی می کنیم ولی قدیم الایام این طوری نبود. منبری ها عین کلام و تمام کلام امام (علیه السلام) را می خواندند چرا که نمی خواستند پایشان از این مرزها بیرون برود.

عزیزان روحانی، هر وقت که حرف می زنید صحبت می کنید منبر تشریف می برید یا برای کسی می خواهید مطلبی را تعریف کنید یا از آقایی می خواهید تعریف کنید، درباره اش کم و زیاد نکنید. در حدی که واقعیت دارد، از او تعریف کنید. در حدی که واقعاً واجد آن صفات است تعریف کنید نه اینکه خدای ناخواسته برای بلند کردن یک فردی یا زمین زدنش چنان طرف را بالا ببرید که شایسته آن نیست و پی ببرند که تو دروغ می گوئی یا چنان بلایی به سرش بیاوری که نتواند بلند شود. این کارها خیلی اشتباه است.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس که این کارها را می کند، منافق است. شما که منافق نیستید. هر وقت قصد دارید حدیث بخوانید یا می خواهید صحبت کنید، حرف راست بزنید. بدانید اگر بنا است صحبت ها اثر داشته باشد حرف راست بیشتر اثر می کند.

«وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ» نشانه دوم منافق این است که اگر وعده می دهد، به وعده اش اهمیت نمی دهد. یا وعده ندهیم یا اگر وعده دادیم، به آن عمل کنیم. وقتی قرار می گذاری سر ساعتی پیش آقای، رفیقی، دوستی بروی، چرا نمی روی؟ این علامت نفاق است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس وعده دهد و انجام ندهد منافق است. ببینید چقدر به نفاق نزدیک هستیم. یا اصدا وعده حق ندهید و یا اگر وعده دادید دیگر مخالفت نکنید.

در روایت دیگر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مرد آزاد است تا زمانی که وعده نداده باشد. اگر وعده داد دیگر آزاد نیست لا اله الا الله، یعنی چه؟ یعنی تو در گرو حرف و وعده ات هستی. تو دیگر بنده شدی. تویی که وعده دادی فلان ساعت با رفیقت باشی، تو دیگر آزاد نیستی تو الان بنده این قولی هستی که داده ای. ببینید آقایان، قول دادن حریت انسان را می گیرد. خواهش می کنم دقت کنید. مواظب باشید. گاهی می بینم بعضی از آقایان قول می دهند ولی عمل نمی کنند. بعضی مواقع حرف هایی می زنند و عمل نمی کنند. چرا این کارها را می کنید؟ قول دادی فلان موقع بروی، طرف نشسته و منتظر تو است که آقا بیاید. هر چه چشم انتظاری می کشد که تو بروی، آخر نمی روی آیا در برابر وقت این بنده خدا مدیون نشده ای؟ حتماً مدیون شده ای چرا وعده دادی و نرفتی؟ عمر او برای تو هدر رفت. اگر نمی توانستی بروی باید اطلاع می دادی و نمی گذاشتی وقتش بیهوده بگذرد.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: این که خداوند متعال در قرآن می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (1) آیا این فرد همان حضرت اسماعیل، فرزند حضرت ابراهیم (علیه السلام) خلیل الرحمان است؟ آیا این همان حضرت اسماعیل (علیه السلام) ذبیح الله است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، او نیست بلکه یک

ص: 155

پیغمبر دیگری بوده است. ایشان با یک نفر قول و قراری گذاشت. این پیغمبر خدا (علیه السلام) در آبادی و محل خودش منتظر آن آقا بوده است. آن شخص نیامد و در واقع یادش رفته بود، بیاید. الله اکبر، خدا می خواهد گاهی به افرادی به خاطر یک ویژگی مقامی بدهد. آن بنده خدا یادش رفته بود که به آقا قول داده فلان ساعت با هم باشند. پیغمبر خدا (علیه السلام) در آنجا هر چه ماند این آقا نیامد؟ نقل می کنند که حضرت اسماعیل (علیه السلام) تا یک سال ماند. الله اکبر، بعد آن بنده خدا یک روز از همان جا گذر کرد که دید جناب حضرت اسماعیل (علیه السلام) آنجا ایستاده است. گفت: چرا شما اینجا ایستاده ای؟ حضرت اسماعیل (علیه السلام) سلام کرد و گفت: مگر قول نداده بودی بیائی اینجا؟ من همچنان سر قولم بودم و اینجا ماندم. آن بنده خدا گفت: ای داد، ای بیداد، یادم رفته بود؛ لذا خدا این مقام را به حضرت اسماعیل (علیه السلام) داده است که در قرآن آن آیه در مورد ایشان آمده است.

این ها یک نمونه هایی است که خدا در تاریخ برای ما گذاشته است تا به ما بگوید من اینطور بندگانی را هم دارم. بیاید ما هم اینطور باشیم. از خودم گرفته تا شما فرقی نمی کند. اگر وعده دادید وفا کنید. اگر ما هم به شما شما وعده دادیم باید وفا کنیم. این ها یک واقعیت هایی است که ما متأسفانه فراموش کرده ایم. خیلی باید مراقب باشیم چرا که منافق هر وقت وعده می دهد مخالفت می کند.

«وَ إِذَا اتُّمِّنَ حَانَ» انسان منافق کسی است که اگر امانت هم به او بدهی، خیانت می کند. آقا، چرا خیانت می کنی؟ شما دیگر چرا؟ حالا اگر غیر روحانی خدای ناخواسته خلاف کرد می گوئیم نادان بوده است اما شما که آقا و بزرگواری، شمایی که می خواهی پیشوای مردم شوی، چرا امانت دار نیستی؟ من و شما باید خیلی مواظب باشیم، به امانت هایی که دستمان می آید خیانت نکنیم. خیلی باید مراقب باشیم که این امانت ها را رعایت کنیم. مبادا انسان بی توجه بشود.

بزرگان دین ما در اثر مراعات کردن این چیزها به مقامات عالیہ رسیدند. ما از بعضی ها چیزهایی می شنویم که شرمندہ می شویم. گفتیم شما دیگر چرا این کارها را می کنید؟ شما امین مردم هستید. می خواهید «أَمْنَاءُ اللّٰهِ فِی اَرْضِہِ» شوید. اگر می خواهید چنین باشید، باید خیلی مواظب باشید وقتی برای تبلیغ می روید شما را دعوت می کنند و منزل افراد می روید امین باشید. نسبت به ناموس و اموال مردم مردم امین باشید. خدای ناکرده اگر یک نفر در جنگل آتش بیاندازد، جنگل با آن عظمت آتش می گیرد. در بعضی از مواقع نمی توانند آن را خاموش کنند. نکند خدای ناکرده عملی از ما سر بزنند که به آبروی روحانیت لطمه وارد کند. اگر یک نفر در جنگل سبز و خرم روحانیت آتش بیاندازد، همه را آتش می زند.

خدا مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند. قبل از اینکه مسجد اعظم ساخته شود ما در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در درس ایشان شرکت می کردیم. آقا در آنجا درس می فرمود. ایشان برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله مؤسس حوزه علمیه قم احترام خیلی عجیبی قائل بود. ایشان بحث صلاة را می گفت و وقتی می خواست به مرحوم حائری رحمه الله اشکال کند اول می نشست و می فرمود: آقایان طلبه ها بدانند این کتاب الصلاة حاج شیخ، بسیار کتاب خوبی است، بسیار عالی است. واقعاً این مرد زحمت کشیده است و از ایشان تعریف می کرد. بعد می فرمود: ما بعضی از مسائل بیان شده ایشان را نمی فهمیم. می خواهیم نفهمیدگی های خود را بگوییم.

آقایان یاد نمی رود، یکی از بزرگان پای درس آقای بروجردی رحمه الله نشسته بود و به قبر مرحوم حاج شیخ عبد الکریم رحمه الله تکیه داده بود و درس گوش می داد. یک دفعه دیدیم آقای بروجردی صدا زد: آقا، آقا. آن بنده خدا متوجه نشد. آیت الله بروجردی فرمودند: آقای که به قبر حاج شیخ تکیه زده ای، تو

می دانی این قبر کیست؟ طلبه باید اینطور باشد؟ فرمود: هیچ وقت به قبر بزرگان تکیه ندهید. این طوری احترام کردند که به این مقام رسیدند.

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله برای حاج نصر الله خلخالی رحمه الله در نجف پول فرستاد و فرمود: این پول را بگیرید و طلبه های نجف را امتحان کنید. هر که امتحانش خوب بود، به او پول نان بدهید؛ چون در نجف رسم بود نان می دادند. آقا شیخ نصر الله، برنامه امتحان را در نجف پیاده کرد. از طرف مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اعلام کرد طلاب بیایند و امتحان بدهند و نان بگیرند. به محض این که اطلاعیه را در مدرسه زدند مرحوم آیت الله العظمی

استهباناتی رحمه الله که از مراجع نجف بود بلافاصله اطلاعیه داد که امتحان کردن طلبه ها حرام است و نباید امتحان بدهند تا این را گفتند، آمدند آقا به شیخ نصر الله اطلاع دادند که جریان این است. ایشان فرمود: خب بگوید آیت الله العظمی استهباناتی طلبه ها را برای شهریه دادن امتحان نکند و بلافاصله ایشان با مرحوم آیت الله بروجردی در ایران مخابره کرد که حضرت آیت الله جناب آقای استهباناتی امتحان کردن طلبه را حرام کرده اند چه کنیم؟ آقا فرمودند: این کار را نکنید. وقتی مرجع بزرگوار فرموده اند که حرام است، انجام ندهید. از این قضیه چند صبحی گذشت تا اینکه روزی یکی از علمای نجف به قم و محضر آیت الله بروجردی آمد و برای اینکه آیت الله بروجردی خوششان بیاید بنا کرد طعنه زدن که بله، حضرت آیت الله، بعضی از آقایان نمی دانند چه کار کنند. کارهایی می کنند که نسبت به شما چنین و چنان است. آقا هم فرمودند: خیال می کنی با این حرف هایت من را خوشحال می کنی؟ این اعتقاد را داری؟ آن مرجع، صاحب فتوا است و خودش اختیار دارد. هر چیزی که گفته، درست است.

ببینید، ما باید به یکدیگر احترام بگذاریم .

خدایا به ما لیاقتی که می خواهی مرحمت بفرما. خدایا، توفیق خدمت و بندگی بیش از این به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، الْعَيْسُ فِي ثَلَاثَةِ دَارِ قَوْمَاءَ، وَجَارِيَةِ حَسَنَاءَ، وَفَرَسِ قَبَاءَ يَا عَلِيُّ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بَيْتٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ. يَا عَلِيُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ الْعَيْسُ فِي ثَلَاثَةِ» خوشی زندگی دنیا در این سه چیز است یعنی اگر کسی واجد این سه چیز باشد از نظر دنیایی، در عیش و راحتی است. البته از این روایت بر نمی آید که انسان را ترغیب یا تشویق به این کار کند بلکه صرفاً در مقام بیان اسباب خوشی ظاهری دنیا است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید عیش در دنیا در این سه چیز است. افرادی که دنیا دارند و می خواهند در ناز و نعمت باشند ناز و نعمتشان در این سه چیز تبلور می کند:

«دَارِ قَوْمَاءَ» کسی که خانه وسیعی داشته باشد که الان باید حسرت داشتن خانه را خورد. آپارتمان ها جای خانه های بزرگ را گرفته اند. نه حیاطی، نه صمیمیتی. وضع و روزگار به این سو کشیده شده است و با این اوضاع، دور اولی را باید خط بکشیم. در روایت دیگری حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: از خوشبختی انسان

ص: 159

این است که خانه وسیع داشته باشد چون خانه وسیع داشتن روحیه انسان را باز می کند و نوعاً بخشی از ضعف اعصاب ها در این دوره مربوط به همین فشردگی مکان ها است. خانه و مکانی که در آن زندگی می کنیم خیلی بر روحیه اثر می گذارد .

«وَ جَارِيَةَ حَمْدَانَ» یکی از خصوصیات دنیا داشتن جاریه زیبا است یعنی داشتن زن زیبا جزو چیزهایی است که مرد با داشتن آن، احساس عیش و راحتی می کند .

«وَ فَرَسٍ قَبَاءٍ» یعنی اسبی که هم تیز رو و هم پیشتاز است و از همتایان خودش جلو باشد که منظور مرکب و سواری تیز رو است که به اسب اشاره شده است. این سه علامت عیش دنیا است.

«يَا عَلِيُّ، وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بَثْرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ» بعد آقا قسم یاد می کند: ای علی، به خدا قسم اگر فروتن و انسان متواضع در ته چاه هم باشد و مشیت الهی تعلق بگیرد خداوند بادی می فرستد و آنچنان او را بالا می برد که از همه خوبانی که در آن دولت و در آن کشور هستند بالاتر رود حتی دولت هایی که بد و شر هستند. وقتی خدا بخواهد می تواند یک چنین قدرتی به فرد بدهد. این قدرت، قدرت الهی است.

کسی که در کنار ما بود و با ما راه می رفت و مردم خیلی نظری به او نداشتند و او را یک شخص عادی می دیدند یک دفعه خدا مقام او را بسیار بالا می برد و در زمانی که حکومت ظالمانه روی کار است خدا او را در رأس کار قرار می دهد مثل جریان اول انقلاب ما و حرکت های مرحوم امام رحمه الله. خود حقیر روزهایی با ایشان بودم بارها می شد در کوچه که راه می رفتیم مردم عادی از کنار ایشان رد می شدند و سلام هم نمی کردند یعنی از دید مردم، ایشان در آن زمان، خیلی فرد عادی بود اما وقتی مشیت خدا به ایشان تعلق گرفت ببینید ایشان را در همان دولت اشرار تا کجا برد.

مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله در نجف اشرف درس می خواندند و چون سر و صورت ایشان ژولیده و به هم ریخته بود وقتی می خواستند مثلاً از

جایی رد شوند خیلی او را تحویل نمی گرفتند آرام آرام که خدا وزنه علمی او را افزایش داد به جایی رسید که وقتی ایتالیا به ایران حمله کرد و از طرف شمال روس ها و از طرف جنوب انگلستان حمله کرد ایشان نامه ای برای کشورهای عرب و عجم نوشت که بر همه مسلمان ها واجب است که دولت کفر و اروپایی را از بلاد اسلام بیرون کنند. وقتی نامه ایشان به دست سران کشورها رسید یک بسیج عمومی درست شد و ملت های زیادی از عراق و ایران و دیگر کشورها حرکت کردند حتی آقا زاده مرحوم سید محمد کاظم به نام سید محمد طباطبایی هم حرکت کرد و در یک حمله، چهار هزار نفری از متجاوزان را از پا آوردند که متأسفانه در آن حمله، آقا زاده خود حضرت آیت الله شهید شد.

وقتی که خواستند جنازه ایشان را به نجف بیاورند تردید می کردند که حالا چه کسی برود و به آقا خبر شهید شدن پسرش را بدهد. هیچ کس زیر بار بیان این خبر نمی رفت تا اینکه وقتی چاره ای ندیدند گفتند: ما به آقا خبر نمی دهیم فرزند شما شهید شده است بلکه جنازه را می بریم و در صحن مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) می گذاریم، بعد یک نفر را به دنبال آقا می فرستیم که به ایشان بگوید تشریف بیاورد بر جنازه ای نماز بخواند که ولایتش بر عهده ایشان است. جنازه را آوردند و در وسط صحن مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) گذاشتند. از آن طرف

هم محضر آقا رفتند و گفتند اگر زحمتی نیست برای نماز بر جنازه تشریف بیاورید که ولایتش بر عهده شما است. تا ایشان این حرف را شنید بدون اینکه ناراحتی خاصی را بروز دهد فرمود: «انا الله و انا الیه راجعون» و به شهادت فرزندش پی برد. بعد آمد و بر جنازه فرزندش نماز خواند؛ اما ببینید که این ماجرا از کجا شروع شد و به کجا رسید. سید به چه مقامی نزد خدا رسید.

الان برای ذات اقدس حق کاری ندارد که بخواهد آمریکا را از پا در بیاورد اما به شرطی که من و تو اهلش باشیم. ما هنوز بنده شایسته نشده ایم. شاید ما مستحق تنبیه باشیم و گرنه آمریکا کیست؟ ابر قدرت چیست؟ در مقابل

حضرت حق، سلاح و اسلحه چه معنا دارد؟ به شرطی که اول خود را درست کنیم که اگر دستمان را به طرف خدا بلند کردیم بر نگرود.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جمله دیگری را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان می کند که ان شاء الله مراقب باشیم از مصادیق آن نباشیم:

«يَا عَلِيُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» هر کس خودش را به غیر مولای خودش نسبت دهد لعنت خدا بر او باد یعنی ای بی انصاف، تو بنده خدا هستی نه بنده زن، پول و اسکناس، مقام، چرا از بندگی خدا دست برمی داری؟ عزیزان، مگر بنده بودن به چیست؟ بنده به چه کسی می گویند؟ کسی که چشم بسته بگوید چشم و خودش را تسلیم افراد کند، کسی که آنقدر تسلیم خانم و بچه هایش است که گاهی به دینش هم ضربه می خورد آیا این شخص بنده آن ها نیست؟

مرحوم امام رحمه الله می گفتند: مراقب باشید این مقام و پشت میز نشستن ها شما را نگیرد بالاترین مستی، مستی مقام است. از امام حسن (علیه السلام) سؤال کردند: یابن رسول الله، چه چیزی بیشتر از همه انسان را مست می کند؟ فرمود: مقام از شراب هم انسان را بیشتر مست می کند؛ اما گاهی می بینیم آقای روحانی و اهل علم، پشت میز نشسته و خودش را گم کرده است وقتی افراد نزدش می روند اصلاً اعتنا نمی کند. وقتی روحانی خودش را گم کند دیگر از غیر روحانی چه انتظاری داریم؟

ان شاء الله شما عزیزان، در هر پست و مقامی که هستید احترام ها را حفظ کنید اما باید تعادل داشته باشید. در باب قضاوت هم فرموده اند که قاضی باید با هر دو طرف یک طور برخورد کند. نفرموده اند احترام نکنند بلکه شرح لمعه را ببینید، فرموده اند که باید هر دو طرف را محترم بدارد ولو یک طرف دعوا فامیل و یا دوست او باشد و توجه به هر دو باید برابر باشد. اینطور نباشد که به یک طرف بگوید قربان شما، مخلص شما، اما به طرف دیگر بی اعتنایی کند.

ان شاء الله عنایت داشته باشیم که مشمول لعنت خدا قرار نگیریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلَّفَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ. يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِدِّجُنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةُ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا اخْدُمِي مَنْ خَدَمَنِي وَأَنْعِبِي مَنْ خَدَمَكَ يَا عَلِيُّ إِنَّ الدُّنْيَا لَوْ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ... يَا عَلِيُّ، أَيْنُ الْمُؤْمِنِ الْمَرِيضِ تَسْبِيحٌ وَصِدٌّ بَاحُهُ تَهْلِيلٌ وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ وَتَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ عُوْفِيَ يَمْشِي فِي النَّاسِ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلْبٍ يَا عَلِيُّ لَوْ أَهَّيْتُ يَدِي إِلَى كُرَاعٍ لَقَبَلْتُ وَلَوْ دُعِيْتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ» (1).

در حدیث شریفی، وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلَّفَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ

قَدَّمَ» هر گاه کسی می میرد مردم می گویند: اموالش چه بوده است؟ سرمایه اش چقدر است؟ برای

ص: 163

فرزندانش چه گذاشته است؟ اگر ببینند که وضع خوب است، می گویند: به به، خوش به سعادتشان، بچه ها چه پول مفتی بدست آوردند، اگر هم وضعش خوب نباشد، می گویند: ای داد و بیداد، بیچاره ها از گرسنگی نمی رند؟ مردم اینگونه هستند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) متعلق «مَا خَلْفَ» را بیان نکرده است. ممکن است به لحاظ مال

باشد که بیشتر این تعبیر استفاده می شود زیرا در بعضی از روایت ها به جای این کلمه «ما ترک» آمده است ولی اگر مطلب را مطلق گرفتیم معنای «ما خلف» این است که چه چیزی از خود بجای گذاشته است از مال و اولاد و موارد دیگر، علی کل حال، مردم نسبت به ما ترک فرد صحبت می کنند ولی نگاه ملائکه به این است که چه چیزی پیش فرستاده است و برای آن دنیای چه چیزی فرستاده است.

«يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِدْرٌ لِّلْمُؤْمِنِ وَجَنَّةٌ لِّلْكَافِرِ» دنیا برای مؤمن زندان می باشد. انسان مؤمن در دنیا آسایش ندارد و همیشه گرفتار است، در اذیت و آزار است و آسایش و راحتی ندارد در خیابان راه می رود ناراحت می شود، افراد را می بیند، ناراحت میشود مسجد می رود ناراحت می شود، حرم می رود ناراحت می شود، هر جا که می رود با یک سلسله گناه و معصیت برخورد می کند. برای شخص با ایمان خیلی سخت است کسی که اعتقاد به خدا دارد وقتی حرکت های دیگران را می بیند خیلی برایش سخت است.

مؤمن محب خدا است. واقعاً انسانی که با ایمان است زندگی دنیا برایشان سنگین است مثل اینکه شما یکی را واقعاً دوست دارید، جداً به او علاقه دارید وقتی دیگران جلو چشمتان به او چوب یا سنگ می زنند چقدر برای شما سخت می شود می گویی: ای وای، چرا دوست مرا اذیت می کنند؟ چقدر کتکش می زنند؟ چقدر برای شما سنگین و ناگوار است؟ حالا واقعاً کسی که

خدا را دوست دارد و محب خدا است وقتی می بیند بندگان خدا اینقدر گناه می کنند ناراحت می شود .

در روایات برخورد با منکر به سه دسته تقسیم شده است: اول اینکه مؤمن عملاً جلوی گناه را می گیرد؛ اگر نتوانست با زبان جلویش را می گیرد و نصیحت می کند، اگر با زبان هم نتواند جلویش را بگیرد حتماً از آن شخص انزجار پیدا می کند و ناراحتی را در دل نگه می دارد این معنای زندان بودن دنیا برای مؤمن است یعنی در زندگی راحتی ندارد که آب خوش گواری از گلویش پایین برود، آب را با غصه می خورد.

اما برای کافر چطور؟ او خیلی آزاد برخورد می کند. می گوید هر چه می خواهد بشود. هر کس هر کاری بکند می گوید به من چه، به من ربطی ندارد، این دوروز دنیا می خواهم راحت باشم چرا غصه دیگران را بخورم. فقط پتورا روی سر خودش می کشد برایش مهم نیست که رفیقش که کنارش خوابیده است سرما بخورد یا نخورد، می گوید هر چه می خواهد بشود اما مؤمن این نیست، می گوید کاری کنم که نه خودم سرما بخورم و نه رفیقم.

روزی شخصی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) پرسید: آیا این روایت درست است که:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» حضرت (علیه السلام) فرمود: بله. شخص گفت: پس چرا من که کافر هستم الان در فشار و سختی هستم اما شما که یکی از مؤمنین هستی خیلی راحت سوار بر مرکب حرکت می کنی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: تو راست می گویی اما خبر نداری، اگر بدانی خدا برای مؤمن بعد از مرگش چه ذخیره هایی کرده و چه جایگاهی برایش منظور کرده است متوجه می شوی که اینجا واقعاً برایش زندان است و اگر بدانی خدا برای کافر چه برنامه ای قرار داده و بدانی کجا خواهی رفت می فهمی اینجا برایت بهشت است.

«يَا عَلِيُّ، مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةٌ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ الْكَافِرِ» مرگ سگته ای و ناگهانی اگر برای مؤمن پیش بیاید خیلی راحت است و هیچگونه ناراحتی در هنگام جان دادن ندارد، آسوده و آرام می میرد؛ اما برای کافر اینطور نیست. او هیچ کاری نکرده و هیچ ذخیره ای برای آخرتش ندارد. خیال مؤمن راحت است لذا وقتی می خواهد بخوابد کارهایش را منظم می کند، دفترش را جلویش می گذارد تا ببیند به کسی بدهکار است یا نه. آدم نمی داند آیا شب که می خوابد فردا بلند می شود یا نه؟ مؤمن این طوری است. همه کارهایش را می کند که اگر مرگ رسید برایش موجب حسرت نباشد اما کافر اصلاً فکر این چیزها نیست که آیا به مردم بدهکار است یا نه یا حق الناس بر گردنش هست یا نه، پس عزیزان، مواظب باشید که جزو مؤمنین باشید.

«يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا اِخْدَمِي مَنْ خَدَمَنِي وَاتَّعِي مَنْ خَدَمَكَ» خدا به دنیا وحی کرد: ای دنیا، خدمتگذار هر کسی باش که خدمت مرا می کند اما هر کسی را که در خدمت تو می باشد تا می توانی او را به رنج مشقت بیانداز الان دنیا طلب ها همینطور هستند نه خواب راحتی دارند و نه غذای درستی، شب و روز می دونند.

روزی در ماشین شخصی بودم که خیلی پولدار و ثروتمند بود. به او گفتم: فلانی، تو الان چقدر مال داری؟ گفت: الان نمی توانم بگویم چقدر مال دارم آنقدر پول دارم که قابل شمارش نیست. گفتم این همه پول داری، این همه سرمایه داری، الان هم پشت فرمان نشستی، تو از دنیا چه لذتی میبری؟ خوشی را فرزندانت دارند. تو که شب و روز جان می کنی خودت چه خوشی می کنی؟ گفت: حاج آقا، من خوشی که نمی کنم هیچ، گاهی ناهار هم نمی رسم به خانه بروم و ساندویچ می خرم و پشت فرمان می خورم. به او گفتم: این

چه دنیایی است که نمی توانی با زن و بچه ات هم غذا بخوری؟ آخر هم این شخص فوت کرد و تمام مال و اموالش را گذاشت و رفت. بنده که نمی دانم، خدا می داند که چقدر برای آخرتش کار کرد.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ الدُّنْيَا لَوْ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ» اگر این دنیا پیش خدا به قدر بال یک پشه ارزش داشت کافر حتی نمی توانست آبی از آن بخورد. این دنیا این طوری است. اگر ارزش داشت خدا بیشتر به اولیانش می داد ولی چرا به آنها نداد؟ چون ارزش ندارد. بندگان خوب خدا سخت زندگی می کردند و تهی دست بودند.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رحمه الله نقل می کرد: در زمان مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله بنده خدایی به نام شیخ عبدالحسین رحمه الله بود. ایشان در بین طلبه ها به «اردشیره» معروف بود. علتش هم این بود که ایشان شعری را به نام اردشیره سروده بود و این شعر را به استقبال شیخ بهائی رحمه الله برده بود. مرحوم شیخ بهائی کتابی به نام نان و حلوا دارد. شیخ عبدالحسین خیلی تهی دست و بیچاره بود. آنقدر بیچاره بود که شب ها در مقبره شیخان می خوابید و روزها هم در ایوان حضرت معصومه علیها السلام می نشست و برای آدم های بی سواد نامه می نوشت و پول ناچیزی هم در قبال نوشتن نامه از آنها می گرفت. غذایش هم نان خشک بود.

آیت الله نجفی می فرمود: آن زمان، مردم قم در قحطی بودند و وضع بدی بود. روزی بی پولی خیلی به شیخ عبدالحسین فشار آورد. عصبانی شد و بنا کرد به گفتن شعرهایی که معنای کفر می داد. رو کرد به خدا و گفت:

ای خدا چنان کرده ای داغم *** سجده ات گر کنم فرمساقم

بندگان زجوع می میرند *** باز هم لاف زنی که رزاقم

گفت: خدایا، پدر مردم را درآورده ای، این چه رزاقیتی است که تو داری؟ مردم دارند از گرسنگی می میرند. مرحوم آیت الله نجفی گفت: بعد از اینکه این شعر را گفت تصادفاً بعد از مدت کمی، وضع روزگار خوب شد و قحطی کنار رفت و فراوانی آمد. آیت الله نجفی گفت: یک شب بسیار سرد و برفی (قبل از سحر) از خانه بیرون آمدم. عبا را به سرم انداختم و پشت در صحن حرم آمدم. دیدم در صحن بسته است با خود گفتم: حالا که در صحن بسته است تا بخواهند در را باز کنند طول می کشد، به شیخان بروم و زیارتی کنم.

ایشان فرمود: قدم زنان به طرف شیخان رفتم و به سر قبر زکریا بن آدم رحمه الله رسیدم و مشغول خواندن فاتحه شدم. یک مرتبه صدای ناله ای به گوشم رسید. گوش دادم شنیدم بنده خدایی دارد مناجات می کند. حواسم را جمع کردم فهمیدم صدای شیخ عبدالحسین است. به خدا می گفت: ای خدا، یک عمر با نان خشک صبر کردم و شکایت تو را پیش بندگان نکردم. چه می شود که امشب نماز بی وضو و بی تیمم را از من بنده ضعیف قبول کنی؟

فهمیدم این بیچاره از شدت سرما حالش طوری شده که نمی تواند وضو بگیرد. آیت الله نجفی می گوید: خیلی دلم برایش سوخت و متأثر شدم ولی کنارش نرفتم تا حالش عوض نشود و مشغول عبادت شدم و نماز خواندم.

از این ماجرا چند روزی گذشت تا اینکه خبر آوردند شیخ حسین اردشیره فوت کرد. گفتم خدا رحمتش کند. مدتی از مردنش گذشت و روزی بنده خدایی از پایین شهر قم پیش من آمد به من گفت: حضرت آیت الله، شما شیخ حسین اردشیره را می شناختید؟ گفتم: بله. گفت: ایشان دیشب در خواب به من پیامی داد و گفت: این پیام را به آیت الله نجفی برسان. گفتم: چه پیامی داده است؟ گفت: برو به آیت الله نجفی بگو خدا از برکت همان نماز بی وضو

و بی تیمم مرا بخشیده است. تا این پیام را داد اشکم سرازیر شد. با خود گفتم: من این موضوع را به کسی نگفته بودم.

ما درون را بنگریم و حال را *** نی بُرون را بنگریم و قال را

«يَا عَلِيُّ، أَيْنَ الْمُؤْمِنِ الْمَرِيضِ تَسْبِيحَ وَصِدِّ يَا حَهُ تَهْلِيلُ» شخص مؤمن و با ایمان آنچنان پیش خدا محبوب است که هر گاه مریض هم می شود مرضش هم برای او رحمت است. آنقدر مورد عزت و لطف خدا است که خدا ناله کردن شخص مؤمن مریض را تسبیح حساب می کند یعنی ثواب «سبحان الله» به او می دهد. در روایت است که مرض هر مریضی اول شب شدت پیدا می کند. همینطور هم است بیماری در اول غروب شدت پیدا می کند ولی در آخر شب که می شود افت می کند و حالت بهبودی و آرامش خاصی پدیدار می شود. از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند: چه حسابی است که اول شب انسان درد می کشد ولی آخر شب دردش ساکت می شود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این از علائم هوای بهشت است. هر چه به طرف سحر و بین الطلوعین می روید به هوای بهشت نزدیک می شوید و چون در آن موقع نسیم بهشتی است اثر و برکت نسیم بهشتی این است که مرض ها کنار می رود تب از آثار جهنم است و نمونه ای از آثار جهنم است.

حضرت (علیه السلام) می فرماید: می خواهید ببینید جهنم چگونه است و چطور انسان را می سوزاند؟ ببینید وقتی تب دارید چه حالی دارید. هنگام تب، آتش در بدن انسان نیست اما بدن طوری داغ می شود که انسان خیال می کند در بدنش آتش روشن کرده اند فلذا حضرت (علیه السلام) می فرماید: هر وقت تب کسی شدت کرد پایش را با آب سرد بشوید تا پایین بیاید.

روایت دارد هر وقت حمام می روید وقتی بدنتان را خوب شستید هنگامی که می خواهید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد ببرید تمام امراض بدن را همین آب سرد بیرون می کشد. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: وقتی آب داغ به سرتان می ریزید همه امراض در قسمت پا جمع می شود فلذا سگته مربوط به پا می شود. گرمی و سردی بدن از پا است. وقتی پتو روی سرمان می اندازیم اما پا بیرون است یک دفعه لرز می کنیم، با اینکه بدن را پوشانده ایم ولی چون پا بیرون بوده آدم لرز می کند. اگر پا را در جای گرم بگذاریم مثلاً در لگن آب داغ بگذاریم یک مرتبه تمام بدن داغ می شود.

مرحوم والد رحمه الله می گفت: در گرگان دکتری بود که این دکتر روزی پشت سر فردی راه می رفت یک مرتبه داد زد و گفت: این آقا الان سگته می کند. به او گفتند: تو چه می گویی؟ گفت: همین الان این آقا سگته می کند؛ همینطور هم شد. چند قدم که آن شخص راه رفت یک مرتبه افتاد. این دکتر هم که تیغ بیشتر همراهش بود بلافاصله با آن، رگ پایین پایش را برید و فشار داد که خون غلیظ سیاهی از کف پایش بیرون آمد پتو هم رویش انداخت و گفت: دو ساعت بگذارید تا بدنش گرم شود. بعد از دو ساعت همان شخص با پای خودش راه افتاد و رفت. دکترهای قدیم اینقدر استاد بودند ولی متأسفانه در زمان ما دکترهای تجربی مورد عنایت نیستند و اگر از این حرف ها هم بزنیم مسخره می کنند. منظورم این است که امام (علیه السلام) می فرماید اگر حمام رفتید هنگامی که خواستید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد بگذارید که این آب تمام امراض بدن را بیرون می کشد.

بینید خدا چه دستورات زیبایی را به ائمه علیهما السلام فرموده است. واقعاً طیب حقیقی آنها هستند. این ها من الله، مطلب را می گیرند. می گویند ما از طرف کسی آمده ایم که خودش سازنده ما است. آن ها می دانند بدن بشر چگونه است و چه

امراضی دارد و باید چه بکند به ما می گویند ولی عمل نمی کنیم. این همه مریضی که الان زیاد شده، این همه سگته، با اینکه افراد سنی ندارند اما سگته به سراغشان می آید، شاید از همین عوامل باشد. دست به دست هم می دهند و آدم را زود از پا در می آورد؛ لذا حضرت (علیه السلام) در این روایت می فرماید: صبح که می شود نسیم بهشتی می زند و تب شخص مریض افت می کند و از برکت آن حد نسیم بهشتی دردها آرام می شود؛ پس از اینجا می فهمیم که هوای اول شب هوای جهنم است یعنی خدا از هر دو نمونه برای ما در دنیا گذاشته است و اول باید جهنم را کشید بعد به بهشت رفت؛ بنابراین، اول شب باید درد بکشی تا بعد به نسیم بهشت برسی. همه باید وارد جهنم شوند، تا انسان حرارت جهنم را نبیند وارد بهشت نمی شود.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «مَنْ اسْتَأْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِلَى صِدْقَتِهَا فَلْيَقْرَأِ الْوَاقِعَةَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْيَقْرَأِ سَجْدَةَ لُقْمَانَ» (1) اگر می خواهید صفات جهنم را ببینید و بشناسید سوره مبارکه سجده و لقمان را بخوانید و اگر می خواهید صفات بهشت را ببینید سوره مبارکه واقعه را تلاوت کنید و ببینید بهشت و جهنم چیست. در روایت آمده است که هر کس سوره واقعه را شب جمعه بخواند فقر، بلا و گرفتاری، هیچ کدام را نمی بیند.

«وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ» خدا می فرماید خوابی که مریض دارد را بنویسید که این در حال عبادت است.

«وَتَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آدم تب دار و مریض نوعاً نمی تواند در یک طرف بخوابد لذا پهلو عوض می کند و به راست و چپ می گردد و بیدار است، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: این در حال جهاد است چقدر خدا

ص: 171

نسبت به ما لطف و آقایی دارد. انسان گاهی از این همه لطف خدا گریه اش می گیرد، اینقدر مهربانی واقعاً ما در مقابل این همه محبت چه چیزی داریم؟

«فَإِنْ عُوْفِي يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ» وقتی هم مریضی اش خوب شد باز خدا هدیه دیگری به او می دهد. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: وقتی خوب شد و می خواهد در میان مردم برود خدا می فرماید: صبر کن هدیه ات را بگیر و بعد برو، در مقابل این همه رنج و سختی که کشیدی و این همه صبر کردی دست خالی نرو. خدایا، این همه به من هدیه دادی، تسبیح دادی، عبادت دادی، جهاد فی سبیل الله دادی باز هم می خواهی به من هدیه بدهی؟ می فرماید: بله، باز هدیه داری. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: هر گاه عافیت گرفت در بین مردم می رود در حالی که هیچ گناهی برایش نیست. این هم هدیه خدا. می فرماید: برو و عملت را از سر بگیر. تو را به خدا آیا ارزش دارد انسان مؤمن باشد یا نه؟ ببینید خدا چقدر مقام به انسان می دهد.

«يَا عَلِيُّ، لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى كِرَاعٍ لَقَبَلْتُ وَ لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ» اگر کسی برای من «کراع» بفرستد قبول می کنم. اگر کسی مرا دعوت کند و سفره ای بیاندازد و در سفره اش به من «کراع» بدهد من آن دعوت را اجابت می کنم. «کراع» چیست؟ دست های گوسفند را کراع می گویند. در طب قدیم دستوری بوده است که برای بچه های تازه به دنیا آمده و ضعیف که رشد بدنی خوبی ندارند ماهیچه گوسفند را بپزید و آب آن را به قدر دو قاشق چای خوری به بچه بدهید که در چند جلسه بچه بنیه می گیرد.

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) ماهیچه را خیلی دوست داشتند فلذا وقتی اصحاب شنیدند که آقا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است من به سفره ای که در آن ماهیچه باشد می روم، شروع کردند به دعوت کردن آقا، چون فهمیده بودند

ایشان این غذا را دوست دارد. حالا می دانید چرا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این نکته را فرمود؟ گاهی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعضی از مطالب بهداشتی را به صورت دعا می گفتند تا به ما برساند که فرمان را کار بیاندازیم و برویم و ببینیم چه حسابی در فلان نکته است.

یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ایشان را به منزلش دعوت کرد و سفره عالی انداخت. وضع مالی اش خیلی خوب بود. سفره را خیلی رنگین انداخت و پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چند نفر دیگر از اصحاب دعوت کرد. بعد از تمام شدن غذا، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دستشان را بلند کردند و دعا فرمودند: خدایا انداخت. این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده. تا آقا این جمله را گفتند انداخت. با خود گفتند: این سفره که خیلی عالی بود، مثل اینکه پیغمبر خدا (ص) توقع بیشتری داشته اند.

یکی از اصحاب که در آنجا بود، گفت: من میدانم چکار کنم. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به خانه اش دعوت کرد و سفره ای بهتر از آن سفره پهن کرد. باز حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از غذا همان جمله را فرمودند. اصحاب متحیر شدند. عرض کردند: یا رسول الله، ما هر چه سفره را رنگین تر می کنیم شما می فرمایید: «خدایا، این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده» ما چه کار کنیم؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: صبر کنید، من جواب شما را می دهم. سفره ای می اندازم و آقا را دعوت می کنم که دیگر این جمله را نفرمایند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه همان اصحابی که در دعوت ها بودند دعوت کرد و سفره ای انداختند و در سفره مقداری نان و شیر گذاشتند. افرادی که در آنجا بودند منتظر بودند خوراکی های دیگری هم بیاید. آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) وقتی سفره را آماده کردند، فرمودند: بفرمایید. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نان و شیر را نوش جان کردند/ وقتی تمام شد دعا کردند اما این مرتبه جمله

قبل را تکرار نکردند. بعد از تمام شدن دعا یکی از اصحاب عرض کرد: آقا جان، چرا آن دعا را نگفتید؟ آقا فرمود: چرا بگویم؟ بهتر از شیر چه غذایی داریم که من این دعا را بخوانم؟ اگر غذایی بهتر از شیر بود خدا او را برای بچه انسان قرار می داد.

خدا تمام نعمت ها و به قول امروزی ها، تمام ویتامین ها را در شیر قرار داده است. این دستورات نشان می دهد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد به ما نکته های بهداشتی را بیاموزد. از اینکه ایشان در اینجا می فرماید: اگر به من گُراع بدهند می پذیرم و دعوت را اجابت می کنم معلوم می شود که در ماهیچه های دست گوسفند خواص عجیبی است. بی جهت نیست که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) این فرمایش ها را فرموده اند.

ص: 174

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَيَّ التَّسَاءُ جُمُعَةً وَلَا جَمَاعَةً وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ وَلَا هُرُولَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِئْلَامُ الْحَجَرِ وَلَا حَلْقٌ وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ وَلَا أَنْ تُسَّ شَسَارٌ وَلَا تَذْبَحَ الْإِغْدَانِ عِنْدَ الصُّرُورَةِ وَلَا تَجْهَرَ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ وَلَا تَسْمَعَ الْخُطْبَةَ وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِيحَ وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَجَبْرَيْلُ وَمِيكَائِيلُ وَلَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا تَبِيَّتَ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا» (1)

در ادامه روایت قبل، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیاناتی را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید که مربوط به بانوان است. اگر تمام محتوای این سفارشات که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان کرده اند، در جامعه امروز پیاده می شد وضع جامعه خیلی بهتر از این ها بود. واقعیت این است از آن زمانی که این طبقه و قشر را از خانه ها بیرون کشاندند و آن ها را در دست و پای آقایان آوردند

ص: 175

جامعه بیشتر دچار مشکلات شده است و این قشر از جامعه هم آسیب های زیادی دیده اند. فرازهایی که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است بیان کننده این است که خانمها نباید در برخی کارها وارد شوند که جامع این فرازها این است که باید چادر عفاف در طبقه نساء قرار گیرد.

اسلام برای عفت و حجاب خانم ها اهمیت فوق العاده ای قائل شده است. برخی اعمال در دین دارای سفارشات بسیار زیاد است که در برخی موارد جنبه های وجوبی نیز پیدا می کند ولی می بینیم وقتی بحث به خانم ها می رسد اسلام آنها را از انجام آن کارها معاف کرده است که این بیان کننده این است که مسأله عفت و عفاف طبقه خانم ها چقدر در دیدگاه اسلام دارای اهمیت است.

«يَا عَلِيٌّ، لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ» همه فقهای شیعه نماز جمعه را در زمان وجود مبارک امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که از آن به سلطان عادل تعبیر شده است واجب می دانند. عده ای از فقها نماز جمعه را در عصر غیبت هم واجب می دانستند حالا بعضی ها واجب تعیینی می دانستند و برخی واجب تحبیری و عده ای هم می گفتند نماز جمعه وجوب ندارد و مثلاً باید نماز ظهر خوانده شود، خلاصه منظورم این است نماز جمعه اینقدر در اسلام اهمیت دارد که حتی در زمان وجود ائمه علیهما السلام امر واجبی بوده است اما در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت این طبقه را مستثنا قرار داده و نسبت به این طبقه دستور وجوبی نداده است که این، اهمیت عفت عمومی را می رساند یعنی اسلام تا این اندازه آن ها را حفظ کرده است؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است لزومی ندارد زنها در نماز جمعه و نماز جماعت شرکت کنند.

مرحوم صاحب کتاب «لئالی الاخبار» نقل می کند: خانمی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و بنا کرد گله کردن و گریه اش گرفت. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: یابن رسول الله، ناراحتی من از این است که این مردها اینقدر آزاد هستند و در نماز شرکت می کنند ولی ما خانم ها محروم هستیم و خدا ما را از این فیض بزرگ محروم کرده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا ناراحتی؟ مگر غیر از این است که شرکت آنها در جماعت برای بدست آوردن ثواب است؟ عرض کرد: بله، آقا جان. حضرت (علیه السلام) فرمود: همان ثواب را هم شما می برید. همین که در خانه خودت می نشینی و نیت می کنی که اگر آزاد بودم و می توانستم به فلان مسجد می رفتم همین برای بردن ثواب آن کافی است.

حضرت (علیه السلام) حتی جهت را نیز معلوم می کند چون هر مسجدی ممکن است ثوابش فرق داشته باشد و یا هر جماعتی ثوابش فرق کند حضرت (علیه السلام) فرمود: هر مسجدی را که نیت کردی هر چند شارع به تو اجازه حضور نداده است اما همان ثواب را به تو می دهد. این بیان نشان دهنده این است که اسلام نخواسته آنها را بی بهره کند بلکه همان ثواب را می دهد ولی بیشتر به خاطر این است که بتواند جامعه را حفظ کند چون اگر این قشر از جامعه در عفت قرار بگیرند جامعه ما جامعه عفیفی می شود.

«وَلَا إِقَامَةٌ» خانم ها اذان و اقامه نگویند.

«وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ» حتی لازم نیست که به عیادت مریض بروند. با اینکه عیادت مریض اینقدر ثواب دارد اما خدا این را از خانم ها برداشته است.

«وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ» حتی تشییع جنازه هم نروند.

«وَلَا هَرُولَةٌ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرَوَةِ» در صفا و مروه که انسان می رود باید در یک قسمت هروله کند یعنی بدن و دوشش را حرکت بدهد و این بخاطر ماجرای حضرت هاجر علیها السلام است که وقتی از دامنه کوه پایین می آمد دیگر نمی توانست حضرت اسماعیل (علیه السلام) را ببیند لذا از ترس اینکه مبادا بچه از بین برود سرعتش

را زیاد می کرد تا به طرف مروه برسد. الان در این قسمت علامت هروله گذاشته اند و خداوند تبارک و تعالی این مکان را برای حاجی ها و مردها مستحب کرده که در این قسمت سرعت را بیشتر کنند و حالت هروله پیدا کنند؛ البته چون مادر و خانم بود جا داشت که خدا به خانم ها هم بگوید که این کار را به تبعیت از ایشان بکنند اما فرمود آنها نباید هروله کنند.

«وَلَا اسْتِیْلَامُ الْحَجَرِ» یکی از دستوراتی که در مگه داریم این است که آقایان حاجی وقتی طواف می کنند مستحب است که استلام حجر الاسود کنند. الان در زمان ما برای مردها هم مشکل است که انجام دهند و خیلی سخت است که به حجر الاسود دست بکشند. روایت دارد حجر الاسود از آن سنگ هایی است که فردای قیامت مثل یک جوان زیبایی در صحرای قیامت حاضر می شود و شهادت می دهد که این آقا به حج آمده بود فلذا می گویند استلامش کنید و ابلاغ کنید که ای حجر الاسود، ببین من آمده ام. در هر دوری که انسان طواف می کند مستحب است که حجر الاسود را استلام کند ولی این دستور برای خانم ها نیست .

«وَلَا حَلْقٌ» سر تراشیدن برای زن نیست اما برای مرد هست. علما در جواب این سؤال که اگر زنی بخواهد سرش را حلق کند آیا این کفایت می کند یا نه؟ در رساله ها اشکال کرده اند و فرموده اند: خیر، کفایت نمی کند و همانطور که تراشیدن ریش بالا جماع برای مرد حرام است تراشیدن سر هم بالا جماع برای زن حرام است.

«وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ» خانم ها نمی توانند متولی قضا شوند. تولیت قضاء فقط برای مردها است .

«وَلَا أَنْ تُسَدَّ شَارًا» هیچ وقت خانم ها را طرف مشورت خود قرار ندهید یعنی با خانم منزل مشورت نکنید حتی دستور این است که اگر مشورت هم کردید

مخالف آن را بگیرد. به نظر من، الان تمام این بندها وارونه شده و وارونه تر هم می شود چون هر چه به طرف آخر الزمان می رویم تمام خوبی های ما را می برند. همانطور که روایت دارد پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به جبرئیل امین (علیه السلام) فرمود: برادرم جبرئیل، بعد از اینکه من از دنیا رفتم باز تو به دنیا می آیی؟ عرضه داشت: بله یا رسول الله. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چند مرتبه می آیی؟ فرمود: من ده مرتبه دیگر به زمین می آیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برای چه می آیی؟ فرمود: یا رسول الله، من یک چیزهایی را از آسمان آوردم که حالا می آیم و کم کم می برم. یکی از چیزهایی که فرمود می آیم و با خود می برم این است که حیا را از زن ها می برم. حالا نمی دانم برده یا هنوز نبرده است و آخرین چیزی که می برم نماز است.

اینجا جای این نکته است که می گویند: آقا، خدا خودش جبرئیل را می فرستد و اینها را می برد وقتی خدا برد دیگر تقصیر بندگان چیست؟ چرا می گوید مردم این کارها را می کنند؟ واقعاً علتش چیست که خدا این چیزها را توسط جبرئیل از زمین می برد؟ چون من و شما وقتی اعتنا نکردیم آن وقت خدا آن را می برد. وقتی برادران حضرت یوسف (علیه السلام) قدرش را ندانستند خدا هم او را برد و عزیز مصر کرد. وقتی شما نماز را رها کنید، حیا را رها کنید خدا هم نعمت را بر می دارد نه اینکه خدا آن را بر می دارد چون ما رها کردیم آن را پس می گیرد.

«وَلَا تَذْبَحْ إِلَّا عِنْدَ الصَّارِوَةِ» گوسفند را زنها ذبح نکنند مگر در جایی که کسی برای ذبح کردن پیدا نشود و انسان مجبور است که در اینجا اشکال ندارد برای جلوگیری از حرام شدن حیوان، زن آن را ذبح کند.

«وَلَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ» لبیکی که حاجی ها در مکه بلند بلند می گویند لازم نیست که زن بلند بگوید. تلبیه را آرام بگوید تا صدایش را نامحرم نشود.

«وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ» شما ائمه علیهما السلام را ببینید کدام خانم را سراغ دارید که به دنبال جنازه آمده باشد؟ هر کدام که آمدند آقا فرموده است که بروید و او را برگردانید. صفیه آمد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: روی بدنش چیزی بیاندازید و بعد بلافاصله دستور داد او را ببرید. نمی خواست برود اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نه عمه جان، بلند شوید و بروید، زن نباید کنار جنازه بنشیند و درست نیست. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: زیر بغل عمه ام را بگیرید و او را ببرید. در روایات، نکته ظریفی است که اگر دقت کنید می فهمید.

«وَلَا تَسْمَعِ الْخُطْبَةَ» استماع خطبه نکند یعنی خانم ها نباید صحبت کنند.

«وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِیْحَ» زن خودش برای تزویج متولی نباشد. دیگران او را ازدواج دهند. اطلاق این بیان حتی زن های غیر دختر را هم می گیرد یعنی فقط مسأله دختر نیست.

«وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر بیرون نرود مگر با اذن او، اما اینجا من از شما مردها می پرسم آیا برای درس از خانم هایتان اجازه گرفته اید یا نه؟ الان این طوری شده است. سبک جامعه این طوری شده است. وقتی بنا است خانم ها از صبح تا شب بیرون باشند طبیعتاً اگر جماعت برود بهتر است. الان برنامه عوض شده است. خدا مرحوم امام را رحمت کند. در برنامه های انقلاب می فرمودند خانم ها هم شرکت کنند چون برای ایجاد ازدحام و وحشت دشمن بود که حرفش جدا است اما واقعیت مسأله اسلام این است. اگر واقعاً می شد ما این اسلام را پیاده کنیم آیا وضع جامعه ما بهتر نبود؟ صد در صد بهتر بود ولی متأسفانه نمی شود.

«فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ» هر خانمی که بدون اجازه شوهر خود بیرون برود خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت می کنند.

«وَلَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر چیزی را بیرون نکند مگر اینکه با اذن شوهرش باشد.

«وَلَا تَبْتَئَ وَزَوْجَهَا عَلَيْهَا سَخِطٌ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا» نخواستد در حالی که زوجهش بر او سخط باشد و لو اینکه شوهرش ظالم باشد. بنده جمله ای را که مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله برای خانمی در جواب سؤالش نوشته بود یادم نمی رود. خانمی سؤال کرده بود: شوهرم شراب خوار است ولی من متدین و با ایمان هستم. با اینکه دائماً شراب خوار است ولی با این حال برایش غذا درست می کنم و کارهایش را انجام می دهم آیا برای من گناه نیست؟ آیت الله بروجردی رحمه الله در جواب ایشان نوشته بود: شما وظیفه زنانگی خودت را برای شوهرت انجام بده و لو او مرتکب گناه می شود.

شوهر همین زن در روز عاشورای ابا عبدالله (علیه السلام) شراب می خورد. همان موقع زنش به او می گوید: امروز را به احترام اباعبدالله (علیه السلام) شراب نخور، امروز روز عاشورا است. مرد به او می گوید: برو بابا، اباعبدالله کیست؟ در همین حال تا شراب را می خورد بلافاصله می میرد این موارد در تاریخ دنیا باعث عبرت است. منظورم این است مسأله زوجیت چقدر اهمیت دارد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است حتی اگر ظالم هم هست تو کار خودت را انجام بده. ببینید چقدر خانم ها کار سختی دارند. شما آقایان، خدا را شکر کنید که زن نیستید. با اینکه شوهرش ظالم است اما فرموده شما وظیفه ات را انجام بده، خدا باید کمکش کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مَرُوتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (1)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه روایت قبل، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ» این حدیث بسیار بیان زیبا و کلمات رسایی دارد. واقعاً اگر انسان همین چند فراز از بیانات حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) را عمل کند دیگر همه کمالات را بدست آورده است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید صرف اینکه انسان مسلمان بشود و بگوید من مسلمان هستم و شهادتین را به زبان بیاورد، این گفتن، تنها یک چیز لخت است یعنی درست است که با گفتن کلمه شهادتین، انسان مسلمان می شود و بدنش پاک می گردد اما آیا صرف یک بدن و هیكل، بدون هیچگونه مسائل دیگر در جامعه بشری پذیرفته است؟ اگر انسانی بخواهد در جامعه بشری زندگی کند چقدر زشت و قبیح است که لخت باشد و بدن او هیچ چیزی نداشته باشد.

همانگونه که انسان هیچگاه حاضر نیست با بدن لخت در اجتماع حاضر شود، حتماً بدن را می پوشاند لباس و فرم مخصوص می پوشد و زینت و وقار به

ص: 182

خودش می دهد می فرماید: اسلام ما هم باید همانگونه باشد. اینطور نباشد که ما فقط اسمی از اسلام داشته باشیم. آیا ما حقیقتاً مسلمان هستیم؟ الان در دوره آخر الزمان، اسلام دارد عریانی می شود چون می بینیم این مواردی که آقا در اینجا اشاره می کند کمتر در اسلام و مسلمین مشاهده می شود. حالا بنده زبانم نمی گردد. بنده چه بسا دیده ام در روحانیت ما هم اینگونه شده است. اگر غیر روحانی اینگونه باشد می گوئیم عوام است اما متأسفانه می بینیم گاهی افراد لباس مقدس روحانیت به تن دارند ولی خدای ناخواسته کارهایی از آنها سر می زند که نباید انجام دهند.

«وَلِيَّاسُهُ الْحَيَاءُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اسلام یک چیز برهنه ای است ولیکن باید وسایل را بدست بیاوریم وسایل چیست؟ می فرماید: لباسی که بدن اسلام را می پوشاند و عیب های این بدن را می گیرد عبارت است از حیا و شرم. چقدر خوب است یک مسلمان، فرد با حیایی باشد. کسی باشد که شرم داشته باشد. روایت دارد وقتی خداوند متعال حضرت آدم (علیه السلام) را خلق کرد دو وجود را برایش مجسم کرد که حیا و عقل بودند. این دو را خدمت حضرت (علیه السلام) آوردند و گفتند: یکی از این دو تا را انتخاب کن. حضرت حیا را انتخاب کرد. دیگری گفت: من باید با او باشم. حضرت (علیه السلام) پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه خدا ما را از هم جدا نکرده است.

بنابراین، انسان حیادار، دین دارد. انسان حیا دار عقل دارد. آدمی که حیا ندارد هیچ چیزی ندارد. بی شرمی در جامعه بسیار کار زشتی است. اولین چیزی را که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا ملاک برای اسلام قرار داده، حیا است آن وقت ما می بینیم بعضی ها حیای دینی را ندارند، آن شرمی را که باید داشته باشند ندارند، چقدر زشت است.

«وَزِينَتُهُ الْوَفَاءُ» زینت اسلام این است که آدم با وفا باشد. وقتی وعده ای می دهد به آن وفا کند. اگر قول می دهد عمل کند. وقتی تعهد می کند زیر

تعهدش نزند. روحانی باید اینطور باشد اما حالا زمان ما اصلاً قول، قولیت ندارد. خیلی محکم کاری می کنند سفته می گیرند، چک می گیرند، دو نفر ضامن می گیرند و همه این کارها را می کنند اما باز چک برگشت می خورد. اما یک انسان مؤمن، متهد و مسلمان اصلاً احتیاج به این حرف ها ندارد.

مگر در زمان قدیم، چک در کار بود؟ مگر سفته در کار بود؟ مردم خانه هایشان را معامله می کردند، با هم می نشستند و صحبت میکردند حتی قولنامه هم نبود. ما در زمانی که آمده بودیم در حوزه علمیه اصلاً بنگاه نبود. کسی که می خواست خانه بخرد چند جا می رفت از مردم می پرسید مثلاً یکی به او می گفت: بله، فامیل من می خواهد خانه اش را بفروشد، بعد می رفتند و با هم معامله می کردند.

الان طرف می خواهد خانه بگیرد جانش به لبش می رسد تمام اموالش را می فروشد و قرض می کند که خانه بخرد اما پای معامله که می رود طرف معامله یک مرتبه می گوید: نخیر، من پشیمان شدم، نمی خواهم خانه ام را بفروشم. پس چه شد؟ اسلام چه شد؟ دین کجا رفت؟ تمام عذاب هایی که الان می کشیم برای این است که جامعه دین را از دست داده است و الا اگر اسلام و مسلمانی باشد نیازی به این حرف ها نیست ولی متأسفانه روز به روز وضع خراب تر می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: زینت اسلام وفای شما است. اگر وفادار بودی مسلمانی را رواج داده ای اما اگر وفادار نبودی مردم را از مسلمانی فراری خواهی داد. اگر مردم یک لباس شیک و زیبا را در لباس بدن شما دیدند می روند آن لباس را می خردند اما اگر لباس زشتی در بدن شما ببینند اصلاً طرف آن نمی روند. مسلمانی ما هم اگر خوب بود و زینت داشت مردم غیر مسلمان هم می شوند اما اگر حرکت های ما حرکت زشتی بود و زینتی نداشت مردم به هیچ وجه به طرف تو نمی آیند.

«وَمُرُوهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ» مردانگی به این است که عمل شایسته انجام دهد نه عمل زشت عمل شایسته نشان دهنده مردانگی انسان است. روحانیت با عمل خوب می تواند مردم را جذب کند. یک روحانی با عمل، یک ملای با عمل، می بینیم چقدر جامعه را زنده می کند. در بعضی از جاها، آثار و برکات بزرگان را می بینیم. می بینیم چقدر آن محل، آباد است. وقتی می پرسیم چه کسی در اینجا بوده است؟ می گویند فلانی اینجا بود. یک آیت الله اینجا بود. مردم را اینطور بار آورد. عمل شایسته انسان خیلی مردم را هدایت می کند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایتی می فرماید: لازم نیست با زبان مردم را دعوت کنید بلکه با عملتان مردم را دعوت کنید، یعنی وقتی روحانی را می بینند مثل این باشد که امام صادق (علیه السلام) را دیده اند. وقتی شما را می بینند مثل اینکه آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیده اند. واقعیت این است و این انتظار را از ما دارند. همین انتظاری که شما از بنده دارید آن فرد روستایی از شما روحانی دارد بلکه باید گفت انتظار بیشتر از آن را دارد. می گوید: این آقا نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که به روستای

ما تشریف آورده است. به دست بوسی آقا برویم.

یکی از بزرگان، وقتی مردم برای دست بوسی اش می آمدند بنا می کرد به گریه کردن به او گفتند: آقا، چرا ما دستتان را می بوسیم شما گریه می کنید؟ می فرمود: می دانید همین دست بوسیدن چقدر برای من گرفتاری درست می کند؟ من چگونه جواب خدا را بدهم؟ خدا مرا مجازات می کند و می فرماید: بین مردم چرا دست تو را می بوسند؟ چرا به تو اینقدر عزت می گذارند؟ چون تو را جای فلانی می بینند، آیا هستی؟

آیا شما در آن محلی که می روید حقیقتاً جای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می نشینید؟ اگر فردی را دیدید که واقعاً فرد شایسته و بزرگواری است و از تو بالاتر است،

باتقواتر است، ملاتر است آیا حاضری جلوی چشم مردم در مقابل او اظهار کوچکی کنی؟ آیا اینقدر بر هوای نفس خودت قالب هستی که به مردم بگویی مردم، این آقا خیلی مرد بزرگواری است، خیلی با تقوا است آیا حاضر هستی اینطور بگویی؟ اگر این کار را کردی نشان میدهد که عمل شایسته به شما شخصیت می دهد نه اینکه وارد محل یا شهری که می شویم بگوییم حالا که من به اینجا آمدم باید فلانی را بگویم تا خودم جا بیافتم. چقدر به طلبه ها این نکته را سفارش کرده ام که نور چشمانم، اگر می خواهید فرضاً بنده حقیر را در جایی مطرح کنید هیچیک از بزرگان را نکوبید. کوبیدن بزرگان را پله های نردبان ترقی قرار ندهید که مثلاً فلان آقا را در میان آن ها بالا ببرید.

هم این دوران را گذرانده ایم. ما هم شخصیت ها و بزرگان و مراجع داشتیم، در نجف، قم، مشهد، تهران ولی هیچ وقت نمی گذاشتند چهره ای در میان مردم خراب شود تمام شخصیت ها را محترم نگه می داشتیم. ما باید خیلی مراقب باشیم که فردا بتوانیم جواب بدهیم.

یادم نمی رود مرحوم رود مرحوم آیت الله شیخ محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله از بزرگان نجف و از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله العظمی سید بحر العلوم رحمه الله بود. مرحوم شیخ ابراهیم می گوید: سر درس مرحوم آیت الله بحر العلوم نشسته بودیم که یک دفعه دیدیم یک چهره بزرگوار نورانی از در مدرسه وارد شد. تا وارد شد آیت الله العظمی آقای میرزای قمی رحمه الله است آمده بود به زیارت نجف کعبه مدرسه ما هم آمد. ایشان نقل می کرد: اصلاً ما فکر نمی کردیم میرزای قمی به درس آیت الله سید بحر العلوم بیاید. خود میرزا آن روز معروف بود و دستگاهی در قم داشت. به محض اینکه این بزرگوار وارد درس مرحوم سید بحر العلوم شد تمام درس از هم پاشیده شد. همه شاگردان از جا بلند شدند. خود آقای بحر العلوم هم از جا بلند شد و به احترام آقا درس آن روز را تعطیل

کردند. سید بحر العلوم تشریف آوردند و پایین نشستند. مرحوم میرزای قمی نشستند. عده ای از طلبه ها رفتند ولی عده ای همچون بنده (شیخ ابراهیم کلباسی) ماندیم که از این دو گلستان پر عظمت فیضی ببریم.

بعد مرحوم میرزای قمی به مرحوم سید بحر العلوم رو کرد و فرمود: سید، شما که الحمد لله رب العالمین به آن مقام روحانیت و آن درجات عالیه جسمانیت رسیده اید، مرحمت کنید و مقداری از آن نعمت های بی انتهای که خدا به شما مرحمت کرده است به ما هم مقداری تصدق بدهید. سید بگو تا دلمان مقداری حال بیاید. تا این را فرمود، یک مرتبه سید بحر العلوم فرمود: چشم، من به شما می گویم.

فرمود: دیشب یا دو شب قبل (تردید از راوی است سید تردید نداشته است) بلند شدم و به مسجد کوفه رفتم تا اعمال مسجد کوفه را انجام بدهم ولی فردای آن شب هم درس داشتم. رفتم و اعمالم را انجام دادم. تمام که شد تصمیم گرفتم به طرف نجف بروم که به درس برسم. همین که از در بیرون آمدم تا بروم یک دفعه احساس شوق برای رفتن به مسجد سهله را در وجودم حس کردم. با خودم گفتم اگر بروم می ترسم به درس نرسم و اگر نروم دلم را چه کار کنم که هوای مسجد سهله را کرده است؟

همینطور که در این حال بودم یک دفعه بادی شروع به وزیدن کرد و گرد و غباری آسمان را فرا گرفت. بعد از لحظاتی که گرد و غبار آرام گرفت خودم را جلوی مسجد سهله دیدم. تا دیدم در مسجد سهله هستم گفتم: خدایا شکر، لا اقل بروم دو رکعت نماز برای آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخوانم تا وارد مسجد شدم دیدم هیچکس نیست و مسجد خالی است فقط دیدم یک سید جلیل القدر و بزرگواری در مسجد سهله مشغول مناجات است اما مناجاتش طوری بود که دل مرا از جا درآورد. دیدم جمله هایی که آقا می فرماید در کتاب های دعای ما نیست و از خودشان است.

همینطور گوش می‌دادم که به گریه افتادم. وقتی به گریه افتادم آقا جمال نورانی اش را رو به من کرد و فرمود: مهدی بیا من دو قدم رفتم اما هیبت آقا مرا می‌گرفت. باز ایستادم. دوباره آقا صدا زد و فرمود: مهدی بیا دوباره کمی جلو رفتم اما می‌ترسیدم که نزد آقا بروم. عاقبت آقا فرمود: مهدی بیا، لذت در امتثال است. گفتم: چشم رفتم و رفتم و تا حدی نزدیک شدم که دیگر دست آقا به من می‌رسید و دست من به وجود مبارک آقا. وقتی کنار آقا نشستم آقا بنا کردند کلماتی را به من گفتن.

تا به اینجا رسید یک مرتبه سید بحرالعلوم لحن کلامش را عوض کرد و وارد مسأله‌ای دیگر شد. میرزا فرمود: جناب سید خوب بود آن بحث قبلی را ادامه می‌دادیم که ببینیم چه چیزی به شما فرمودند. سید بحرالعلوم فرمود: نه، دیگر آن‌ها جزو اسراری است که من نمی‌توانم به شما بگویم.

ببینید، میرزا و سید بحرالعلوم باید هم اینگونه باشند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: امت من اصلاح نمی‌شود مگر اینکه خواص امت من اصلاح شوند و خواص امت من علما هستند.

هر چه تقوایمان بیشتر شود تقوای افراد زیر دستمان هم بالا می‌رود. هر چه ما کم توجه تر شویم مردم هم کم توجه می‌شوند بنده از فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این چنین پی می‌برم. امیر اخلاص جامعه در جایی بالا می‌رود که امیر اخلاص ما بالا برود.

«وَعِمَادَةُ الْوَرَعِ» ستون اسلام ورع و پارسایی از گناه و نزدیک گناه نرفتن است.

«وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» می‌فرماید: همه اینها یک طرف، نکته اصلی این است که هر چیزی ریشه می‌خواهد و ریشه و اساس اسلام، روی پایه محبت به اهل بیت علیهما السلام است یعنی هر چه عمل داشته باشی، هر چه با وفا باشی ولی اگر محبت به اهل بیت علیهما السلام نداشته باشی اسلام تو پایه ندارد و این ساختمان می‌ریزد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُومٌ، وَطَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ. يَا عَلِيُّ إِنَّ كَانَ الشُّومُ فِي شَيْءٍ فَفِي لِسَانِ الْمَرْأَةِ يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَهَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ. يَا عَلِيُّ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَبْتَوُا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُومٌ» یکی از چیزهای بسیار بد در جامعه، اخلاق بد است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از این سوء خلق تعبیر به «شوم» کرده است. سوء خلق یکی از چیزهای بسیار بد و شوم است یعنی زندگی برای انسان بد اخلاق، خیری ندارد.

«وَطَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ» اگر کسی در زندگی بخواهد که مطیع همسرش باشد و همیشه حرف خانمش را گوش دهد دچار پشیمانی و ندامت می شود؛ چون علی کل حال، آن ها در این حد رشد عقلی ندارند که بتوانند انسان را هدایت کنند. خیلی باید مراقب باشیم. خداوند تبارک و تعالی بر حسب نص صریح قرآن و اخبار و روایات، اختیار همسر را در دست مردان و مردها را قوام برای آن ها قرار داده است. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (2) یعنی قوام زندگی و هستی آن باید به

ص: 189

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 55.

2- سوره مبارکه نساء آیه 34.

دست مرد باشد یعنی عقل مرد است که باید در زندگی حاکم باشد و بتواند زندگی را بچرخاند. حالا اگر یک مردی مهار زندگی خودش را به دست همسرش بدهد مسلّم بدانید او را به روز پشیمانی و ندامت می نشانند چون آن ها نمی توانند مرد را رهبری کنند و لذا باید در زندگیتان مواظب باشید و اختیار کارتتان را به دست همسرتان ندهید و مهار زندگی دست خودتان باشد.

این را مستحضر باشید اگر بعضی چیزها را به انسان خبر بدهند و فرد بداند با چه چیزی روبرو می شود خودش را برای بعضی مشکلات آماده می کند. نوع مشکلات زندگی که بین خانواده ها بوجود می آید بین زن و شوهرها بوجود می آید. روی همین جهت است که ما انسان ها برای بعضی از مسائل آمادگی نداریم و چون آمادگی نداریم چه بسا در زندگی، زود از کوره در می رویم، زود عصبانی می شویم و گاهی کانون گرم زندگی از هم پاشیده می شود؛ علتش همین است که برای مواجهه با مشکلات زندگی آمادگی لازم را نداریم و الا اگر ما توجه به کلمات اهل بیت علیهما السلام داشته باشیم و خود را آماده کنیم، این همه گرفتاری برای خانواده ها بوجود نمی آید؛ مثلاً زمانی که انسان می خواهد برای خودش همسر انتخاب کند، می خواهد زندگی تشکیل بدهد، از همان اول زندگی باید بداند با چه مسائلی ممکن است روبرو شود و خود را آماده کند. در این صورت، بسیاری از مشکلاتی که ممکن است بوجود بیایند، برطرف می شود.

جوان می خواهد زندگی کند چاره ای هم ندارد. بعضی از بزرگان که درس اخلاق می دادند می فرمودند: این را بدانید ازدواج و تشکیل زندگی مانند سوار شدن کشتی است. آدمی سوار کشتی می شود، سوار قایق می شود و این را هم می داند که قایق و کشتی هیچ وقت در آرامش نیست چون کشتی و قایق در سطح آب است. این کشتی در موج های سطح آب قرار گرفته و خاصیت آب این است که همیشه نوسان دارد، خاصیت آب تلاطم است انسان را در حرکت های

ناهنجار قرار می دهد. کشتی این طوری است بزرگان دین ما می گفتند: وقتی کسی سوار کشتی شد، باید مواظب باشد که غرق نشود چون که روی آب است. انسان باید این را متوجه باشد و بداند که زندگی همیشه با نرمش و آرامش پیش نمی رود، باید با یک حيله هایی آن را پیش ببری تا سالم بمانی.

واقعیت هم همینطور است. وقتی شخصی تشکیل زندگی می دهد، اختیارات حوم امور زندگی با یک اراده نیست یعنی وقتی که خودتان تنها هستید در تمام کارها اراده به دست خودتان است بخواهی انجام می دهی و نخواهی انجام نمی دهی؛ خلاصه میل با خود شما است چون اراده واحد است. در اینجا تدافع وجود ندارد اما وقتی در زندگی دو اراده آمد یکی اراده تو و یکی هم اراده همسرتان، اینجا قهرماً بین این ارادهها تضاد به وجود می آید، قهرماً بین این ها تدافع ایجاد می شود حالا انسان باید چه کار کند؟ باید خود را آماده کند و به گونه ای زندگی را پیش ببرد که از هم پاشیده نشود.

«يَا عَلِيُّ، إِنْ كَانَ السُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَيَّ لِسَانَ الْمَرْأَةِ» اگر ما بتوانیم شوم و بدی را در یک چیز پیاده کنیم و در یک قالبی بیاوریم، در لسان زن است یعنی بدانید در زندگی با چنین مسأله ای روبرو هستید، خودتان را آماده کنید. بنابراین، انسان در زندگی باید متوجه باشد چطور می خواهد آن را اداره کند و بچرخاند. البته این فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به نحو کلی نیست. در همه جا و در همه افراد خوب و بد هست. در مرد هست، در زن هم هست. امکان دارد که در بعضی موارد زن ها خوب باشند. همسرها و خانم ها بسیار فهمیده، بسیار با کمال باشند. در مردها هم همینطور است. ممکن است خوب باشند و یا خدای ناکرده بد باشند.

همیشه می گویند احکام مَحُول به نوع است. احکامی که شارع در اخلاقیات و در تکالیف می گوید همیشه محول به نوع است یعنی نوعاً اینگونه است، غالباً این طوری است؛ البته ممکن است استثناء هم داشته باشد.

در میان این همسرها و خانم‌ها مثل حضرت زهرا علیها السلام هست یا مثل حضرت زینب علیها السلام هم وجود دارد حتی در زمان ما چه بسا ممکن است بعضی از خانم‌ها واقعاً فهمیده باشند، واقعاً با کمال باشند. اینطور نیست که نباشند ولی به حسب نوع، همین است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که با زن‌ها مدارا کنید و زندگی تان را بچرخانید.

«يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ» آن‌هایی که بارشان سبک است یعنی گناهی ندارند و خیلی مراقب خودشان هستند این‌ها اهل نجات هستند. خوش حال این‌ها در مقابل، آن‌هایی که بارشان سنگین است هلاک شده اند.

الان شما تبلیغ می‌روید، زبان مبارک شما در این دهه عاشورا آزاد است. دهه عاشورا زبان‌ها به کار می‌افتد. از این بلای زبان، بدترین عضو انسان، خدا نگهدارتان باشد. از لقمان (علیه السلام) سؤال کردند بدترین عضو انسان چه عضوی است؟ فرمود: بدترین عضو در بدن آدمی زبان او است اگر خدای ناخواسته خراب باشد برای انسان گرفتاری‌های زیادی درست می‌کند.

بهترین عضو در بدن چیست؟ باز هم زبان است. زبان هم بهترین عضو است و هم بدترین عضو اگر زبان بگوید لا اله الا الله، شخص مسلمان می‌شود و او را از کفر نجات می‌دهد و اگر حرف کفر آمیز بزند او را نجس می‌کند. زبان، هم می‌تواند انسان را اهل بهشت کند و هم می‌تواند اهل جهنم کند حضرت می‌فرماید: خدا زبان را چهار قفل کرده و آن را حبس کرده است مواظب باشید این چهار قفل را نشکنند و هر حرفی می‌خواهد نزنند. عرض کردند: یابن رسول الله، آن چهار قفل کدامند که خدا روی زبان ما گذاشته است؟ فرمود: دو تا لب و دو تا دندان‌های فک بالا و پایین و زبان را پشت این‌ها گذاشته است. این چهار تا دست به دست هم داده اند و زبان شما را در کامتان نگه داشته اند. حال وقتی

انسان می خواهد صحبت کند تمام این افعال اربعه را باز می کند و صحبت می کند. ماشاء الله، حالا خدا کند صحبت های خوب کند، دلی را به درد نیاورد و متأثر نکند، اگر زبان به آداب دینی مؤدب بود و باعث گرفتاری نشد، خوش به سعادت انسان. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مواظب باشید آقایان، منبر می روید حرفی نزدیک که به من تهمت زده باشید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید بالای منبر می روید یک موقع روایتی نگوئید که ما نگفته باشیم. خدا به داد ما برسد.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» هر که عمدتاً به من دروغ ببندد، نشیمنگاه او آتش جهنم است. چیزی که آن ها نگفتند چرا بالای منبر می گوئی؟ بالای منبر می گوئی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است کجا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حرف را زده است؟ خدا به داد ما برسد. اگر به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ بسته باشی خدا نشیمنگاهت را پر از آتش می کند. چرا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ نسبت می دهی؟ چرا افترا می بندی؟

پس عزیزان، باید در صحبت ها و در اینکه چه چیزی می خواهید بگوئید خیلی مراقب باشید. قدیم اینطور بود روایت خواندن عادی نبود. اینطور نبود که هر کسی بلند شود و منبر برود و روایت بخواند من یادم است آقایی که منبر می رفت تا می خواست روایت بخواند محترمین به او می گفتند: آقا صبر شما با اجازه کدام آقا و مرجع روایت می خوانید؟ اجازه نامه تان را نشان دهید بعد روایت بخوانید متدینین نمی گذاشتند هر کسی روایت بخواند از منبری می پرسیدند: آقا اجازه روایت را دارید؟ لا اله الا الله یعنی چه؟ آیا حدیث خواندن اجازه می خواهد؟ بله که می خواهد منبری می گفت یعنی چه اجازه

می خواهد؟ حدیث در کتاب ها نوشته شده است و بنده کتاب را می گیرم و روایت را می خوانم. اجازه برای چه باید می گرفتم؟ می گفتند: اجازه برای اینکه

شما اصلاً می‌توانید این روایت را بخوانید؟ آیا مجاز هستید که روایت

بخوانید؟ شاید از این روایت کلمه‌ای افتاده باشد، شاید غلط باشد شاید اشتباه باشد، آیا می‌توانی این‌ها را تشخیص دهی؟ آیا این کار را کرده‌ای؟ این که نمی‌شود هر کسی بلند شود و منبر برود و هر روایتی را بخواند.

مرحوم حاج ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله صاحب کتاب وافى، فیلسوف، دانشمند، ملاً و مفسر بود. به او گفتند: شما کتاب روایی بنویسید. ایشان فرمود: من اجازه ندارم باید بروم استادی را در روایت نویسی ببینم. پرسیدند: شما هم باید استاد ببینی؟ فرمود: بله، من اگر بخواهم کتاب بنویسم باید یکی از بزرگان علم حدیث به من اجازه بدهد.

مرحوم فیض در اول وافى می‌فرماید: من وافى را همینطور نوشتم. چون دیدم باید روایت را بنویسم و چیزی در دستم نیست و از بزرگان هم استفاده نکردم در این فکر بودم چه کار کنم که خبر دار شدم سید ماجد هاشم بحرانی، استاد علم رجال و حدیث به شیراز آمده است. ایشان خیلی ملا بود و از شاگردان شیخ بهایی رحمه الله بود تصمیم گرفتم که از کاشان به شیراز بروم و از محضر این عالم ربانی استفاده کنم و از او برای نوشتن کتاب وافى کسب اجازه کنم.

ایشان می‌گوید: وقتی آماده رفتن به شیراز شدم پدر بزرگوام مانع من شد، گفت: محسن جان نمی‌گذارم به شیراز بروی، من راضی نیستم. گفتم: آقا جان، من می‌خواهم کتاب حدیث بنویسم و تا بزرگان علم حدیث را نبینم و درس رجال را نخوانم نمی‌توانم کتاب بنویسم و مجاز به نوشتن نیستم، لطفاً اجازه بدهید. ایشان می‌فرمود: از من اصرار و از پدر امتناع. در آخر دیدم چاره‌ای ندارم و پدر راضی نمی‌شود، به او گفتم: پدر جان، نه حرف شما و نه حرف من بیاید این کار را به خدا واگذار کنیم و استخاره‌ای کنیم، آیا اجازه می‌دهید؟ پدرم گفت: حرفی ندارم، استخاره کن.

استخاره کردم، این آیه شریفه آمد: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (1) به پدرم گفتم: دیدی بابا جان، خدا می فرماید برو. پدرم گفت: خدا آگاهی اش زیاد است، ببینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه می گوید. گفتم بابا جان، رها کنید، خدا که اجازه داد گفت: نخیر، دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیاور و تعالی بزن، ببینیم ایشان در دیوانش چه می گوید. من هم به دیوان امیر المؤمنین (علیه السلام) تقال زدم. وقتی باز کردم دیدم این شعر شریف آمد: «تَغَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى» از وطنت برای ترقی کردن بیرون برو «وَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ» مسافرت برو که در مسافرت پنج فائده وجود دارد «تَفْرَجُ هَمَّ وَكَتْسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَا جِدَ» (2) آخرش مهم بود و چقدر این شعر تناسب داشت برو که ان شاء الله مصاحب جناب آقای سید ماجد شوی. پدرش هم گفت: حالا که اینطور است بفرما برو، مانعی نیست. فیض کاشانی می گوید: به شیراز آمدم و چند سال در خدمت آقا سید ماجد رحمه الله بودم و در احادیث کار کردم تا اینکه به ایشان گفتم آیا اجازه می دهید من کتاب

حدیث بنویسم؟ فرمود: مانعی ندارد. فیض کاشانی می فرماید: من هر روایتی را که در وافی نقل می کنم از سلسله سند من که به امام (علیه السلام) می رسد از جناب ماجد رحمه الله نقل کردم و ایشان هم از شیخ بهایی رحمه الله می گوید.

ص: 195

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

2- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 8، ص 115.

بینید علمای ما چقدر دقیق بودند. روایت باید با حساب و کتاب و نظم باشد نمی شود همین طوری پیش رفت ان شاء الله دعا بفرمایید که از ناحیه ما لطمه ای به دین وارد نشود .

ان شاء الله در منبرتان، مخصوصاً منبرهای محرم که از برکت سید الشهداء (علیه السلام) سرشار است برای همه دعا کنید. مصیبتی که آخر منبر می خوانید جداً به منبرتان بها می دهد. خوش به سعادتتان. مواظب باشید این مصیبت ها خیلی ارزش دارد. ان شاء الله وقتی منبرتان گرفت و اشکی جاری شد و حالی پیدا کردید برای ما هم دعا کنید. من هم متقابلاً برای شما دعا می کنم. من به شما دعا می کنم و شما هم به ما دعا کنید چون خدا همه ما را محتاج آفریده است یعنی ما محتاج به دعای شما هستیم و شما هم محتاج به دعای ما .

ص: 196

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَرِدُنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبُلْغَمَ اللَّبَانُ وَالسَّوَاكُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. يَا عَلِيُّ السَّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ وَمَطَهْرَةٌ لِلْقَمِّ وَيَجْلُو الْبَصَرَ وَيُرْضِي الرَّحْمَنَ وَيَبَيِّضُ الْأَسَانَ وَيَذْهَبُ بِالْبَخْرِ وَيَشُدُّ اللَّدَّةَ وَيَشَدُّ هَيْ الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبُلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَتَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ. يَا عَلِيُّ النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَي أَقْفِيَّتِهِمْ وَنَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَي أَيْمَانِهِمْ وَنَوْمُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَي أُسَارِهِمْ وَنَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَي وُجُوهِهِمْ» (1)

در ضمن نصایح و سفارشات پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَرِدُنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبُلْغَمَ» سه چیز است که اگر انسان آن ها را رعایت کند حافظه اش قوی می شود و بلغم را نیز از بین می برد:

«اللَّبَانُ» اولین مورد، استفاده از کندر است که اگر در دهان گذاشته شود یکی از خواصش این است که حافظه را زیاد می کند حتی گفته اند که اگر زن های حامله کندر بخورند برای حافظه و هوش بچه نیز مؤثر است. «لبان» چندین

ص: 197

معنا دارد. یکی از معانی آن صنوبر است. معنای دیگر آن، شیر اول بچه در رضاع است که در شرح لمعه می فرمایند آن شیر را نباید از بچه گرفت چون خطر دارد و مایع حیات بچه است و از آن هم تعبیر به لبان می شود ولی مراد از لبان در اینجا، کندر است که یکی از عوامل زیادی حافظه می باشد که در روایات متعدد داریم .

«وَالسُّوَاكُ: مورد دوم، مسواک زدن است که حافظه را زیاد می کند و بلغم را از بین می برد.

«وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» سومین مورد، قرائت قرآن است که موجب زیادی حافظه و رفع بلغم است.

«يَا عَلِيُّ، السُّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ» مسواک زدن از سنت ما است که انسان هر روز بعد از طعام مسواک بزند که حتی در روایتی نبوی وارد شده است که اگر برای امت من سخت نبود من مسواک زدن را واجب می کردم. آقا می دانست که بعضی از افراد در این جهت کوتاهی دارند.

ما دیدیم که بعضی از افراد که در جلسات یا درس می آیند وضع دهانشان نشان می دهد که اهل مسواک نیستند. دندان ها شهادت می دهند که اصلاً دست به آن ها نخورده است اصلاً مسواک به آنها نخورده است. روپوش قشنگی دارند. گاهی بنده اگر خیلی با فرد صمیمی باشم تذکر می دهم که نور چشم من، می خواهی با این حالت سر نماز بروی؟ می خواهی با این حالت به دیدار خدا بروی؟ اینکه درست نیست، چه اشکال دارد که انسان بعد از غذا خوردن

مسواک بزند؟ مسواک زدن هم جهت اجتماعی اش خوب است هم جهت جسمانی و الهی اش؛ خلاصه همه چیز در این مسواک است.
متأسفانه عزیزان

رعایت نکردند و دندان هایشان را از دست دادند حالا هم که دندان مصنوعی دارند باز رعایت نمی کنند.

«و مَطْهَرَةٌ لِلْقَمِّ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ» دندان را پاکیزه می کند و چشم را جلا می دهد. با یکی از دکترهای متخصصی که متخصص چشم بود صحبت می کردم به او گفتم: نمی دانم چرا اینقدر آب مروارید زیاد شده است؟ فرمود: چون مسواک نمی زنند. وقتی مسواک نزنیم جرم ها و کثافت های لای دندان به همراه غذا وارد معده می شود سپس وارد خون می شود و از خون وارد چشم میشود و باعث آب مروارید می گردد.

در قدیم الایام، چشم هایی که آب مروارید می گرفت را مثل الان نمی توانستند عمل کنند. دکتری بود که اگر چشم ها آب مروارید می گرفت رگ خاصی را در بازو می گرفت و به وسیله ای داغش می کرد. بعد که تاول می زند یک نخود را روی همین تاول می گذاشت و رویش را می بست. بعد از بیست و چهار ساعت رویش را باز می کرد که نخود کاملاً خیس شده بود باز نخود را برمی داشت و دوباره نخود تازه ای می گذاشت. در چند جلسه با گذاشتن نخود، آب را می کشید و آب مروارید چشم خالی می شد. یکی از بستگان بنده همین کار را کرد و نتیجه گرفت و تا آخر عمر، چشمش خوب بود.

در روایات وارد شده است که اگر کسی انگشتر را در انگشت سمت چپ بگذارد مبتلا به آب مروارید می شود. در بعضی روایات هم آمده است که مبتلا به آب سیاه می شود که اگر آب سیاه بیاورد دکترهای الان هم از درمان آن عاجز هستند. به هر تقدیر، می خواستم مطلع شوید که بعضی از مسائل اجتماعی در روایات وارد شده است که واقعاً آموزنده است.

«وَيُضِي الرِّحْمَنِ» خدا را راضی می کند. پس کسی که مسواک نمی زند باعث خشنودی خدا نمی شود.

«وَيَبِيضُ الْأَسْنَانَ» دندان را سفید می کند.

«وَيَذْهَبُ بِالْبَحْرِ وَيَشُدُّ اللَّهَ» و مسواک زدن، زردی روی دندان را از بین می برد و لثه را محکم میکند

«وَيُسَهِّي الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ» برای انسان اشتهاى به غذا می آورد و بلغم را نیز از بین می برد.

«وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ» حافظه را زیاد می کند.

«وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ» اعمال خوبمان را هم خدا افزایش می دهد. معلوم است فردی که خیلی تمیز باشد آدم از او خوشش می آید و خیلی تحویلش می گیرد اما آدمی که خیلی به هم ریخته و کثیف است آدم بدش می آید. همینطور خدای تبارک و تعالی هم آدمی را که خیلی تمیز است و دهانش پاکیزه است دوستش دارد و مزدش را زیاد می کند .

«وَوَقَّرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه هم که مقربین خدا هستند با ما هستند. ده ملک تا صبح و ده ملک تا شب می آیند و شیفتشان عوض می شود فلذا می گویند نماز صبح را اول وقت بخوان تا هر دو شیفت ملائکه عملت را بنویسند. اگر نماز را اول فجر بخوانی هر دو دسته ملائکه مشهود هستند ملائکه شب ثوابش را می نویسند و هم ملائکه صبح و در پرونده شما، فردای قیامت دو نماز صبح نوشته می شود .

عزیزان، این دستوراتی که به ما می دهند به خاطر این است که ما را روشن و آگاه کنند. ما با دستورات اسلام و پیاده کردن آن در جامعه موفق می شویم.

وقتی از دستورات کناره گیری کنیم حالت درندگی و توحش پدیدار می شود مثل همین وضعی که الان مشاهده می کنیم. آیا هیچ حیوان درنده ای اینطور با هم نوع خودش برخورد می کند؟ تازه خودشان را هم عقل کل می دانند. این چه انسانیتی است؟ همه باید مراقب رفتار و کردار خودمان باشیم. هیچ فرقی بین افراد نیست مراجع هم باید مراقب رفتار و کردار خود باشند. باید به روش اسلامی جلو برویم. غیر از اسلام هیچ ایده ای فایده ای ندارد.

مرحوم آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ رحمه الله در سامرا بود. ایشان با آمدنش به سامر واقعاً آنجا را متحول کرد و دوازده سال مرجعیت در سامرا به دست میرزا بود. روزی یکی از آقازاده های علمای تهران برای درس خواندن به سامرا آمد. بعضی از آقازاده ها بی توجه هستند کارهایی می کنند که نباید بکنند. خلاصه این آقازاده در هر شب نشینی و یا نشستن با رفقایش شروع می کرد به بدگویی از آقا به میرزا خبر دادند فلان آقازاده که از تهران آمده است هر جا می نشیند بدگویی شما را می کند، اگر صلاح می دانید شهریه اش

را قطع کنیم و حساب او را برسیم. خود میرزا هم خیلی روی این مسائل حساس بود اگر طلبه ای در جایی ضعیف کار می کرد او را از سامرا بیرون می فرستاد؛ دلیل آن هم این بود که دستخوش سنی ها قرار نگیرد و نقطه ضعف برای شیعه نباشد.

وقتی به ایشان این خبر را دادند مرحوم میرزا فرمود: شما کاری با او نداشته باشید من خودم می دانم چکار کنم. گذشت تا اینکه گروهی از تجار تهران برای دیدن میرزا به سامرا آمدند. وقتی برای دست بوسی آقا خدمت میرزا رسیدند میرزا به آن ها گفت: شما از کجا آمده اید؟ گفتند: از تهران. میرزا گفت: حالا که از تهران آمده اید من با شما کاری دارم. گفتند: بفرمایید. میرزا وقتی

فهمید در کدام محله تهران هستند و مسجد هم دارند به آنها فرمود: محبتی کنید آقازاده فلان آقا را برای امامت مسجد محله تان با خود ببرید و من می خواهم ایشان از طرف من امامت مسجد شما را داشته باشند. تاجرها هم گفتند: چشم، ما افتخار می کنیم نماینده شما در محل ما باشد.

وقتی می خواستند به تهران برگردند سراغ آن طلبه رفتند که او را همراه خود به تهران ببرند. تاجر به طلبه اصرار می کردند ولی او قبول نمی کرد و می گفت می خواهم برای ادامه درس در سامرا بمانم. تاجرها گفتند: نه نمی شود، ما حتماً باید شما را ببریم، ما آقا و امام جماعت می خواهیم. خلاصه او را با عزت و جلال پیش میرزا آوردند. میرزا به طلبه گفت: برو، من نمایندگی خودم در آنجا را به تو دادم. طلبه راضی شد و با تاجرها به تهران رفت ولی آقا آن روز هیچ چیزی در مورد مسائل پیش آمده به او نگفت.

طلبه به مسجد رفت و خیلی او را عزت و احترام و اکرام می کردند. مدتی گذشت تا اینکه روزی میرزای بزرگ، حرمت تنباکو را نوشت. تا این را نوشت ناصرالدین شاه خیلی ناراحت شد و گفت: ما با انگلیسی ها معامله کرده ایم، چرا آقا اینطور نوشته است؟ بلافاصله ناصرالدین شاه به دنبال این طلبه فرستاد. وقتی طلبه آمد ناصرالدین شاه به او گفت: من با شما کاری دارم. طلبه گفت: بفرمایید. گفت: منزل خودت را آماده کن و تمام علمای تهران را دعوت کن من با آنها صحبتی دارم طلبه هم قبول کرد.

روزی تمام علمای تهران را به خانه اش دعوت کرد. ناصرالدین شاه هم آمد. به همه حاضرین گفت: ایها العلماء، من از شما می پرسم: مگر این روایت از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد نشده است که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ اَبْدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ

حَرَامٌ اِبْدَاءً اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1) همه علما گفتند: بله. گفت: اگر این درست است پس این محمد حسن چه کاره است که این حرف را زده است؟ تا این حرف را زد همین آقازاده که نشست به بود یک مرتبه: گفت درست حرف بزنی، محمد حسن یعنی چه؟ بگو حضرت آیت الله العظمی مرجع تقلید شیعیان آقای میرزا محمد حسن شیرازی، بد نیست این تعبیر را کردی؟ ناصرالدین شاه عصبانی شد و گفت: تو حرف بزنی، این چه وضعی است که ایشان درست کرده است؟ طلبه گفت: یعنی چه؟ آقا مرجع تقلید است. ناصرالدین شاه گفت: مرجع یعنی باید همه کاری بکنند؟ گفت: بله. ناصرالدین شاه، خیلی حرف بزنی، اگر آقای محمد حسن شیرازی الان بگوید شمشیر بدست بگیر و گردن ناصرالدین شاه را بزنی من می زوم.

ناصرالدین شاه خیلی عصبانی شد. اصلاً انتظار نداشت از فردی که خیلی با او رفت و آمد داشته، چنین حرفی بشنود. خیلی عصبانی شد و بلند شد و از مجلس بیرون رفت. بعد از مدتی، یک نفر از افرادی که در آن جلسه حضور داشت به سامرا رفت و قضیه را برای میرزا تعریف کرد. میرزا هم دنبال افرادی فرستاد که گفته بودند حساب این طلبه را برسیم و شهریه او را قطع کنیم. وقتی آمدند به آنها فرمود: حالا دیدید، این همان طلبه ای بود که می خواستید شهریه اش را قطع کنید. ببینید حالا چطور وکیل مدافع اسلام شده است. حالا کار من درست بود یا کار شما که می خواستید انجام بدهید؟

برادران عزیز، بیشتر به آداب اسلام برسید. انسان باید در مردم داری، در اجتماع، در خود ساختن بیشتر به حال خودش برسد.

ص: 203

1- کافی، ج 1، ص 58.

«يَا عَلِيُّ النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ» چهار صورت خواب داریم یعنی انسان می تواند به چهار صورت بخوابد که عملش دست خود ما است :

«نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ» خوابی که برای انبیا و پیغمبران علیهما السلام است و به صورت اقفیه است. اقفیه یعنی به قفا خوابیدن، به طوری که صورتش به طرف آسمان و پاها به طرف قبله باشد. به قول تعبیرات امروز یعنی به پشت بخوابد. می فرماید: انبیاء و پیغمبران علیهما السلام همیشه به قفا می خوابیدند.

«وَأَنَّ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ» مؤمنین وقتی می خوابند به سمت راست می خوابند که خداوند متعال در قرآن به «وَعَلَى جُنُوبِهِمْ» (1) تعبیر کرده است. «جنوب» به معنای «جنب» است که انسان به پهلو بخوابد منتها به طرف راست.

«وَأَنَّ نَوْمَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ» کفار و منافقین به سمت چپ می خوابند.

«وَأَنَّ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» خواب شیاطین هم به رو است که صورت روی زمین قرار می گیرد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار نوع خواب را در اینجا بیان می کند. حال آیا این خواب هایی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کرده اند فقط جنبه معنوی دارد و یا اینکه غیر از جنبه معنوی، جنبه مادی هم دارد؟

گاهی تعبیر از کلمه «شیطان» اشاره به میکروب و کثافت است و آثار مرض ها بر انسان بار می شود. حضرات ائمه علیهما السلام در صدر اسلام برای طبقه عوام روایت را باز نمی کردند بلکه تعبیر به شیطان می کردند و روایت را به گونه ای بیان می کردند که اصطلاحات موجود در روایت برای مردم بهتر قابل پذیرش باشد و اگر می خواستند موضوع را بشکافند کار مشکل می شد؛ مثلاً می بینید امام (علیه السلام) در دستورات وارد شدن به مسجد فرمودند اول با پای راست وارد شوید و

ص: 204

برای بیرون رفتن اول پای چپ را بگذارید و برعکس، برای وارد شدن به

توالی اول پای چپ را بگذارید و برای بیرون آمدن پای راست را بگذارید، این دستورات آدابی است که خیلی سر بسته به ما گفته اند.

وقتی این روایات در زمان ما از نظر علمی مورد بررسی قرار می گیرد می بینیم جنبه بهداشتی و معنوی داشته است چرا؟ برای اینکه مثلاً وقتی انسان سگته می کند همیشه سگته به طرف راست است و خدا برای مؤمن احترام قائل شده است لذا اگر مؤمن در حال رفتن به توالی باشد و سگته عارض شود برای احترام به او دستور این است که با پای چپ وارد شود که در این حال به طرف بیرون بیافتد و وقتی بیرون می آید ابتدا پای راست را بیرون بگذارد که بیرون از دستشویی بیافتد.

مطلب در مسجد بر عکس است. دستور این است که ابتدا پای راست را داخل مسجد بگذارد که اگر سگته عارض شد در خانه خدا بیافتد و در بیرون آمدن پای چپ را جلو بگذارد تا باز به راست بیافتد و در خانه خدا باشد. ممکن است این ها مناسبت هایی باشد که شاید در این دستور و آداب ملاحظه شده باشد که باید خود آقا تشریف بیاورند و توضیح دهند تا انسان بفهمد. طبق روایات، پای راست اشرف از پای چپ است و چون اشرف است فرموده اند آن را اول در مسجد بگذارد.

منظورم این است که اینها مناسبت هایی است که هم جنبه مادی دارد و هم جنبه معنوی امکان دارد قضیه خواب هم اینطور باشد. اگر انسان بتواند عادت کند که خوابیدن به قفا داشته باشد بیشتر آن خواب هایی که می بیند امید به صدقش است؛ فلذا دستور هم این است که انسان وقتی به قفا می خوابد دست مبارکش

را روی پیشانی اش بگذارد و پای راستش را روی پای چپش بیاندازد و

فرموده اند این کار روی هضم غذا مؤثر است.

نظر شخصی بنده این است که الان علت مریضی هایی که در میان مردم زیاد شده است این است که از آداب اسلامی به دور افتاده ایم. عامه مردم حتی متأسفانه از ما اهل علم گاهی توجه به این مسائل نداریم یعنی به آداب استجابی ترتیب اثر نمی دهیم ولی مسلّم بدانید کسی که به این آداب ترتیب اثر ندهد و مستحبات را انجام ندهد و مکروهات را انجام بدهد صد در صد در زندگی اش صدماتی می بیند چرا که من آنها را طیب واقعی می دانم. ائمه و انبیاء علیهما السلام طیب واقعی هستند چون ارتباطشان با حضرت باری تعالی است. هر چه دستور دادند مربوط به بهداشت بدن ما است لذا خیلی اثر دارد و ملاحظه کردن این کارها بیشتر منشأ اثر رشد و توفیق انسان می باشد. خود عمل کردن به فرمایشات ائمه علیهما السلام به نفسه پسندیده است. اگر انسان به دستورات عمل کند موفقیتش بیشتر است. اینجا است که انسان با آن عالم ارتباط پیدا می کند.

این دستورات به قدری مهم هستند که حتی در لحظات آخر عمر بزرگان مثل مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن ها سعی در انتقال این دستورات به دیگران دارند. در شبی که بنا است امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت بخورد می بینیم باز ایشان در این شب، وصیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به دیگری منتقل را به دیگری منتقل می کند. هنگامی که حضرت (علیه السلام) به مسجد

کوفه تشریف بردند و اذان گفتند وقتی که برای نماز به محراب آمدند ابن ملجم را دیدند که به رو خوابیده است. همانجا باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) شروع کردند به گفتن مطالب حق. حضرت (علیه السلام) فرمود: ابن ملجم، اینطور نخواب؛ در حالی که آن بدبخت خوابیده بود. آن شب تا صبح خوابش نبرد. به خاطر آن فکری که در مغزش بود نمی توانست بخوابد. خیلی اضطراب داشت. به حق خودش قسم،

ایشان می دانستند ابن ملجم بیدار است. به او فرمود: من می دانم چه تصمیمی داری، که وقتی این جمله را حضرت (علیه السلام) فرمودند ابن ملجم اضطراب بیشتری پیدا کرد که مبادا آقا بلائی به سرش بیاورد اما با همه این ها که می دانستند بیدار است به او فرمود: اینطور نخواب، این خواب شیاطین است. آن وقت در آنجا حضرت (علیه السلام) تعبیراتی دارد که به راست بخواب و همه را بیان کردند.

آقایان اهل علم، من و شما باید مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشیم. در هیچ حالی رسالت خودمان را فراموش نکنیم. اینگونه نباشد که فقط در حال خوشی و راحتی تبلیغات داشته باشیم نه، تبلیغات و رسالت روحانیت در تمام حالات است یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خواهد به ما بفهماند که ما هم باید مثل او باشیم. باید آنچه را که وظیفه الهی است انجام دهیم اگر انجام دادیم مسلّم ارتباطمان برقرار می شود. خواب ما باید ارتباط با خدا داشته باشد. بیداری ما هم باید با خدا ارتباط داشته باشد. حالات ما باید با خدا ارتباط داشته باشد. عمده این است که انسان در تمام حالات به یاد خدا باشد. روحانی می خواهد بخوابد باید به دستور الهی باشد. می خواهد راه برود باید به دستور خدا باشد و همینطور، تسلیم هم باشد نگوید چرا حرف من زمین خورد.

شیخ مفید رحمه الله به دیدن شاگردش سید مرتضی رحمه الله آمد. ببینید، شیخ مفید یکی از بزرگترین فقهای عالم اسلام است. یک چنین شخصیت والایی به منزل شیخ مرتضی، شاگردش می آید. وقتی آمدند بعد از مدتی سید مرتضی به نوکرش دستور دادند: اسب را زین کن، می خواهم بیرون بروم. تا این جمله را گفت یک مرتبه شیخ مفید فرمود: سید مرتضی، این زین را روی اسب نگذار و سوار بر این زین نشو. سید مرتضی عرض کرد: چرا؟ فرمود: من با چشم خودم

دیدم وقتی زین شما بر زمین بود سگی آمد و به این زین ادرار کرد و نجس شد. تو اگر سوار بر زین شوی ممکن است بدننت نجس شود.

سید مرتضی گفت: استاد بزرگوار، شما یک شاهی، عادل هم هستی اما شهادت واحده شرعاً حکم را اثبات نمی کند. این زین برای شما که دیدی، نجس است اما برای من نجس نیست. شیخ مفید گفت: این حرف ها چیست؟ وقتی من به تو می گویم دیدم که حیوان به آن ادرار کرد و نجس شد دیگر تمام است. دو شاهد عادل در جایی باید مطرح شود که مثل شیخ مفیدی نگفته باشد. سید مرتضی عرض کرد: جدم فرموده است که در احکام شرعی تا دو شاهد عادل نباشد حکم ثابت نیست اما نگفتند الا شیخ مفید.

خلاصه، بحث علمی این دو بزرگوار بالا گرفت. شیخ مفید فرمود: حالا که اینقدر بحث می کنی به خدمت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حلال مشکلات می رویم تا ببینیم آقا چه جوابی می دهند. نامه ای نوشتند و در آن، عین مسأله را از آقا پرسیدند و شب نامه را روی قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشتند. فردا صبح آمدند و نامه را برداشتند، دیدند زیر نامه جواب نوشته شده است که «الحق مع ولدی» حق با پسر من است. وقتی شیخ مفید این نامه را خواندند به سید مرتضی گفتند: سید، جلو بیا. وقتی جلو آمد لبشان را روی پیشانی سید گذاشتند و بنا کردند به بوسیدن و فرمودند: تو فرزند آقا هستی، به به.

من و شما وقتی مباحثه می کنیم مثلاً وقتی بنده می بینم حق با شما است دیگر چه ناراحتی باید داشته باشم؟ وقتی می بینم شاگردی واقعاً مطلب را فهمیده است باید افتخار کنم. نباید ناراحت باشم. شخص جلیل القدری که بنده بسیار به او ارادت دارم از تهران به اینجا آمده بود. ایشان روایتی پیش من آورد و گفت: می خواهم این روایت را ببینید که اشکالی نداشته باشد. بنده روایت را

خواندم و به او گفتم: فلانی، درست است این را پیش من آوردید و من هم قبول دارم و همچنین می دانم شما مقلد من هستید اما در عین اینکه من این روایت را دیدم و اصلاح کردم باز نزد بزرگوار دیگری ببر شاید من در نکته ای غفلت داشته باشم که او نداشته باشد. این مسأله برای من عیب و ننگ نیست چون ما می خواهیم چیزی که واقعیت احسن است دست مردم بیافتد.

عزیزان، دنبال مطلب حق بروید تفاوتی بین من و شما نیست این چهار مورد خواب که بیان شد مسلّم بدانید که تنها خوابیدن نیست. نظر شخص بنده این است که این موارد، هم ارتباط با عالم ماده دارد یعنی ائمه علیهما السلام ما راهی را نشان داده اند که وجود ما سالم بماند، هم ارتباط با عالم معنا دارد که ببینید از طرف خدا چه چیزی به شما الهام می شود چرا که در برخی موارد، خواب رؤیای صادقه است و آن وقت این خواب ارزش دارد. حواستان را خیلی کنید. این عالم، عالم عجیبی است. خداوند این عالم را با عالم بالا مرتبط کرده است یعنی ارتباط خاصی بین این عالم و عالم بالا وجود دارد.

مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمه الله می فرمود: استادی داشتم به نام مرحوم میرزای شیرازی که بسیار مرد عجیبی بود. در منزل آیت الله بروجردی رحمه الله منبر می رفت. وقتی بالای منبر می رفت در اول منبر همینطور گریه می کرد. روزی ایشان در منبر فرمود: من شبی مسأله مرگ را در خواب دیدم. در خواب دیدم که مُرده ام به همین کیفیتی که آقایان، مرگ را توصیف می کنند. همه را دیدم. با چه سختی جان دادم بعد آمدند و جنازه مرا بردند، غسل دادند، کفن کردند بعد از این کارها دیدم مرا در قبر گذاشتند. همین که مرا در قبر گذاشتند یک مرتبه احساس تنهایی زیادی کردم. دیدم هیچ کس بالای قبر من نمانده است و همه رفته اند.

در قبر وحشت و اضطراب مرا فرا گرفت. یک مرتبه دیدم سگ سفیدی در قبرستان پیدا شد. آمد و آمد و وارد قبر من شد. تا آمد در همان عالم فهمیدم که این سگ همان اخلاق و خوی تند و بد من بوده است. فرمود: همین که سگ وارد قبر شد تا به جان من بیافتد و بدنم را پاره پاره کند وحشت زیادی مرا گرفت که دیدم دریچه ای از قبر باز شد و یک شخصیت نورانی وارد شد. نگاه کردم دیدم آقا سیدالشهداء (علیه السلام) است. به من فرمود: ترس من هستم و دیدم

حضرت (علیه السلام) با دست مبارک به سگ اشاره کرد و گفت: بیرون برو، این آقا دوست من است و مرا هیچ وقت فراموش نکرده است.

به نظر بنده، این آقا موفق به خواندن زیارت عاشورا بوده که حضرت (علیه السلام) به دادش رسیده است. بعد میرزا علی شیرازی بالای منبر می گفت: ای طلاب، ای اهل علم، ای آقایان، دست از دامن اباعبدالله (علیه السلام) نکشید. آنجا می فهمیم که چقدر نیازمند به امام حسین (علیه السلام) هستیم.

عزیزان، این خواب ها گاهی انسان را تکان می دهد و بیدار می کند. بیایید ان شاء الله دستورات جدمان که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند را با جان و دل خریدار باشیم و ان شاء الله سعی کنیم در حد مقدور پیاده کنیم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام سعادت دنیا و آخرت را نصیب همه ما بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حُرِّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الدَّمِّ، وَالْمَذَاكِرِ، وَالْمَثَانَةِ، وَالنُّخَاعِ، وَالْغُدُدِ، وَالطَّحَالِ، وَالْمَرَازَةَ. يَا عَلِيُّ لَا تُمَاسِسْ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فِي شِرَاءِ الْأَرْضِ حَيَّةٍ، وَالْكَفَنِ، وَالنَّسَمَةِ، وَالْكَرَى إِلَى مَكَّةَ. يَا عَلِيُّ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَسَدٍ بَهَكُمُ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحْسَدُ تَكُمُ خُلُقًا، أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا، وَأَبْرَكُمْ بَقْرَانِيهِ، وَأَنْدَكُمُ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، حُرِّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ» خوردن هفت چیز از گوسفند، حرام است. خدای تبارک و تعالی در میان حیوانات، خوردن گوشت گوسفند را به ما اجازه داده است. روایت دارد که خداوند متعال در هیچ حیوانی به قدر گوسفند، برکت قرار نداده است. گوسفند خیلی وجود با برکتی دارد حتی بزرگان دین ما فرموده اند که محل نگهداری گوسفند، به «مبارکه» تعبیر شده است که از باب تناسب شیء است یعنی این حیوان وجود با برکتی است. خداوند همه

ص: 211

چیز این حیوان را قابل استفاده آفریده است. پشم آن یک طور استفاده می شود، پوستش یک طور، گوشتش یک طور دست و پاچه اش هم یک طور.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من هیچ چیز را بهتر از دست ها و ماهیچه های گوسفند دوست ندارم». چون سر دست و ماهیچه های گوسفند بهترین جای گوشت گوسفند است. گرچه ما همیشه دنبال گوشت خالص می گردیم و شاید ماهیچه را به اندازه آن دوست نداشته باشیم چون رگ زیاد دارد، اما همین ماهیچه را اگر برای بچه شیر خوار بجوشانیم و مختصر آب آن را به قدر یک قاشق چایخوری در دهان بچه ها بریزیم تا بخورند خیلی زود حال می آید و مرض ها از بدنش بیرون می رود.

خداوند تمام اعضای این حیوان را حلال کرده و استفاده از آن را جایز دانسته است حتی با اینکه گوسفند سالی یک یا دو بار بچه دار می شود اما می بینید باز خدا چقدر برکت در این حیوان قرار داده است که اینقدر زیاد است. سگ در هر سال تقریباً هفت مرتبه زایمان دارد اما باز نگاه می کنید که جمعیتشان به هیچ عنوان به اندازه گوسفند نیست. با اینکه تعداد زایمان سگ زیاد است اما برکت ندارد ولی گوسفند چون خیرش به مردم می رسد خداوند در آن برکت قرار داده است. خیلی معذرت می خواهم همین برنامه برای ما هم هست، هر چه خیر ما به مردم بیشتر برسد خدا وجود ما را منشأ برکات قرار می دهد، عمر طولانی و سلامتی به ما می دهد.

یکی از علما مدت زیادی عمر کرد ولی به قول ما، سرش هم درد نگرفت. تعجب کردم، گفتم: خدایا، این چه حسابی است که ایشان نه از دوا و نه دکتر هیچ وقت استفاده نکرده است و وجودش هم سالم مانده است؟ بعد از کمی تأمل فهمیدم این آقا به قدری وجودش برای مردم با برکت است و مردم از وجودش بهره می برند که خدا ایشان را سالم نگه داشته است. اگر بنده به مردم بیشتر محبت کنم بیشتر در بین مردم محترم هستم همینطور اگر بی حرمتی و جسارت کنم و یا بی اهمیتی کنم خدا بدش می آید، این ها سوهان است و عمر را می سباباند، طناب عمر

را نازک می کند. بنده از مطالعه لسان اخبار این را فهمیدم و دیدم که خدا آن بنده ای را بیشتر دوست دارد که بندگان خدا را دوست داشته باشد.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: یا علی، خدا هفت قسمت از این حیوان را حرام کرد. با اینکه این حیوان منبع برکت است اما این هفت چیز را نباید بخوریم و اما آن هفت مورد چیست؟ فرمود:

«الدم» خون این حیوان.

«وَالْمَذَاكِيرُ» آلت حیوان.

«وَالْمَثَانَةُ» ظرف و جایگاه بول حیوان.

«وَالثُّخَاعُ» که در واقع به رگ حرام تعبیر می کنند و آن، رگی است که در وسط کمر جای دارد و تیره رنگ است .

«وَالْعُدُدُ» غده هایی که در بدن حیوان است، خوردنش حرام است و مواظب باشید که هیچ وقت نخورید. خدای ناخواسته موجب سرطان می شود.

«وَالطَّحَالُ» همان جگر باطله که شبیه جگر است. کثافت های خون که در هنگام تصفیه خون در طحال ریخته می شود که خوردن آن حرام شده است.

«وَالْمَرَاةُ» زهر حیوان است. سمی است که از غذای حیوان جمع می شود. این هفت چیز است که خداوند در این حیوان حرام کرده است.

«يَا عَلِيُّ لَا تُمَاكِسَ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ» چهار چیز است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند در خریدن آن با فروشنده، بر سر قیمت، چانه زنی نکنید. «فِي شِرَاءِ الْأَصْدَحِيَّةِ» وقتی می خواهید گوسفند قربانی بگیرید، گوسفند چاق و چله و حسابی بگیرید و در قیمتش هم هیچ مماسکه نکنید.

«وَالْكَفْنَ» در خریدن کفن، چرا؟ چون لباس آخرت است.

«وَالنَّسَمَةَ» البته این مورد در زمان ما رایج نیست ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید وقتی بنده ای را می خرید بر سر قیمت آن بحث و جدل نکنید. شاید مراد این

است که او را بخرید شاید بتوانید بیشتر به او محبت کنید و در آخر هم او را آزاد کنید یا از باب این است که چون انسانی را می خرید و ارزش وجودی انسان بیش از این حرف ها است.

«وَ الْكَرَىٰ إِلَىٰ مَكَّةَ» خدا نصیب همه شما کند اگر ان شاء الله بخواهید به مکه بروید برای رفتن به ، مکه در مورد کرایه بحث نکنید.

«يَا عَلِيُّ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِأَشْبَهَكُمْ بِي خُلُقًا» بعد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: نمی خواهی به شما خبر بدهم چه کسی از همه شما، از نظر اخلاقی به من شبیه تر است؟

«قَالَ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بله، بفرمایید چه کسی است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا چهار چیز را بیان کرده اند :

«قَالَ: أَحْسَنَ نُسُكُمُ خُلُقًا» به به، هر کسی که اخلاقش از همه بهتر باشد. اخلاق پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خیلی عجیب بود ایشان سفره می انداخت و اطعام می داد. گاهی می شد در خود این مهمانی، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) صحبت می کرد؛ ناگهان یکی بلند می شد و خطاب به پیغمبر می گفت: بی ادب، بنشین. ای کسی که از ادب به دور هستی، دیوانه، صحبت نکن. خجالت بکش، آبروی ما را بردی. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم می فرمود: چشم، چشم. ببینید ایشان چه وجودی بود؟ باز حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) که ادامه می داد، باز شخصی از میان مهمان ها به او می گفت: بشین وگرنه با سنگ به سر و صورتت می زنم. باز آقا ادامه می داد. بعد که مجلس تمام می شد، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: یا علی، با یک دعوت دیگر افراد را جمع کن .

خدا گواه است که اگر در مجلسی به ما کوچکترین جسارتی کنند چقدر حالمان به هم می خورد. بی خود نیست که خدا می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (1) ان شاء الله سعی کنید تا آنجا که می شود به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شبیه شوید و

ص: 214

1- سوره مبارکه قلم، آیه 4 (و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری).

صبر و تحملتان در مقابل ناراحتی های مردم زیاد باشد. می دانم در زمانی هستیم که به ما روحانیون فشار وارد می شود و جسارت می کنند، دلتان نشکند. همه را به حساب خدا بگذارید.

«أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا» کسی که حلمش بالاتر باشد یعنی به قدری بردبار است که از کوره در نمی رود. هر چه به او جسارت کنند، ناراحت نمی شود.

«وَأَبْرُكُكُمْ بَقَرَابَتِهِ» هر که به فامیل و بستگان خود بیشتر احسان کند. اگر خدا به تو امکانات داده است به فامیل هایت توجه کن. خدا خیلی دوست دارد. روایت داریم که سزاوار است هر مؤمنی وصیت کند برای آن هایی که وصیش نیستند که به آن ها هم چیزی بدهند. خواهر و برادر که وارث ما نیستند اما برایشان وصیت کنید و به آن ها بدهید.

«وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً» دیگران را نسبت به خودش مقدم بدانند. این از مواسات هم جلوتر است.

یکی از اساتید دانشگاه الهیات تهران به نام دکتر محمود شهابی از پدر بزرگوارش نقل می کند: شبی از شب ها، طلبه ای در نجف به مرحوم ملا محمد کاظم آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کفایه می رود. وقت زایمان خانم این طلبه رسیده بود و چون در نجف غریب بود و منزل قابله را بلد نبود، دست و پایش را گم کرده و به ناچار به فکرش می آید که به در خانه استادش آخوند خراسانی برود.

همان طلبه نقل می کرد، می گفت: نصف شب بود که به منزل آقا رفتم و به این فکر بودم که خود آقا به جلوی در نمی آید، حتماً نوکر یا کس دیگری در را باز خواهد کرد اما وقتی در زدم یک دفعه خود آخوند در را باز کرد. تا در را باز کرد و چشمم به آخوند افتاد، خودم را گم کردم و به جای اینکه من سلام کنم، مرحوم آخوند گفت: سلام علیکم، کاری داشتید؟ عرض کردم: بله آقا، اگر ممکن است بفرماید نوکران بیاید که عرضم را به او بگویم. آقای آخوند

فرمود: نوکرم الان خواب است، من نمی توانم او را بیدار می کنم. کارت را به من بگو. گفتم: استاد، من نمی توانم به شما بگویم. محبت کنید نوکرتان را بیدار کنید آقا فرمود: برنامه کاری نوکرم تا فلان ساعت شب است، از آن به بعد وقت کاری او نیست؛ شرعا حق ندارم او را بیدار کنم. شما کارت را بگو. عاقبت، بعد از کلی سرخ و سفید شدن و خجالت، گفتم: راستش این است که خانواده ام زایمان دارد و من هم خانه قابله را بلد نیستم و آمدم از شما کمک بگیرم. آقا گفت: بسیار خوب؛ و رفت در اندرونی خانه، فانوس را روشن کرد و عبایی روی دوشش انداخت و آمد. به من گفت: بیا تا برویم. گفتم: آقا شما؟ گفت: بیا برویم. هر چه خواهش کردم، آقا گفت: حرفش را نزن، بیا برویم.

مرحوم آخوند جلو افتاد و من هم پشت سر ایشان از این کوچه به آن کوچه می رفتیم؛ بعد که به خانه قابله رسیدیم آقا به قابله فرمود: این بنده خدا کار دارد، لباس هایت را بپوش و با ما بیا. هر چه اصرار کردم که آقا شما بفرمایید منزل، من خودم با قابله می روم، ایشان گفت: نه، کار خوب را انسان تمام می کند. در آخر، ما را به خانه رساند و خود آقا برگشت. طولی نکشید دیدم در خانه را می زنند. وقتی در را باز کردم، دیدم مرحوم آخوند مقداری خرما و قند و ... همراه خودش آورده است. به ایشان گفتم: چرا آقا زحمت کشیدید؟ من امشب اسباب زحمت شما شدم. آقا فرمود: با خودم گفتم شاید چیزی نداشته باشید. بعد مقداری پول از جیبشان درآوردند و به من دادند و از فردای آن روز، هر وقت چشمم به ایشان می افتاد از خجالت سرم را به زیر می انداختم.

، ببینید این عمل چون برای خدا بوده تا الان مانده است. تو را به خدا، بیاید کارهایمان را برای خدا انجام دهیم. به آن رنگ خدایی بزنیم که بماند.

ان شاء الله خدا توفیق عمل به دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةَ وَطُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ، يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلْ، فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبَرَ وَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشاتى به اميرالمؤمنين (عليه السلام) مى فرمايند :

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةَ وَطُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» عقل عبارت است از اينكه انسان بتواند به وسيله آن بهشت را اکتساب کند و رضایت حضرت پروردگار را طلب بنماید. در روایت دیگری از حضرت امام صادق (عليه السلام) پرسیدند: عقل چیست؟ حضرت همین تعبیر را دارند اما دو جنبه را اشاره کردند که عقل آن است که انسان بتواند به وسيله آن بهشت را بدست می آورد و خود را از آتش جهنم نجاتش دهد.

از امام صادق (عليه السلام) پرسیدند: خدا عقل را آفریده است پس آیا آن چیزی که معاویه داشت عقل بود؟ حضرت (عليه السلام) فرمود: آن عقل نبود بلکه آنچه معاویه داشت شیطنت و حيله بود.

ص: 217

گاهی اوقات عقل را با مسأله شیطنیت و منکرات اشتباه می‌گیریم. بعضی مواقع از کسان زرنگی‌هایی می‌بینیم که فکر می‌کنیم فلانی خیلی عاقل است، این طرز تفکر اشتباه است. اگر تصور ما این است که هر حرکتی که انجام می‌دهیم باید آن حرکت برای ما نفع دنیائی داشته باشد و یا بواسطه حرکتمان ضرری را از خودمان دور می‌کنیم و این زرنگی را به حساب عقل بگذاریم و بگوییم عاقلانه است، این برداشت صحیح نیست و از دیدگاه اهل بیت علیهما السلام در مورد رسالت عقل این معنا بدست نمی‌آید بلکه آنها عقل را در مسیری می‌بینند که در آن رضای خدا باشد اگر چه به ضرر انسان باشد. هر کاری که رضای خدا در آن باشد، آن عقل است چه برای انسان سود داشته باشد و چه ضرر.

چرا حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) محوریت عقل را روی این پایه برده است؟ دو نکته دارد که اساس عقل را روی دو پایه گذاشته‌اند. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» به وسیله عقل بهشت کسب می‌شود و از راه آن رضایت و خشنودی خدا بدست آورده می‌شود. حالا آیا کسب رضایت خدا تفسیر «مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» است یعنی عقلی که بهشت را بدست می‌آورد رضای رحمان را هم بدست می‌آورد؟

اصل اولیه در حروف این است که آقایان می‌گویند: «التأسيس لا التأكيد» یعنی هر حرفی جداگانه معنای خودش را برساند نه اینکه معنایشان یکی باشد که آن را تأکید بگیریم. بعضی می‌گویند در اینجا همان تأکید است و معنای «مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» همان «طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» است؛ ولی عده‌ای می‌گویند: این‌ها دو عنوان هستند یک جهت عقل کسب جنت است و جهت دیگر، طلب رضای رحمان است.

باید اجداد و بزرگانمان بگویند که آیا دو عنوان هستند یا یک عنوان چون عقل ما نمی رسد و ما در مقابل پیشگاه ائمه علیهما السلام چیزی بلد نیستیم و واقعاً جهل مطلق هستیم اما به نظر بنده، عنوان رضایت رحمان یک عنوان جدا از اکتساب جنت است و می خواهد مرتبه و درجه بالا را برساند و به حسب دید و تفاوت حال افراد است.

در روایات بیان شده است که خداوند هر بندهای را به اندازه عقلش پاداش می دهد. بعضی ها هستند که در حوزه زندگی شان آنچه را که از عبادات و کارهای نیک دیگر انجام می دهند برای بدست آوردن بهشت است، اگر چه خیلی خوب است اما بعضی هم دنبال خوشنودی و رضایت خدا می باشند و به خاطر عظمت و بزرگی خدا او را عبادت میکنند که این مرتبه بالاتری است. حتی در روایت آمده است که شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و تعریف از بنده خدایی کرد و به حضرت (علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله، فلانی آدم

خوبی است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چطور؟ عرض کرد: یابن رسول الله، او مرتب مشغول عبادت است. تقوای زیادی دارد. همیشه روزه می گیرد و نماز می خواند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای مرد، به عقلش نگاه کن و ببین عقلش چطور است. عرض کرد: چرا؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خدا اجر و مزد هر کسی را به اندازه عقل و فهمش می دهد یعنی عقل است که به عمل ما جوهر می دهد، عقل است که به عمل ما ارزش می دهد.

عزیزان بزرگوار، همه ما درس می آییم و برای بدست آوردن علم زحمت می کشیم و از منزلمان که حرکت می کنیم و باید کارمان برای رضای خداوند باشد چون اگر بنا باشد پرده عقب برود و خدا حقیقت ما را نشان دهد آن موقع معلوم می شود که آیا برای خدا به درس آمده ایم یا نه؟ اگر برای خدا باشد اجر دارد و اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد اجری هم برای آن

نیست. شما ببینید، آیا کسی که برای خدا از منزل به درس تشریف می آورد با کسی که نیتش خدا نیست اجر و مزدشان در این مسیر یکسان است؟ بستگی به نیت دارد که نیت شما برای آمدن به درس چیست؟ به چه هدفی به درس می آید؟ نیت است که جهت و ارزش به درس می دهد. حضرت (علیه السلام) فرمود: عقلش را نگاه کن که چگونه است؛ چرا؟ چون خدا فرمود اجر و مزد به اندازه عقل تعیین می شود.

خدا به حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: ای پیغمبر من، فلان بنده من چگونه است؟ عیسی (علیه السلام) گفت: خیلی بنده خوبی است. بسیار متدین و با تقوا است. خدا فرمود: برو از او سؤال کن که آیا آرزویی هم دارد یا خیر؟ عیسی (علیه السلام) نزد آن شخص رفت و فرمود: خدا به تو خیر دهد اهل عبادت و تقوا هستی و در این بیابان از مردم کناره گیری کرده ای، به من بگو آیا آرزویی هم داری؟ آن شخص گفت: یا نبی الله، یک آرزو دارم که حسرت آن را می خورم و شب و روز بر این آرزو می سوزم. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: چه آرزویی داری؟ عرضه داشت: یا روح الله، این زمین را نگاه کن، چقدر سبز و خرم است، آرزو دارم خدا الاغی می داشت تا از این همه زراعت و سبزی و خرمی به آن بدهم. حضرت (علیه السلام) نگاهی کرد و فرمود: این چه آرزویی است که تو می کنی. حقیقت هم همینطور است. گاهی انسان ها خدا را به همین اندازه فهمیده اند و از خدا شناختی پیدا نکرده اند و عقلشان در همین اندازه است.

من و شما چگونه هستیم؟ چندین سال است که درس می خوانیم، اگر خدای ناخواسته ما هم خدا را نشناخته باشیم چه تکلیفی داریم؟ آیا خدا فقط برای بدست آوردن مقام و ریاست است؟ اگر اینطور باشد که وای به حال ما. درخواست های ما از خدا این شده است که خدایا من گرفتارم، خدایا وضع

مالی مرا بهتر کن، خدایا به من خانه و فلان ماشین را بده؛ آیا ما در درخواست دیگری نداریم که از خدا بخواهیم؟

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان، می دانی عقل چیست؟ «مَا اَكْتَسَبَ الْجَنَّةُ» چیزی است که به وسیله آن بهشت بدست می آید. این مرحله برای عامه است. در مرحله اول خدا آنها را به بهشت می برد اما مرحله دوم چیز دیگری است «وَأُطْلِبَ بِهِ رِضًا الرَّحْمَنُ» یعنی کسب رضایت خداوند و اگر اینطور باشد خیلی خوب است یعنی انسان خودش را نبیند و برای خواسته های خودش بندگی خدا نکند.

بنده با یک بزرگواری نشسته بودیم و با هم در مورد همین موضوع صحبت می کردیم. به ایشان گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (1) این آیه برای اساتید و علما و مراجع است، چرا؟ چون افراد بزرگ گاهی اوقات خودشان را می بینند یعنی «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» ولی «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیست بلکه در مورد آنها «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ وَ يَتَّبِعُونَ نَفْسَهُ» صدق می کند. بر فرض اگر بزرگی درس می دهد و طلبه فاضلی میان صحبتش حرف زد و نظری داد، به او می گوید: ساکت باش، حرف نزن، چرا؟ برای اینکه نظر خودش را تنها صحیح می داند در حالی که اینطور نیست. خدا مرحوم حاج ملا محسن امین، صاحب «اعیان الشیعه» را رحمت کند. ایشان در شام بودند و بنده هم در زمانی که نوجوان بودم ایشان را به یاد دارم و در آنجا زیارتشان کردم. ایشان درباره مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله بزرگ نقل

ص: 221

1- سوره مبارکه، زمر آیات 17 و 18 (پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند)

می کنند که هر زمان شخصی از این بزرگوار مطلبی می پرسید ایشان آن مطلب را اول در جلسه بین شاگردها مطرح می کرد و می فرمود: آقایان عزیز، شما در این مسأله چه نظری دارید؟ بعد از اینکه همه جواب هایشان را می دادند، بعد خودشان جواب می دادند.

مرحوم شیخ مرتضی حائری رحمه الله استاد بنده بود و محضرشان می رفتم. ایشان از پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله موسس حوزه علمیه قم نقل می کرد: حاج شیخ عبدالکریم به بنده می گفت: مرتضی، این درسی که طلبه ها الان می خوانند آیا واقعاً درس است؟ بنده در سامرا به درس میرزای شیرازی می رفتم. از ساعت نه صبح که درس شروع می شد ساعت یازده و نیم تمام می شد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی می گوید: از پدرم پرسیدم: چقدر جلسات درس طولانی بود؟ حاج شیخ عبدالکریم فرمود: درس میرزا شیرازی رحمه الله مثل حالا نبود. ایشان مسأله را برای شاگردها مطرح می کرد، شاگردها هم در مورد آن بحث می کردند وقتی همه نظرات شاگردها را می شنید و بحث و بررسی می کرد، بعد می فرمود: حالا گوش کنید تا نظرات خودم را بیان کنم؛ بعد خود ایشان هم نظر می دادند. به ایشان عرض کردند: چرا شما در فتوا دادن نظر شاگردها را می پرسید؟ فرمود: من از این کارم دو نتیجه می گیرم، یکی اینکه زمانی که من مسأله را مطرح می کنم ممکن است بعضی مطالب به ذهن مبارک بعضی از آقایان برسد که برای خود من هم مورد استفاده باشد و باعث یادگیری یک مطلب جدید شود، دوم اینکه از طریق این کار ظرفیت علمی افراد را ارزیابی می کنم و اگر زمانی در مسأله ای دچار مشکل شدم می دانم که به چه کسی واگذار کنم.

پس آیا استاد دارای «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» است یا اینکه دارای «فَيَتَّبِعُونَ نَفْسَهُ»، آیا خودت را دنبال می کنی یا «أَحْسَنَهُ» را؟ خدا فرمود «أَحْسَنَ الْقَوْلِ»، حالا- «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» کجا است؟ باید دنبالش بروی. معلوم نیست که تو «احسن القول» باشی. ممکن است شاگردی مطلبی را بگوید که آن «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» باشد؛ پس تو به دنبال احسن برو، اگر هم خدا به تو الهام کرد که چه بهتر، معلوم می شود آن آقا پا روی نفسش گذاشته است. خدا در قرآن فرموده است: «مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1) چه کسی شما را در آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ «قُلِ اللَّهُ» بگو خدا؛ بعد می فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ادب را از خدا یاد بگیرید چون مسلم است که خدا «لَعَلَى هُدًى» است پس چرا فرمود: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» به آنهایی که در مورد روزی سؤال کرده بودند، خطاب کرد: (بی گمان) یا ما بر هدایت یا گمراهی هستیم و یا شما. الله اکبر، خداوند تبارک و تعالی وقتی بگوید ما یا شما بر هدایت هستیم، دیگر من رو سیاه چه بگویم؟ پس معلوم می شود که هنوز عقلی که باید در ما باشد، نیست.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ» اولین چیزی که خدا آفرید، عقل است. بعد در مورد آثار عقل فرمود. ببینید آیا در وجودتان هست یا نیست. اگر هست بدانید دارای عقل هستید، اگر هم ندارید به دنبال آن بروید. آثارش چیست؟

«فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أُدْبِرْ فَأَدْبَرَ» وقتی خدا عقل را خلق کرد به آن امر کرد که پیش بیا پیش آمد سپس امر کرد که برگرد برگشت.

معنای این

ص: 223

بیان این است که مطیع باشید، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خدا را اطاعت کنید، یعنی حرام انجام ندهید، دروغ نگوئید، خیانت نکنید، مواظب باشید به مردم اذیت و آزار نرسانید. آیا عقلی داریم که ما را به سوی طاعات الهی بکشاند و از منہیات الهی باز دارد؟ اگر داریم خوش به سعادت ما.

«وَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ» وقتی بنده خدا عقلی دارد که او را به سمت خدا می برد نه به سمت شیطان، خدا قسم می خورد به عزت و جلال خودم قسم، من از تو محبوب تر چیزی برای خودم نیافریدم یعنی انسان دارای عقل از ملائکه هم بالاتر می رود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عقل کل است، فرمود: اولین چیزی که خدا آفرید، نور من است که نور، همان عقل است. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کل العقل است فلذا محبوب ترین خلق خدا است پس مشخص است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم که محبوب ترین مخلوقات نزد خدا است، به همین لحاظ است.

پروردگارا، تو را به حق وجود پیغمبرت (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم می دهم از این عقل نورانی به ما مرحمت بفرما. خدایا، آنچه که تو می خواهی، توفیق همان را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَمَّا لَا يَلِيْقُ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ» (1)

از وصایایی که پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد این است که می فرماید: «یا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ» ما فقری بالاتر از نادانی نداریم چون تمام بدبختی هایی که به سر بشر می آید از روی جهل است. جهل مردم در زمان پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) باعث می شد که آقا را اذیت کنند، سنگ و چوب به او بزنند و خاکستر بر سرش بریزند. الان وقتی در کوچه و خیابان به روحانیت بی حرمتی می کنند، جمله های نادرست به آن ها می گویند چقدر ناراحت و متأثر می شویم که اگر طلبه ای مقداری ضعیف النفس باشد ممکن است دست از روحانیت هم بکشد یا حداقل لباسش را در بعضی از جاها درآورد. این کار را می کند تا کمی کمتر اهانت بشنود در حالی که پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چقدر استقامت داشت. چوب و سنگش می زدند، خاکستر آتش بر سرش می ریختند، حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم)

ص: 225

می فرمود: پروردگارا، آنها را هدایت کن، نمی دانند که جاهل هستند، تمام این بلاها را به سر خودشان می آورند نه به سر من، حقیقت هم همینطور بود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بگوید که تمام این بلاها و بدبختی ها که بر سر خودشان می آورند از باب جهل است. نمی دانند که من چه کسی هستم. اگر بدانند که من که هستم و چه برکتی برایشان دارم این حرکت را نمی کنند. اگر مردم دنیا بدانند که روحانیت چه وجود با برکتی برای جامعه بشریت است هیچ وقت این حرکت ها انجام نمی شود. اگر بدانند سر سوزنی هم که چیزی یاد گرفته اند از برکت روحانیت بوده است، این کار را نمی کردند. به در خانه چه کسی بروند غیر از روحانی. به در خانه تاجر بروند دین به دست می آورند یا به در خانه کشاورز؟ اگر دینی را هم بخواهیم پیدا کنیم در همین قشر محترم روحانیت است. افرادی که بی حرمتی به ساحت مقدس روحانیت می کنند چرا این کار را می کنند؟ به خاطر جهالت و نادانی است.

ما فقر را فقط در بی پولی می دانیم اما در حقیقت آنچه را که باید داشته باشد ندارد، عقل و شعور ندارد، فهم ندارد، این ها فقر است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ فقری بالاتر از جهل نیست، چرا؟ زیرا فقر مالی را می توانی بگذرانی اما جاهل بودن را چه کنیم؟ مهم، رفتن دنبال علم برای یادگیری است.

در روایتی بیان شده است که اگر می خواهی بدانی که جهل چقدر بد است ببین چه کسی از آن تبری می جوید. به هر کسی بگویی تو جاهلی، بدش می آید اما اگر او را صدا زدی و گفتی: ای عالم، با اینکه اصلاً سواد هم ندارد از این گفته ما خوشش می آید و در خوبی علم و بدی جهل همین بس است. بهتر است تا ما شب و روز تلاش کنیم که جهلمان را از بین ببریم.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: ای طلبه ها، ای روحانیون، هیچ یک از شما در تحصیل علم مثل من جان نکنده است. پرسیدند: چرا؟ مگر چه کار کردی؟

گفت: من از نیشابور پای پیاده به حالت رکوع راه می افتادم و به محلی که درس بود می رفتم در حالی که باران می آمد و چیزی هم نداشتم. گفتند: چرا به حالت رکوع؟ گفت: به خاطر اینکه باران می آمد و چون می خواستم نوشته هایم از اثر باران از بین نرود خمیده می شدم تا باران آن ها را خیس نکند. من می دانم این علم چقدر ارزش دارد.

برادران عزیز، تو را به خدا اینطور درس نخوانید. بر من منت بگذارید. درس را اهمیت بدهید. مطالعه و مباحثه کنید. الان هیچ بحثی نمی شود. سابق اینطور نبود. وقتی ما سر درس می آمدیم صدای مباحثات بلند بود حالا چرا اینطور ضعیف شده است. بعضیها هستند که شبها کتاب را هم باز نمی کنند. واقعاً خدا را خوش می آید یا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ما راضی می شود؟

«وَلَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ» برای همین است که حضرت می فرماید مال چیست؟ برو سبب را پیدا کن. آن سببی که چه بسا موجب ازدیاد علم می شود چیست؟ عقل است. آن عقل است که برای انسان نفع دارد. عقل است که او را به جایی می رساند. عقلاء القوم بودند که ما را به اینجا رساندند. مال چه نفعی برای ما دارد؟ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ مالی پر نفع تر از عقل نیست یعنی کسی که سرمایه عقل دارد همه چیز دارد. شاید علت اینکه بعضی ها خودشان را دچار بیچارگی و بدبختی کرده اند جاهلیت آن ها باشد و عقلشان کم است. گاهی عقلی که باید در جایی به کار ببرند، نبردند لذا برایشان گرفتاری پیش می آید؛ پس هیچ فقری به جهل و نادانی نمی رسد و هیچ مالی هم به حد عقل برای انسان نفع ندارد، فایده عقل خیلی زیاد است.

«وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ» علی جان، از هیچ چیزی به اندازه عجب نباید ترسید. خودخواهی، خودبینی، استبداد که ریشه همه این موارد عجب است. انسان خودش را خیلی بالا بداند. خودش را صاحب رأی کامل بداند، بگوید

هیچکس به پای من نمی رسد، این خیلی وحشت دارد. کسی که عجب دارد چه بسا سرمایه و قدرت مالی و علمی هم دارد اما قدرت مالی و علمی به جای اینکه او را بلند کند به زمین می زند چون نوعاً سر منشأ عجب، غرور است یعنی اگر من خیلی غرور داشته باشم دیگر کسی را تحویل نمی گیرم و هیچکس را در مقابل خودم نمی بینم.

وقتی چند نفر کنار هم نشستند و شور و مشورت کردند، با شور و مشورت دیگر ندامت نمی آید. خدا به هر کسی چیزی الهام می کند و من و شما نتیجه را می گیریم. مشاوره از کجا درست می شود؟ از اینکه خودبینی نباشد. اگر کسی مستبد به رأی خودش باشد مشاوره نمی کند، می گوید: من با فلانی چه کار دارم، خودم هر چه رأی بدهم همان درست است. خداوند متعال به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) امر می کند که و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ ⁽¹⁾ با آنها مشاوره کن، مگر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم باید مشاوره کند؟ آیا برای پیغمبر مشاوره معنا دارد؟ اینکه ما مشاوره کنیم درست است برای اینکه نمی دانیم راه حق کدام است پس باید کنار هم بنشینیم و با هم تبادل نظر کنیم و یک راه احسن را انتخاب کنیم، اما پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که متصل به منبع وحی است و با وحی خدا در ارتباط است، اشتباه و خطا در او نیست حضرت حقیقت و واقع را می بیند، کسی که واقع را می بیند باید با دیگران مشاوره کند؟ چرا خداوند متعال در قرآن به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امر فرموده است: مشاوره کن، بعد تصمیم بگیر و وقتی نتیجه مشاوره را گرفتی حالا توکل به خدا کن؟ در مورد مشاوره حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علما خیلی قلم فرسایی کرده اند که چطور می شود خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امر به مشاوره کرده است؟

ص: 228

به این سوال چند جواب داده اند. یکی از جواب ها این است که می گویند: مصلحت در اصل وجود انشاء است یعنی اصل مشاوره محبوبیت دارد مثل زمانی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) تصمیم گرفت حضرت اسماعیل (علیه السلام) را ذبح کند. به او گفت: پسر، در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم. اسماعیل (علیه السلام) فرمود: «إِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» (1) پدر جان، هر چه که خدا به تو فرمان داده است را انجام بده. بعد علما بحث کرده اند که آیا این فرمان خداوند متعال، امر جایزی است؟ آیا نعوذ بالله خدای عزوجل امر به خلاف و فرزند کشی می کند؟

گاهی مصلحت در مأمور به و عمل است گاهی هم مصلحت در خود امر است مثل اینکه می خواهی فرزندت را امتحان کنی که تا چه اندازه به حرف تو گوش می دهد. به او می گویی از رختخواب بلند شو و برای من آب بیاور. تو آب نمی خواهی و تشنه نیستی بلکه می خواهی ببینی چقدر حرفت را قبول می کند. بهمن یار شاگرد ابوعلی سینا به او گفت: تو با این علم و کمال و فن، ادعای پیغمبری کن. ابن سینا آن موقع جوابش را نداد. تا اینکه شب سردی برف زیادی می آمد یک مرتبه به شاگردش که در کنارش بود گفت: بهمن یار، بلند شو برای من آب بیاور، او هم از تبلی گفت: جناب استاد بزرگوار، هیچ می دانی شب در ناشتایی آب خوردن بد است؟

خود ابن سینا دکتر بود ولی شاگردش بنا کرد به نصیحت کردن بوعلی سینا. ایشان باز هیچ نگفت و ساکت شد تا اینکه یک ساعت بعد، مؤذن در بالای گلدسته مسجد شروع کرد به گفتن اذان و وقتی اسم شریف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را برد به بهمن یار گفت: این چه صدایی است که می آید؟ گفت: اذان. استاد گفت: الان اسم چه کسی را می برد؟ گفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم). استاد گفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حق، اوست که در این سرما و در این شب برفی شخص از رختخواب بلند می شود به بالای

ص: 229

گلدسته می رود و شهادت به رسالتش می دهد اما من اینجا کنار تو هستم، به تو می گویم بلند شو برایم آب بیاور از روی تبدلی مرا نصیحت می کنی.

ما نمی خواهیم بگوئیم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حقیقت را نمی دانسته است خیر، در نفس این مشاوره مصلحت است یعنی اگر من با عده ای مشورت می کنم مردم می گویند: آقای ملا و دانشمند را ببینید، او رئیس ما است. وقتی او بیاید و با ما مشاوره کند آیا ما نباید با همدیگر مشاوره کنیم؟ پس نفس مشاوره کردن وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در جامعه اثر عملی دارد یعنی دعوت مردم به این عمل که ایها الناس، ببینید من که پیغمبر هستم، حقیقت ها و واقعیت ها را می دانم و نیازی ندارم در عین حال خدا به من می گوید که تو مشورت کن پس بقیه مردم نیز به طریق اولی باید با هم مشاوره داشته باشند.

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وحشت و اضطرابی بالاتر از وحشت عجب نیست. متأسفانه این درد، بیشتر دامن ما روحانیون را می گیرد چون ما سر و کارمان با رأی و اجتهاد است خیلی در خطر بزرگی هستیم. ما در لب پرتگاه هستیم، ما روحانیت حتی سلسله بزرگواران مراجع شما را به خدا قسم می دهیم که در نماز شبستان، در عباداتمان ما را دعا کنید که گرفتار هوای نفس و عجب نشویم، گرفتار خودبینی نشویم، روح تواضع در ما باشد. خودمان را در مقابل همه کوچک بدانیم.

«وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عقلی بالاتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی تفکر کردن در برداشت کار. اگر انسان بخواهد عقل را به کار بیاندازد عقل با تفکر کار را درست می کند. اگر می خواهی در یک کاری عقلت را به کار بیاندازی اول در آن، فکر و تدبیر کن. در تدبیر است که عمل، نتیجه بخش است. این است که در قرآن خیلی به آن امر شده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (1) علما می گویند: ممکن است «قلوب» به معنای این دل صنوبری

ص: 230

1- سوره مبارکه محمد آیه 24 (آیا آن ها در قرآن تدبّر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟)

نباشد. گفته اند: شاید مراد عقل باشد چون مرکز تصمیم گیری است و قلب مرکز پمپاژ کردن خون است. اینکه گفته می شود انسان قلبش را به کار ببرد و با آن تدبیر کند قلب که این کار را نمی کند و ربطی هم ندارد پس چیزی که مرکز تدبیر است عقل است و معلوم می شود تنها معنای قلب صنوبری نیست .

«وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَمَّا لَا يَلِيقُ» پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: و انسان در خیلی چیزها اگر ورع و پارسایی داشته باشد خوب است. اگر انسان احتمال می دهد که مردم در بعضی عملها نسبت به او احساس ناراحتی می کنند و یا اینکه به او بدبین می شوند باید ورع داشته باشد و آن کار را انجام ندهد مخصوصاً سلسله جلیله روحانیت که مردم انتظاراتی خاص از ما روحانیون دارند و نمی شود گفت: مردم چه کار دارند هر چه می خواهند بگویند.

مرحوم امام رحمه الله در درسشان به ما می گفتند: می دانید چرا این حرف ها را نباید بزنید؟ برای اینکه خدا فرودگاه و پایگاه شما را دل مردم قرار داده است.

روحانیت غیر سایر طبقات مردم است کاسب یا دکان دار در دکانش نشسته و کاسبی می کند، جنسش را می فروشد و پول در می آورد. آن آقا در اداره اش کار می کند و حقوقش را می گیرد مثلاً اگر مردم هم با آنها بد باشند این مهم نیست اما روحانیت مثل آنها نیست. رابطه مردم و روحانیت رابطه قلبی است. عده ای از تجار از تهران به قم آمده بودند و می خواستند محضر آیت الله شرفیاب شوند حالا با چه روحیه ای از تهران به قم آمدند بماند. پیش خود گفتند: اول حمام برویم و غسلی کنیم و با طهارت و غسل محضر آقای بروجردی برویم . بلند می شوند و به همین حمام گذرخان می روند. مدرسه خان که الان به مدرسه آیت الله بروجردی رحمه الله معروف شده است آن موقع کنار حمام بود . وقتی تجار به حمام آمدند ، دیدند عده ای از طلبه ها در وضع غیر مناسبی در حمام هستند . بیرون هم که خواستند بروند با زیرپوش رکابی بیرون آمدند . تجار وقتی وضع طلبه ها را دیدند گفتند: طلبه ها این

حالت را دارند؟ ما می خواهیم وجوهات را به آقا بدهیم که به این طلبه ها بدهد؟ خیلی ناراحت شدند و برایشان گران تمام شد.

غسل کردند و به محضر آیت الله بروجردی رفتند. برای ایشان عین قضیه را تعریف کردند و گفتند: جناب آقا، این چه وضع طلبه ها است؟ برای ما مقداری سنگین است. مرحوم آقا سر درس و بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. آقا گریه اش گرفت و گفت: فرزندان من، شما پدرتان را خجالت زده کردید، آبروی مرا بردید من چه کنم؟ من پدر پیر شما هستم.

ما گفتیم: خدایا چه شده است؟ همه متأثر و منقلب شدیم که بعد آقا جریان را نقل کرد، بعد گفت: نور چشمان، من فرزندان عزیز، من سلام مرا به آن طلبه ها برسانید، شاید الان پای درس من نباشند، از شما تقاضا می کنم به این طلبه ها بگویند آبروی ما در خطر است. آبروی ما در گرو رفتار شما است. آن روز آقای بروجردی رحمه الله تحولی در منبرش ایجاد کرد.

مرحوم امام رحمه الله می گفت: پایگاهمان دل مردم است. بالاتر بگوییم دین مردم در دست شما است. اگر شما حرکتی کنید و مردم از دین خارج شوند فردای قیامت به جهنم می روید مسئولیت ما خیلی سنگین است. خودمان، همسرمان، دخترمان و پسرمان، هیچ وقت طلبه با خانمش نباید در همه جا بنشیند و همینطور صحبت کند این کار بسیار زشت است و از نظر عفاف عمومی بد است.

بنابراین، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ ورعی بالاتر از مواظبت بر محارم خدا نیست. حرام خدا را مواظب باشید که انجام ندهید.

در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» (1) ورع را همه باید داشته باشند اما اگر علما داشته باشند چقدر عالی است.

ص: 232

«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ» شما برای دیگران فخر فروشی می کنی که من پسر فلانی هستم ، من فلان طایفه ام ، بنده فلان فرد هستم ، آقا می فرماید این ها را کنار بگذارید. بهترین حسب و نسب ، حسن خلق است شخص خوش اخلاق با همه مردم فامیل است .

در روایات بیان شده است که از همه غریب تر در دنیا فرد بد اخلاق است و چون با کسی آشنا نمی شود، رفیق نمی شود، هیچکس جرأت نمی کند کنارش بیاید، نزدیکترین فرد به او هم از او متنفر است. روایت دارد آن گناهی که هر چه از آن توبه کند باز جایش سبز می شود سوء خلق است. کاری کن که بد اخلاقی را کنار بگذاری و الا هر چه بگویی «استغفر الله ربی و اتوب الیه» و باز دوباره آن را انجام بدهی فایده ای ندارد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر حسب و نسب می خواهی خوش اخلاق باش، به مردم برخورد می کنی سلام کن. اشکالی ندارد که کوچک هم باشد و توبه او سلام کنی ، چه اشکالی دارد؟ مگر سلام کنیم از آقایی ما کم می شود؟ به خدا قسم آقا تر می شوید. طوری نباش که اخم کنی و سرت را پایین بیاندازی ، اصلاً کسی را نگاه نکنی ، کسی هم که به تو سلام می کند با سختی جوابش را بدهی. مادستورات بسیار زیبایی داریم که اگر به این دستورات عمل کنیم خدا شاهد است گل سر سبد جامعه می شویم ولی خب متأسفانه این اخلاق را نداریم.

روزی دیدند که شیخ مفید رحمه الله سر درس بلند می شود و می نشیند، دوباره بلند می شود بعد می نشیند پرسیدند: جناب استاد ، چرا شما امروز اینطور شده اید؟ خدای ناخواسته پایتان درد می کند یا ناراحتی دیگری دارید؟ آقا فرمود : بله شما امروز در مدرسه را نبستید و من به زحمت افتادم شاگردها گفتند : یعنی چه؟ فرمود: شما امروز در را باز گذاشتید ، این سادات بنی الزهرا علیها السلام، بچه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند از جلوی در رد می شدند من برای احترام به آنها بلند می شدم ، مگر می شود سیدی را دید و به احترام او و جدش بلند نشد؟ من جواب مادرشان را چه بدهم؟

«وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ» می خواهی زیاد نماز بخوانی ، خم و راست شوی، بنده نمی گویم بد است ، نماز خواندن خوب است ، روزه گرفتن خوب است ولی تو را به خدا، از آن مهمتر چیست؟ اگر من بهتر از آن را بخوهم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید : تفکر است چرا؟ زیرا «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» (1) منظور از ساعت ، این ساعتی که ما می شناسیم ، همین بیست و چهار ساعت که داریم ، نیست. ببینید گاهی یک لحظه تفکر ، انسان را به کجا می رساند. تحولی بزرگی در او ایجاد می کند. کسی که غرق در منجلاب معصیت و کثافت است یک مرتبه و به یک لحظه آنچنان عوض می شود که اصلاً باورمان نمی شود که این همان آدم قبلی است، صد و هشتاد درجه تغییر می کند و یکی از بندگان خاص خدا می شود . حقیقت هم همین طور است فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ عبادتی به پای تفکر نمی رسد. وقتی نماز می خوانی فکر کن که برای چه نماز می خوانی؟ یک لحظه فکر کن در پیشگاه چه کسی ایستاده ای؟ آنجا است که استخوان بدنت به لرزه در می آید اما ما این تفکرها رانداریم ، نماز می خوانیم ولی در حقیقت حواسمان نیست . تو را به خدا، دو رکعت نماز داری که برای خدا درست خوانده باشی؟ حواست جایی نرفته باشد؟ در روایت است که اگر کسی دو رکعت نماز خالص برای خدا بخواند خداوند دلش را پر از دریای حکمت می کند. خداوند چشمه ای از دلش را به زبانش جاری میکند مثل آب چشمه که بنا می کند ، جوشیدن دیگران می گویند : نمی دانیم فلانی چگونه با صحبت هایش ما را منقلب می کند؟ بزرگان ما هم اینطور بوده اند . از بس قلبشان پاک بود و اخلاص داشتند وقتی صحبت می کردند آدم منقلب می شد ، اشک از چشمان جاری می شد برادران سعی کنید اینطور باشید.

خدایا، توفیق رسیدن به این مقامات را به ما عنایت فرما انشاء الله .

ص: 234

1- بحار الأنوار، ج 68، ص 327.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وِلْدَانِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا عَلِيُّ، إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَانْسُتْ بِالتَّظَرِّ إِلَيْهِ: إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَّرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَمْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَّرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا جَاوَزْتُ السَّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ

فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیانی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اشْتَرَفَ عَلَيَّ الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» خداوند تبارک و تعالی عنایت و اشرافی پیدا کرد به اهل دنیا و مرا بر مردان عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» مرحله دوم عنایت و اشرافی پیدا کرد و تو را بر مردان عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» باز مرحله سوم اشراف و عنایتی پیدا کرد و ائمه معصومین علیهما السلام از فرزندان تو را اختیار کرد؛ پس، خدا در این مراحل سه انه، پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهما السلام را بر مردمان همه عالم مقدم داشت. با این بیان، اشرافیت و افضلیت ائمه معصومین بر ماسایر انبیا علیهما السلام مشخص می شود و نباید در آن تردید کرد که آیا امام معصوم مقدم است یا سایر انبیا علیهما السلام؟ از این روایت معلوم می شود که حضرت باری تعالی به ائمه ما بیش از انبیا علیهما السلام مقام داده است و آنها برگزیده شدگان عالم هستند. مردان عالم هیچ کدام به پای ائمه علیهما السلام نمی رسند؛ حتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام).

حضرت ابراهیم از همه انبیا علیهما السلام غیر از پیغمبر بزرگوار حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شرافتش بالاتر است فلذا اجازه داده اند که درود به ایشان را همانند ائمه علیهما السلام بفرستیم یعنی وقتی اسم شریفش را می بریم بگوییم «علیه السلام» ولی در سایر انبیا علیهما السلام اینطور نیست و هنگام درود بر آنها می گوییم «علی نبینا و آله» و

ص: 236

سپس می‌گوییم و «علیه السلام» که اول به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد به آل پیغمبر علیهما السلام سپس به آنها درود می‌فرستیم. این مطلب افضلیت ائمه ما نسبت به انبیاء علیهما السلام را نشان می‌دهد. اما با اینکه اجازه فرموده اند که مستقیم برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) درود بفرستیم مع ذلک، مقام ایشان به ائمه علیهما السلام نمی‌رسند زیرا اگر بنا باشد مستقیم درود فرستادن دلیل بر افضلیت باشد پس باید از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما هم افضل باشد چون در درود بر ایشان «علی نبینا» هم نمی‌گوییم و مستقیم می‌گوییم «علیه السلام»؛ پس اتصال درود، دلیل بر افضلیت نیست. افضلیت او نسبت به سایر انبیاء علیهما السلام دیگر است فلذا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: فردای قیامت منبری از نور بر پا می‌شود که من در عرش منبر قرار می‌گیرم و یک طرف منبر حضرت ابراهیم است که خدا هم می‌فرماید پدر اولی و واقعی شما حضرت ابراهیم است. منظورم از این روایت این است که انبیاء ما حتی حضرت ابراهیم هیچ کدام به پای ائمه علیهما السلام ما نمی‌رسند. ائمه علیهما السلام ما از همه اینها مقدم‌ترند.

«ثُمَّ أَطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَأَخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» خداوند متعال در مرتبه چهارم عنایتی کرد و حضرت زهرا (سلام الله علیها) را بر همه زنان عالم برگزید که اینجا هم به حضرت زهرا عنایت دارد. در بعضی از روایات آمده است که ائمه علیهما السلام نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) خیلی عنایت داشتند و به ایشان احترام فوق العاده می‌گذاشتند حتی از معصومین علیهما السلام نقل شده است که مادرمان زهرا (سلام الله علیها) اسوه ما است. این نشان دهنده بالا بودن مقام ایشان است.

«يَا عَلِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَأَنْسَتْ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ» من اسم تو را در چهار جا با اسم خودم مقرون دیدم و به همین جهت با نظر کردن در این موضوعات انس گرفتم.

«إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَوَزِيرِهِ وَنَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ»
 آنگاه که خواستم به

معراج آسمان بروم، به بیت المقدس آمدم و صخره بزرگی را یافتم که این جمله روی آن نوشته شده بود.

«فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟» از جبرئیل سؤال کردم: وزیر من کیست؟

«فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» اشاره کرد که مراد از وزیر تو، علی بن ابیطالب است.

«فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بَوَازِيرِهِ وَنَصَّرْتُهُ بَوَازِيرِهِ فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» آنگاه که به «سدره المنتهی» رسیدم در آنجا دیدم که نوشته شده است: خدایی به جز من نیست و من تنها هستم، محمد برگزیده شده از خلق من است، و در این مرحله نیز جبرئیل علی بن ابیطالب (علیه السلام) را معرفی کرد.

«فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ» در مرحله سوم و پایان کار و آخرین منزلگاه در معراج، به عرش پروردگار رسیدم و از «سدره المنتهی» تجاوز کردم.

«فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي

أَيَّدْتُهُ بَوَازِيرِهِ وَنَصَّرْتُهُ بَوَازِيرِهِ» دیدم در پایه های عرش این جمله نوشته شده است من خدا هستم و هیچ خدایی غیر از من نیست و پیغمبر حبیب من است. «حبیب» از القاب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است. دیگر در اینجا ندارد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جبرئیل در مورد وزیر خود پرسد چون جبرئیل در این مرحله همراه پیغمبر نبود؛ پس نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتی در مرحله ای که جبرئیل امین هم نمی تواند قدم بگذارد، حاضر بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک چنین کسی بود. نه تنها در زمین با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود حتی در آسمان و در معراج هم بود. پروردگارا، این نعمت ولایت را از ما نگیر. خدایا، در دنیا و آخرت ما را با این نعمت محشور بگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«يَا عَلِيُّ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَفُوقُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِي وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِبَتْ وَيَحْيَا إِذَا حَيَّتْ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي عَلِيَّيْنِ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَحْتُومِ الَّذِي خِيَامُهُ مِسْكٌ» (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: خدا درباره تو نسبت به من چند خصلت مرحمت کرده است.

«يَا عَلِيُّ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي» تو اولین کسی هستی که در زمان حشر که قبرها شکافته می شود و از قبرها بیرون می آیم با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَفُوقُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِي» در صراط هم که بخواهیم برای حساب مردم بایستیم اولین کسی که با من در آنجا قرار می گیرد تو هستی. از این عبارت معلوم می شود یکی از جاهایی که این بزرگواران می ایستند صراط است که در آنجا هنگام حسابرسی به اعمال مردم حضور دارند.

ص: 239

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيَْتَ وَيَحْيَا إِذَا حُبِبْتُ» تو هم اولین کسی هستی که لباس به تن مبارکت می شود آن زمانی که من پوشیده شوم یعنی زمانی که لباس به تنم کردند و مرا پوشاندند تو هم با من هستی. همچنین آن زمانی که من زنده می شوم تو هم زنده می شوی یا آن زمانی که من مورد تحیت قرار بگیرم تو هم

مورد تحیت و احترام قرار میگیری در این مرحله هم باز با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ عَلَيَّينِ» تو اولین کسی هستی که در آن جایگاه رفیعی که خدا بنا است به پیغمبرش بدهد همراه من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خَتَمَهُ مِسْكٌ» علی جان، آنجایی که قرار است آن شراب بهشتی را به من بدهند تو اولین کسی هستی که با من این شراب را می آشامی. آن شراب بهشتی که در آن هیچ گونه آلودگی نیست، هیچ گونه آسیب و آفاتی در آن نیست. مثل شراب دنیا نیست که عه مرض و گرفتاری و بلا باشد که خدا آن را حرام کرده است حتی در بعضی موارد، اگر کسی بخواهد برای دارو از آن استفاده کند اجازه نداده اند مگر در جایی که خطر جانی باشد مثل جایی که انسان را تهدید کنند که اگر شراب نخوردی کتکت می زنیم، یا گردنت را می زنیم، اینجا مسلماً برایش حلال می شود و ایرادی ندارد ولی اگر مداوای متعارف باشد و بخواهد با شراب مداوا کند اجازه ندارد. روایت داریم که خداوند متعال در چیز حرام، شفا قرار نداده است. بدانید چیزی که خدا آن را حرام کرده است آن را دارو قرار نداده است.

سال های قبل، عصر پنجشنبه ها به تهران می رفتم و در آنجا درس خارج می دادم. روزی در یکی از این جلسات مشغول درس بودیم که شخصی وارد جلسه شد و به بنده گفت: به دادم برسید. گفتم: چه شده؟ گفت: منزل فلانی بودم جوانی در حال جان دادن است ولی جان دادن سختی دارد. اگر می شود

همراه من بیایید. بنده وقتی رفتم، دیدم جوان را در اتاق گذاشته اند و در اتاق را قفل کرده اند و همه اطرافیانش بیرون اتاق نشسته و گریه می کنند.

وقتی پشت در اتاق رسیدم صدای ضربات قلب جوان می آمد مثل این بود که چیزی را بلند کنی و به زمین بکوبی، همینطور صدا می آمد به آنها گفتم: یعنی چه چرا در را بسته اید؟ گفتند: ما می ترسیم داخل برویم. گفتم: در را باز کنید. و وقتی وارد اتاق شدم، دیدم راست می گویند. خدا آن روزگار را برای هیچ کس نیاورد. می خواست جان بدهد ولی بلند می شد و به زمین می خورد مثل ماهی که بیرون از آب افتاده باشد چطور خودش را بلند میکند همینطور این جوان بلند می شد و به زمین می خورد. با خودم گفتم ای داد، چه شده؟ چرا چنین می کند؟ خدامطلبی را به ذهنم آورد و امر الهی بود یک دفعه به ذهنم آمد و پرسیدم: ایشان مبتلا به شراب خواری بوده است؟ گفتند: بله، به آنها گفتم: ای داد، این اثر شراب است و یاد فرمایش امام صادق (علیه السلام) افتادم که شراب، هنگام جان دادن چه بر سر انسان می آورد؛ از طرفی هم خیلی دلم به حال این جوان می سوخت. گفتم: خدایا، چه کار کنم؟ حالا- که بنا است بمیرد چطور راحت شود؟ خدایا خودت می دانی متوسل به اباعبدالله (علیه السلام) شدم. به اطرافیانش گفتم: مقداری تربت امام حسین (علیه السلام) بیاورید. تربت آوردند. دعایی خواندم و آن را روی سینه جوان گذاشتم. کمی که گذشت الحمد لله آرام گرفت و تمام کرد. روزی مادری جریانی را برای بنده نقل کرد. گفت: پسری داشتم که خیلی مرتب و منظم او را بزرگ کرده بودم. اهل نماز، تقوا و طاعت شده بود. پدر هم نداشت. او را یتیم بزرگ کردم اما به محض اینکه وارد دبیرستان شد از این رو به آن رو شد رفیق های بد او را منحرف کردند. نماز و قرآن و ... را کنار گذاشت و خیلی عوض شد تا اینکه یک روز با حالت مستی به خانه آمد و

این بلا را به سر من آورد. خواستم جلوی او را بگیرم، دست به چاقو برد که یا می کشتم یا باید این کار را بکنی.

چند ساعتی که گذشت و حالش بهتر شد، دید تمام سر و صورت من زخمی و خونی است از بس که مرا زده بود. به من گفت: مادر، چه شده است؟ چرا سر و صورتت چنین شده است؟ گفتم: این بلایی است که تو بر سر من آوردی. گفت: من؟ گفتم: بله و جریان را برایش تعریف کردم. پسر من تا شنید به من تجاوز کرده است با چاقو زده شد از بس که قلبش پاک بود؛ حالا من از پسر من باردار شده ام آیا اجازه دارم بچه را سقط کنم؟ بنده به او گفتم: خیر، این کار را نکن.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، در بهشت تو اول کسی هستی که با من از «رحیق مختوم» می آشامی. «رحیق مختوم» شرابی است که وقتی خورده می شود در پایان، بوی مشک از آن استشمام می شود.

پروردگارا، به همه ما توفیق اطاعت و بندگی خودت را عطا بفرما.

ص: 242

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا سَلْمَانُ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ بِذِكْرٍ، وَدُعَاؤُكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ، وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ، مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا أَبَاذَهْ، إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذَلَّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَا أَبَاذَهْ، تَعْيِسُ وَحَدَكَ وَتَمُوتُ وَحَدَكَ وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحَدَكَ وَيَسْعَدُ بِكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَتَجْهِيْزَكَ وَدَفْنَكَ يَا أَبَاذَهْ، لَا تَسْأَلُ بِكَفِّكَ فَإِنَّ أْتَكَ شَيْءٌ فَأَقْبَلْهُ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِيرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُمْفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْعَيْبِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (علیه السلام) در ادامه روایت بیان شده در جلسه قبل، سلمان را مورد مخاطب خود قرار میدهد و می فرماید:

يَا سَلْمَانُ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ بِذِكْرٍ، وَدُعَاؤُكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ « از این روایت معلوم می شود که مقام سلمان خیلی مقام بالایی

ص: 243

است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای سلمان، هر گاه بیمار شوی برای تو در مریضیت سه خصلت است: اولاً تو کسی هستی که ذات اقدس حق همیشه به یاد تو است و والله ثانیاً دعای مستجاب شده‌های محضر خدا داری. بنده حدس می‌زنم حضرت سلمان در همان موقع کسالتی داشته‌اند که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خواهد بگوید خدا برای تو در این حالت یادی دارد و دعای تو در این حالت مستجاب می‌شود.

در روایاتی آمده است که بنده مؤمن خدا اگر مریض شود و کسالتی پیدا کند در آن کسالت دعایش مستجاب میشود و خدا به یاد او است یعنی مورد عنایت خدا است.

«وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ» سوم اینکه خدا بوسیله این بیماری که در وجودت است هیچ گناهی از گناهانت را باقی نمی‌گذارد و همه آنها را آب و نابود می‌کند.

«مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ» سپس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق سلمان دعا کرد و فرمود: ان شاء الله خدا تا هنگام اجلت به تو عافیت و سلامتی بدهد که این دعای وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق سلمان مستجاب شد و شفا یافت. خوشا به حال سلمان که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برایش دعا کرد. واقعاً بشر عادی به کجا می‌رسد،

کسی که معلوم نبود پدر و مادرش چه کسانی بودند، خدا مقامی به او داد که موجب حسرت همه شد. همینطور که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: اگر ایمان ده پله و ده درجه داشته باشد سلمان به دهمین درجه اش رسیده است. خوشا به حالش، واقعاً نمونه سلمان را نداریم و هیچ کسی را نمی‌شود با سلمان مقایسه کرد.

امام باقر (علیه السلام) در روایتی فرمود: سلمان دریایی است که پایان پذیر نیست؛ پس معلوم می‌شود که خدا چقدر مقام علمی به او داده بود، خوش به سعادتش.

«ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ» ای اباذر، مواظب باش که دستت را

برای سؤال دراز نکنی زیرا این یک نوع ذلتی است که برای خودت حاضر می کنی و این فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن رفته ای، یعنی خدا تو را عزیز آفریده و به تو عزت و مقام داده است خودت را کوچک و خوار نکن، این کار خوبی نیست.

گاهی بعضی از طلبه ها که تازه وارد طلبگی شده اند با همین روحیه جلو مهم می آیند. دائماً به دیگران می گویند: آقا چیزی دارید به ما بدهید؟ بنده کمکشان می کنم ولی نصیحتشان هم می کنم که نور چشمان من، عادت نکنید، این نفس بدی است که اگر عادت کردید دیگر حجب و حیا را از دست می دهید؛ آن وقت برای شما خیلی حیف است.

روایت داریم هر بنده ای که در موقع نیاز و حاجت به کسی به جز من رو نزند، تکیه گاهش من باشم، اعتمادش به من باشد و به من امیدوار باشد، من امیدش را ناامید نمی کنم. این مسأله صد در صد است. خود حقیر سر و پا تقصیر که قابلیت چیزی را ندارم شاید چندین بار این مطلب را عملاً تجربه کرده ام و خدا به من فهماند یعنی در شرایط زندگی گاهی مسائلی پیش می آید که سلسله امتحاناتی از طرف خدا است. گاهی فراز و نشیب ها و سختی ها پیش می آید، عوارضی پیش می آید که انسان دستش خالی می شود و نمی داند چه کار کند و در فشار می افتد پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند در چنین جایی متوسل به خدا شوید، امیدتان به خدا باشد که خدا آنچنان مشکل را حل می کند که اصلاً خودتان نمی فهمید که چطور حل شد. هر چه می خواهید از خدا بخواهید. خدا می فرماید ای موسی، نمک غذایت را هم از من بخواه، بند کفشت را از من بخواه، علف بُزت را از من بخواه، حتی فلاخن چیز جزئی را باز از من بخواه یعنی خجالت نکشید، هر چه می خواهید از خدا بخواهید. خدا دوست دارد که بنده اش نیازهایش را به او بگوید و در خانه دیگرانی نرود که ممکن است

حاجتش را روا کنند اما با هزار منت. روحیه بشر همین است. خدمتی که به کسی کند در دلش می نشیند اما قربان خدا بشوم، بدون منت به ما خدمت می کند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: ای اباذر، هیچ وقت روی سؤال را نداشته باش این یک نوع ذلت و خواری است که بر خودت آماده می کنی و فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن می روی.

«وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در روز قیامت هم باز خواست می شوی که چرا این کار را کردی؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد به ما برساند که این کار از نظر دیدگاه ائمه و وجود مبارک خودشان علیهما السلام مطلوب نیست.

«يَا أَبَاذَرٍّ تَعِيشُ وَحَدَكَ وَتَمُوتُ وَحَدَكَ وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحَدَكَ» ای اباذر، تو در زندگی ات تنها می شوی و به حالت تنهایی باید زندگی کنی و از آن طرف، در حال مردن، باز تنها می میری و به بهشت هم که بخواهی وارد شوی تنها وارد می شوی اباذر در زمان عثمان و خلیفه سوم بود. ایشان خیلی زبان گویایی در موعظه کردن داشت. هر جا که می نشست تبلیغ می کرد. حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به زبان مبارکش می گفت. ثنای اهل بیت علیهما السلام را می کرد که آنها مظلوم واقع شدند و حقشان چنین و چنان شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم

خیلی اباذر را دوست داشت. مردم هم به اباذر خیلی عنایت داشتند چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش فرموده بود آسمان سایه نیافکنده و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از اباذر غفاری باشد (1)، این تعبیر در بین مردم مدینه پیچیده بود. از آن طرف هم اباذر راجع به شخصیت و مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تبلیغ می کرد همین موضوعات بود که خلفا را اذیت می کرد تا اینکه عثمان مجبور شد و تصمیم گرفت با او اول صحبت کند.

ص: 246

وقتی اباذر پیش عثمان رفت عثمان به او گفت: من دلم می خواهد که تو از این به بعد صحبت نکنی. اباذر گفت: من نمی توانم این کار را کنم، حقیقت باید گفته شود. عثمان گفت: اگر بنا است تو اینطور باشی و همیشه حق و حقیقت را بگویی مجبور می شوم تو را تبعید کنم. بعد از اباذر سؤال کرد: بهترین جایی که دوست داری در آنجا باشی چه جایی است؟ اباذر گفت: چه جایی از اینجا بهتر، در جوار پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و خانواده رسالت، من چه جایی بهتر از اینجا بشناسم؟ عثمان گفت: بدترین جا برای کجا است؟ اباذر گفت: ریزه، سرزمینی که محل کفر من بوده است. عثمان گفت: حالا که اینطور شد من هم تو را به جایی می فرستم که بدترین جا برای تو است.

روز معینی را اعلام کرد که اباذر را به آنجا بفرستند. وقتی خواستند بروند عثمان در مدینه اعلام کرد که هیچ کس حق ندارد به بدرقه اباذر برود. باید به تنهایی برود. مردم هم خیلی از خلفا وحشت داشتند چون قدرت دست آنها بود مردم هم از این جهت ترسیدند و هیچ کس برای بدرقه اباذر به جز خاندان رسالت، امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام و سلمان فارسی نرفت؛ خلاصه اباذر با دخترش و تعدادی گوسفند به ریزه رفت. ایشان به تنهایی در بیابان زندگی می کرد و با مردم آنجا خیلی مراوده نداشت چون آنها کافر بودند.

به اباذر فرمود: تو تنها زندگی می کنی همینطور هم شد. سپس فرمود: تنها هم می میری یعنی در قربت می میری، مُردنش هم همینطور شد. در همان بیابان، اجل مبارکش رسید. یک دفعه دیدند دخترش دارد گریه و بی تابی می کند. کسی را نداشت و فقط پدرش بالای سرش بود که او هم از دنیا رفت. اباذر قبل از مردن به دخترش گفته بود: غصه نخور و گریه نکن. دخترش گفت: پس من بعد از تو در اینجا، در ولایت غربت چه کار کنم؟ کسی را هم که ندارم. اباذر به او گفت: غصه نخور، وقتی مردم به حالت عزا

کنار جنازه من بنشین، آن وقت دسته ای از دوستانم از طرف عراق می آیند و آنها کار کفن و دفن مرا انجام می دهند و تو را هم همراه خودشان می برند.

«وَيَسْعَدُ بَكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَتَجْهِيْزَكَ وَدَفْنَكَ» زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کجا و زمان اباذر کجا؟ خیلی فاصله بود. از زمانی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این جمله را فرمود نزدیک به بیست سال فاصله بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای اباذر، قومی از عراق می آیند و از اینکه متولی کار تو می شوند خوشبخت و با سعادت می شوند. تو را غسل می دهند کفنت می کنند و تو را دفن می کنند.

هنگامی که اباذر فوت کرد قومی از طرف عراق آمدند. دختر اباذر گفت: پدرم که از دنیا رفت من پارچه ای روی بدن پدرم انداختم و مشغول گریه کردن شدم. سردسته این کاروان مالک اشتر بود. بلافاصله گفت: معطل نکنید. اینجا وظیفه ما این است که احترام کنیم و بدنش را غسل دهیم و کفن کنیم. برای کفن کردن ایشان، سر و صدا شد. در گذشته، مسافران کفن هایشان را همراه خودشان به مسافرت می بردند. جناب مالک گفت: من خودم کفنش می کنم. همراهان هر کدام گفتند: چرا شما تنها باشید، ما هم می خواهیم در کفن کردن سهیم باشیم؛ خلاصه، همه آنها در کفن کردن شریک شدند. بارک الله به این برادرها، ماشاء الله به این ایمان ها، این داستان ها در تاریخ می ماند و نمی میرد و همیشه زنده است برای اینکه اعتقاد ما را بالا ببرد، خوش به حال آن فردی که عقیده اش خوب باشد.

زمانی آقای را دیدم که خیلی ملا بود. وقتی در مجلسی می نشست اصلاً کسی جرأت نمی کرد جلوی او صحبت کند از بس که ملا بود. ایشان نجف رفته بود و درس خوانده بود ولی آن عقیده ای که باید با آن علم همراه باشد را نداشت. دستورات اسلامی را خیلی رعایت نمی کرد. می گفت: شما مقدس بازی در آورده اید. این مرد با آن مقام و علم و کمال، جایگاه مردمی نداشت اما از آن طرف هم عالمی را می شناختم که خیلی عالم نبود، واقعاً علم زیادی

نداشت، در صرف استاد بود ولی ادبیات یا علمهای دیگر را نداشت خیلی ضعیف بود، اگر کنارش می نشستیم نمی توانست حرف بزند و حواله به بزرگان دیگر می داد و می گفت: بروید به فلان آقا بگویید، من خیلی وارد نیستم؛ اما این بزرگوار به قدری مؤدب به آداب، مقید به دستور اسلام و اعتقادی بود که در مردم جا افتاده بود، مردم خیلی دوستش داشتند.

پس به شما عزیزان نصیحت می کنم هر چه که ملا شدید، هر چه علمتان بالا رفت، اعتقادهایتان را بالا ببرید، با اعتقادات بازی نکنید، به دستورات توجه کنید.

«يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا تَسْأَلْ بِكَفِّكَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه به اباذر نصیحتی کرد. ای اباذر، هیچ وقت در خانه افراد برای سؤال نرو، اگر هم رفتی و چیزی به شما دادند رد نکن. متأسفانه ما در برخی مردم این موارد را می بینیم. اگر آقای چیزی به او بدهد و او انتظار بالاتر از آن را داشته باشد تعبیر بسیار زشتی به آن آقا می کند، چقدر در پیشگاه خدا این عمل بد است. بعضی ها از حریم اسلام عقب هستند.

«فَإِنْ أَتَاكَ شَيْءٌ فَأَقْبَلْهُ» اگر چیزی به تو دادند قبول کن، رد نکن. هر چه دادند بگو دستتان درد نکند، خدا برکت بدهد، خدا عمرتان بدهد، همین قدر که ما را منظور داشتید ممنونم. چقدر خدا این روحیه را دوست دارد.

یکی از علما نقل می کرد: روزی خدمت مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله رفتم. ایشان در آن زمان مرجع جهان بود. از تمام کشورها برای ایشان پول می آوردند. وقتی پیش او رفتم بعد از سلام و احوالپرسی گفتم: آقا جان وضع مالی من خیلی بد است اگر می شود مقداری کمکم کنید. آقا دست در جیبشان بردند. پیش خودم گفتم: الان آقا پول حسابی به من می دهد، آقا دست

در جیبشان بردند و پنج تومان دادند. اول خیال کردم پنجاه تومان است یا پانصد تومان وقتی از پیش آقا رفتم دیدم پنج تومان است. خیلی به من برخورد. به قدری ناراحت شدم و با خودم گفتم دیگر توبه می کنم که از این به بعد نزد این

سید بروم و از او درخواستی کنم. تا اینکه روزی آقا را دیدم. خیلی سر سنگین نسبت به آقا برخورد کردم. سید گفت: آن را کم دانستی و از ما زده شدی؟ یک دفعه خودم را جمع و جور کردم. آقا گفت: ناراحت نشو، خواستم با آن پول امتحانت کنم ببینم که چقدر محبت های شما به خاطر پول است.

«ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا- أَخْبِرُكُمْ بِشَرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از اینکه به سلمان و اباذر سفارشات کرد، رو به جمعیت کرد و فرمود: آیا من شما را خبر ندهم که بدترین شما که چه کسانی هستند؟ خدا ما را جزو این دسته قرار ندهد ان شاء الله .

«قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمَةِ» کسی که برای دو به هم زنی دیگران به راه می افتد، حرف این آقا را به آن آقا می گوید، حرف او را به این آقا می رساند. می گوید: در فلان مجلس، پیش فلانی بودم او پشت سر شما چنین حرفی را زد؛ این کار را نکنید. بر فرض او پشت سر من حرف بدی را گفته است تو چرا به من می گویی؟ آن آقا اگر پیش من بود شاید این حرف را نمی گفت. تو هم در حق او خیانت کردی و هم در حق من. چرا مرا ناراحت کردی؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید بدترین مردم آن هایی هستند که نمایی می کنند. همدیگر را خراب نکنیم.

«الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ» باز این جمله را هم اضافه کردند، آنهایی که می خواهند بین دوستانشان تفرقه بیاندازند، خدا آنها را هم بد می داند. «الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ» کسی که برای افراد پاک و بی عیب، طلب عیب کند. همیشه مراقب است که ببیند آن بنده خدا چه اشتباهی می کند بعد بنشیند در همه جا اشتباه او را بگوید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این ها بدترین مردم هستند.

خدایا، تو را به حق پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قسمت می دهیم توفیق عمل به این دستورات را به ما مرحمت فرما .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَدَمَّ أَحَدًا عَلَيَّ مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ خَرِیصٌ، وَلَا تَصْرَفُهُ كَرَاهَةً كَارِهِ، إِنَّ اللَّهَ حِرْصٌ وَلَا حِرْصٌ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ» از جمله موارد یقین این است که انسان کاری نکند که رضایت مردم را به دست آورد ولی سخط و غضب خدا در پشت آن باشد یعنی مردم را راضی کند در حالی که خدا را به خشم بیاورد.

«وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ» پیش مردم هم خودش را ستایش نکند به خاطر آنچه که خدا به او داده است مثلاً خدا مقام به او داده است، سرمایه داده است، عزت داده است، طوری رفتار نکند که بخواهد این بخشش های الهی را به مردم نشان بدهد که بله، من چنین و چنان هستم .

ص: 251

« وَلَا تَدْمُ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكِ اللَّهُ » اگر خداوند متعال چیزی را به تو نداد مردم را ملامت نکنی. بعضی ها خودشان چیزی ندارند در نتیجه سخاوت ندارند و نمی توانند اتفاق کنند اما مردم را سرزنش می کنند که شما چرا چنین نیستید، چنان نیستید، نباید این کار را بکنند.

«فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجُزُّهُ حِرْصُ حَرِيصٍ ، وَلَا تَصْرِفُهُ كَرَاهَةٌ كَارِهٍ» اینکه انسان معتقد باشد که رزق و روزی قسمت شده است خیلی مهم است. رزق و روزی ما مقسوم و مضمون است یعنی روزی ما هم تقسیم شده است و هم ضمانت شده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1) مردم نباید فکر کنند که روزی هایشان دست خودشان است. طرف می گوید: من خودم تلاش کردم و فلان مبلغ را بدست آوردم، این فکر اشتباه است. خیلی ها هستند که صبح تا شب زحمت می کشند باز هم می بینی دستشان خالی است و کم می آورند و بعضی را هم می بینی که در خانه نشسته و خیلی کم سر کار می رود اما خدا روزی را برای او آماده می کند و روزیش داده می شود. البته اینها همه حکمت الهی است. فکر نکنید این ها خلاف عدالت خداوند است. این ها همه روی حکمت خدا است. خدا علیم و حکیم است. می داند کارش چیست اما متأسفانه ما فکر می کنیم روزی به دست خودمان است و می گوئیم باید چنین کنم و چنان کنم که پولدار شوم؛ آقا جان من، اینطور نیست که فکر می کنی. خدا باید روزی را برساند، از طرفی روزی هم مضمون است یعنی خداوند روزی را تضمین کرده است و فرموده است که شما غصه روزی را نخورید، روزی شما دست

ص: 252

1- سوره مبارکه زخرف آیه 32 (ما روزی ایشان را در زندگانی دنیا بینشان تقسیم و پخش نموده ایم)

من است اما وظیفه خودتان را انجام دهید. دنبال کار و تلاش باشید. خدا می فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» (1) روزی شما را من در آسمان ها تأمین و تضمین کردم. تا روزی شما را ندهم مرگ شما هم نخواهد آمد. روایت دارد تا روزی کسی تمام نشود مرگ او نمی رسد یعنی اینقدر خدا دقیق تنظیم کرده است پس روزی به این نیست که بندگان بگویند چنین و چنان کنم.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ وقت حرص یک حریص نمی تواند روزی را بیشتر کند. از آن طرف، کراحت داشتن انسان هم نمی تواند جلو روزی را بگیرد مثلاً کسی بگوید من روزی نمی خواهم یا بگویم من نمی خواهم روزیم زیاد شود، من دنیا را نمی خواهم، خدا می فرماید کراحت تو که ملاک نیست، نه آمدنش به دست شما است و نه رفتنش، هیچ کدام بدست ما نیست. همه چیز دست خدا است. ما باید به این مطلب معتقد باشیم که روزی همه موجودات بدست خدا است. «هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ» (2) خداوند رزاق است. روزی رسان است. به تمام موجودات عالم روزی می رساند چطور من و شما را فراموش می کند؟

یکی از وصایا و نصایح لقمان حکیم به فرزندش همین است که فرمود: پسر جان، این خدا در مراحلی که تضمین نکرده بود، روزی شما را رسانده است حالا در جایی که تضمین کرده، روزی شما را نمی دهد؟ پسر عرض کرد:

ص: 253

-
- 1- سوره مبارکه ذاریات، آیات 22 و 23 (در آسمان است روزی شما و آنچه که وعده داده می شوید، پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن راست و درست است مانند آنکه شما سخن می گوئید)
 - 2- سوره مبارکه ذاریات، آیه 58.

خدا کجا روزی من را بدون تضمین رساند؟ فرمود: آن موقعی که در صلب پدر بودی خدا تضمینی نداشت که روزیت را برساند ولی رساند. آن موقعی که در رحم مادر بودی خدا روزیت را رسانده است حالا که آمدی در عالم دنیا به تو روزی ندهد؟ قبل از آنکه به دنیا بیائی و هم چنین به عالم دنیا که آمدی در همه موارد خداوند روزی تو را داده است. خدا پیش از آمدن تو به دنیا روزیت را آماده کرده است. خدا شیر را به مادر داده تا روزی تو آماده باشد. محبت تو را در دل پدر گذاشته تا برایت همه چیز آماده کند. هنوز دنیا نیامده ای لباس برایت می خرنند، وسایل برایت تهیه می کنند که خدا می خواهد فرزند به ما بدهد آیا این ها کار خدا نیست؟ حالا که پا به عرصه دنیا گذاشته ای چرا غصه روزی را می خوری؟ خدا می فرماید تو غصه روزیت را نخور تو برو عبادت را انجام بده، وظایف را انجام بده. این بیانات خیلی بیانات زیبایی است، بسیار زیبا است.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر خدا سرمایه زیادی به تو داد به رخ مردم نکش و اگر هم خدا به تو چیزی نداد مردم را ملامت نکن؛ چرا که اینها دست تو نیست. من چنین دارم، من چنان دارم، من وضعم چنین است، این حرف ها چیست؟

«إِنَّ اللَّهَ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرْحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا» خدا به حکم فضل و فضیلت و کرم و آقایی که دارد، راحتی و استراحت و شادی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده است. هر که یقین داشته باشد و دارای این نعمت و صفت باشد یعنی خدا را حاضر و ناظر بداند، خدا را همه کاره بداند و بگوید من هر چه دارم برای خدا است، من چه کاره هستم، خداوند هم هم و غمش را از بین می برد، مصیبت های دنیایی او را از بین می برد.

یقین داشته باشید که هر چه دارید از آن خدا است و راضی باشید که هر سختی که دارید، هر مشکلی که دارید یا هر گونه بلایی که دارید خدا خواسته

است که بگویند راضی هستم و ناراحت نباشید، در این صورت خداوند هم شادمان و خوشحالت می کند و گشایش در کارهایت ایجاد می کند و همه غم و غصه هایت را از بین می برد.

این همان سخن پیشوا و ارباب عزیزمان حضرت سید الشهداء (علیه السلام) است - رزقنا الله و ایاکم زیارة قبره فی الدنيا و شفاعة فی الآخرة - که در اوج آن همه سختی ها و مصیبت ها فرمود: «الهی رضاً برضائک» خدایا من به همه مقدرات تو راضی هستم.

امام معصوم (علیه السلام) قدرت عالم امکان است. گاهی اوقات بلا به سر ما می آورند از دست ما هم کاری بر نمی آید، می گوئیم: چه کنم، چاره ندارم؛ اما خداوند تمام عالم را در اختیار امام (علیه السلام) گذاشته است با این حال، خدا اراده کرده بود که امام حسین (علیه السلام) به شهادت برسد. فرمود: حسین جان، «ان الله شاء ان یراک قتیلاً» با کمال افتخار، بدون اینکه سر سوزنی خم به ابروی اباعبدالله (علیه السلام) بیاید تا آخرین لحظه رفتن به میدان قتلگاه باز گفت: «الهی رضاً برضائک» یعنی خدایا در آخرین لحظه عمرم هم می گویم راضی به رضای تو هستم.

این آقای ما است. این الگوی عزیز ما است. چشم امید همه ما به آقا است. ما پیرو یک چنین آقایی هستیم. خدا را شکر می کنیم که ما آقایمان را دوست داریم و جزو پیروانش باشیم. خدایا، به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را با این بزرگوار محشور بگردان. خدا می داند چه لذتی دارد انسان در کنار آقا باشد. همه اصحاب و یاران و فرزندان آقا را به شهادت رساندند، همه چیز را غارت کردند، همه اموال را بردند مع ذلک اباعبدالله (علیه السلام) فرمود صبر می کنم.

خدا مرحوم آیت شیخ جعفر شوشتری رحمه الله را رحمت کند. ایشان فرمود: من قبول ندارم که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «صبراً علی بلائک» زیرا امام حسین (علیه السلام) اصلاً بلا ندیده بود. آقا مصیبت ها را بلا نمی دانستند. البته نظر مبارکشان این است ولی اگر

مراد از «صبراً علی بلائک» در امتحان باشد، این مقام خیلی بزرگی است؛ چون یک معنای بلا، امتحان است یعنی خدایا مرا در امتحانات صابر گردان.

اگر ما بتوانیم سر سوزنی از این یقین را بدست بیاوریم به درجات بالایی می رسیم. دعایی که در نیمه شعبان وارد شده است و شب ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوانده می شود خیلی دعای خوبی است. این دعا را حفظ کنید و روزها بخوانید. بعد از اذان صبح بخوانید. بعد از دعاها بخوانید. بسیار دعای زیبایی است. خیلی پر محتوا است. در این دعای شریف آمده است: «خدایا، من از تو می خواهم ترسی در دل من قرار دهی که آن ترس، بین من و معصیت تو جدایی بیندازد که دنبال گناه نروم. خدایا مرا در اطاعت و فرمان برداریت به گونه ای کن که مرا به رضای خود برسانی. توفیق طاعتی به ما بده که رضای تو را بدست آورم. خدایا، از تو می خواهم یقینی به من بدهی که با داشتن این یقین تمام مصیبت های دنیا بر من آسان شود.» این صفت یقین را هر که داشته باشد هیچ مصیبتی بر او سنگینی نمی کند.

فرمود علی جان، خداوند راحتی و خوشی را در یقین قرار داده است. اگر یقین داشته باشیم که فرمان کار ما دست خدای حکیم است، فرمان کار ما دست خدایی است که از پدر و مادر به ما مهربان تر است، اگر یقین داشته باشیم دیگر غصه ای نداریم. این است که می فرماید: «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (1) یعنی کسی که یاد خدا باشد، همیشه فکر خدا به سرش باشد، همیشه قلبش آرامش دارد و هیچ غصه ای ندارد.

«وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ» و خداوند غم و غصه و ناراحتی را در شک و تردید گذاشته است. کسی که دو دل است دائماً می گوید: چه

ص: 256

خواهد شد؟ داد می زند و فریاد می کشد چون خدا برای او آسایش نگذاشته است. همیشه غمناک است. همیشه مهموم است. همیشه دل گرفته است. می گوید: خدا از من دیواری کوتاه تر پیدا نکرده است. مگر من چه کرده ام؟ ایمان که ضعیف باشد این حرف ها زده می شود.

در زمان سابق، یکی از علمای بزرگ تهران که شخصیت بسیار والایی بود به نجف رفت. وقتی وارد نجف شد، علمای نجف به دیدنش آمدند. گفتند یکی از علما وارد نجف شده است به دیدنش برویم همه برای دیدن آقا آمده بودند اما مرحوم مقدس کاظمی رحمه الله که خیلی مرد بزرگواری بود، نیامد. این عالم بزرگواری گفت حالا که آقای مقدس کاظمی نیامد من خدمت آقا می روم. به آقای مقدس کاظمی پیغام داد که من می خواهم به دست بوسی شما بیایم.

این آیت الله وقتی منزل آیت الله کاظمی رحمه الله رفت و سلام و علیک و احوالپرسی کرد آقای مقدس کاظمی به ایشان گفت: برای چه به اینجا آمدید؟ گفت: آمدم دستت را ببوسم و شما را زیارت کنم و از وجود متبرک شده و استفاده کنم؛ چون شما در نجف مشهور هستید و دارای زهد و تقوا هستید. همه علمای نجف از شما تعریف می کنند. آقای مقدس کاظمی گفت: آقا، شما اینجا آمدید برای دیدن من؟ گفت: بله. مرحوم مقدس کاظمی گفت: آیا خبر داری که خواستی یک مستحبی را بجا بیاوری ولی به جایش یک حرام به جا آوردی؟ رنگ از صورت این عالم پرید و گفت: خدایا من چه کردم که حرام بجا آوردم؟ پرسید: آقای مقدس، من چه کار حرامی مرتکب شدم؟

فرمود: رفتن و دیدن عالم مستحب است و یکی از دستورات دین اسلام است که به دیدن علما بروید ولی شما که الان به دیدن من آمدید، می دانی من به چه زحمتی افتادم؟ گفت: نمی دانم. آقای مقدس کاظمی گفت: تمام دارایی ام در نجف یک اتاق بیشتر نیست. همین یک اتاق را بیشتر ندارم. تشریف فرمائی

شما باعث شد تا زن و بچه ام را در زیر آفتاب سوزان بگذارم چون جای دیگری برای بچه ها نداشتم؛ آیا این درست است که شما برای یک امر مستحب به دیدن من بیایید و زن و بچه من در آفتاب بسوزند؟

تا این را گفت، آقا خیلی سرافکنده شد. گفت: نمی دانستم شما تا این اندازه در فقر هستید. بعد نگاه کردند و دیدند که زیر پا فرش ندارند و فقط یک حصیر است و بچه های ایشان روی حصیر می خوابند خیلی دلشان سوخت و متأثر شدند.

این آیت الله به تهران برگشت و جمعیت زیادی به دیدنش آمدند. از جمله افرادی که به دیدن آقا آمد، شاه بود. این مرد چقدر شخصیت داشته است. حالا آیا این عالم حاج ملا کنی رحمه الله بوده است یا کسی دیگری نمی دانم، چون نگفته اند می ترسم بگویم چه کسی بوده است ولی احتمال می دهم حاج ملا کنی رحمه الله بوده باشد. به هر حال، شاه به دیدن ایشان آمد. بعد از سلام و احوالپرسی گفت: از نجف چه سوغاتی ای برای ما آورده اید؟ ایشان قضیه آقای مقدس کاظمی را نقل کرد. شاه خیلی متأثر شد و سرش را پائین انداخت. گفت: عجب، عالم شیعه اینقدر در فقر باشد؟ من زنده باشم و علما

ما اینقدر در سختی و رنج باشند؟ بلافاصله دنبال یکی از علما و شخصیت های تهران فرستاد. وقتی آمد، یک پول حسابی به او داد و گفت: این پول را ببرید نجف، برای آقای مقدس کاظمی. هم خانه برای ایشان تهیه کنید، هم وسایل زندگی. مقداری هم برای زن و بچه اش بگذارید تا در آسایش باشند. درست نیست وضع یک عالم شیعه اینطور باشد.

این آقا به نجف می رود و علمای نجف به دیدن این عالم می آیند ولی آقای مقدس کاظمی نمی آید. ایشان هم گفت آقا نیامد من به خدمتشان می روم. ایشان خدمت آقای مقدس کاظمی می رسد و سلام و احوالپرسی می کند و دست آقا را می بوسد و پول را محضر ایشان می گذارد. آقای مقدس کاظمی

گفت: این چیست؟ آن عالم جریان را می گوید. یک مرتبه صدای گریه آقای مقدس کاظمی بلند شد مثل یک آدم مصیبت دیده گریه می کرد. گفتند: آقا چرا این طوری شدید؟ گفت: می دانید چه بلایی به سر من آمد؟ خدایا من چه معصیتی کردم که به این روز سیاه افتادم؟ گفتند: آقا چه معصیتی، چه بلائی؟ فرمود: می دانید آوردن این پول برای من معنایش چیست؟ معنایش این است که اسم من به دیوان ظالمین رفت.

آن ها چطور این راه ها را رفتند، ما چطور می خواهیم برویم؟ در زمان ما معنویت خیلی کم شده است. خیلی معنویت ضعیف شده است. علمای قدیم امدادهای غیبی داشتند، با عالم معنا ارتباط داشتند، به جدم قسم این ها واقعاً ارتباط داشتند، خدمتشان می رفتم می دیدم که آقا دارد چیزهایی می گوید، می فهمیدم اینها امداد غیبی دارند. خدا گواه است اگر یک ذره دلتان را صاف کنید، یک مقدار صیقل کنید، عجیب درها به رویتان باز می شود که اصلاً دنیا دیگر به

چشمتان ارزش ندارد.

خدایا، چنین حالتی را به همه ما مرحمت بفرما. دعا می کنم که خدا این نعمت ها را به شما بدهد. این توفیقات الهی نعمت هستند نه دنیا. اصلاً دنیا ارزش ندارد. فقط چیزی که ارزش دارد رنگ الهی داشتن زندگی است. اگر به دنیا رنگ الهی زدیم ماشاء الله و الا دنیا کثافت است.

خدایا، دل های ما را به نور کلمات اهل بیت پیغمبرعلیهما السلام منور بگردان. خدایا، این نعمت ها و توجهات مورد رضای خودت را به همه عزیزان مرحمت بفرما. خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام لیاقت درک محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دیدن صورت و جمال نورانی ایشان را به ما مرحمت بفرما.

ص: 259

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ عَلَى اللَّهِ، وَآفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ، وَآفَةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ، وَآفَةُ السَّامَاةِ الْمَنْ، وَآفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبُغْيُ، وَآفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَآفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ. يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ وَلَا تَخْرُجْ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةً أَبَدًا، وَلَا تَجْتَرِينَ عَلَى خِيَانَةِ أَبَدًا» (1)

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ» خدا عالم طبیعت را به شکلی آفریده است که برای هر چیزی، یک آفتی است. شاید یکی از علت های بقاء عالم هستی، تضاد بین اشیاء باشد که این خودش یک نکته ای است و می توان گفت یکی از نعمت های الهی است که خدا اشیاء این عالم را به صورت ضدیت به وجود آورده است که همیشه در حال تدافع و تنازع هستند. این تنازع، علت بقاء و تحرک می شود و این حرکت ها از همین حالت بوجود می آید؛ مثلاً وقتی انسان می خواهد حرکت کند قدرت و وزنه ای روی او است که مانع حرکت می شود و لذا در ابتدای حرکت باید سعی بیشتری کند تا راه بیفتد.

ص: 260

این را از باب نمونه عرض کردم که همه چیز حالت تدافعی دارد. همین وجود مانع و ضد را خدا در تمام موجودات عالم قرار داده است حتی در عالم حیوانات و انسان ها. مواظب باشید نعمت هایی را که خدا به شما می دهد مبتلا به آفت نکنید. نگذارید این نعمت ها از دست برود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آفت سخن گفتن دروغ است. صحبت کردن یک ارزشی دارد.

خدا مرحوم آیت الله فرید را رحمت کند. ایشان از بزرگان حوزه بود. ما هم خدمتشان می رفتیم و مدتی هم افتخار شاگردی ایشان را داشتیم. درس اخلاق و فلسفه را از محضرشان فیض بردم. این شخصیت بزرگ از علما حوزه بود و نوه ای داشت که منحرف شده و در اراک بود. ایشان به اراک برای نماز رفته بود. جمعیت زیادی آمده بودند. بین دو نماز نوه آقا خدمت ایشان می آید سلام می کند و دست جلدش را می بوسد، وقتی چشم آقا به نوه اش افتاد فرمود: پسر، بس نیست بابا؟ همین یک جمله این بچه را از این رو به آن رو کرد. واقعاً با این یک جمله، این بچه شرمنده شد و از این رو به آن رو شد. بچه به قدری متدین شد که بعداً آمدند این قضیه را نقل کردند که با یک جمله آیت الله فرید فلانی متحول شد.

این ارزش و برکت کلام را می رساند. همین که حکما می فرمایند: «الْكَلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ عَلَى الْقَلْبِ» (1) وقتی سخن از دل برخاسته شود، به دل می نشیند و صحبت، ارزش پیدا می کند. چه چیزی باعث می شود ارزش سخن از بین برود؟ دروغ گفتن سبب می شود ارزش کلام انسان از بین برود. گاهی اوقات بعضی از خود اهل علم حرف هایی کنار هم ردیف می کنند و می گویند که وقتی دقت کنید می بینید چند درصد آن دروغ است. شما را به خدا، حیف

ص: 261

نیست عمرت بگذرد و منبرت تمام بشود اما در حرف زدن دقیق نباشی؟ این چه کاری است که ما می کنیم؟ چرا بعضی چیزها را جعل می کنیم؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، دروغ گفتن ارزش حدیث را از بین می برد. ارزش و بهای سخن را نابود می کند.

«وَ أَفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ» علم را چه چیزی از بین می برد؟ فراموشی آفت دانش است. هر چه علم انسان زیاد هم باشد اما خدای ناکرده دچار نسیان و فراموشی بشود، چه فایده ای دارد؟

حالا چه چیزی باعث فراموشی می شود؟ گناه کردن برای انسان فراموشی می آورد، چرا؟ برای اینکه فراموشی هم یک نوع عذاب است. وقتی انسان چشمش را آزاد بگذارد تا همینطور در کوچه و خیابان زن مردم را نگاه کند، وقتی انسان مواظب لقمه ای که می خورد نباشد، وقتی مواظب کسب و کارش نباشد، وقتی زبانش آزاد باشد و هر چه بخواهد بگوید، آیا برای این کارها عذاب نیست؟ یکی از عذاب های خداوند در دنیا این است که او را به فراموشی مبتلا می کند. به چه عنوان شما نگاه به زن و ناموس مردم می کنید؟ چرا غیبت مردم را می کنید؟ چرا در زندگیتان لقمه حرام وارد می کنید؟ همین گناهان است که فراموشی می آورد. آیا اینها برای انسان بدبختی نمی آورد؟ آیا این ها گناه نیستند؟ والله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم علیهما السلام این نصایح را برای ما می گویند. اگر ما هر گناهی بکنیم برای وجود مبارک آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه تأثیری دارد؟ فقط یک تأثیر دارد و آن این است که با این کارهایمان، وجود مبارک آقا را خجالت زده می کنیم. آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بفرماید این هم از شیعیان ما و خدای نکرده دل مبارکش رنجیده شود.

یک مقدار مواظب باشیم. این «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ» (1) را برای چه کسی گفته اند؟ چشم‌ها را یک مقدار فروکش کنید یعنی چشم را بالا نگیرید. در روایتی آمده است که اگر در یک فضایی که نامحرم است چشم را ببندید، ثوابش چند برابر است؛ بنابراین «غُضُّ» به معنای بستن نیست چون انسان باید جلو پایش را ببیند، «غُضُّ بَصَرًا» یعنی چشمت را بالا نگیر و به ناموس مردم نگاه نکن یعنی با گوشه چشم به نامحرم خیره نشو. خود ما باعث می‌شویم علمی که داریم دچار آفت شود، عبادت‌مان دچار آسیب شود.

«وَ أَفَّةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ» چه چیزی باعث می‌شود عبادت از بین برود؟ سستی، بی‌حالی و تنبلی آفت عبادت هستند. با یک حالت بی‌رغبتی به سمت نماز رفتن، اینها عبادت را کم ارزش می‌کند که بدبختی بعضی از ما همین است که ما نماز شب نمی‌خوانیم. روحانی هستیم، طلبه هستیم ولی نماز شب نمی‌خوانیم. آیا آقای طلبه ای که نماز شب نخواند موفق می‌شود؟

علما قدیم - خدا رحمتشان کند می‌گفتند: آدم طلبه باشد و نماز شب نخواند؟ یکی از بزرگان در درس اخلاق می‌گفت: چرا خدا نماز شب را فقط بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب کرد و بر دیگران واجب نکرد؟ بر هیچکس نماز شب واجب نیست فقط بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب بود. فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز شب را به امیر المؤمنین (علیه السلام) منتقل کرد و به او فرمود: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ» (2) امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز این سفارش را هرگز رها نکرد و ایشان هم نماز شب را به جانشینان خود

ص: 263

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 108.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 484.

توصیه کرد و آنها نیز انجام دادند. «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَنَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (1) ما هم جانشین آنها هستیم پس نباید نماز شب را رها کنیم.

مرحوم والد رحمه الله بزرگوار ما می فرمود: در قدیم در شب های ماه رمضان که به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) می رفتیم صدای العفو العفو آقایان بلند بود. دعای ابو حمزه ثمالی را از حفظ می خواندند. خود حاج آقای والد هم یکی از این ها بود. در نیمه شب دعای ابو حمزه را می خواندند. بعد ایشان می فرمودند: شب های ماه رمضان اکثر طلبه ها به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) می آمدند و دعای ابو حمزه را می خواندند آیا شما دعای ابو حمزه ثمالی را یکبار خوانده اید؟ واقعاً رنگ و بوی حوزه عوض شده است. باور کنید حوزه الان، آن حوزه قدیم نیست. وقتی نگاه میکنید فقط تشکل و افرادش زیاد شده است. این که حوزه نیست. حوزه باید یک فضیلتی داشته باشد. باید کیفیت داشته باشد. این سستی ها و تبلی ها را کنار بگذارید و دنبال عبادت بروید، دنبال تقوا بروید دنبال قرآن خواندن بروید.

«وَ آفَةُ السَّامَاةِ الْمُنُّ» آفت بزرگی و آقایی چیست؟ منت گذاشتن به دیگران آفت بزرگی است. یک چیزی به کسی می دهد بعد منت می گذارد: «من بودم که اینقدر به تو کمک کردم و مشکلات را برطرف کردم. اگر من نبودم کسی به دادت نمی رسید». اگر کار برای خدا باشد، گفتن ندارد. حالا یک چیزی به او دادی، اینقدر منت نگذار. بدان آقایی انسان را منت گذاری از بین می برد. قرآن کریم فرمود: «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (2) اعمالتان را با منت گذاشتن بر دیگران باطل نکنید. صدقه هایی که می دهید با منت گذاری خراب نکنید. با منت گذاشتن دیگران را اذیت و آزار نکنید.

ص: 264

1- کافی، ج 1، ص 32 .

2- سوره مبارکه بقره آیه 264 .

یک اشکال دیگر این است که بعضی مواقع هم یک چیزی را که به کسی می‌دهیم و خدمتی به او می‌کنیم، می‌خواهیم در عوض از او کار بکشیم که بله آقا، من فلان کار را برای تو کردم حالا بیا فلان کار را برای من انجام بده، یعنی چه؟ تو اگر برای خدا خدمت کردی، کار کشیدن ندارد. متأسفانه بعضی از ما اینطوری هستیم.

«وَ أَفَّةُ السَّجَاعَةِ الْبُغْيُ» آفت شجاعت هم ظلم و سرکشی است یعنی فرد از قدرتش سوء استفاده کند. شجاعت را خدا به تو داده است که از آن استفاده خیر کنی نه اینکه به مردم ظلم کنی. ستم به دیگران آفت شجاعت است. بعضی‌ها اگر قدرت دارند قدرتشان را علیه مردم به کار می‌برند. ظلم و ستم به مردم عقوبت شدیدی دارد.

«وَ أَفَّةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ» آفت جمال و زیبایی، تکبر است. «الخیلاء» یعنی تکبر، باد دماغ داشتن، هر قدر هم انسان خوشگل و زیبا باشد اگر تکبر و غرور داشته باشد مردم دور او جمع نمی‌شوند. می‌گویند فلانی آنقدر باد دماغ دارد که کسی به او اعتنا نمی‌کند. زیبایی و جمال نعمت الهی است اما نباید تکبر داشته باشد بلکه باید فروتن و متواضع باشد.

«وَ أَفَّةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ» آفت حسب و نسب، فخر فروشی است. بگویند من فلانی هستم، من پسر فلان آقا هستم، من آیت‌الله زاده‌ام، من فرزند فلان شخصیت هستم. آفت حسب و بزرگواری، فخر کردن است. حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید این مفاخره را کنار بگذار. من فلانی هستم یعنی چه؟ بگذار خدا به تو عزت بدهد. چیزی که خدا به تو مرحمت کند، ارزش دارد انسان با گفتن این چیزها که بزرگ نمی‌شود. با فخر فروشی که بزرگواری بدست نمی‌آید. نباید با گفتن این حرف‌ها با مردم مفاخره کرد.

«يَا عَلِيُّ، عَلَيْنِكَ بِالصِّدْقِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبلاً فرمود: «يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ» آفت گفتار، دروغ است و در اینجا می فرماید: بر توباد راست گفتن.

«وَلَا تَخْرُجْ مِنْ فَيْكٍ كَذِبَةً أَبَدًا» از دهانت حتی یک دروغ هم خارج نشود.

امام سجاد (علیه السلام) به فرزندان‌شان فرمودند: «اتَّقُوا الْكَذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ وَهْزَلٍ» (1) دروغ را ترک کنید چه جدی باشد و چه شوخی. ایشان شوخی را هم م‌یگوید به خاطر اینکه زبان به دروغ گویی عادت نکند.

«وَلَا تَجْتَرِيَنَّ عَلَيَّ خِيَاةً أَبَدًا» هیچ وقت جرأت نکن که خیانت کنی. همیشه امانتدار باش. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» (2) خداوند متعال هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه از او تعهد گرفت که این دورا مواظب باشد یکی راستگویی و دیگری هم امانتداری.

شما هم بحمد الله کارتان پیغمبر گونه است. «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ» (3) شما هستید. چند روز دیگر دهه عاشورا است. می خواهید منبر بروید. در منبرهایتان مواظب باشید راست بگویید. در منبر دروغ نگوید حدیث را ببینید و آن را بیان کنید. قبل از منبر مطالعه کنید. چرا روی حافظه قبلی کفایت می کنید؟ بنده خودم این کار را می کنم با این که ممکن است مطلبی در ذهنم باشد مع ذلک، وقتی می خواهم منبر بروم چهار تا کتاب را می بینم، روایات را دوباره می بینم، آیات را نگاه می کنم. وقتی حدیث را نگاه می کنم لذت می برم. این واقعیتی

ص: 266

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 250.

2- کافی، ج 2، ص 104.

3- سوره مبارکه احزاب آیه 39 (کسانی که پیام های خدا را می رسانند)

است که همه ما باید به آن توجه کنیم. انسان وقتی ببیند، ظرافت کلامش بهتر می شود. بهتر می تواند منبر را اداره کند. خصوصیات مسأله را بگوید. حال آیا بهتر نیست مطالعه کند؟ به آیات و روایات مراجعه کند؟

خدا نعمتی به شما داده است که می توانید منبر بروید وقتی مطلب را دیده باشید منبرتان قشنگ می شود. می توانید شاخ و برگش را بچینید. زحمت بکشید و کتاب ها را ببینید و مطالعه کنید و بعد منبر بروید. اگر کسی در منبر چیزی بدست بیاورد بخاطر راست گفتن و حقیقت داشتن است. خدا کمک می کند. اگر مرد حقیقت باشی خدا کمکت می کند. اگر راست گو باشی خدا دستت را می گیرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستت را می گیرد. آقایان عزیز، یک مقدار بیشتر حواستان را جمع کنید. ان شاء الله می خواهید تبلیغ بروید با کمک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروید و از ایشان استمداد بطلبید که ما می بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خیلی از موارد، بزرگواران را کمک کرد و به دادشان رسید و آن بزرگان هم به داد دیگران رسیدند. شما هم اگر

ان شاء الله توسلتان و توجهتان به اهل بیت علیهما السلام بیشتر بشود و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در منبرهایتان استمداد بطلبید، موفق خواهید شد.

در بیان خطبه، اولین خطیب در عالم اسلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. نهج البلاغه آقا را ببینید. چه خطبه هایی دارد. با این همه خطبه هایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک خطبه را نمی بینید که ایشان در زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوانده باشد. لا اله الا الله، ادب را نگاه کنید. شما یک خطبه از علی (علیه السلام) بیاورید که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده باشد. با بودن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) اصلاً خطبه نگفت. چرا خطبه نخواند؟ چون می خواست خطبه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جامعه برای مردم درخشش کند. ایشان می خواست بگوید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مقدم است. ایشان بگونه ای رفتار کرد که مبادا یک موقع مردم بگویند علی چنین است یا بگویند علی را ببینید در مقابل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد خطبه بخواند، ابداً ابداً.

وقتی که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه خواند. ماشاء الله چه خطبه هایی دارد. خطبه هایی که جان مردم را می گرفت و بند دلشان را پاره می کرد. این چه خطبه هایی است؟ کجا در تاریخ اسلام دارد که در موقع خطبه خواندن شخصیتی، انسان با تقوایی بند دلش پاره بشود؟ نداریم. اگر کسی موردی را سراغ دارد نشان بدهد. این عظمت برای امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این تأثیر عمیق کلام متعلق به ایشان است. از آقا طلب کنید و استمداد بطلبید و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) توجه داشته باشید.

یکی از اساتید جلیل القدر و بزرگ حوزه علمیه نجف که خیلی شخصیت بالایی بود، مرحوم تنکابنی رحمه الله صاحب «قصص العلماء» است. استاد ایشان، مرحوم آقای سید ابراهیم قزوینی رحمه الله است. خود آقای تنکابنی نقل کرده و می گوید: جناب استاد من سید ابراهیم قزوینی در نجف بود و درس می داد. جمعیت عجیب علما و فضلا و بزرگان سر درس ایشان می نشستند. یک شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب استادمان آمد و فرمود: سید ابراهیم. عرض کرد: بله، آقا جان. فرمود: فردا حرکت کن و به کربلا برو.

وقتی از خواب بیدار شد گفت: این خواب چه بود؟ چکار کنم؟ با خود گفت: خواب است دیگر، نمی شود بلافاصله انسان بگوید خواب واقعیت دارد. صبر می کنم تا ببینیم بعداً چه می شود. گفت: شب دوم باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، چرا کربلا نرفتی؟ خوابی که دیده بودی درست بود. من که به تو گفتم برو کربلا، چرا نرفتی؟ ایشان تردید داشت بروم کربلا یا نروم، چه کار کنم؟

کربلا رفتن آن روز مثل حالا نبود که یک ماشین بگیری و بعد از یک ساعت راه به کربلا برسی. دو تا سه روز راه بود. درس حوزه را تعطیل کردن و رفتن به کربلا، برای آقا سخت بود. یک استاد بزرگواری که حوزه نجف با او

می چرخد چطور درس را کنار بگذارد و کربلا برود؟ شب سوم امیر المؤمنین (علیه السلام) دوباره به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، به تو گفتم برو کربلا- و آنجا هم بمان. برو و در کربلا- اقامت کن. سید ابراهیم گفت: عجیب است. پس من باید بروم و بمانم. دستور است. من باید بروم کربلا و در آنجا بمانم. فردا خدا حافظی کرد و حرکت کرد که برود گفتند: آقا کربلا می روید؟ فرمود: بله، آقا حفه امیر المؤمنین (علیه السلام) دستور داده است و من باید به کربلا بروم.

آقا به کربلا رفت. در کربلا یک عده اشرار بودند که طلبه سیدی را که اتفاقاً شاگرد خود آقا سید ابراهیم بود منحرف کرده بودند و از او خواسته بودند در حوزه درس بدهد. او هم با اینکه سواد نداشت و منحرف شده بود شروع به درس دادن کرده بود. وقتی آقا سید ابراهیم وارد کربلا شد اشرار از او هم خواسته بودند به درس آن طلبه منحرف بیاید. آقا را تهدید کردند. سید ابراهیم هم رفت و سر درس او نشست

مرحوم تنکابنی رحمه الله می گوید: یک روز تصمیم گرفتم برای زیارت به کربلا بروم اما مرددم بودم. استخاره کردم این آیه آمد: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذْلَةً» (1) چون بد آمد منصرف شدم و به کربلا نرفتم و راهی کاظمین شدم. جناب استاد، آقا سید ابراهیم نیز برای زیارت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از کربلا به کاظمین آمده بود. خبر دار شدم که سپاهیان «پاشا» به کربلا حمله کرده اند و تمام مردم را گرفته اند و همه اشرار را جمع کرده و با خود اند. از جمله کسانی که گرفتند همین طلبه سید بود. سیدی که اشرار دورش را گرفته بودند و درس می داد. او را نیز دستگیر کرده و دستش را به زنجیر بسته بودند و به بغداد آورده بودند که به بغداد جدید ببرند و او را بکشند.

ص: 269

1- سوره مبارکه، نمل آیه 34 (پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند) (آری) کار آنان همین گونه است)

مرحوم تنکابنی گفت: من داشتم نگاه می کردم وقتی او را می بردند چشمش به یکی از طلبه هایی که هم درسش بود افتاد که با هم به درس سید ابراهیم می آمدند. صدا زد: فلانی، سلام من را به جناب استاد برسان. به آقا سید ابراهیم بگو من را ببخشند، من را عفو کند، من نفهمیدم، بی ادبی کردم، اشرار من را به زور آوردند. من شرمنده استادم شدم. به استاد بگوید من را عفو کند. این طلبه هم بحث، به سرعت نزد جناب سید ابراهیم می رود و جریان را به ایشان می گوید. آقا سید ابراهیم نیز به تجار بغداد نامه می نویسد که بروید و این سید را از پاشا بخرید، من پول شما را می دهم. نگذارید او را بکشند. تجار می روند و از طرفی خود ایشان هم یک نامه برای پاشا می نویسد که اگر می شود این طلبه سید را نکشید و او را به ما بفروشید. پاشا می گوید: نه، من الان نمی توانم او را آزاد کنم ولی پولش را فعلاً می گیرم. من باید او را به ترکیه پیش خان بفرستم و به شما قول می دهم که این سید را نکشند. خودم به ترکیه می روم و واسطه می شوم که سید را آزاد کنند. سید را برمی دارند و به ترکیه پیش خان که رئیسشان بود، می برند سپس او را مرخص و آزاد می کنند. وقتی سید را خدمت آقا سید ابراهیم رحمه الله می آورند می فرماید: خیلی عجیب است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود باید به کربلا بروی برای این بود که جان سیدی نجات یابد.

ببینید، این خواب برای نجات یک سید بود که خداوند خواست جان او را به وسیله آقا حفظ کند. شما را به خدا قسم، بیایید یک مقدار با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشید، با ائمه علیهما السلام باشید. آنها در سخت ترین حال به داد ما و شما می رسند.

خدایا، دست ما را از دامن این خانواده جدا مگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَازْكُبْهَا، وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا. يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» (1)

از سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَازْكُبْهَا» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: بر توباد به اینکه به اخلاق حسنه روى بیاورى و سوار بر او شوى. کنایه از این است که عمل کنید و محاسن اخلاق را هر جا دیدید، بگیرید و در خود پیاده کنید. خوب است انسان سوار بر اخلاق بشود و آن را مرکب خودش کند تا او را به سعادت برساند.

«وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا» بر توباد به اینکه اخلاق بد را بشناسی و از آن اجتناب کنی. چیزهای زشت را باید انسان کنار بگذارد مخصوصاً سلسله جلیله روحانیت، این سلسله محترمه، این سلسله مقدسه که مردم یک اعتقاد

ص: 271

خاصی به روحانیت دارند باید به مکارم اخلاق مزین باشند و صفات نیک را دارا باشند و از رذائل اخلاقی و صفات زشت خودشان را پاک نمایند.

عزیزان، این نعمت بزرگی است که خدا به شما داده است که محبت شما را در دل مردم گذاشته است. روحانیون عزیز باید خیلی از امام حسین (علیه السلام) تشکر کنید. شما باید خیلی قدر امام حسین (علیه السلام) را بدانید چون ارادت و محبت مردم به خاندان رسالت مخصوصاً اباعبدالله (علیه السلام) زیاد است و از بس که مردم به امام حسین (علیه السلام) علاقه دارند ما روحانیون را هم برای خاطر امام حسین (علیه السلام) می خواهند. مردم روحانیت را عزت می گذارند و احترام می کنند.

شما ببینید دهه عاشورا، ایام عزای اهل بیت علیهما السلام، مجالس دینی و مذهبی چقدر به شما احترام می گذارند. اگر شما در کنار افتخار نوکری در خانه اهل بیت علیهما السلام واجد خصوصیات اخلاقی نیز باشید خوش به سعادتتان یعنی اگر علاوه بر اینکه منصب نوکری امام حسین (علیه السلام) را دارید و خدمت به خدا می کنید، خودتان هم دارای محاسن اخلاق باشید چقدر ارزش پیدا می کنید، این چه نعمت بالایی است. خوش به سعادت کسی که این محاسن را داشته باشد.

پس عزیزان من، این خصایص نیک را در خودمان به وجود بیاوریم. منظور از درس اخلاق برای همین است که ارتکازهای خودتان را به حرکت در بیاورید تا دارای کمالاتی از طرف خودتان بشوید.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید محاسن اخلاق را به دست بیاور و از اخلاق بد دوری کن. این دستورات برای ما است و الا آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) مجسمه تقوا و محاسن اخلاق است. حضرت علی (علیه السلام) که اخلاق سوء نداشتند. این دستورات را برای ما گفته اند که ما خیلی مراقب خودمان باشیم.

«يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ» محبوبترین عمل‌ها نزد خداوند سه چیز است که خدا خیلی آنها را دوست دارد و هر کس با این سه چیز خدا را ملاقات کند از برترین بندگان خدا است که ان شاء الله شما نیز واجد این سه چیز باشید:

«مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ» اول اینکه کسی که واجبات خدا را انجام دهد یعنی چیزی که خدا بر او واجب کرده است را ترک نکند، همین که واجبات خدا را انجام دهد او عابدترین مردم است؛ پس لازم نیست که زیاد نماز مستحبی بخواند. روزی چند صد رکعت نماز مستحبی بخواند تا عابد باشد البته خیلی خوب است که انسان نماز مستحبی بخواند، نمی‌خواهم آن را نفی کنم ولی ما فکر می‌کنیم که عابد بودن یعنی این که همیشه نماز بخواند ولی دیدگاه امامان علیهما السلام و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما این است که مواظب باشید واجبات الهی شما ترک نشود کسی که واجب خدا را مرتب انجام دهد «أعبد الناس» است. این کار نزد خدا خیلی محبوب است. پس خدا یکی از چیزهایی که دوست دارد این است که انسان‌ها در انجام واجبات خدا کوتاهی نکنند. کسی که به طرف خدا بیاید و عبادت‌ها را بجا بیاورد، واجبات را بجا بیاورد عابدترین مردم است.

«وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» دوم اینکه کسی که ورع داشته باشد و از حرام خدا پرهیز کند، از همه مردم پارساتر است. «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» (1) قربان کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم، فرمود: همه ورع داشته باشند خوب است اما ورع از علما نیکوتر است. همه مردم باید تقوا بوده و پرهیزکاری داشته باشند اما علما باید بهتر و بیشتر پرهیزکار و با تقوا باشند. در یک روایت دیگر از آقا امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: یا ابن رسول الله، ورع چیست؟ پارسایی چگونه است؟ امام (علیه السلام) فرمود: ورع این است که انسان، حرام خدا را

ص: 273

انجام ندهد چه در آشکارا و چه در خلوت. ممکن است در آشکارا خیلی از ما گناه نکنیم و مرتکب کار حرام نشویم چون به شأن روحانیت نمی خورد و اگر در آشکارا معصیت کند آبرویش می رود به همین خاطر انجام نمی دهد اما ترک محارم در خلوت بسیار مهم است و ایمان می خواهد که انسان در خلوت باشد و اگر گناه برایش پیش آمد انجام ندهد. در جایی باشد که کسی او را نمی بیند ولی حرام را بجا نیاورد و دلایلش هم بجز خدا چیز دیگری نباشد.

در اینجا فقط قدرت الهی باید انسان را کمک کند تا مرتکب گناه نشود. ببینید، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود دومین عملی که خدا خیلی دوست دارد این است که انسان از محارم خدا دوری کند. انسان نزدیک حرام خدا نرود. این چنین انسانی که خود را ساخته و به هیچ عنوان دست به گناه نمی زند با ورع ترین مردم است. کسی که نزدیک گناه نمی رود او انسان با تقوایی است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنَ الْغَنِيِّ النَّاسِ» سوم اینکه اگر به آنچه خدا روزیش کرده است قانع باشد، او بی نیازترین مردم است. الان روزی های هر یک از شما برادران عزیز یکسان نیست. خدا برای هر کسی یک طور روزی قرار داده است. روزی هر یک از ما از یک مسیری به دست ما می رسد. ممکن است تفاوت داشته باشد که مسأله ای نیست. هر چه خدا مصلحت بداند، خوب است. نباید حساسیت نشان داد. نباید انسان بگوید که چرا فلانی اینقدر دارد. اگر کارها دست خدا است پس برنامه ها را هم خدا تنظیم می کند در نتیجه اولاً- «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ» (1) رزق و روزی را خدا می دهد و ثانیاً «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» (2) بالا-خره هر کس که تقوایش بیشتر باشد از فیوضات الهی

ص: 274

1- سوره مبارکه انعام آیه 151 .

2- سوره مبارکه زخرف آیه 32.

بیشتر بهرمنند می شود. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (1) هر کس تقوای خدا را پیشه کند راه گشایش را برای او قرار می دهیم و روزی اش را از جایی که فکرش را هم نمی کند، می رسانیم؛ البته ممکن است همین بندگان صالح خدا هم در محک آزمایش قرار بگیرند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هر کس به روزی خداوند قانع باشد، او غنی ترین مردم است. واقعاً بهترین سرمایه، قانع بودن است یعنی انسانی که قناعت دارد به کاخ پر از پول دیگران هم برود، اصلاً برایش اهمیت ندارد. وقتی کاخ دیگران را دید نمی گوید وای چه کاخی دارد؟ می گوید برای من همان خانه کوچکم به مراتب بهتر از کاخ دیگران است. همه آرامش روحی و روانی انسان زیر سایه قناعت است. قناعت داشتن چقدر صفت خوبی است مخصوصاً اگر ما اهل علم قناعت داشته باشیم؛ چون نوعاً روحانیت از نظر شرایط زندگی خیلی زیاد مرفه نیستند یعنی نوعاً زندگی مادی روحانیت در همه اعصار و در تمام سال و در تمام شهرستان ها ضعیف بوده است.

ممکن است در میان روحانیون عده ای هم باشند که خیلی مرفه باشند که البته خداوند در هر طبقه ای اینطور قرار داده است ولی اکثریت روحانیت وضع و زندگی خوبی ندارند و معیشت آنها سخت است، در آمدشان کم است. دلیل این که روحانیت این وضعیت را پذیرفته که سختی ها را تحمل کند، این است که بنا نیست دنیا به دست روحانیت باشد چون از اول بنا نبوده است. اگر جد ما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبول می کرد رؤسای ما دنیا دار می شدند. به دنبال آنها ما هم دنیا دار می شدیم. آنها دنیا را نخواستند، از اول هم نخواستند. برای جد ما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دنیا می آوردند ولی وی میفرمود نمی خواهم نیازی ندارم.

ص: 275

می فرمود: اگر یک روز سیر باشم خدا را شکر می کنم و اگر یک روز هم گرسنه باشم یاد گرسنگان می کنم.

همیشه روحانیت یک چنین شرایطی داشته است؛ پس چه بهتر که ما نیز به این شرایط که خدا برای ما جمع کرده است قناعت داشته باشیم و راضی باشیم. بگوییم خدایا تو را شکر می کنیم. به هر چه قرار داده ای راضی و ممنونیم. بزرگان ما به این صفت قناعت مزین بودند و به آنچه داشتند مدارا کردند. صفتی داشتند که گاهی حاضر بودند خودشان را به زحمت بیندازند و خودشان را در مشقت قرار دهند و از نظر معیشت در سختی بگذرانند ولی دیگران در آسایش باشند؛ چرا؟ از بس اعتقاد به این مطلب داشتند که باید قانع و راضی بود؛ چون اعتقاد خدا زیاد بود. حتی می نویسند بعضی از علما مثل مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله خودش را به زحمت می انداخت تا دیگران در رفاه باشند.

در زمان مرجعیت مرحوم شیخ انصاری رحمه الله در نجف، بعضی خدمت ایشان آمدند و مطالبی گفتند. آقا حاضر بود خودش تحمل زحمت کند ولی دیگران نه آمدند و گفتند فلان طلبه سیدی است از سادات، دستش خالی و وضع مالی سختی دارد اگر می شود شما محبت کنید و چیزی به او بدهید. شیخ فرمود: ای وای، این جریان را موقعی به من گفتید که هیچ چیزی در دستم نیست. ایشان فکری کرد و تأملی نمود و گفت: الان چیزی یادم آمد. دو سال نماز و روزه استیجاری برای شخصی است، آن را می گیرم و به این سید می دهم تا استفاده کند و یک مقدار وضعش خوب شده و از این سختی بیرون بیاید.

تا این را شیخ گفت، آقایی که جریان سید را برای ایشان نقل کرده بود، عرض کرد: عذر می خواهم، این زحمت را نکشید. این نماز و روزه را رها کنید. شیخ انصاری فرمود: چرا؟ گفت: این سید، آقازاده است و حاضر نمی شود نماز و روزه استیجاری بگیرد و علاوه بر این، ایشان خیلی درس خوان است. تمام هم

و غمش این است که درس بخواند و مباحثه کند، حاضر نیست که وقتش را برای نماز و روزه بگذارد.

در این هنگام مرحوم شیخ رحمه الله دستش را روی پیشانی گذاشت و یک تأملی کرد و فرمود: پس بیا کار دیگری کنیم. فرمود: شما برو آن دو سال نماز و روزه را بیاور و به من بده، پولش را بدهم به این سید استفاده کند و من نماز و روزه اش را هم می گیرم. آن شخص می رود نماز و روزه را می گیرد و می آورد به دست شیخ می دهد. شیخ خودش متکفل نماز و روزه می شود و پولش را به سید می دهد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله نسبت به سادات عجیب احترام می گذاشت و به خاطر همین احترام به سادات، ایشان به مقامات عالیہ رسید.

شیخ منصور نوه مرحوم شیخ انصاری رحمه الله می گوید: پدرم مرحوم آقا شیخ احمد می گفت: شبی در عالم رؤیا دیدم در مجلسی، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) صدر مجلس نشسته بودند. ائمه معصومین علیهما السلام یک به یک آمدند از امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و سایر امامان علیهما السلام و در سمت راست پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشستند. بعد علما و مراجع آمدند و طرف چپ پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشستند. از همان اول یعنی از زمان شیخ مفید رحمه الله تا حالا همه علما آمدند و نشستند.

دیدم شیخ مرتضی رحمه الله وارد شد و به حسب متعارف بعد از صاحب جواهر رحمه الله نشست. ناگهان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یا شیخ جای تو آنجا نیست، برو پیش فرزندم ولی خدا، حجت بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بنشین. یک بار پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اما شیخ نرفت. بار دوم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ولی شیخ نرفت. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بار سوم فرمود: شیخ مرتضی، گفتم برو کنار فرزندم بنشین.

تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این را فرمود در مجلس یک نفر سؤال کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، چرا شما جای ایشان را کنار فرزندتان قرار دادید؟ فرمود: درست است از نظر مرجعیت جایگاه شیخ مرتضی بعد از صاحب جواهر است لکن خصیصه ای

در شیخ مرتضی است که دیگر مراجع کمتر داشتند و من برای خاطر آن ویژگی او را کنار فرزندم فرستادم. عرض کرد: آن خصوصیت چه بود یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)؟ فرمود: او به فرزندان من خیلی احترام می گذاشت. ایشان عجیب به سادات احترام می گذاشت. اگر طلبه سیدی وضعش خوب نبود و یا مشکلی داشت، شیخ انصاری رحمه الله برای حل مشکل او اهتمام ویژه ای داشت. پیغمبر (ﷺ) فرمود: چون شیخ انصاری به فرزندان من احترام می گذارد لذا من جایگاه او را کنار فرزندانم قرار دادم.

آقایان عزیز، این شخصیت های بزرگ چه انسان هایی بودند. چقدر خودشان را ساخته بودند. در همه موارد نمونه بودند. عزیزان من، شما را به خدا قسم، این مطالب برای خاطر این است که ما را از خواب غفلت بیدار کنند. برای این است که ما را آگاه کنند.

بزرگان دین از این گردنه ها گذشتند و ما هستیم که این گردنه ها را در پیش داریم؛ پس بیایید این فرمایشات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رعایت کنید. همین امروز تصمیم بگیرید که اولاً واجبات خدا را ترک نکنیم ثانیاً محرمات خدا را انجام ندهیم و ثالثاً قانع باشیم. به هر چه که خدا به ما مرحمت کرده است راضی باشیم و بگوییم: خدایا، هر چه به ما دادی تو را شکر می کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هر وقتی غذا و یا چیزی می خورید این ذکر را بگویید: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَفَضْلِكَ الَّذِي لَا يُنْسَى» (1) خدایا، توفیق عمل به دستورات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 278

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلَلِ اللَّهِ: رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ اللَّهُ وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زُورَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ، وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَّبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْأُخْرَى فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ، وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَقَدِ اللَّهُ وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَقْدَهُ، يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تَوَاهُنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ، وَالصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلِيَّةَ، وَصَلَّةُ الرَّحِمِ تَرِيدُ فِي الْعُمْرِ» (1)

آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلَلِ اللَّهِ» سه چیز است که از زیورهای حضرت پروردگار است یعنی این عمل ها مانند زیوری است برای خدا :

ص: 279

«رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ زُورُ اللَّهِ» مردی که برای خاطر خدا به زیارت برادر مؤمنش می رود مثل این است که زائر خود خدا است. به به، کسی که به زیارت برادر ایمانی می رود یعنی به زیارت خدا رفته است.

«وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زُورَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ» سزاوار است که خداوند زائر خودش را اکرام کند. هر چه هم بخواهد خدا به او می دهد؛ پس شاید یکی از جاهایی که دعا مستجاب می شود آن موقعی است که به دیدن برادر تان می روید؛ پس برای رضای خدا به منزل همدیگر بروید با این روایت می توانید بگویید من به زیارت خدا می روم.

روزی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا در میان شما کسی پیدا می شود که شب تا صبح نخوابد و خدا را عبادت کند؟ یک مرتبه سلمان بلند شد و گفت: من، یا رسول الله. تا سلمان این جمله را گفت، فردی بلند شد، رو به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرد و گفت: یا رسول الله، او دروغ می گوید. گول حرف هایش را نخورید. عجم ها همیشه می خواهند خودشان را بالا ببرند. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تو چرا به من می گویی؟ از خودش پرس. آن شخص رو کرد به سلمان و گفت: سلمان من خودم می بینم شب ها می خوابی چرا می گویی من شب ها مشغول عبادت هستم؟ سلمان گفت: من خلاف نگفتم یا رسول الله. مگر خودتان نفرمودید که هر کسی هنگام شب می خواهد بخوابد وضو بگیرد و اگر با وضو بخوابد مثل کسی است که تا صبح خدا را عبادت کرده است؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بله همینطور است.

معلوم می شود که اگر کسی شب وضو بگیرد و بگوید بنده تا صبح مشغول عبادت بودم دروغ نگفته است. اینجا هم اگر انسان بگوید به زیارت خدا می روم دروغ نگفته است.

«وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْآخِرَى» دوّم، کسی که نماز می خواند مثل نماز ظهر و بعد از نماز ظهر می نشیند و تعقیبات می خواند تا وقت نماز عصر شود یا نماز مغرب را می خواند و تعقیبات می خواند تا وقت نماز عشاء شود و نمازی را که خوانده به نماز دیگر پیوند می زند.

«فَهُوَ صَدِيفُ اللَّهِ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ صَدِيفَهُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: این فرد، مهمان خدا است و بر خدا لازم است که از مهمانش پذیرایی کند؛ پس یکی از جاهایی که لطف خدا شاملتان می شود اینجا است اگر حاجتی دارید بین دو نماز بخواهید چون مهمان خدا هستید. مهمان عزیز است، کسی که به عنوان مهمان به خانه شما بیاید و از شما طلب آب کند آیا شما به او آب نمی دهید؟ حتماً خواسته اش را برآورده می کنید .

«وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَفَدَّ اللَّهُ» سوم، کسی که به حج برود بر خدا وارد شده است یعنی مهمان خدا است. همانطور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای قبر سلمان نوشت که خدایا، سلمان مهمان تو شد یعنی وارد بر تو می شود؛ بنابراین می فرماید هر کس مکه برود چه برای حج و چه برای عمره وارد بر خدا است.

«وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَفَدَّهُ» و حق است خدا که بر واردش اکران و

پذیرایی کند. خداوند ان شاء الله ما را جزو این سه دسته قرار دهد و مورد لطف آقا قرار بگیریم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثُ ثَوَابُهُنَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» بعضی از ثواب ها فقط دنیایی هستند و دیگر در آخرت خبری از آن نیست و خدا در همین جا عوض آن را به انسان می دهد و بعضی از ثواب ها فقط آخرتی هستند و در دنیا چیزی داده نمی شود اما بعضی ثواب ها داریم که اثرش هم در دنیا است و هم در آخرت. بعضی از عمل های ما هم ثواب این دنیا را دارد و هم ثواب در آخرت خیلی ارزش دارد.

در اینجا پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد سوم را مطرح کرده و خواسته است که بهترین را در اختیار ما بگذارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، سه ثواب داریم که هم در دنیا به انسان می رسد و هم در آخرت. این سه ثواب کدام است؟

«الْحَجَّ يَنْفِي الْفَقْرَ» اول حج است که فقر را از بین می برد؛ پس اثر رفتن به مکه و زیارت خانه خدا هم فقر را در دنیا از بین می برد و هم ثواب آخرتی دارد.

«وَالصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلِيَّةَ» دوم اینکه، دادن صدقه بلا را از بین می برد یعنی خدا هم در آخرت اجر می دهد و هم بلا را در این دنیا از تو دور می کند.

«وَصَلَّةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» سوم هم صله است که عمر را زیاد می کند. رفتن انسان به در خانه رَحِمِ خیلی اثر دارد. روایت دارد اگر کسی برای دیدن رحمش قدم بر می دارد در حالی که می خواهد جان یا مالش را در راه او بذل کند خداوند تبارک و تعالی برای هر قدمش چهل هزار حسنه می نویسد و چهل هزار گناهش را پاک می کند و چهل هزار درجه به او می دهد؛ چرا؟ از بس دوست دارد شما به رحمتان نزدیک شوید. چقدر خوب است که دست دیگران را بگیرید و

تقارب به وجود بیاورید. خداوند بدش می آید و نفرت دارد که شخصی از مردم فاصله بگیرد. دلتان برای دیگران بسوزد. اینطور نباشد که خودم نجات پیدا کنم اما مردم هلاک شوند. شما روحانیون، اگر برای خدا تبلیغ بروید خدا همه چیز را برایتان آماده می کند. نیت این باشد که واقعاً به دیگران کمک کنید.

مرحوم مجلسی رحمه الله در زمان خود، منطقه ای از هندوستان را مسلمان کرد و یا مرحوم ملا علی کنی رحمه الله که از ملاها بود به احمد آباد هندوستان رفت که تمام مردمانش گبر و آتش پرست بودند. وقتی وارد منطقه شد دید تمام مردمان آنجا آتش پرست و گبری هستند. پیش خودش فکر کرد که چطور آنها را به اسلام دعوت کند تا اینکه دید تمام جمعیت منطقه یک پیرمرد را پرستش و اطاعت

می‌کنند و خیلی در آنجا محبوبیت دارد. به این نتیجه رسید بهترین راهی که می‌توانم مردم را هدایت کنم این است که به سراغ همین پیرمرد بروم.

روزی به ملاقات این پیرمرد رفت و به عنوان اینکه من نوکر و کوچک شما هستم با او آشنا شد. ضمناً کتاب‌های این پیرمرد را گرفت و مطالعه کرد و تمام اصول و قواعدی که مربوط به آتش پرستی بود همه را مسلط شد. کم‌کم به این پیرمرد رخنه کرد و شروع به تبلیغ این پیرمرد کرد و او را به دین اسلام وارد کرد و پیرمرد مسلمان شد وقتی مسلمان شد. از بس که مردم به این پیرمرد اعتقاد و عقیده داشتند توانست مردم را مورد تأثیر خود قرار دهد.

از جمله کسانی که مسلمان شد وزیر وقت بود. وزیر که مسلمان شد در مقابل شاه دینش را کتمان کرد تا اینکه افرادی به شاه خبر دادند که وزیرت مسلمان شده است. روزی شاه به صورت غافل‌گیرانه و بدون اینکه وزیر متوجه شود به منزل وزیر رفت و دید وزیر در حال رکوع است. از آن طرف، وزیر تا دید شاه به منزلش آمده است فکر کرد چه کار کند. یک مرتبه خدا فکری را به ذهنش انداخت. شاه به او گفت: تو داری نماز می‌خوانی؟ وزیر گفت: من نماز نمی‌خوانم. شاه گفت: پس این چه کاری بود که می‌کردی؟ وزیر گفت: در

و شه اتاق ماری بود که من خم شدم تا حسابش را برسم. شاه بلند شد که مطمئن شود، دید بله، ماری در آنجا بود که باعث جان سالم به در بردن وزیر شد که بعد همین آقا باعث شد که شاه هم مسلمان شود و از برکت آیت الله ملا علی‌کنی همه مسلمان شدند.

پروردگارا، به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را مقرب درگاه خودت بگردان .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ سَخَاءُ النَّفْسِ، وَطِيبُ الْكَلَامِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى. يَا عَلِيُّ فِي التَّوَرَةِ أُزْبِعُ إِلَى جَنْبِهِنَّ أُزْبِعُ: مَنْ أَصَبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَرِيصاً أَصَبَحَ وَهُوَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطٌ، وَمَنْ أَصَبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غَنِيّاً فَتَضَعَّعَ لَهُ ذَهَبَ ثَلَاثاً دِينِهِ، وَ مَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مَنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ لَعِباً» (1)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) در روایتی به علی (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ» کار نیک و خوب در این سه چیز است و اگر انسان می خواهد اخلاق نیک داشته باشد به این سه جهت می تواند موفق شود:

«سَخَاءُ النَّفْسِ» نفس با سخاوت داشته باشد یعنی اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد در نفسش احساس ناراحتی نکند. در مقابل سخا، بخل است. بعضی ها حالت بخل در وجودشان هست. پس می فرماید یک راه، سخاوت نفس است. دستش که باز باشد نفسش در خدمت کردن به مردم شرح صدر داشته باشد

ص: 284

حالا چه به فامیل بدهد و چه به غیر فامیل، چه به همکار بدهد چه به غیر همکار، حالتش این باشد که با سخاوت باشد.

«وَطِيبُ الْكَلَامِ» دومین چیزی که از صفات نیک است آن است که کلام خوشی داشته باشد یعنی سخن خوب بگوید، مؤدب باشد. انسان از صحبت کردن با بعضی ها لذت ببرد و این خیلی ارزش دارد اما برعکس، بعضی ها عفت کلام و بیان ندارند. در صحبت هایشان به حالت سبکی حرف می زنند. گاهی شخص مقابلشان را کوچک می بینند. این بسیار صفت بدی است. همیشه در سخنانتان سعی کنید صحبت های مؤدب، با آداب تمیز و با لسان نرم داشته باشید.

خدا به حضرت موسی و هارون (علیه السلام) فرمود: وقتی می خواهید با هم حرف بزنید، تندی نکنید. در حرف زدن با خشونت حرف نزنید. روحانیون عزیزی که برای مردم منبر می روید حتی اگر یک تعداد شراب خوار یا بی نماز هم پای منبر نشسته بودند، برای آنها احترام قائل باشید. شما نباید در منبر طوری صحبت کنید که همه را از خودتان برانید.

نقل می کنند بزرگی نزد شخصی رفت و با تندی و بی حرمتی او را موعظه کرد. موعظه اش که تمام شد آن شخص گفت: تو این همه مرا نصیحت کردی، من یک سؤال از تو دارم؟ گفت: بگو. گفت: من هر چه آدم بدی باشم آیا بدی من به فرعون می رسد؟ آیا من مثل فرعون هستم؟ شخص عالم گفت: خیر، انصافش این است که تو مثل فرعون نیستی. فرعون ادعای ربوبیت کرد، بدی تو در حد بدی فرعون نیست. آن شخص گفت: آیا تو به اندازه حضرت موسی (علیه السلام) مقام داری؟ گفت: خیر، من کجا و موسی (علیه السلام) کجا. آن شخص گفت:

پس چطور شد حضرت موسی (علیه السلام) که پیغمبر است وقتی فرعون را نصیحت

کرد با کمال لینت و احترام او را موعظه کرد اما تو که آمدی مرا نصیحت کنی اینطور به من فحش و ناسزا می دهی و جسارت و بی حرمتی می کنی؟

برای شمایی که منبر می روید و با مردم روبرو هستید این یک واقعیت است. چه در منبر و چه در جلسه خصوصی فرقی نمی کند هیچ سخنی برنده تر و پیشرو تر از سخن لین نیست. یکی از اسباب و دام هایی که شما بتوانید به واسطه آن، افراد فراری از خدا را به طرف خدا جذب کنید همین است. با اخلاق خوب، با سخن پاکیزه موعظه کنید. اگر واقعاً بنا است عوض شوند با سخن خوب بیشتر امید است که عوض شوند تا به تندی گفتن. خدا در قرآن به پیغمبر (علیه السلام) فرمود: پیغمبر من، اگر تو بخواهی خشونت و تندی به کار ببری

همه از کنار تو می روند فلذا در اینجا ایشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: علی جان، یکی از راه های نیکی کردن این است که کلام خوبی داشته باشی

«وَ الصَّبْرُ عَلَى الْآذَى» می دانید که مردم داری سخت است. سلیقه ها و عقیده ها مختلف و متفاوت است. هر کسی حالت مزاجی متفاوتی دارد. آقای روحانی در مسجد و در اجتماعات با این افراد گوناگون باید کنار بیاید. هر کس از روحانی یک انتظاری دارد. یکی می گوید چرا آقا نماز را آهسته می خواند؟ یکی می گوید چرا تند می خواند؟ این روحانی باید روش برخورد را بلد باشد، چه بسا ممکن است با خشونت با شما برخورد کنند، باید تحمل داشته باشید. نباید روحانی از کوره در برود.

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری رحمه الله در صحن نجف مشغول نماز خواندن بودند. جمعیت زیادی هم پشت سرشان نماز می خواندند. نماز اول که تمام شد بین دو نماز یک مرتبه سیدی از فقرا جلو آمد. سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: آقا حق مرا بدهید. من سید هستم، خمس مرا بدهید. تصادفاً

آقا چیزی نداشت. به سید گفت: من الان دستم خالی است ولی سید زیر بار نرفت. دوباره گفت: حق مرا بده. آقا گفت: الان همراه ندارم که به تو بدهم. یک مرتبه این سید بلند شد و کشیده ای به صورت آقا زد و آب دهانش را به صورت آقا انداخت.

آقا بدون اینکه هیچ عکس العملی از خود نشان دهد هیچ چیزی به سید نگفت. بلند شد و رو به مردم کرد و دست مبارکش را به محاسنش کشید و گفت: هر کس این محاسن جعفر را دوست دارد به این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کمکی کند و شروع کرد به دور زدن در جمعیت و پول جمع کردن. وقتی آن سید آب دهانش را به صورت آقا انداخت، آقا آب دهان این سید را به صورتش مالید و گفت: من افتخار می کنم که آب دهان پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی سر و صورت من ریخته باشد.

برادران بزرگوار، هر کجا که به عنوان منبر می روید این فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ابزار کارتان باشد که ان شاء الله مردم را به طرف خدا بتوانیم بکشانیم.

«يَا عَلِيُّ، فِي التَّوْرَةِ أَرْبَعٌ إِلَى جَنْبِهِنَّ أَرْبَعٌ» در تورات حضرت موسی (علیه السلام)، چهار مورد بیان شده است که در کنار هر یک از آن چهار مورد چهار خاصیت وجود دارد و هر کدام مقتضای چیزی است.

«مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَرِيصًا أَصْبَحَ وَهُوَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطًا» هر که برای دنیا صبح کند در حالی که حرص داشته باشد حریص به دنیا باشد، نسبت به خدا خشمگین است. در روایات داریم که در برخی موارد حالت مگس را نداشته باشید. در طلب علم مثل مگس باشید و در طلب مال مثل او نباشید. مگس را هر چه می زیند سمج تر می شود و اگر هم برود باز بر می گردد پس مثل مگس باشید در طلب علم و برای بدست آوردن آن حریص باشید اما برای دنیا

اینطور نباشید. راجع به مال اینطور نباشید، حرص نداشته باشید. به قدری تلاش کنید که آبرویتان حفظ شود. هر کس برای دنیا صبح کند بداند نسبت به خدا خشمگین است زیرا هر چه به او می دهی باز کم است. از بس که حرصش زیاد است هر چه خدا به او می دهد قبول ندارد و راضی نمی شود.

«وَمَنْ أَصْبَحَ يَسْتَكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَسْتَكُو رَبَّهُ» هر کس صبح کند در حالی که شکایت کند از مصیبتی که بر او نازل شده است در حقیقت از خدا شکایت کرده است. امکان ندارد انسان مصیبت نداشته باشد. درد و گرفتاری دارد، زنش مریض می شود، بچه اش مریض می شود و یا خودش مریض می شود، آسیب مالی می بیند؛ خلاصه، دنیا مثل موج دریا است، نمی شود که در دریا باشی و دریا موج نداشته باشد یعنی خدا از اول بنای دنیا را اینگونه قرار داده است.

البته همه مصیبت ها حکمت دارد. موج دریای دنیا هزار حکمت دارد ولی من باید در مقابل این امواج چه کنم؟ بنشینم نزد اطرافیانم و بگویم: نمی دانم چرا خدا با من قهر کرده است؟ خدا به من خوشی نداده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، در تورات آمده است که هر کس صبح کند در حالی که از مصیبت وارده شکایت کند می داند شکایتش از کیست؟ شکایتش از خدا است. هر کس مصیبت را نقل کند حتی اگر اسم خدا را هم نیاورده باشد باز شکایت از خدا کرده است؛ پس وای به حال آن کسی که از خود خدا شکایت کند، لا اله الا الله؛ بنابراین، هر کس صبح بلند شود و با دیدن مصیبت بگوید من چه گرفتاری می کشم، بداند که شکایت از خدا کرده است.

«وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَضَّ مَضَعٌ لَهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ» کسی که پولداری را ببیند و جلوی او تواضع داشته باشد دو سوم دینش از دستش می رود. در روایت دیگری حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یا علی، مواظب باش سلامی که به

فقیری می کنید مبادا با آن فقیر دیگر فرق داشته باشد. از دنیا استقبال نکنید. طوری نباشید که وقتی چشمتان به پولداری افتاد با احترام و گرم با او برخورد کنید ولی انسان فقیر به آن اندازه برای شما احترام نداشته باشد. مواظب باشید حرکتتان به طمع دنیا نباشد.

«وَمَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مِنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ لَعِبًا» هر کس از حد این امت به آتش جهنم وارد شود باید بداند کسی بوده است که آیات خدا را به سخره گرفته است.

خود بنده هم لباس خودم را دیدم که خیلی ملاً و آقا هم بود. در مجلسی که علمای زیادی بودند دیدم این بزرگوار بنا کرد به مسخره کردن آقای. به او گفتم: شما چرا آن آقا را مسخره کردید؟ گفت: حرکتی که انجام داد عمل سنی ها است. گفتم: اشتباه نمی کنی؟ گفت: نخیر. به او گفتم: شما از بزرگانی هستید که از نجف برگشته اید، فکر می کنم اگر یک مقداری تأمل کنید بد نیست.

به حسب تصادف، در جلسه دیگری باز حرکت اول دوباره تکرار شد. بنده دیدم خود همان آقای که دفعه قبل آن حرکت را مسخره می کرد خیلی با سختی و مشکل همان حرکت را انجام داد. بعد گفت: ما که این حرکت را قبول نداریم ولی خب، انجامش می دهیم. بنده گفتم: ببخشید، من خیلی بنا ندارم که با عزیزان روحانی و هم لباس های خودم مخصوصاً آن هایی که دارای پست و مقامی هستند

برخورد این چینی کنم ولی شما اشتباه می کنید. این حرکت تنها مربوط به اهل تسنن نیست البته آنها کمی به آن اضافه کرده اند که آن را ما نداریم اما اصل قضیه از طرف ائمه علیهما السلام صادر شده است. آن آقا گفت: روایت در کجا است؟ گفتم: من برایتان روایت را می گویم. روایت را برایش پیدا کردم و گفتم .

آن کاری که آن فرد به آن می خندید در رابطه با حرکت بعد از تمام شدن دعا است و فرقی نمی کند که دعای بعد از غذا باشد یا بعد از کاری دیگر. اهل تسنن رسمشان این است که وقتی دعا تمام می شود بلافاصله دستشان را دو یا سه مرتبه به ریش هایشان می کشند. ما دست کشیدن به ریش به آن صورت را نداریم ولی دستمان را به صورت می مالیم. روایت هم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است و هم از امام صادق (علیه السلام) که وقتی دعا می کنید و دست هایتان را بلند می کنید اولاً با روی دست دعا کنید نه با پشت دست، و ثانیاً دستانتان را به پایین برگردانید تا زمانی که به صورتتان بکشید. در بعضی از روایت ها وارد شده است که به سینه هایتان هم بکشید.

زمانی این عمل باعث سر و صدای بیشتر علما شد تا جایی که اختلاف بسیار بالا گرفت. از طرف حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نامه ای آمد که فرمودند: کاری که شما انجام می دهید درست نیست. حال آن کار چه بود؟ در نماز واجب بعد از خواندن قنوت، دستشان را به صورتشان می کشیدند. نیمی از علما می گفتند که در نماز واجب این کار درست نیست و عده ای هم می گفتند دستور این است که دعای قنوت که خوانده شد دست به صورت کشیده شود. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرموده بودند: وقتی دعا می کنید دست روی صورتتان بکشید اما در فریضه قنوت، خیر، دست کشیدن به صورت نمی خواهد، دستتان را پایین بیاورید اما در نافله لیل و نهار انجام این عمل اشکالی ندارد.

انشاء الله خداوند متعال توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«أربع إلى جنهن أربع: من ملك استأثر، ومن لم يستشِرْ يندم كما تدين تدان، والفقر الموت الأكبر. فقيل له: الفقر من الدينار والدّرهَم؟ فقال: الفقر من الدين» (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«أربع إلى جنهن أربع» هر کس چهار مورد را داشته باشد گرفتار چهار مورد دیگر هم می شود.

«من ملك استأثر» اول اینکه، هر کس خودش را خیلی بالا ببرد و ادعا داشته باشد بداند که تنها می شود. همه اطرافیانش او را رها می کنند. مؤمن باید به همه احترام بگذارد. ممکن است شخص ملا باشد اما ایرادی ندارد که با مردم باشد. اینطور نباشد که دیگران را پایین بیاورد و خودش را بالا ببرد خودبینی انسان را تنها می کند.

«و من لم يستشِرْ يندم» دوم اینکه، کسی که مشاوره نداشته باشد و همه جا تنها تصمیم بگیرد در آخر مسلم بداند که به ندامت و پشیمانی می افتد. مشاوره

ص: 291

خیلی اثر خوبی دارد. عقل‌ها را سرهم گذاشتن، باعث موفقیت در کار می‌شود. گاهی یک سلسله‌مطلب‌هایی است که به ذهن من می‌آید ولی به ذهن شما نمی‌آید و گاهی سلسله‌مطلب‌هایی است که به ذهن مبارک شما می‌آید و به ذهن من نمی‌آید آنها را اگر کنار هم بگذاریم یک انتخاب احسن به دست می‌آید حتی خدا توکلش را بعد از مشاوره قرار داده است یعنی وقتی که همه کارها را کردی، مقدمات را انجام دادی بعد توکل کن اما خیال نکنی که خودت هستی که کار را پیش می‌بری، همه کارها که آماده شد بگو: خدایا، اگر تو بخواهی می‌شود و اگر تو نخواهی نمی‌شود این یعنی توکل به خدا، یعنی مقدمات را انجام دادم اگر خدا بخواهد اجرا می‌شود و اگر نخواهد اجرا نمی‌شود؛ لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: اگر کسی در کارهایش مشاوره نداشته باشد بداند که پشیمانی نصیبش می‌شود.

«كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» سوم اینکه، از هر دستی دادی از همان دست پس می‌گیری. هر عملی را انجام دادی نتیجه‌اش را خودت می‌بینی. اگر تو خدمتگذار مردم بودی مردم هم به تو محبت دارند، به تو احسان می‌کنند ولی اگر به مردم آزار و اذیت برسانی سزای آن پشیمانی است. روایت دارد در باب نظر به نامحرم که اگر شخصی بخواهد به ناموس کسی تجاوز کند به همان صورت خودش مجازات می‌شود؛ حالا این کلام چه چیزی را می‌خواهد برساند؟ می‌خواهد برساند که تمام گناهان دیگران هم به نام بنده خطاکار نوشته می‌شود. شخص دیگری به زن مردم نگاه کرده است، می‌گویند تو باعث شدی، خدا می‌فرماید خودت باعث شدی، در در فلان جا چنین کاری کردی اثرش باعث شد که این شخص به نامحرم کند پس اگر از باب اسباب و تسبیب جلو بیاییم وای به حال ما .

مرحوم میرزا مهدی رحمه الله گاهی می نشست و شروع می کرد به گریه کردن. می پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ می گفت: خدایا، چگونه جواب مباشره‌ایت را بدهم تا برسد به اسباب، وای وای، و بر سر و صورت خودش می زد. طلبه های پای منبرش از گریه آقا به گریه می افتادند. ایشان می گفت: اسباب گسترده تر از مباشرات است.

بعضی گناهان را ما به دست خودمان انجام نمی دهیم بلکه به دست دیگران انجام می دهیم. گاهی باعث می شوم که فلان آقا کار گناهی بکند. مسببش من هستم. خدا من را هم مورد عقوبت قرار می دهد. می فرماید: تو باعث شدی که او این کار را کرد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: هر طوری که خودت انجام دادی بدان به همان صورت هم مجازات می شوی.

«وَ الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالذَّرْهَمِ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ» چهارمی سخت تر است. فقر، مرگ بزرگی است شاید منظور این است که وقتی شخصی بیچاره و فقیر می شود، مرده است گاهی نمی فهمیم که آقا چه می خواهد بگوید. در همان جلسه که وجود مبارک آقا (صلی الله علیه و آله وسلم) این فرمایش را بیان کردند امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: این که شما می فرمایید فقر، مرگ است یعنی شخصی که دستش تهی از دینار و درهم باشد؟

حضرت جبرئیل (علیه السلام) همه کلیدهای خزائن را به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آوردند. پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: جبرئیل، آیا دستور این است که بگیرم و یا اینکه مختارم؟ اگر دستور این است، روی چشم، امر خدا است، منت دارم. جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، دستور نداری، اختیار دست خود جنابعالی است. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: اگر دستور ندارم، نمی خواهم. اگر یک روز گرسنه باشم به یاد گرسنگان هستم و روزی هم که سیر باشم شکرش را به جا می آورم.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در جواب امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: منظور از فقر فقر، در دین است. وای بر چنین کسی، ما مسائل دینمان را باید خوب عمل کنیم و الا فقر عادی که مشکل نیست.

بزرگان ما زحمت زیادی کشیدند که خودشان را به مقامی برسانند که محبوب خدا باشند. مسأله فقر مالی را که اصلاً مطرح نمی کردند. به نان خشک هم قانع بودند. نان خشک می خوردند و طلبگی می کردند. از چراغ دستشویی برای مطالعه استفاده میکردند زیرا بیش از این نداشتند.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی رحمه الله چقدر خون دل خورد تا خودش را به ملایی رساند. پدرش کتکش می زد و نمی گذاشت درس بخواند. می گفت: تو حق نداری درس بخوانی. باید در مغازه من بیایی تا چیزی یاد بگیری و مرا کمک کنی تا وضع مالی ام خوب شود. روزی شیخ محمد حسین به پدرش گفت: آقا جان، من دلم می خواهد طلبه شوم، درس بخوانم، ملا شوم، خیلی ملایی را دوست دارم اما پدرش گفت: من نمی گذارم درس بخوانی. روزی طلبه ای را در بیرون از خانه دید. دوان دوان به طلبه رسید و گفت: ببخشید،

اگر کسی بخواهد روحانی شود اول باید چه کتابی را بخواند که بتواند وارد طلبگی شود؟ گفت اولین کتابی که باید بخواند درس نحو است. شیخ محمد گفت: شما آن را دارید؟ گفت: بله، دارم. شیخ گفت: اگر می شود آن را برایم بیاورید تا از آن نسخه ای بگیرم. گفت: چشم و کتاب را برای او آورد.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کتاب را برداشت و به مغازه پدرش رفت و مشغول خواندن شد. یک مرتبه پدرش از راه رسید و دید کتابی دست شیخ محمد حسین است. به او گفت: این کتاب چیست که می خوانی؟ گفت: چیزی نیست، کتاب آخوندها است. تا این حرف را شنید، بنا کرد به کتک زدن شیخ محمد حسین. به او گفت: ای بدبخت فلان فلان شده، تو می نشینی اینجا

کتاب می خوانی و ضرر به من می زنی. من تو را آوردم که کار و کاسبی کنی، و کتک حسابی به او زد. شیخ محمد حسین هم مجبور شد که کتاب را به دور از چشم پدر و وقتی که او نبود بخواند.

تا اینکه روزی کتاب را تمام کرد و به نزد همان طلبه صاحب کتاب رفت. به او گفت: آقای فلانی، من کتاب را تمام کردم حالا باید چه کار کنم؟ آن طلبه به او گفت: باید کتاب های دیگری را شروع کنی و بخوانی. شیخ محمد حسین گفت: اگر اینطور باشد که پدرم نمی گذارد. همان جا تصمیم گرفت به نجف برود و با دست خالی به سمت نجف راه افتاد. سختی های زیادی در راه کشید. بالاخره به نجف رسید و در صحن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشست. ایشان در آنجا غریب بود و هیچ چیزی هم نداشت. شب شد. دربانان حرم مطهر آمدند به او گفتند: می خواهیم در را ببندیم. شیخ محمد حسین که جایی نداشت جریانش را برای آن ها نقل کرد که من غریبم، نه غذا دارم و نه جایی برای ماندن. دربانان خیلی ناراحت شدند. بلافاصله مقداری غذا برای ایشان آوردند و یکی از حجره های صحن مطهر حرم آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) را به صورت موقتی در اختیار او قرار دادند. مدتی زیادی گذشت و آرام آرام با چه سختی هایی درس خواند و مرجع شد. چه عقیده هایی داشتند. با زحمت ها و رنج ها خودشان را به مقامات بالا رساندند.

پروردگارا، تو را به حق خودت قسمت می دهم آنطور که تو می خواهی ما را به همانگونه موفق بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

« يَا عَلِيُّ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرَ اللَّهِ » (1)

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) در وصیتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

« يَا عَلِيُّ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ » هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم است که گریه نمی کند:

« عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » آن چشمی که در راه خدا بیداری بکشد و شب را نخوابد مثل طلبه ای که شب درسش را مطالعه می کند یا کسی که شب ها در راه خدا نگرهبانی می دهد. چشمی که برای خدا کار کرده و به خواب نرفته است.

« وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ » چشمی که از حرام خدا فرو کشیده شود. اگر این چشم را به صورت ظاهر معنا کنیم منظور این است که انسان نامحرم را نگاه نکند یا اینکه بگوییم مراد، چشم پوشی از محارم است یعنی کسی که از

ص: 296

حرام خدا حتی از مال حرام و کار حرام هم اجتناب کند چون گاهی در این موارد نیز تعبیر به چشم پوشی از محارم خدا می شود یعنی از چیزی که خدا آن را حرام کرده است دوری کند. به هر حال، خدا چشم چنین آدمی که از حرام خدا اجتناب می کند، به سراغ مال حرام و کار حرام نمی رود و نظر به نامحرم نمی کند را گریان نمی کند.

«وَ عَيْنٌ فَاصَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» چشمی که اشکش از ترس خدا سرازیر شود و گریه کند، خدا آن چشم را فردای قیامت نمی گریاند.

«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِبُصُورَةِ نَظَرِ اللَّهِ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الدَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرِ اللَّهِ» خوشا به حال آن صورتی که خدا به او نظر می کند و می بیند که به گریه افتاده است برای گناهی که فقط بین خودش و خدا است و هیچ کس از آن خبر ندارد. یک مرتبه یاد آن گناه که می افتد که چرا این گناه از من سر زد؛ بعد اشک مبارکش جاری می شود و دلش می شکند که حالا برای آن گناه چه جوابی به خدا بدهم؟ چه عذری میتوانم بیاورم؟ همین قدر که اشکش سرازیر شد خوشا به حالش.

حال، اثر و نتیجه آن چیست؟ خداوند متعال چه پاداشی برای این عبد در نظر گرفته است؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا چیزی نفرمود و شاید عدم بیان اثر و نتیجه آن هم، دلیل دارد. در کتاب «مُطَوَّل» آمده است که: گاهی اثر و نتیجه بیان می شود که هر کس فلان کار را کند خدا مثلاً- این پاداش را به او می دهد یا اگر فلان عمل را مرتکب شود به فلان اندازه کیفر می شود ولی هر جا ناطق و گوینده که حالت آمریت دارد نتیجه آن عمل را در خیر و شریبان نکند، رجا و خوف بیشتر خواهد بود.

وقتی پدری به بیچ هاش می گوید: پسر، اگر بروی و فلان کار را انجام دهی فلان مقدار به تو پول می دهم یا فلان چیز را برای تو می خرم؛ وقتی می گوید فلان مقدار را به تو می دهم پسر هم می داند که اگر آن کار را انجام دهد پاداش او فلان مقدار پول است یا اگر فلان کار خلاف را انجام دهد مثلاً کیفرش سیلی خوردن است اما اگر آن پدر به پسرش بگوید: خوش به حالت یا وای به حالت اگر فلان کار را انجام دهی و نگوید که چه چیزی به عنوان پاداش یا کیفر می خواهد به او بدهد، در اینجا می گویند: وقتی شنونده این را می شنود ذهنش به هر طرف می رود و در این فکر است که چه چیزی نصیبش خواهد

شد و امکان دارد که بیش از آنچه را که خودش فکر می کند نصیبش شود حال در پاداش می خواهد باشد یا در عذاب و کیفر، اینجا هم حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) نتیجه را بیان نکرده و فقط فرموده است خوشا به حال آن کسی که این طوری باشد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری رحمه الله فرزند مرحوم شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله مؤسس حوزه علمیه قم فرمود: شبها با مرحوم پدر در اندرونی منزل می خوابیدیم. خادمی داشتیم به نام شیخ علی که او در بیرونی می خوابید. شبی هوای قم خیلی برفی بود و برف زیادی می بارید. در آن شب سرد، حدود نیمه شب بود که یک دفعه در خانه به صدا درآمد. شیخ علی رفت در را که باز کرد زن فقیری طلب کمک کرد که شوهرم مریض است و دوا و دارویی نداریم، حتی زغال کرسی هم برای گرم شدن نداریم، شوهرم دارد از دست می رود، به داد من برسید. مرحوم شیخ علی به زن فقیر گفت: این موقع شب چرا پشت در خانه آقا آمدیم. مگر آقا دکتر و دوا دارد؟ الان چیزی نیست، برو اگر فردا چیزی داشتیم به تو می دهیم.

شیخ علی این فقیر را از در خانه جواب کرد و به داخل خانه آمد. حاج شیخ یک مرتبه صدا زد: شیخ علی، چه کسی بود؟ گفت: پیرزنی بود، می گفت من

مریض دارم و من او را جواب کردم. یک مرتبه آقا گفت: چرا این کار را کردی؟ من و تو فردای قیامت جواب خدا را چه بدهیم؟ اگر این بنده خدا واقعاً راست بگوید و چیزی نداشته باشد، اگر طوری بشود، من و تو باید جواب بدهیم؛ چرا جوابش کردی؟ شیخ علی گفت: من دیدم این پیرزن وقت غیر مناسبی به اینجا آمده است. آقا فرمود: عیبی نداشت. آیا او را می‌شناسی؟ خانه اش را بلدی؟ گفت: بله، آقا گفت: زود برو به خانه اش و ببین وضع و حالش چطوری است؟ ببین راست گفته یا نه؟ شیخ علی به آقا گفت: من این موقع شب، در این باران و گل و برف، در این تاریکی چطور بروم؟ آقا فرمود: ناراحت نباش من هم همراهت می‌آیم. خود آقا لباس هایش را پوشید و با شیخ علی به خانه زن بیچاره رفتند.

وقتی رفتند، دیدند بله، آن زن راست گفته است. هم شوهرش مریض است و هم کرسی شان زغال ندارد. آقا وقتی این وضع را دید به آقا علی گفت: دیگر معطل نکن. زود باش به خانه فلان حکیم برو و او را به اینجا بیاور. حکیم و نسخه ای نوشت که باز آقا به شیخ علی گفت: سریع برو این نسخه را از فلان داروخانه بگیر و بیاور وقتی نسخه را آورد دوباره آقا به او گفت: برو به خانه فلانی و مقداری زغال از طرف من بگیر و بیاور. زغال هم گرفت و آورد. بعد از اینکه حاج شیخ عبد الکریم حائری همه چیز را برای اهل آن خانه فراهم نمود به خانه برگشتند. کمی که استراحت کردند آقا به شیخ علی گفت: خیلی خدا به داد من و تو رسید. اگر خدای ناخواسته امشب مشکلی برای آنها پیش می‌آید فردای قیامت چه می‌کردیم؟

روایت داریم که سائل را جواب نکنید ولو آن سائل سوار بر اسب باشد و به در خانه ات آمده است زیرا گاهی خدا فرشته ای را به صورت فقیر به در خانه ات می‌فرستد تا تو را امتحان کند ببیند چطور هستی.

مرحوم شهید ثالث رحمه الله خیلی مرد ملا و عجیبی بود. ایشان صاحب کتاب «مجالس المتقین» است می گوید پدرم نقل می کند: در عالم خواب دیدم در جلسه ای علمای زیادی نشسته اند و وجود مبارک خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) هم حضور دارند. متوجه شدم یک عالم از میان همه علمایی که در آنجا هستند بالاتر است و کنار دست پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته است. نگاه به چهره آن آقا که کردم دیدم برایم ناشناس است و در حد آن عالمان نیست. مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و دیگر بزرگان نیست اما دیدم بالا دست همه این علما نشسته است و نامش هم احمد بن فهد بود. خیلی برایم سنگین آمد. با خود گفتم: این آقایان کجا و این آقا کجا، چرا او را کنار پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جا داده اند؟

در گوشه ای نشسته بودم و همین که این فکر از ذهنم گذشت ظاهراً حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فهمیدند که من در فکر هستم به من رو کردند و فرمودند: چرا در فکری؟ آیا در این فکری که چرا من این آقا را مقدم داشتم و در کنار خودم حضرت نشاندم؟ گفتم: بله. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که میدانی چرا؟ این آقایان عزیز همه نور چشمان من هستند، من به همه ارادت دارم اما تفاوتی بین او و دیگران است. عرض کردم تفاوت چیست؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این آقایان هر وقت فقرا به آنها مراجعه می کردند دست دهنده داشتند و البته در حالی به فقرا کمک می کردند که خدا وجهی در اختیار آن ها گذاشته بود، اگر داشتند می دادند و اگر می گفتند خدا ان شاء الله بدهد دفعه دیگر خدمتتان تقدیم می کنیم ولی الان دستمان خالی است اما ابن فهد اخلاقش اینطور بود که اگر وجه مربوط به فقرا در اختیارش بود از وجه فقرا می داد و اگر چیزی از آن را در اختیار نداشت از مال خودش می داد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این آقا این امتیاز را دارد لذا او را در این مقام گذاشتم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ وَثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ؛ فَأَمَّا الْمُوبِقَاتُ فَهِيَ -وَي مُتَّبِعٌ، وَشَحُّ مَطَاعٍ، وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَأَمَّا الْمُنْجِيَاتُ: فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (1)

در نصیحتی وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ وَثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ» سه چیز موجب هلاکت و سه چیز هم موجب نجات انسان می شود:

«فَأَمَّا الْمُوبِقَاتُ فَهِيَ مُتَّبِعٌ» اما آنچه که موجب هلاکت انسان می شود و انسان را از پا در می آورد یکی هوای مُتَّبِع است. داشتن هوایی که پیروی شده باشد.

داشتن هوای نفس اشکالی ندارد چون هوای نفس را همه دارند و باید هم داشته باشند. حرکتها و برنامه ها و فعل و انفعالات و عملیاتی که می شود همه

ص: 301

این‌ها با هوای نفس انجام می‌شود. اگر هوای نفس نباشد حرکتی به وجود نمی‌آید، فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد. داشتن آن اشکالی ندارد، چیزی که بد است آن است که انسان تابع آن شود و هر چه را که هوای نفس فرمان دهد اطاعت کند، این بد است؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هوای نفسی که پیروی بشود موجب هلاکت انسان می‌گردد.

«وَسُخُّ مُطَاعٍ» دوم، آن بخلی که مورد اطاعت قرار بگیرد یعنی نفس انسان، صفت بخل داشته باشد و انسان هم بپذیرد و آن را به کار ببرد و ابراز کند، این هم باعث بدبختی انسان می‌شود.

«وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» سوم هم اینکه انسان خیلی مستبد به رأی باشد، از خودش خوشش بیاید. اعجاب یعنی چیزی که انسان خوشش بیاید و از آن راضی باشد و کنایه از این دارد که شخص خودش را ببیند و فرد دیگری را قبول نداشته باشد؛ فلذا دستور وارد شده است که در مسائل خود مشورت و مشاوره کنید. یکی از

ثمرات مشاوره همین است که انسان را از اعجاب پایین می‌آورد.

شاید یکی از علت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی دستور مشاوره داده است، این باشد که خداوند آن قدر الطاف خفیه نسبت به بندگانش دارد و بندگانش را دوست دارد که می‌خواهد با همین مشاوره، ما را از حالت خودبینی بیرون بیاورد و می‌خواهد بگوید: تو نفست را مهار کن. در عین اینکه می‌دانی، در عین اینکه از همه آن‌ها ملاتری، در عین اینکه ممکن است از همه آن‌ها سیاست مدارتر باشی و ممکن است هیچ کس به پای تو نرسد اما باز با دیگران مشاوره کن، چرا؟ چون مشاوره انسان را از حالت اعجابی بیرون می‌آورد؛ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این سه صفت موجب هلاکت می‌شود.

«وَأَمَّا الْمُتَحَيِّاتُ» اما آن سه موردی که موجب نجات است:

«فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ» عدالت در علم اخلاق به این صورت معنی شده است که «عدالت حق هر چیزی را ادا کردن و هر چیزی را در جای خود قرار دادن است» مدام می گویند عدالت اجتماعی و حرف در مورد آن زیاد زده می شود اما خدا توفیق عمل را بدهد. مؤمن باید عدالت را در هر حالت رعایت کند. چه بسا در زمانی که خیلی سرحال و سر دماغ و خوش هستی حق هر کسی را بدهی اما مرد آن است که در زمان عصبانیت و غضب، حق را با احترام تقدیم کند، آنجا معلوم می شود که عادل است یا نه. با هر کس هم بد هستی طوری نباشد که عدالت و انسانیت را رها کنی.

در روایتی حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: هر کسی را رفیق و صدیق خودت قرار نده. عرض کردند: چطور صدیق خودمان را بشناسیم؟ فرمود: سه مرتبه او را عصبانی کن، اگر در این سه مرتبه دیدی از کوره در نرفت و از عدالت خارج نشد و با تو آنچنان که می بایست عمل کرد بدان که این صدیق است و او را دوست خود قرار بده. معلوم می شود آن چیزی که موجب می شود دوستی به هم بخورد عصبانیت است؛ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در اینجا می فرماید کسی که عدالت را هم در حالت رضا و خشنودی و هم در حالت عصبانیت برقرار کرد آنگاه این شخصی است که نجات پیدا خواهد کرد.

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» چه در زمانی که وضع درآمدش خوب است اعتدال را از دست نمی دهد و چه زمانی که در فقر است باز اقتصاد را از دست نمی دهد و اعتدال دارد. بیشتر افرادی که در زندگی گرفتاری پیدا می کنند همین موضوع را در نظر ندارند. گاهی درآمد یک سال خودش را یک مرتبه بی رویه

خرج می کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید متعادل کار کنف مقتصد باش؛ فلذا یکی از دستوراتی که در اسلام داده شده و حضرات ائمه علیهما السلام فرموده اند این است که مالیت اموال خودت را به کسی نگو، حتی به خانواده خودت هم خبر نده هیچ وقت دیگران را به اسرار خودت آگاه نکن، بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر وضع مالی ات خوب است در این زمان اقتصاد داشته باش، معتدل باش و آن موقعی هم که پول نداری باز مقتصد باش؛ پس یکی از چیزهایی که انسان را نجات می دهد همین است.

«وَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» خیلی مهم است که انسان از خدا چه در پنهان و چه در آشکار بترسد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، خوف از خدا داشته باش مثل اینکه خدا را می بینی. علی جان اگر تو خدا را نمی بینی خدا که تو را می بیند. بنابراین، انسان باید خوف از خدا داشته باشد، برای خدا کار کند، ترس خدا در دلش باشد. عمده این است که اگر کار برای خدا شد دیگر نگاه به مقام و عنوان نمی کند.

خوشا به حال کسی که شرح لمعه شهید ثانی رحمه الله را حفظ کند که یک دوره کامل فقه است. زمانی که بنده به قم آمدم علمای قدیم به شرح لمعه «قرآن الفقها» می گفتند ماشاء الله، هر مسأله ای که بخواهی در آن پیاده شده است. در زمانی که مرحوم صدوق به نیشابور آمد علمای زیادی نزد او آمدند گفتند: ما شما را رها نمی کنیم تا خواهش ما را اجابت کنید. مرحوم صدوق گفت: من عازم مشهد هستم، از من چه می خواهید؟ گفتند: ما خواهشی از توداریم، اینکه خلاصه دین امامیه را به ما بگوئید تا بدانیم که چیست؟ ایشان هم شروع کرد و دین امامیه را یکی یکی از اصول قواعد تا فروع دین و خیلی

مسائل را بیان کرد. ایشان گفت و گفت تا اینکه در آخر فرمود: امروز را بس است. منظورم از این نکته، این بود که می خواستم به حافظه عالی مرحوم صدوق رحمه الله اشاره کنم. ماشاء الله به این حافظه. الان وقتی از خود بنده برخی مسائل فقهی را می پرسند گاهی در آن تحیر دارم که خدایا چه بگویم. علمای قدیم چطور بودند و ما چطور هستیم؟

مرحوم شیخ حسین بهایی رحمه الله پدر شیخ بهایی معروف در جبل آمل نزد مرحوم شهید ثانی رحمه الله درس می خواند و وقتی شهید ثانی رحمه الله به رحمت خدا رفت، دید استاد دیگری نیست که از نظر علمی بتواند از او استفاده کند؛ لذا تصمیم گرفت مردم را به فیض برساند و از آنجا حرکت کرد و به طرف ایران، به سمت قزوین

آمد. وارد قزوین که شد علما خبردار شدند و بلافاصله به استقبالش آمدند. شاه طهماسب، شاه آن زمان، تا خبر دار شد ایشان را خیلی تجلیل و اکرام کرد. شیخ مدتی در قزوین ماند و بعد از مدتی، پیش خود گفت: حالا که در این دستگاہ آمده ام فردا چه جوابی به خدا بدهم؟ مبدا خدای ناخواسته وارد برنامه هایی شوم که خدا از من راضی نباشد؟ تصمیم گرفت به حج برود. گروه کثیری هم همراه این عالم برای حج و زیارت خانه خدا رهسپار شدند. بعد از زیارت خانه خدا از مکه به بحرین رفت و در بحرین ماند و دیگر به ایران برنگشت.

پسرش (شیخ بهایی معروف) را خیلی خوب در این مکتب تربیت کرد. به او گفت پسر جان من از دنیا می روم اما تو مواظب باش. درس بخوان که ملا شوی و علمت را به مردم برسان. مواظب باش دنیا تو را نگیرد، گول دنیا را نخوری. شیخ بهایی معروف بعد از مدتی به ایران آمد. او هم همانند پدر مورد استقبال شایانی قرار گرفت. تا اینکه پدر برایش نامه نوشت: پسر جان، فراموش نکنی که به تو چه گفتم؟ تو را مقام نگیرد.

مدتی که گذشت شیخ بهایی با خود گفت ای کاش من هم مثل استاد پدرم شهید ثانی رحمه الله در گوشه ای به مردم خدمت می کردم و دچار دنیا نمی شدم طبق دستور پدر و مثل او، از اصفهان خارج شد و سی سال به طور دوره گردی از این شهر به آن شهر می رفت و به مردم خدمت می کرد. هر جا که رفت علما نزد او می آمدند و ایشان برایشان صحبت می کرد، می فرمود: آقایان علما گول دنیا را نخورید دنیا ما علما را بیشتر از همه فریب می دهد. در آخر هم در مشهد مقدس عمر شریفشان به پایان رسید؛ پس خجالت بکشیم مبادا در پیشگاه خدا کاری کنیم که خدا به ما غضب کند.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام رضا و خشنودی خودت را نصیب همه ما بگردان ما را از هر گونه لغزش مصون و محفوظ بدار.

ص: 306

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَعِدَّتُكَ زَوْجَتُكَ، وَالْأَصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَقْبَحُ فِيهِنَّ الصِّدْقُ: التَّمِيمَةُ، وَإِخْبَارُ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ، وَتَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ» (1)

از جمله نصایحی که وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این است که :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ» سه مورد است که دروغ گفتن در آن موارد حسن دارد. دروغ از صفات بسیار قبیح است و در اخبار و روایات دروغگو را بسیار سرزنش کرده اند؛ حتی در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: از دروغ اجتناب کن چه به صورت جدی باشد و چه شوخی. بعضی ها هستند به عنوان شوخی و سرگرمی دروغ هایی به هم می گویند که حضرت (علیه السلام) فرمود هر دوی آن ها را رها کن، نه جدی اش را بگو و نه شوخی اش را .

در روایت دیگری داریم یکی از چیزهایی که بهای وجه و آبروی صورت و ارزش انسانی را از بین میبرد دروغ است؛ اما در عین اینکه این صفت بسیار

ص: 307

بد بوده و سفارش به ترک آن شده است در سه مورد فرموده اند اگر انسان با دروغ جلو برود بهتر و خوب است و حسن دارد.

«الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ» کید و مکر کردن در جنگ است.

«وَعِدَّتُكَ زَوْجَتُكَ» وعده های دروغی که به خانمت می دهی. گاهی برخی از خانم ها توقعاتی دارند و فکر نمی کنند که جیب همسرشان خالی است یا پر، انتظار دارند که همیشه هر چه می خواهند برایشان تهیه شود اما شما بی خود سر و صدا و دعوا نکن، اجازه داری در این مورد به او دروغ بگویی. وعده هایی به او بده که دلش را خوش کنی لزومی ندارد که هر چه همسرت خواست بلافاصله انجام دهی. گاهی بعضی خانم ها خواسته هایی دارند که به مصلحت کار ما نیست در این موارد اشکالی ندارد انسان به دروغ چیزی بگوید.

«وَالْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ» چقدر زیبا است که به وسیله دروغ بین دو نفر آشتی داده شود. چه اشکالی دارد که پیش یکی از آنها به دروغ بگویی: من دیداری با فلانی داشتم که در این دیدار، او احوال شما را هم پرسید، گفت: فلانی حالش چطور است، سلام ما را به او برسان؛ حالا- اصلاً چنین حرفی هم نزده است و به این صورت با چهار تا جمله، میان دو طرف که بینشان ناراحتی پیش است صلح بوجود آید. خود حقیر از این راه، چندین نفر را که با هم قهر بودند آشتی داده ام. این راهی است که ائمه علیهما السلام به ما نشان داده اند و الا بنده که از خودم چیزی نمی توانم بگویم.

شما بزرگواران روحانی در هر شهر و روستایی که می روید یکی از چیزهایی که لازم می شود همین فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) است. چقدر خدا این افراد را دوست دارد. از حضرت جبرئیل (علیه السلام) پرسیدند: اگر بخواهی به صورت بشر در دنیا باشی دوست داری چه کاری انجام دهی؟ حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: من اصلاح بین دو برادر ایمانی را خیلی دوست دارم که آنها را به هم نزدیک کنم. می دانید که تمام بدبختی

و فتنه های جامعه از این اختلافات پیش می آید. چه بهتر که شما این فتنه ها را کم کنید؛ بنابراین، یکی از جاهایی که دروغ گفتن حسن دارد اصلاح بین مردم است.

از آن طرف، می دانید که راست گفتن چقدر فضیلت دارد و تأکید شده است که مؤمن باید صادق القول باشد. در روایات زیادی هم سفارش شده است که مؤمن، دارای دو صفت است: یکی امانت را ادا می کند و دیگری حرف راست می زند. با اینکه این همه سفارش به راستی شده اما در بعضی موارد سفارش شده است که راست نگویند و راست گفتن بسیار زشت است و حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) تعبیر به قبیح کرده اند سه مورد را پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کرده اند :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يُقْبِحُ فِيهِنَّ الصَّدَقُ» در سه جا راست گفتن زشت است. ما باید ببینیم آقا و امامان علیهما السلام چه دستوری داده اند که به آن عمل کنیم .

«التَّمِيمَةُ» نمایی کردن یعنی کسی که حرف این آقا را به آن آقا بزند و حرف آن آقا را به این آقا بزند. با اینکه راست هم می گویند و عین حرفی که من گفته ام را به دیگری می گویند اما حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید این کار زشتی است.

فردی به خدمت امام سجاد (علیه السلام) آمد و گفت: فلانی این حرف را در مورد شما گفته است. حضرت (علیه السلام) فرمود: تو چند خیانت بزرگ کردی آن شخص گفت: آقا، من خیانت نکردم این فرد این حرف ها را به شما زد. ایشان فرمود: اما من می گویم تو خیانت کردی. آن شخص گفت: چرا؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: اول اینکه، آن شخص این حرف ها را جلوی من نزد بلکه نزد تو گفت و من هیچ خبری نداشتم، تو چه حقی داشتی آبروی او را بریزی؟ دوم، با این حرف ها دل مرا آزرده کردی و سوم، تو باعث شدی که من به او بدبین شدم. با این کار در حق خودت هم ظلم کردی و بار خودت را سنگین کردی.

گاهی حرفی در مجلسی زده می شود، نگاه می کنی بلافاصله فاش شده است. ای داد و بیداد چرا رفتید و به او گفتید؟ هم اصل گفتنش بد است و هم فاش کردنش؛ پس حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود راست گفتن و نمایی و سخن چینی کردن، قبیح است.

«وَإِخْبَاتُ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ» چرا حرف خانواده ای را به مرد آن خانواده می گویی؟ با اینکه راست هم می گویی اما حق نداری بگویی. ببینید خدا چقدر ما را دوست دارد که به خاطر ما دست از خودش برداشت. صدق از صفات باری تعالی است خدا دست از صدق خودش برداشت برای خاطر من و شما. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چرا شما حرف زن و بچه خانواده ای را به مرد آن خانواده می گویی، چیزی که بدش می آید و نمی خواهد کسی بداند؟

«وَ تَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ» کسی ادعا کرده باشد که کار خیری کرده است و شما کارش را انکار کنید و بگویید تو دروغ می گویی، تو این کار را نکرده ای. ممکن است شما راست بگویی و دروغ نگفته باشی و واقعاً هم آن شخص کار خیر را انجام نداده است اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در اینجا راست نگو و لازم نیست که فرد را تکذیب کنی .

کلام صدق در بعضی جاها خوب و در بعضی جاها بد است. اگر سخن و کلام ما در مسیر خدا باشد اگر راست می گوئیم و یا اگر دروغ هم می گوئیم برای خدا باشد خدا اجر و مزد فراوانی به ما می دهد اما اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد و از روی خودخواهی یا خودنمایی باشد آن وقت مورد غضب خدا قرار می گیریم.

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی رحمه الله (مجلسی اول) صاحب کتاب «روضه المتقین» که بسیار کتاب ارزنده و خوبی است در زمانی که هنوز خیلی نام و نشان نگرفته بود و طلبه معمولی بود دوستی داشت و روزی در راه رفتن به خانه، او را دید. بعد از سلام و احوال پرسی به شیخ محمد تقی گفت: روزگار بدی برایم شده است. مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی پرسید: چرا؟ گفت: همسایه ای دارم که گاهی هر شب یا دو سه شب یک بار جلساتی برگزار می کند و تا نصف شب سر و صدا و آواز و رقص و شراب خواری و این گونه برنامه ها را دارد. با این

مجالسی که بر پا می کنند باعث سلب آسایش ما شده اند. خیلی در اذیت هستیم. نمی دانم چه کار کنم که از دست اینها نجات پیدا کنم. آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی گفت: از شما خواهشی دارم، حضری به این خواسته من عمل کنی؟ گفت: بله بفرمایید. شیخ محمد تقی گفت: در یک شب اینها را به منزلت دعوت کن تا من هم بیایم گفت: چشم، و نزد رئیس آنها که مسئول برگزاری این جلسات بود، رفت و به او گفت دلم می خواهد شبی را به منزل ما تشریف بیاورید. رئیس گروه پرسید: با همه دار و دسته ام بیایم؟ گفت: بله. پرسید: یعنی آن مراسمی را که همیشه داریم هم اجرا کنیم؟ گفت: بله، بله.

رئیس گروه گفت خدا را شکر، چه عجب یک نفر به نیروی ما اضافه شد. شما که متدین و مقدس بودید، همیشه از کارهای ما ناراحت می شدید، حالا چه شده است؟ دوست شیخ محمد تقی گفت: دلم می خواست یکبار شما را دعوت کنم و پذیرایی مفصلی شوید، عیبی دارد؟ گفت: خیر، خیلی هم خوب است. شبی را تعیین کرد و به آیت الله مجلسی گفت که این ها فلان شب قرار است بیایند.

شب مهمانی فرا رسید و آیت الله مجلسی قبل از مهمان ها به خانه دوست خود رفت و در گوشه اتاق نشست و منتظر ماند. بعد از دقایقی یک دفعه این گروه، دسته جمعی آمدند. وقتی وارد اتاق شدند و چشمشان به آیت الله مجلسی افتاد شروع کردند به همهمه کردن. گفتند: ای بابا، بساط عیش ما امشب به هم خورد. از چهره هایشان مشخص بود که خیلی ناراحت شدند. رئیس گروه وقتی نشست، رو کرد به آیت الله مجلسی و گفت: ای آخوند، به ما بگو این روشی که ما داریم بهتر است یا روشی که شما آخوندها دارید؟ شیخ محمد تقی در جواب گفت: خودت چه می گویی؟ گفت: من می خواهم از شما بشنوم، نظرتان چیست؟

آیت الله مجلسی گفت: خوبی و بدی هر چیزی از لوازم و آثارش معلوم می شود. رئیس دسته به آیت الله مجلسی گفت: حرف منصفانه ای زدی، بسیار حرف خوبی بود، حالا من لوازم کارم را می گویم و بقیه اش را شما بگو. آیت الله مجلسی

گفت: بگو. گفت: جناب آخوند، اخلاق ما این است که در خانه هر کس برویم و نان و نمک کسی را بخوریم نمکدان نمی شکنیم پیش خودمان می گوئیم که این آقا حق بزرگی به گردن ما دارد. آیت الله مجلسی گفت: یعنی اگر نان و نمک کسی را بخورید در حقش بدی نمی کنید؟ گفت: خیر، نمک به حرامی نمی کنیم.

آیت الله مجلسی گفت: من این حرف شما را باور ندارم. گفت: برای چه؟ مگر از ما چیزی دیده اید؟ شیخ محمد تقی گفت: بله. پرسید: کجا دیده اید؟ گفت: همین الان دارم می بینم. گفت: چرا؟ برایم توضیح بده. شیخ گفت: به من راستش را بگو و دروغ نگو شما نان و نمک خدا را نخوردید؟ رئیس دسته گفت: بله، می خوریم. شیخ گفت: پس چرا نان و نمک خدا را می خورید اما با کمال بی شرمی این حرکت ها را انجام داده و نمکدان می شکنید؟

رئیس آن گروه با شنیدن این حرف، سرش را پایین انداخت و چیز دیگری نگفت. لحظاتی که گذشت بلند شد؛ وقتی بلند شد همراهانش هم بلند شدند و از خانه بیرون رفتند صاحب خانه که گوشه ای نشسته بود بعد از رفتن آنها به شیخ محمد تقی گفت: خدا پدر و مادرت را بیمارزد. آمدی ابرویش را درست کنی، زدی چشمش را هم کور کردی؟ شیخ گفت: چرا؟ گفت: این چه حرفی بود که زدی؟ پدرم را در می آورند. آیت الله مجلسی گفت: تو صبر کن، خدا بزرگ است. فردای آن روز، در خانه شیخ محمد تقی به صدا درآمد. وقتی ایشان در را باز کرد، دید رئیس آن گروه است. سلام کرد و گفت: اجازه می دهید که به داخل بیایم؟ گفت: بفرمایید. وقتی داخل آمد و نشست به ایشان گفت: حقیقت این است که شما وقتی دیشب آن حرف ها را به من زدید خیلی به دل من نشست و دیدم حرف، حرف حسابی است و حق با شما است. قبل از اینکه پیش شما بیایم غسل توبه کردم و بعد آمدم که شما راه توبه را به من نشان دهید.

ملاحظه بفرمایید سخن چون برای خدا بود چه تأثیر عمیقی گذاشت. خدا ان شاء الله یک چنین اخلاصی به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا: الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ، وَالسِّرَاجُ فِي الْقَمَرِ، وَالزُّنْعُ فِي الْأَرْضِ السَّحَةِ، وَالصَّنِيْعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ» (1)

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایتی به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا» چهار مورد است که اگر انسان این موارد را بکار ببرد اصل آن کارها را ضایع کرده است، آن چهار مورد چیست؟

«الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ» کسی که شکمش سیر شده است اما دوباره غذا می خورد، در واقع غذا را ضایع کرده است یعنی آن غذای اضافه چه بسا برای بدنش نافع نباشد بلکه امکان دارد ضرر هم برساند. غذا روی غذا خوردن، پُرز معده را ضایع می کند و انسان دچار زخم معده می شود چون خداوند در بدن انسان غده هایی قرار داده است که وقتی غذا وارد معده می شود این غده ها شروع به ترشح کردن می کنند و آن را برای هضم، آماده می کند اما این غذای اضافی که به روی آن می آید دیگر نمی تواند خودش را به دایره هضم ببرد. اینجا

است که حال شخص بد میشود و آنچه که نباید به سرش بیاید، می آید.

ص: 313

بیشتر مرض‌ها از همین معده است. معده، خانه همه مرض‌ها است؛ برای همین است که می‌گویند بعد از ماه مبارک رمضان، چون انسان مدت یک ماه روزه گرفته و معده اش به کم‌غذایی عادت کرده است باید مقداری در خوراکش احتیاط کند و چند روزی غذایش کمتر باشد که معده دوباره برای غذا آماده شود. بهترین دوا پرهیز است. متأسفانه برای ما سخت است که پرهیز کنیم و الا اگر انسان پرهیز داشته باشد نوع مرض‌ها خوب می‌شود.

«وَالسِّرَاجُ فِي الْقَمَرِ» در جایی که روشنایی است انسان بخواهد چراغ روشن کند.

«الزُّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّبْخَةِ» زراعت کردن در نمکزار، در زمینی که نمکزار است زراعت نکنی، دزحمت هایتان از بین خواهد رفت زراعت باید در جایی انجام شود که نمک نداشته باشد.

«وَالصَّانِعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ» اگر انسان می‌خواهد یک معروفی را انجام بدهد یا یک خدمتی کند و یا چیزی را به کسی یاد دهد آن شخص باید اهلش باشد. اگر اهل بود آن صنیعه را فرا میگیرد ولی اگر اهلش نباشد و خدای ناخواسته بخواهد غرض یا عناد داشته باشد صنیعت انسان از بین می‌رود. «صنیعه» به معنای کار خوب انجام دادن و یا خدمت کردن است؛ بنابراین می‌فرماید: اگر خدمتی میکنی یا چیزی یاد می‌دهی به کسی یاد بده که اهلش باشد.

اگر می‌خواهی بروی و از خدمت آقا سؤالی کنی سؤال تعلّمی کن که چیزی یاد بگیری نه اینکه بروی و آقا را به دردسر بیاندازی. بعضی‌ها همینطور هستند و می‌خواهند از روی حسودی، طرف را از بین ببرند. چرا بعضی از ما اینطور هستیم و وقتی می‌بینیم یک نفر فاضل و ملاً است بلافاصله او را از یاد آوریم و آبرویش را می‌ریزیم که دیگر در مردم نباشد؟ این معنای غیر اهلیت را می‌رساند انسانی که اهل باشد، مؤمن باشد این کارها را نمی‌کند. آن

شخص برای ملا شدنش زحمت کشیده، بی خوابی کشیده و ملا شده است خدا هم نتیجه علمش را به او داده است اما تو شب ها خوابیدی و خوش گذرانی کردی در نتیجه سوادت هم کم است پس او و تو باید نزد خدا با هم فرق داشته باشید. این ها از چیزهایی است که خدا دوست ندارد و نشان دهنده این است که درون انسان خراب است.

اهل علم مخصوصاً ما روحانیون در این خطر بیشتر قرار می گیریم. بدانیم که خدا به هر کس مقامی می دهد به حسب زحماتش به او مقام داده است. زحمت کشیده، ملا شده، من هم باید به او احترام بگذارم. اگر اینطور باشید چقدر پیش خدا عزیز می شوید. اگر واقعاً به علما احترام بگذاریم خودمان هم عزیز می شویم و بالا می رویم. بنده این را بارها تجربه کرده ام، هر جا که احترام دیگران را بیشتر نگه داشتم خدا مرا بالاتر برده است.

در نجف اشرف آقایی به نام شاه قاسم فیض بخش بود که بسیار مرد بزرگوار، کامل، عالم، عارف و زاهدی بود. ایشان در نجف چنان مورد عنایت خداوند قرار گرفته بود که آوازه اش تا خراسان رسیده بود. والی خراسان، شاه سلطان میرزا که منطقه های خراسان و سمنان و دامغان تحت سلطه اش بود به مریضی سختی مبتلا شد. هر چه دکتر و دوا می کرد فایده نداشت. به او می گفتند: این بیماری در آخر تو را از پا در می آورد.

مدتی گذشت و در مریضی سختی به سر می برد. روزی شخصی به عیادتش آمد و گفت: آقایی در نجف اشرف به نام شاه قاسم فیض بخش زندگی می کند که نفسش عجیبی است. اگر نفسش به شما بخورد شما خوب می شوید. شاه سلطان گفت: خدا کریم است من که همه راه ها را رفته ام این راه را هم می روم. نامه ای به شاه سلطان حسین یعقوب والی عراق نوشت که جناب سلطان یعقوب، شنیده ام در نجف اشرف آقایی به نام شاه قاسم است و گفته

اند این مرد چنین و چنان است و صاحب کرامات زیادی است. خواهشی از شما دارم که این مرد بزرگوار را نزد من بفرستید و حاضریم برای قبول زحمت آمدنش به اینجا، یک پارچه آبادی را پیشکش او کنم.

نامه به دست سلطان یعقوب رسید و آن را خواند. شاه قاسم را فرا خواند و به او گفت: جریان این است و شما را به خراسان دعوت کرده اند. شاه قاسم هم حرکت کرد و بعد از چند روز به خراسان رسید. شاه سلطان هم استقبال شایانی از ایشان کرد. خلاصه شاه قاسم دعایی برای شاه سلطان خواند و از برکت لطف و عنایت حضرت احدیت، شاه سلطان حسین خوب شد و سلامتی اش را به دست

آورد و از شاه قاسم تقاضا کرد که چند صباحی نزد ما بمانید تا حق شما را ادا کنم و یک پارچه آبادی در اطراف سمنان به نام بیابانک را تقدیم آقا کرد.

خیلی مورد تجلیل شاه سلطان قرار گرفت. از آن طرف، عده ای از جمله عبد الرحمان جامی وقتی محبت شاه سلطان را نسبت به شاه قاسم می دیدند حسادت می کردند. روزی همین عبدالرحمان جامی به ملاقات شاه سلطان حسین گفت: شاه سلطان، من خواهشی از شما دارم. خواهش من این است که این سید جلیل القدری که اینقدر احترامش می کنید و محبت به او دارید را روز جمعه به منبر بفرستید. می خواست با این کار او را خجالت زده کند و از نظر ارزشی، مقامش را پایین بیاورد و با عده ای نقشه ریختند که شاه قاسم را از چشم شاه سلطان بیاندازند. شاه سلطان حسین هم که از سوء نیت آنها خبر نداشت قبول کرد و به شاه قاسم گفت: آقایان دلشان می خواهد که روز جمعه شما به منبر تشریف ببرید و آنها را موعظه کنید. ایشان گفتند: چشم، من حرفی ندارم.

روز جمعه جمعیت زیادی را جمع کردند و این سید جلیل القدر را به منبر فرستادند. از آنجایی که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (1) مؤمن با نور خدا می بیند، خود شاه قاسم فهمید که هدف چیست و برای او نقشه ریخته اند. وقتی به منبر رفت شروع کرد در مورد کلمه طیبه «لا اله الا الله» صحبت کرد که کلمه «لا اله الا الله» چه کلمه ای است و از چه مرکب شده و چه خصوصیتی دارد.

عبد الرحمان جامی اصلاً فکر نمی کرد که این سید اینقدر زیبا صحبت کند و مجلس را جذب خود کند. قضیه معکوس شد و نتوانست نقشه اش را پیاده کند. پیش خود گفت: خوب است سؤالی کنم و او را گمراه کنم که منبرش را به هم بزنم. یک مرتبه از پای منبر صدایش را بلند کرد و گفت: آقا سید، ببخشید، بنده در مورد این کلمه طیبه «لا اله الا الله» شبهه دارم. سید هم که جریان را می دانست و مواظب بود، گفت: بله، بنده وقتی در نجف بودم شنیده بودم که جنابعالی در مورد کلمه «علیاً ولی الله» شبهه دارید اما دیگر نمی دانستم که در کلمه «لا اله الا الله» شبهه دارید. تا این حرف را گفت، جمعیت شروع کردند به خندیدن و بعد از آن، سید هم گفت: و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

این داستان ها برای من و شما درس است. استدعا دارم حواستان را جمع کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چیزی که هدر می رود این است که انسان کار خوب کند اما برای کسی که اهلش نباشد.

ان شاء الله امیدوارم این مواعظ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است به دل های ما بنشیند و خدا قلب ما را به این کلمات، نورانی کند که نتیجه بگیریم.

ص: 317

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصَّيَامُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، وَإِنَّ لِلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَيُعْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ» (1)

مؤمن سه علامت دارد. ان شاء الله اين سه علامت در وجودمان باشد. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصَّيَامُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ» مؤمن اهل روزه است، اهل نماز است و نمازش را ترک نمی کند و اهل زکات و دادن حقوق واجبه است. منظور از زکات، زکات مصطلح نیست بلکه کلیه حقوق واجبه منظور است.

خداوند متعال در سه جای قرآن کریم چند چیز را دو تا دو تا در کنار هم قرار داده است. یکی نماز و زکات است «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (2) دوم اینکه شکر خودش را در کنار شکر والدین قرار داده است. «نِ اشْكُرْ لِي وَ

ص: 318

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64.

2- سوره مبارکه مائده، آیه 55 (همان ها که نماز را برپا می دارند و ... زکات می دهند)

لِوَالِدَيْكَ» (1) چقدر مقام پدر و مادر بالا است که خداوند شکر پدر و مادر را در کنار شکر خودش قرار داده است. سومین مورد اینکه خداوند فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ وَالْأَرْحَامَ» (2) خدا رحم را با تقوای الهی در کنار هم قرار داد و موارد دیگری که خداوند متعال دو چیز با اهمیت را در کنار هم آورده است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از زکات، این زکاتی که در ذهنمان است مثل زکات گندم، طلا و یا کشمش نیست بلکه منظور از زکات هر چیزی است که مال انسان را پاک می کند، بدن انسان را مطهر می کند و به طور کلی هر چیزی که موجب تزکیه انسان شود. بنابراین، خمس، زکات، کفاره و امثال این ها موجب تزکیه می شوند و باید همه این ها را ادا کنیم تا مال پاک شود.

پس مؤمن دارای این سه نشانه است. یکی اینکه اهل نماز است و هیچ وقت نماز را رها نمی کند که خداوند متعال در قرآن کریم آورده است: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (3) «دائماً نماز می خوانند» نه اینکه گاهی بخواند و گاهی نخواند و در چند آیه بعد آمده است: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (4) «حافظ وقت نماز هستند». نباید نمازها را در آخر وقت بخوانید باید سعی کنیم نمازهایمان را در اول وقت بخوانیم. هیچ وقت کوتاهی نداشته باشید چون ما هادی و راهنمای مردم هستیم. آن ها از پیشوا و راهنما انتظارات دیگری دارند. ما روحانیون اگر تقوا را پیشه کارمان کنیم به مقامی می رسیم که مورد

ص: 319

1- سوره مبارکه، لقمان، آیه 14 (برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور)

2- سوره مبارکه نساء آیه 1 (و از خدایی پرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید (و نیز از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید)

3- سوره مبارکه معارج، آیه 23 .

4- سوره مبارکه معارج، آیه 34 .

عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیریم ما اگر یک مقداری اهل ذکر و مناجات باشیم، آنجا است که مورد توجه حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیریم. یکی از نشانه های عدالت، همین رعایت نماز اول وقت است.

معصومین علیهما السلام می فرمایند: اگر می خواهید برادری را برای خودتان انتخاب کنید ببینید آیا رعایت وقت نماز را می کند؟ آن کسی که وقت نماز را رعایت می کند بدان آن شخص انسان عادل و پاکیزه های است. ممکن است انسان نماز بخواند ولی باز آن ایمانی را که باید داشته باشد، ندارد چرا؟ برای اینکه حق نماز را رعایت نمی کند، اما اگر اهل عبادت تقوا راز و نیاز با خدا باشد واقعاً مواظب نماز هم هست. شما هم بیشتر مواظب باشید تا هم خدا به شما عنایت کند و هم حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شما را مورد توجه قرار دهد.

هیچ وقت تصور نکنید ما آزادیم و کسی مراقب ما نیست. صد در صد بدانید که حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مراقب ما است. نه تنها ذات اقدس حق مراقب است «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (1) بلکه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم در کمین گاه ما است. امامان علیهما السلام ما چون جانشینان پروردگار عالم هستند، خودشان فرمودند که اعمال شما در معرض و محضر ما است، همینطور که این عالم در محضر مبارک حضرت احدیت - جَلَّ وَ عَلَا - است عمل ما و خود ما در محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما را می بیند و از حرکت های ما اطلاع دارد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کردند: آیا کسی هست که عدد مورچه های روی زمین را بداند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این چه سؤالی است که می کنید. اگر از من سؤال کنید که چند تا نر است و چند تا ماده می توانم به شما بگویم. الله اکبر، کسی که این سؤال را از آقا کرد مبهوت ماند. بعد پرسید: آقا جان، در قرآن این

ص: 320

1- سوره مبارکه فجر آیه 14 (به یقین پروردگار تو در کمین گاه (ستمگران) است)

حرف شما آمده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: در آیه 12 سوره مبارکه «وَكُلَّ أَحْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» ما هر چیزی را در محضر امام احضار کردیم؛ البته شاید منظور از «أَحْصَيْنَا» فقط شماره و عدد نباشد بلکه منظور هر چیزی که به نظر ما سخت تر می آید، باشد که ما همه چیز را در اختیار امام (علیه السلام) گذاشتیم. الآن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از همه چیز ما خبر دارد از نیتی که در کارهایمان داریم، از همه کارهای ما خبر دارد.

باید فکری برای خودمان کنیم. چرا ما اینقدر بی فکر و بی توجه شده ایم؟ در احتجاج مرحوم طبرسی بخوانید که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چقدر زیبا نامه هایی برای شیخ مفید رحمه الله نوشته اند. واقعاً من وقتی خواندم تکان خوردم. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یکی از آن نامه ها فرموده بود: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَى كَلِمَةِ الصِّدْقِ» (1) لا اله الا الله، سلام بر توباد ای کسی که یار و یاور حق هستی، ای آقایی که دعوت حق و دعوت به خدا می کنی. به به، حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اینجا برای شیخ مفید رحمه الله دعا کرد. زمانی هم که شیخ مفید رحمه الله از دنیا رفت، آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر سر قبرش رفت و شعر و مرثیه خواند. لا اله الا الله.

لا صوت الناعي بفقدك انه *** يوم على آل الرسول عظيم

آقا قربان گریه ات شوم، حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حالی که گریه می کرد فرمود که ای شیخ مفید، مرگ تو برای آل رسول خیلی سنگین است.

ان كنت قد غيبت في جدث الثرى *** فالعدل و التوحيد فيك مقيم

اگر توبه زیر خاک رفتی، نگویید شیخ مفید به زیر خاک رفته است، بلکه بگویید علم و توحید به زیر خاک رفته اند.

ص: 321

بعد حضرت می فرماید: هر وقت به یادتان می افتم خوشحال می شوم، هر وقت یاد می کنم که تو می نشستی و درس می دادی، من خوشحال می شدم .

به به، این ها یک واقعیت هایی است که گفته شده است. ما نباید از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فاصله بگیریم. فاصله که زیاد شود، دیگر باور این داستان ها سخت می شود. الان چرا بعضی از افراد در کوچه و خیابان وقتی به یک روحانی برخورد می کنند او را تکذیب می کنند می گویند حرف هایی که این آقا بالای منبر می زند بی خود و جعلی است، چون او از روحانی فاصله گرفته است، این حرف را می زند و

تکذیب می کند.

می گویند: روزی ناصرالدین شاه با وزیر و همراهانش به باغی رفت. ناگهان دید عده ای در میان زباله ها در حال انجام عمل قبیح هستند. شاه دید آن افراد خیلی ناز و کرشمه نسبت به هم دارند و از همدیگر تعریف می کنند. به وزیرش گفت: این ها دیگر چه آدم هایی هستند؟ در این خاک و خاکستر و کثیفی نشسته اند و از یکدیگر تعریف و تمجید می کنند، مگر در اینجا نشستن، تعریف هم دارد؟ نگاهی به وزیر کرد و وزیر هم نگاهی به او کرد و خندیدند.

وزیر گفت: جناب حضرت اعلا، خبر دارید همینطور که من و شما این ها را با این وضع دیدیم و به آنها خندیدیم، الان یک عده ای هم دارند به من و شما می خندند؟ شاه گفت: چه گفتم؟ عده ای هم دارند به من و تو می خندند، چرا؟ مگر ما چگونه هستیم؟ وزیر گفت: آن هایی که اولیاء الله هستند به من و شمایی که دنیا پرستیم و اینقدر تعریف و تمجید از دنیا می کنیم و به دنیا چسبیده ایم می خندند.

ص: 322

وزیر راست گفت. الان ما نگاه به فرش بهتر، خانه بهتر، ماشین بهتر زندگی جالب تر می کنیم و افتخار هم می کنیم اما کسی که دوست خدا و ولی الله است، به این چیزها اهمیت نمی دهد. فقط خدا ائمه % و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایش اهمیت دارد. از کار ما و رفتار ما در تعجب است. پس عنایت داشته باشید، این که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علامت مؤمن سه چیز است: نماز، روزه، و زکات، خواندن این ها خیلی راحت است اما انسان باید روی جملات بزرگان دقت کند، ببیند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه نمازی را علامت مؤمن قرار می دهد؟ چه روزه

ای را علامت مؤمن قرار داده است؟ نماز و روزه ای که واقعاً نشان بدهد مؤمن است. اینجا هم، نظر مبارک پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که انسان واقعاً علامت ایمانش را نشان بدهد.

«وَإِنَّ لِلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ» افرادی که خودشان را به نماز می زنند، اظهار می کنند که روزه هستند اما حقیقت را انجام نداده اند، این دسته از افراد، مؤمن نیستند بلکه متکلفند یعنی خودشان را به زحمت و مشقت می اندازند که با جامعه هماهنگ باشند که به فلاتی هم نماز می خوانند، روزه می گیرد؛ نه، اینطور نیست. او خودش را به تکلف زده است. ظاهر و باطنش با هم فرق دارند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: متکلف سه نشانه دارد:

«يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ» هر وقت به میان مردم می رود تملق می کند. بنا به خودنمایی می کند. این اهل نماز نیست و واقعیت نماز را نمی خواهد انجام بدهد بلکه هدف دیگری دارد. می خواهد خودش را بین مردم جا بزند که به من هم نماز می خوانم، من همیشه به نماز جماعت می روم، من همیشه خدمت می کنم؛ الله اکبر، یعنی خدا آن اضطراب را در دلش انداخته و می خواهد خودش را به تملق کردن بزند تا قصه را درست کند. خلاصه با تملق کردن جلو می رود.

«وَيَعْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی هم پشت سر قرار می‌گیرد بنا می‌کند به غیبت کردن. آفاجان چرا غیبت می‌کنی؟ بله، فلانی چنین کرد و چنان گفت. بابا خودت را بگو. تو چرا حرف خودت را نمی‌زنی، حرف رفقا را می‌زنی؟ فلانی چنین بود. فلان کس چنان بود. ای بابا، مشغول کار خودت باش. به عیب خودت مشغول باش. انسان اگر عیب خودش را رها کند آن وقت است که به به سراغ عیب دیگران می‌رود. بدان که تو فرصت نداری به عیب دیگران بررسی چون باید مشغول برطرف کردن عیب خودت باشی. شخص متکلف بیکار نشسته است. در حالی که عیب خودش را عیب نمی‌داند مجبور می‌شود به سراغ عیب دیگران برود؛ اما آن کسی که عیب خودش را عیب بداند دیگر به سراغ عیب دیگران نمی‌رود که غیبت کند.

«وَيَسْتَمْتُ بِالْمُصِيبَةِ» وقتی بیچاره ای گرفتار می‌شود انسان متکلف بنا می‌کند به شماتت کردنش که آری فلانی سزایش این بوده است یا می‌گوید: ای جان، شنیدم برای فلانی این گرفتاری پیش آمده است، دلم خنک شد، خوشحال شدم یا اینکه پیش آن طرف می‌رود و می‌گوید: آقا، ببخشید من این حرف را می‌زنم، شما حتماً خلافی کردی که این مشکلات برایت پیش آمده است، انصافاً بی خود نبود که به یک چنین مشکلی گرفتار شدی و خلاصه بیشتر نمک به زخم آن طرف می‌زند.

توجه کردید کارهایی که شخص متکلف انجام می‌دهد خلاف اخلاق نیک یک مؤمن است. مؤمن متکلف نیست.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد % ما را جزو مؤمنین قرار بده و جزو متکلفین قرار مده. عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِنْ أَوْثَمَنَ خَانَ، وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ» (1)

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: منافق سه نشانه دارد منافق یعنی کسی که تظاهر به ایمان می کند ولی در باطن ایمان ندارد. منافق یک حالت دورویی دارد. ظاهرش با باطنش یکی نیست. نفاقش در ایمان است. به ظاهر می گوید مسلمان است ولی در باطن مسلمان نیست. «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» (2) «وقتی با مؤمنین برخورد می کنند می گویند: ما با شما هستیم اما وقتی با شیاطین خلوت می کنند به آن ها می گویند: ما با شما هستیم و مؤمنین را مسخره کردیم».

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: انسان منافق سه نشانه دارد :

«إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا» اگر سخن بگوید دروغ می گوید. پروا ندارد. اصلاً برایش اهمیت ندارد که دروغ بگوید.

ص: 325

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64.

2- سوره مبارکه بقره، آیه 14.

«وَإِنْ أُوْتِئْتُمْ خَآئِنًا» دومین صفت شخص منافق این است که اگر او را در کاری امین قرار دهند، خیانت می کند. حالا امانت در چه چیزی؟ امانت در مال، امانت در مقال. بعضی ها امین مالی هستند یعنی اگر پولی نزد آنها بگذارید خیانت نمی کنند؛ اما امین در مقال نیستند. امین در مقال یعنی چه؟ گاهی صحبت هایی در یک مجلس می شود که خصوصی است، نباید آن را در جای دیگری بیان کرد. منافق خیانت می کند و این حرف های خصوصی را هر جا می نشیند و می گوید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ» (1) فرمایش پیغمبر عزیز ما است. هر جلسه ای که تشکیل می شود و صحبت هایی در آن می کنند، باید امانت داری شود.

می گویند اگر این صحبت ها پخش شود اشکالی ندارد، چرا اشکال ندارد؟ همه اش اشکال است. دین ما می گوید: امانت دار باشید. اگر جائی حرفی زده می شود، نروید آن را پخش کنید. بعضی وقت ها حرفی در یک جلسه ای زده می شود می بینیم تمام شهر پخش شد. خدا نکند که در مجالس مان نقطه ضعفی داشته باشیم بلافاصله نگاه می کنی آبروریزی می شود. کجای اسلام اجازه می دهد که انسان صحبت های خصوصی افراد را در بین مردم پخش کند؟ کجا اجازه داده اند که سی دی مجالس خصوصی مردم را بگیرند و پخش

کنند. آیا درست است که بیایند آبروی یک مؤمن را بریزند؟ فرض کنید طرف در خلوت کاری را انجام داده یا در یک مجلس خصوصی حرکتی انجام داده است که نباید انجام می داد، آیا فاش کردن آن کار درست است؟

ص: 326

ما خودمان را مسلمان می دانیم. پیرو ائمه % می دانیم، پیرو امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانیم ولی متأسفانه به دستوراتشان عمل نمی کنیم. آبروی همدیگر را می ریزیم چهره های همدیگر را در جامعه خراب می کنیم. می دانید که آبروی رفته یک انسان، دیگر بر نمی گردد؟ اگر آب رفته برگشت آبرو هم بر می گردد. اگر آبروی کسی را بریزید آیا آن طرف می تواند در بین مردم سر بلند کند؟ بنده خدا یک عمر زحمت کشیده و برای خودش آبرو درست کرده است اما شما با یک حرف زدن، با یک سی دی درست کردن، با یک برنامه ریزی، آبرویش را می ریزی. چه گناهی بزرگتر از این؟ زندگی واقعاً سخت شده است. خدا به همه ما رحم کند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید انسان منافق این طوری است که اگر یک موقع امانتی در اختیارش بگذاری، خیانت می کند. اگر مال باشد، خیانت در مال می کند. اگر راز و صحبتی باشد، خیانت در راز می کند. اگر مقام به او بدهند، در مقام خیانت می کند. حرف می زند، دروغ می گوید. ظاهرش با باطنش دو گونه است دورنگ است.

«وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ» سوم اینکه منافق وعده می دهد ولی به وعده اش عمل نمی کند. بابا تو فلان ساعت وعده دادی، بیچاره را کلی معطل کردی، چرا سر وعده ای که دادی نمی روی؟ با نرفتن سر وعده ات، وقت این بیچاره را هدر دادی و اذیتش کردی. عمرش را هدر دادی و ضایعش نمودی، لااقل زودتر اطلاع می دادی که طرف این همه معطل نشود.

این ها آموزه هائی است که خیلی در جامعه ما مهم است؛ فلذا امام صادق (علیه السلام) این صفت را جزو شرایط عدالت قرار داده و فرموده است اگر می خواهی بدانی که

برادرت عادل است یا نه، نگاه کن و ببین در وعده اش چه کار می کند؟ «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَ حَادَّتْهُمْ فَلَمْ يَكُذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ» (1) هر کسی که با مردم معامله کند و ستم ننماید و به آنها خبر دهد و دروغ نگوید و وعده ای به آنها بدهد و خلف وعده نکند «كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ» از کسانی است که غیبتش حرام است و مردانگی اش کامل شده و عدالتش ظاهر شده و برادری با او واجب است. عادل آن کسی است که حرفی را که می زند دروغ نیست. وعده می دهد و خلاف نمی کند. غیبت نمی کند. این ها دستورات ائمه % است.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد % قسم می دهیم این صفات رذیله را از همه ما دور بگردان. توفیق کسب و رعایت صفات پسندیده را به ما مرحمت بفرما.

ص: 328

1- کافی، ج 2، ص 239.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَمَلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، إِنَّ الْكُذِبَ أَفْقَةُ الْحَدِيثِ، وَأَفْقَةُ الْعِلْمِ النَّسْيَانُ، وَأَفْقَةُ السَّمَاخَةِ الْمَنْ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ» هیچ فقر و بدبختی و بیچارگی بالاتر از جهل و جهالت نیست. جهل بالاترین فقر برای انسان است چون ریشه همه بدبختی ها از جهالت است. انسانی که جاهل باشد، نادان باشد، خیلی بلا به سرش می آید. تمام ائمه % ما تلاش داشتند که مردم را به علم دعوت کنند. رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (2) دنبال علم و دانش رفتن بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است و در بعضی از روایات نقل شده که وجوب آن برای این است که تمام

ص: 329

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64.

2- بحار الانوار، ج 1، ص 177.

بدبختی‌ها از نادانی است انسان جاهل علاوه بر اینکه آخرت خود را به هم می‌زند، دنیای خودش را هم نابود می‌کند. چه بسا کارهایی کند که در دنیا هم ضرر ببیند. تنها آخرت نیست که از بین می‌برد، دنیای خود را هم متلاشی می‌کند؛ بنابراین، هیچکس بدبخت‌تر از آدم جاهل نیست.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که جهل، شدیدترین فقر و گرفتاری است؛ واقعاً اینطور است، تمام بدبختی‌ها از جهل است بعد فرمود: هیچ مالی هم سودمندتر از عقل نیست. کسی که عقل داشته باشد منفعتش بالاتر است از اینکه مال داشته باشد زیرا عقل سبب نجات او می‌شود.

«وَلَا وَحْشَةً أَوْ حَسُّ مِنَ الْعُجْبِ» هیچ تنهایی انسان را به وحشت نمی‌اندازد بلکه عجب باعث وحشت انسان می‌شود یعنی کسی که خودبین باشد و فقط خودش را مد نظر داشته باشد همیشه در جامعه تنها است چون هیچگاه دیگران را نمی‌بیند. عجب، بدترین صفت برای انسان است که هیچکس حق ندارد رأی غیر از رأی آنها بدهد و همین باعث بدترین صفت برای او می‌شود. یگانگی برای انسان بوجود می‌آورد و در زندگی هیچ وقت نمی‌تواند با کسی انس بگیرد لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید هیچ تنهایی، وحشت‌آورتر از

اینکه انسان عجب داشته باشد، نیست.

«وَلَا عَمَلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عمل و کاری هم بهتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی عاقبت اندیشی زرنگ، بودن هوشیار بودن در اینکه چگونه انسان در هر عملی پیروز شود و آن را درست انجام دهد. شخص مدبّر با تدبیر خود می‌تواند یک زندگی بسیار خوبی که مورد رضایت خداوند است داشته باشد. حسن تدبیر خیلی مسأله مهمی است مخصوصاً برای طبقه و جامعه روحانیت، خصوصاً در این عصر که گاهی عده‌ای قصد خراب کردن و خدشه دار کردن چهره

روحانیون را دارند. به هر لطایف الحِیَلی که باشد خودشان را نزدیک کرده و ابراز دوستی می کنند تا اینکه بتوانند برنامه ای درست کنند و گرفتارمان کنند.

این موارد، در جامعه زیاد پیش میآید اما انسان باید در این مواقع حسن تدبیر داشته باشد با تدبیر درست است که می تواند زندگی خودش را ادامه دهد؛ البته در بعضی موارد هم هست که دیگر کاری از دست انسان برنمی آید و تدبیر انسان، کاری از پیش نمی برد. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَلًّا» (1) تا زمانی که آن کتاب، مؤجل نیست چه بسا برنامه ها با تدبیر پیش می رود.

صاحب کتاب «مجالس المؤمنین» مرحوم آقای قاضی نور الله شوشتری رحمه الله بسیار شخصیت والا، عالم و فاضلی بود که چندین جلد کتاب «احقاق الحق» را نیز نوشت و برای آن بسیار زحمت کشید، کتابی که حقانیت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اثبات کرد محل زندگی ایشان در اکبر آباد هند بود. در آن زمان، اکبر شاه پادشاه آنجا بود و تا زمانی که اکبر شاه زنده بود خیلی مراقب ایشان بودند. مرحوم آیت الله شوشتری رحمه الله تمام مسائل و فتاوی مذهب اربعه را می دانست و شیعه بودن خود را در میان مردم مخفی کرده بود چون اطراف ایشان، افراد متعصب زیاد بود. بعد از مدتی اکبر شاه از ایشان خواست که منسب قاضی القضاة را بر عهده بگیرد. آقا هم گفت: من حرفی ندارم فقط یک شرط دارد. اکبر شاه گفت: هر چه شما بگویید ما اطاعت می کنیم؛ چه شرطی؟ گفت: به شرطی که من در رأی دادن و نظر دادن آزاد باشم و به اجتهاد خودم رأی بدهم الا نمی پذیرم. اکبر شاه گفت: قبول، اما مشروط بر اینکه رأی شما مطابق با این چهار مذهب باشد و از این چهار مذهب بیرون نرود. آقا گفت: چشم، من طوری تطبیق می دهم که با مذاهب اربعه اختلاف نداشته باشد.

ص: 331

1- سوره مبارکه آل عمران آیه 145 (هیچ کس، جز به فرمان خدا نمی میرد که سرنوشتی تعیین شده است)

مرحوم به دست ایشان افتاد. محبوبیت عجیبی در درگاه اکبر شاه پیدا کرد. هر چه علمای اهل سنت بالا و پایین کردند که آقا را نزد اکبر شاه خراب کنند، نمی توانستند و به هیچ صورتی نتوانستند از آقا نقطه ضعف بدست بیاورند. بعد از مدتی اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر جانشین پدرش شد. روزی جهانگیر شاه به مرحوم شوشتری گفت: شما بر سر کار بمان و من هم همانند پدرم به تو اجازه می دهم که قاضی القضاة باشی. مرحوم شوشتری هم گفت: من با پدرت شرط کردم که اجتهاد خودم ملاک باشد. جهانگیر گفت: باز هم همینطور است. شما با اجتهاد خودت رأی بده.

علمای اهل سنت دیدند که نه، به هیچ وجه نمی توانند برای تضعیف ایشان کاری کنند و این مرد آنچنان با قواعد فقهیه مذاهب اربعه آشنا است که به هیچ صورتی نمی توانند او را تضعیف کنند. عاقبت وقتی دیدند از این راه نمی شود، با فردی صحبت کردند و او را به عنوان اینکه شاگرد مکتب شود نزد ایشان فرستادند. این شاگرد خیلی خود را به آقا نزدیک کرد و آقا خیلی به او انس گرفت. گاه گاهی به صورت خصوصی با آقا خلوت می کرد و به آقا اظهار علاقه می کرد. روزی در بین صحبت ها به ایشان گفت: بفرمایید از نظر مذهب، چه مذهبی بهتر است که ما انتخاب کنیم؟ آقا چیزی نگفت. خیلی نمی خواست پیش کسی چیزی از خود بروز دهد.

عاقبت الامر، بعد از مدت ها روزی دید که ایشان مشغول نوشتن مطالبی است، گفت: آقا چه چیزی می نویسید؟ گفت: کتابی است به نام «مجالس المؤمنین» که مدت ها مشغول نوشتن آن هستم. شاگرد گفت: اگر اجازه می دهید من این کتاب را ببرم و امشب مطالعه کنم ایشان هم به اطمینان اینکه این شاگرد واقعاً دوستدار او و با محبت است کتاب را به او داد. او هم کتاب را برداشت و

مستقیم آن را نزد علمای اهل سنت برد. وقتی کتاب را دیدند چون کتاب به سبک مذهب تشیع و برنامه های شیعه نوشته شده بود فهمیدند که ایشان شیعه است. بلافاصله همین موضوع را به جهانگیر شاه اطلاع دادند. جلسه ای تشکیل دادند و در آن جلسه جهانگیر شاه گفت: حالا شما چه می خواهید و حرفتان چیست؟ گفتند: حرف ما این است که این آقا مرتد است و باید کشته شود.

جهانگیر شاه گفت: من به شما اجازه می دهم و شما هر چه که رأی مذهبتان است نسبت به او پیاده کنید آنها هم وقتی این اجازه را از جهانگیر شاه گرفتند، آقا را گرفتند و با چوب های خاردار آنقدر به بدن مبارک ایشان زدند که به شهادت رسید و بدنشان قطعه قطعه شد. با این حيله این مرد دانشمند و عالم را از بین بردند.

می خواهم بگویم ببینید علمای ما با چه زحمت هایی، با چه رنج ها و با چه تدبیرهایی خودشان را نگه می داشتند تا مطالب حق را به دیگران برسانند، خوش به سعادتشان.

«وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ» هیچ ورع و پارسایی بهتر از «کف» نیست یعنی «کف عن محارم الله» که انسان از حرام خدا اجتناب کند چرا انسان گناه کند بعد بنشیند و «استغفر الله ربی و اتوب الیه» بگوید؟ چه بهتر اینکه اصلاً نزدیک گناه نرود.

«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخَلْقِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید هیچ حسب و نسبی بهتر از خوش اخلاقی نیست. انسان خوش اخلاق از فامیل هم نزدیک تر است. حسن خلق انسان را شریک مال و رفیق زندگی مردم می کند. افراد خوش اخلاق جایگاه بالایی در دل مردم دارند فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر به «حسب» کرده

است. حسب یعنی چیزی که باعث شناسایی انسان می شود. گاهی می گویند: حسب و نسب فلانی به فلانی برمی گردد. این فامیل ها برای شناسایی است.

همین که قرآن می فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (1) تعارف یعنی شناخته شدن. خداوند متعال می فرماید ما شما را برای چه به صورت قبایلی درست کردیم؟ چون این فامیلی ها برای تشخیص دادن است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر می خواهی حسب و نسب پیدا کنی، اخلاق خوب داشته باش. انسان خوش اخلاق جدا از حسب و نسبش، مقام بسیار بالایی دارد.

«الْكَذِبَ أَفَّهَ الْحَدِيثِ» دروغ آفت حدیث است. خدا نکند انسان حدیثی را بخواند و دروغ باشد. بی مأخذ و بی مدرک که فردا باید جواب آن را بدهد.

«وَ أَفَّهَ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ» آفت علم هم فراموشی است. انسان چندین سال زحمت کشیده باشد بعد تمام درس هایش هدر برود، از چه راهی؟ از راه متارکه، هیچ وقت مطالعه نکند. گاهی نگاه می کنی رفته رفته حتی مسائل اولیه فقهی هم یادش می رود. خیلی ها را دیده ایم که این طوری شدند. از حوزه فاصله گرفتند. به شهرستان خود رفتند و درس را رها کردند. گاهی یک مسأله پیش و پا افتاده را که از آنها می پرسند، نمی دانند. این خیلی درد است که انسان مقدار زیادی از عمرش را صرف کند و درس بخواند بعد کلاً آن را بیوسد و کنار بگذارد.

خدا مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی را رحمت کند. ایشان از هر عالمی که می خواست از نجف به ایران برود و به عنوان عالم بماند می خواست که قبل از رفتن، پیش او برود و در موقع خداحافظی به آنها می گفت: سه چیز می خواهم به شما وصیت کنم. یکی را هیچ وقت رها نکن، یکی را نزدیکش نرو و یکی را خواستی قبول کن و نخواستی هم قبول نکن. می فرمود: آنچه را که نباید رها کرد بودن در بین مردم و نماز برای مردم خواندن است. از آن

ص: 334

1- سوره مبارکه حجرات آیه 13 (و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید)

علمایی نشوید که در خانه بنشینید و در خانه را ببندید. این خلاف خواست خداوند متعال و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. حتماً در بین مردم باشید و آن‌ها را رها نکنید.

چیزی هم که سفارش می‌کنم هیچگاه نزدیکش نروید این است که به سمت قضاوت نزدیک نشوید؛ چون زمان ایشان زمان طاغوتی‌ها بود، می‌فرمود نزدیک این منسب‌ها نروید که آتش دامنشان را می‌گیرد. آن‌ها هدف‌هایی دارند و می‌خواهند از ما روحانیت بر خلاف امر استفاده کنند.

سومین چیزی هم که می‌فرمود می‌خواهید داشته باشید یا نداشته باشید درس دادن در شهرستان‌ها است. می‌فرمود: اگر علاقه دارید همین درسی که در حوزه خوانده‌اید را در شهرستان‌ها به دیگران بیاموزید، چه بهتر اینکه حوزه را به شهرها ببرید. ایشان تأکید می‌کرد که مردم را رها نکنید. خدا رحمتشان کند. حال ما طوری نباشد که کنار باشیم و علم را از دست بدهیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در این روایت می‌فرماید آفت علم، نسیان است.

«وَ آفَةُ السَّامَةِ الْمَمْنِ» آفت سماحت و آقایی، منت‌گذاری است. منت گذاشتن، آقایی انسان را هدر می‌دهد. گاهی خدمتی به کسی می‌کند ولی منت می‌گذارد و به رخس می‌کشد «لَا تَبْتَطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأُذَى» (1) بعضی‌ها تا خدمتی به کسی می‌کنند، می‌گویند: ای آقا، اگر من نبودم تو چه می‌کردی؟ من بودم که چنین کردم، من بودم... این حرف‌ها مقام آقایی را از بین می‌برد. آقایی انسان به این است که وقتی کاری برای کسی انجام داد به رخ او نکشد.

خدا ان شاء الله هم به من حقیر و هم به شما عزیزان توفیق عمل به این بیانات را مرحمت بفرماید.

ص: 335

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

يَا عَلِيُّ، أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَأَحْفَظْهَا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي، أَمَا الْأُولَى فَالْصِدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةً أبدأً، وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَ لَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَاةِ أبدأً، وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنِي لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ» (1)

از جمله وصایای که رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَأَحْفَظْهَا عَنِّي» علی جان، در مورد خودت به چند خصلت سفارش می کنم این خصلت ها را حفظ کن .

«ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّي» خدایا، علی را کمک کن.

أَمَا الْأُولَى فَالْصِدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةً أبدأً» راستگو باش و از دهانت دروغ بیرون نیاید.

اولین لازمه روحانیت همین است که کلام دروغ به ائمه علیهما السلام نسبت ندهد. مواظب باشید در منبرها احادیث دروغ نخوانید.

ص: 336

«وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَلَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَاةِ أَيْدِي» پارسا باش و به طرف خیانت کشش پیدا نکن .

طلبه باید امین بوده و امانت دار باشد. مردم، دین را به دست ما داده اند و این مسئولیت سنگینی است. جایی که می روید طوری عمل کنید که تا آخر با عزت باشید. یکی از بزرگان گرگان می فرمود: هر کس از حوزه نجف می آید اولش عزتمند است و او را با سلام و صلوات می برند. مرد آن است که این عزت را تا آخر نگه بدارد. چه کسانی بودند که اول با عزت آمدند، ولی آخر کار تنها ماندند و غریب بودند، زیرا آداب اجتماعی را بلد نبودند، مردم دار نبودند و کار پیغمبری را نمی دانستند. خود را بسازیم و الا نمی توانیم مردم را

بسازیم. اگر خود را نسازید هر چه بالای منبر داد بزنید فایده ای ندارد.

«فَمَا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ» (1) «کف روی آب نمی ماند ولی آب که سودمند است باقی می ماند اگر نماز شب بخوانی دیگران هم یاد می گیرند ولی اگر اهل نماز شب نباشی هر چه داد بزنی که مردم نماز شب خوان باشند، گوش نمی دهند.

«وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» طوری از خدا بترس مانند اینکه او را می بینی انسان از گناه کردن جلوی دیگران پرهیز می کند چون او را می بینند پس چگونه است در حالی که خدا او را می بیند، گناه می کند؟

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند: خدایا، گویا تو را از همه ناظرین پایین تر حساب کرده ام. جلو بچه ها کاری نمی کنی اما در پیشگاه خدا هر کاری می کنی؟ در روایت دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ، أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا

ص: 337

تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (1) برای خدا کار و عبادت کن مثل آنکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

«وَ الرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» گریه زیاد کردن از ترس خدا.

«يُنَبِّئُ لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ» خدا برای هر قطره اشک تو هزار خانه در بهشت بنا می کند. بالاتر از این، رضوان و رضایت الهی را در بردارد. خدا از تو راضی است که این خانه ها را به تو می دهد. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (2) «خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند و این رضوان و بهشت برای کسی است که از خدا بترسد».

اگر ارتباط خود را با خدا زیاد کنید خدا یک حالت نفسانی به شما می دهد که چیزهایی به شما الهام می شود. مرحوم حاج میرزا عبدالله توسلی می فرمود: بنده خدایی از خراسان برای زیارت به کربلا رفت. در بین راه، نزدیک شهر یعقوبیه عراق، دزدها مرکب و توشه او را بردند. با مشکلات فراوان به همراه زن و بچه ها به سامرا رفت و به خدمت آیت الله میرزا حسن شیرازی رحمه الله از مراجع معظم رسید. علما نشسته بودند و آقا ایشان را صدا زد و پهلوی خود نشاند و فرمود: پسر در مکه است. شنیده که شما عازم کربلا هستید، صد تومان به یک نفر خراسانی داده که به شما بدهد و این پول را در نجف به تو تحویل می دهد و این بیست و پنج قرآن را بگیر تا خرج مسیر تو تا نجف باشد و بعداً آن پول را هم بگیر. با خود گفتم: آقا از کجا خبر دارد؟ در نجف، آن مرد خراسانی میان صحن امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا دید و گفت: پسر این پول را داده است. به او گفتم: آیت الله میرزا حسن شیرازی قبلاً به من خبر داده است.

ص: 338

1- بحار الانوار، ج 74، ص 74.

2- سوره مبارکه بینه، آیه 8.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری و آیت الله آقای سید علی شوشتری رحمه الله معاصر هم بودند که در سال 1260 ه.ق در نجف بیماری و با آمد. بسیاری مردند. صبح ها آنقدر جنازه می آوردند که نمی رسیدند نماز آنها را بخوانند.

فرزند آقا سید علی شوشتری می گوید: نصف شب بود. دیدم حال پدرم دگرگون شد و با گرفته بود. قصد کردم که به شیخ مرتضی انصاری اطلاع دهم. پدرم متوجه شد و فرمود: لازم نیست، خود شیخ الان می آید. طولی نکشید که شیخ با خادمش آمدند و پهلوی آقا سید علی نشستند. پدرم به شیخ مرتضی گفت: مرا حلال کن که من رفتی هستم. شیخ فرمود: تو نمی میری و من وقتی فهمیدم و با گرفته اید از خدا خواستم که تو را نگه دارد که تو بر جنازه من نماز بخوانی و خدا دعای مرا مستجاب کرده است.

آیت الله شیخ مرتضی انصاری فردا به درس رفتند و جریان بیماری آقا سید علی را به طلبه ها گفتند و به اتفاق به ملاقات پدرم آمدند و شیخ مرتضی پهلوی پدر نشست و گفت: خدا بد ندهد چرا مریض شده ای؟ من گفتم شیخ مرتضی که خبر داشته، چرا چنین صحبت می کند؟ گفتم: یا شیخ شما دیشب اینجا بودید چرا اینطور می فرمایید؟ پدرم به من اشاره کرد که ساکت باش. وقتی شیخ مرتضی بیرون رفت پدرم هم خوب شد و مریضی از بدن او بیرون رفت تا سال هشتاد که شیخ مرتضی رحمه الله فوت کرد و آقا سید علی شوشتری رحمه الله بر بدن ایشان نماز خواند. خود را اصلاح کنید معنویت کم شده است. طلبه واقعی کم اما صورت ظاهری روحانیت زیاد شده است.

«اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (1) خداوند تقوا را بر علم مقدم داشته است زیرا تقوا است که علم را، علم قرار می دهد. اگر تقوا نباشد چه بسا علم موجب گمراهی صاحبش شود.

ص: 339

1- سوره مبارکه بقره آیه 282 (از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد)

ما دیده ایم که اکثر گمراهی ها بخاطر درس خواندن بدون تقوا است. اکثر پرچم های برافراشته شده بر ضد اسلام از خواندن های کذایی برافراشته شده است.

بعضی از آقایان طلبه می گویند امروز درس اخلاق است، نرفتم هم اشکال ندارد. به نظر من این اهانت به ساحت اخلاق است. این چه حرفی است؟ اگر اخلاق نباشد، اگر تقوا نباشد علم چه فایده ای دارد؟ کسی که چنین طرز فکری دارد خدا از او سلب توفیق می کند. وقتی ما می فهمیدیم درس اخلاق است، زودتر می رفتیم ببینیم استاد چه می گوید. درس های اخلاق اساتیدمان را فراموش نمی کنیم. من به مسئولین حوزه هم تذکر داده ام که طلبه احتیاج به هادی دارد و راهنما می خواهد. به وضع اخلاق طلاب اهمیت بدهید.

ص: 340

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: وَرَعٌ يَحْجُرُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ

الْجَاهِلِ» (1)

در بخش دیگری از روایتی که در جلسه قبل بیان شد، پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ» سه چیز است که اگر کسی این سه چیز را دارا نباشد علمش کامل نیست. آن سه چیز چیست؟

«وَرَعٌ يَحْجُرُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» تقوایی که او را از معصیت پروردگار عالم باز دارد. اگر انسان دارای این صفت نباشد و ورعی نداشته باشد که او را از گناه و معصیت خدا باز دارد، به چه درد می خورد؟ ورع و پارسایی از صفات بسیار خوب است. واقعاً بعضی از افراد را می بینیم که دارای یک تقوای خاصی هستند و چهره های آنها بسیار نورانی شده است. خیلی از مردمان متدین و پاک، حاضر نیستند سراغ گناه بروند. مراقب چشم و زبان و حرکات خود

ص: 341

هستند. خیلی مراقب هستند که مبادا دچار غیبت بشوند. انسان خوشش می آید که جزو این ها باشد. خدا به ما ورعی بدهد که معصیت نکنیم.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ورع، ترک گناه در پنهان و آشکار است. بعضی ها ممکن است گناه را در آشکارا انجام ندهند. این را نمی شود خیلی به حساب خدا گذاشت و بگوییم: خدایا من بنده خوبی بودم و گناه نکردم، مثل خیلی از ما انسان ها که در جلو چشم مردم بعضی از کارها را انجام نمی دهیم چون به لباس ما نمی خورد. امام جماعتی که جلوی مردم نماز می خواند قهراً به طرف بعضی از حرکات زشت گناه نمی رود برای اینکه به لباسش نمی خورد و لباسش ایجاب نمی کند؛ پس ترک گناه در آشکارا و در انظار عمومی خیلی مهم نیست نمی خواهم بگویم ترک گناه در انظار مردم کار خوبی نیست، کار خیلی خوبی است ولی می خواهم بگویم اگر انسان در پنهانی گناه نکرد و از خدا ترسید، خیلی عالی است .

یادم می آید بزرگان قدیم ما - خدا رحمتشان کند - مثل مرحوم حاج انصاری واعظ و مرحوم آقای تربتی رحمه الله در منبرشان می گفتند: آقایان طلبه ها، شما روحانیون و اهل علم اگر به سینما نمی روید خیلی نمی شود آن را به حساب خدا گذاشت چون مگر می توانستید با لباس روحانیت به سینما بروید؟

آن روزها رسم نبود یک روحانی لباس های طلبگی اش را در بیاورد و لباس معمولی بپوشد، حالا طلبه و غیر طلبه با هم قاطی شده است. یک روز طلبه است و یک روز غیر طلبه؛ چون عالم، عالم اختلاط است و رسم است. مدرسه ها نیز مخلوط شده اند. روحانیت ما هم فعلاً مختلط شده است ولی سابق اینطور نبود یعنی یک نفر که به حوزه علمیه می آمد و روحانی می شد دیگر امکان نداشت بدون عمامه بیرون بیاید. اگر می خواست مغازه سر کوچه برود و مثلاً ماستی بگیرد، پنیری بخرد، عادی نمی رفت، حتماً باید عمامه سرش بگذارد و لباسش را بپوشد چون بد می دانستند بدون لباس طلبگی

بیرون بروند. حالا برای برخی اینطور شده است که امروز لباس روحانیت می پوشد ولی فردا آن را درمی آورد.

می خواهم عرض کنم در بعضی مواقع، اگر انسان گناه نمی کند فقط بخاطر جنبه خدایی نیست بلکه جنبه اجتماعی و مردمی نیز گاهی جلو انسان را می گیرد. اما یک موقع نگاه میکند هیچ کس نیست، فقط خودش است در اینجا اگر بگوید «من دست به گناه نمی برم چون در محضر خدا هستم» این ورع و تقوا است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که محارم خدا را ترک کند چه در خلوت و چه در آشکارا این دارای تقوا است.

کسانی که دارای مقاماتی شدند و به جایی رسیدند، دارای این صفت بودند. عقیده شخص بنده این است و قسم می خورم آنهایی که مورد حواله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع می شوند، افراد با تقوا هستند. امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هر کس حواله نمی دهد. اگر دیدید امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میرزای قمی رحمه الله حواله داد، بدانید به خاطر زهد و تقوای ایشان بود. اگر دیدید امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سید هاشم بحرینی، به مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به مقدس اردبیلی رحمه الله حواله داد، بدانید بخاطر این بوده است که به صفت ورع و تقوا مزین بوده اند.

عزیزان من، چرا حاجت ما روا نمی شود؟ چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود؟ شما را به خدا چقدر پیش خدا آبرو دارید؟ آیا این قدر پیش خدا آبرو دارید که اگر یک روز خدای ناخواسته در سختی افتادید، آبرویتان را پیش خدا گرو بگذارید و مشکلاتان حل بشود؟ بگویید خدایا امروز کارم گیر کرده است، دلم می خواهد گره از کار من باز کنی؟

آقایان اهل علم، کارهایتان را برای خدا انجام دهید که یک سرمایه ای دستتان باشد که اگر یک روز خدای ناخواسته به سختی افتادید و خدا را صدا زدید، خدا هم به شما جواب بدهد. فکر نکنید روزگار همیشه به کام شما است. فکر نکنید هر روز آفتاب طلوع و غروب می کند و وضع مرتب و شهریه برقرار و درس برقرار و حوزه برقرار است. فکر نکنید همیشه زندگی به همین روال

عادی می گذرد. گاهی اوقات انسان به شرایط سخت مبتلا می شود. آیا فکر روزهای سخت را کردید؟ اگر دستتان خالی است از حالا به فکر باشید.

مرحوم علامه نوری رحمه الله در «دارالسلام» نوشته اند: مرحوم آقا سید هاشم نجفی رحمه الله به آقای «خارکن» معروف بود. چرا به ایشان خارکن می گفتند؟ چرا م نمی گفتند «آیت الله»؟ آن بزرگوار در زمان نادر شاه بود و معیشت و زندگی خودشان را از راه خارکنی تأمین می کرد. سهم امام (علیه السلام) نمی خورد. خارکنی می کرد و خارها را در نجف می فروخت و پول می گرفت و خرج زن و بچه اش می کرد به ایشان می گفتند «سید هاشم خارکن».

بعضی جاها معروف شده بود به سید هاشم تبری، چون با تبر چوب ها را می کند. بعضی گفته اند از این جهت به او تبری گفته اند که یک روز در کشتی نشسته بودند. یک مرتبه وسط دریا وضع و اوضاع هوا به هم خورد به طوری که همه گفتند: آقا جان وجود شما پیش خدا بسیار عزیز است، دعا کنید نجات پیدا کنیم. فرمود: نترسید، نترسید، هیچ غصه نخورید. این مرد چقدر آبرو پیش خدا داشته است؟ سید هاشم گفت: نترسید، الان من کار را درست می کنم. تبری که در دست مبارکشان بود را به سوی آسمان و به طرف باد مخالف بلند کردند و گفتند: ای باد مخالف، به اذن پروردگار عوض شو. تا این جمله را گفت، به اذن پروردگار باد آرام گرفت و کشتی از تلاطم ایستاد. ریختند دست آقا را بوسیدند. از همان جا این مرد معروف شد به «سید هاشم نجفی تبری».

به نادرشاه گفتند: این سید هاشم نجفی یک چنین انسانی است و خیلی کار کرده است. نادر شاه گفت: این سید هاشم، از دنیا گذشته است. خیلی عجیب است. این مرد به چه مقامی رسیده که از دنیا گذشته و دست از دنیا شسته و خودش را کنار کشیده است. به سید هاشم گفتند که نادر شاه در مورد شما اینطور گفته است، فرمود: بروید به نادرشاه بگویید من کار عجیبی نکرده ام، تو کارت عجیب تر از کار من است. اگر من از دنیا گذشته ام تو از آخرت گذشته ای.

ماشاء الله، نگاه کن چه پیغامی به نادر شاه داد. این است که این مرد کارش به جایی رسید که مورد حواله امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفت. این است که عرض کردم هر کسی مورد حواله قرار نمی گیرد. زائری برای زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نجف آمد - خدا ان شاء الله نصیب همه کند. وقتی داخل حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت، دزد پول این بیچاره را دزدید. در گذشته پول ها فقط سکه بود مثل طلا و نقره و کاغذی نبود. بیشتر سکه بود. این ها را بیچارها داخل کیسه ای می گذاشتند و این کیسه را روی شانه می گرفتند. وقتی می خواستند به مسافرت بروند یک بار حیوان فقط اموال و پول ها را باید می بردند. هر که می خواست از اینجا به مکه برود فقط یک بار حیوان پول هایش بود مثل حالا نبود که چک و کارت درست شده باشد که آن ها را در جیبیت بگذاری و هیچکس هم نفهمد. این بنده خدا به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت که یک نفر دزد، کیسه اش را زد. این بیچاره بیرون دوید ولی اثری از پول ها ندید. بنا کرد به گریه کردن. گفت: یا علی (علیه السلام)، من جایی نمی روم. من پولم را از تو می خواهم. گفت: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تو حلال مشکلات هستی و

باید پول را به من برسانی .

شب می شود و این بنده خدا به منزل می رود. وقتی می خوابد در خواب حضرت امیر (علیه السلام) را می بیند. حضرت (علیه السلام) به او می فرماید: پولت را می خواهی؟ می گوید: بله آقا جان، من تمام دارائیم را از دست داده ام. فرمود: غصه نخور، فردا فلان مکان نجف برو، هر که را دیدی آنجا ایستاده است، پولت را از او بگیر. گفت: چشم. فردا حرکت کرد و رفت به آن نقطه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده بود. یک دفعه دید که آیت الله سید هاشم نجفی آمد. البته او ایشان را نمی شناخت. دید یک آیت الله آمد و همان نقطه ایستاد. گفت: من به این آقا بگویم؟ هر چه نگاه کرد دید به قیافه آقا نمی خورد که دزدی کرده باشد؟ بیچاره خجالت کشید. نتوانست خودش را راضی کند و به آقا بگوید شما پول مرا دزدیدی؟ برگشت و به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. گفت: آقا جان، این چه

کسی بود که من را به او حواله دادی؟ من بروم به یک آیت الله بگویم تو دزدی کردی، پول من را بده. باز شب دوم خواب دید، حضرت (علیه السلام) به او فرمود: فردا آنجا رفتی، هر که آمد پولت را از او بگیر. فردا باز رفت دید آیت الله آقا سید هاشم نجفی آمد. روز دوم هم خجالت کشید.

روز سوم گفت: حالا چرا بگویم تو دزدیدی بلکه شرح ماجرا را برایش می گویم. روز سوم رفت همان جا ایستاد. آیت الله سید هاشم نجفی آمد. جلورفت و سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: حضرت آیت الله، جریان ما این طوری شد. پول ما را بردند و من متوسل به آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدم و از ایشان پولم را خواستم و حضرت (علیه السلام) به من فرمود که هر کس آنجا آمد پولت را از ایشان بخواه. شما می توانید این پول را به ما مرحمت کنید؟ فرمود: فردا نماز ظهر بیا مسجد، من آنجا پولت را بدهم. مرحوم آقا سید هاشم رحمه الله یک نفر را فرستاد تا در کوچه های نجف اعلام کند که ایها الناس، فردا برای نماز ظهر و عصر در مسجد جمع شوید، آیت الله سید هاشم نجفی با شما کار دارند.

جمعیت به مسجد ریختند. فهمیدند که باز پیشامدی شده است. از همه قشری آمدند. جمعیت عجیبی جمع شد. آقا نماز ظهر و عصر را خواند. نماز که تمام شد بلند شد و بالای منبر رفت و بالای منبر ایستاد. جمعیت خیلی بود. آقا فرمودند: مواظب سخن من باشید. همه حواسشان را به آقا کردند. آقا فرمود: بنده یک مدتی در کاظمین بودم. بعد رفتم به بغداد تا جنسی را بخرم. کسی بجز یک مرد یهودی آن را نداشت. رفتم از آن آن مرد یهودی جنس را خریدم و قیمتش چهار پاره بغدادی شد وقتی خواستم پولش را بدهم دیدم پولی که در جیب دارم سه پاره بغدادی است. من سه پاره بغدادی را به این یهودی دادم. به او گفتم: اجازه می دهی که من ان شاء الله مابقی پول را برایت بیارم؟ دوباره که به بغداد آمدم آن را می دهم. گفت: اشکالی ندارد.

من به کاظمین برگشتم و چند روزی طول کشید یعنی گرفتاری داشتم و نتوانستم برگردم. بعد از چند روز که به بغداد رفتم، دیدم در مغازه مرد یهودی بسته است. پرسیدم، گفتند: این مرد یهودی مرد. ای داد، ای بیداد، مرد؟ گفتند: آری. حالا من چه کار کنم؟ با خود گفتم: حالا که مُرده است اموال به ورثه اش می رسد. من یک پاره بغدادی را که بدهکار بودم از شکاف در مغازه اش داخل مغازه انداختم. گفتم: بچه هایش که به مغازه می آیند این پول را برمی دارند. ما دیگر مدیون این مرد یهودی نیستیم.

برگشتم و چند روزی گذشت. یک شب در خواب دیدم قیامت شده است. جمعیت عجیبی از پلی که زده شده است می گذرند. همه آمدند و رفتند. نوبت من شد. به من گفتند: آقا سید هاشم، شما هم بفرمایید. من راه افتادم تا از روی پل بگذرم. نجفی ها گوش بدهید! من آیت الله، داشتم از روی پل صراط می رفتم. وسط پل صراط که رسیدم یک دفعه دیدم یک پاره ای از آتش از داخل جهنم بلند شد و جلوی من را گرفت و گفت: نمی گذارم به طرف بهشت بروی تا طلب من را بدهی. دیدم آن مرد یهودی است. گفت: آقا کجا می روی؟ گفتم: می خواهم به بهشت بروم. گفت: من نمی گذارم بروی مگر اینکه من را با خودت به بهشت ببری. گفتم: من نمی توانم تو را به بهشت ببرم. تو کافری و خدا بهشت را بر تو حرام کرده است. گفت پس اگر نمی توانی مرا ببری پس بیا آتش جهنم من را بخر. گفتم: من چطوری آتش تو را بخرم؟ گفت: تو به من یک پاره بغدادی بدهکاری. یا باید بدهی یا اگر ندهی من رهایت نمی کنم.

هر چه گفتم من اینجا چیزی ندارم، نمی توانم کاری کنم، گفت: پس اجازه بده تو را در بغل بگیرم تا کمی از حرارت و آتش من سبک شود. نزدیک بود که من را بغل بگیرد، دیدم مثل مس گداخته سرتاسر وجودم داغ شد. عقب کشیدم. گفتم: نمی توانم، گفت: پس پاره بغدادی من را بده. گفتم: ندارم. گفت: پس یک کار بکن. اجازه بده انگشتم را به بدنت بزنی. چاره ای نداشتم. سینه ام را عقب

زدم. گفتم: بزَن انگشتش را در سینه من گذاشت. یکدفعه سوختم و از شدت سوختن بیدار شدم. آقایان، از آن روز تا به حالا هر چه مداوا کردم خوب نشده است. سینه اش را عقب زد و گفت: آقایان، اینجا جای انگشت آن مرد یهودی است. هر چه مداوا کرده ام خوب نشده است. برای یک پاره بغدادی هنوز هم درد می کشم. حالا شما کارتتان به جایی رسیده که پول زائر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می برید. وای به حال آن کسی که پول زوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دزدیده باشد.

تا این را گفتم، یک دفعه دید از آخر مجلس یک نفر گفت: آقا، به آن بنده خدا بگو فردا با خود جنابعالی بیاید تا من پول او را برایتان آماده کنم. پول را آورد و گفت: آقا جان من را حلال کنید. پول شما دست من بود. این جریان را مرحوم علامه نوری رحمه الله در کتاب دار السلام صفحه 494 نوشته اند و من از آنجا نقل کردم. تو را به خدا ببینید اگر سید هاشم نجفی رحمه الله مرد شایسته ای نبود مورد حواله امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار می گرفت تا سه شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن بنده خدا را به ایشان حواله بدهد؟ شما را به خدا کاری کنید که این طوری باشید. خودتان را جمع کنید. مراقب خودتان باشید.

«وَ خَلَقْتُ يَدَّارِي بِهِ النَّاسَ» دارای اخلاقی باشد که با مردم بتواند بجوشد، مدارا بکند، مردم داری کند. برادران روحانی، من می خواهم پوست کنده با شما حرف بزنم. به جای فرزند بنده هستید. اگر دنیا و آخرت می خواهید باید اخلاقتان خوب باشد تا بتوانید با مردم رفتار کنید، تا بتوانید با مردم رفتار نیکو داشته باشید.

«وَ حِلْمٌ يَرْدُ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ» باید حلمی داشته باشد که به وسیله آن حلم، جهل نادان ها را از بین ببرد. همان که قرآن می فرماید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا» (1) گاه افراد جاهل و نادان با تو برخورد کردند سلام کن .

خداوند ان شاء الله به همه ما این صفت و این خصلت زیبا را مرحمت بفرماید.

ص: 348

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

